

اشارات مجمع عرفان

سُفِينَةُ عِرْفَان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دو قسم هفتم



عصر جدید

نمونه چاپ و نشر کتاب

دارمشتات - آلمان

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدّسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان (به زبان فارسی) در امریکا در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میسیگان و در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا، و در اروپا در مرکز مطالعات بهائی اکوتو در ایتالیا، تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این مجلد درج شده در مجامع مذکور ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1 (847) 733-3526
Fax: 1(8470) 733-3527
E-mail: <iayman@usbnc.org>

سفینه عرفان

نشریه مجمع عرفان

دفتر هفتم

ناشر: مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان

با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

۱۶۱ بدیع _ ۱۳۸۳ شمسی _ ۲۰۰۴ میلادی

فهرست مندرجات

پیشگفتار

۷

بخش اول: نالی عرفان

- برخی از آثار قلم اعلیٰ ۱۲
- شمه‌ای از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ۱۸
- از خطابات حضرت عبدالبهاء ۲۵
- از بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء ۲۹

بخش دوم: گلچین عرفان

- منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولیٰ ۴۴ فریدالدین رادمهر
- نظری اجمالی بر مندرجات "صحیفه عدلیه" ۷۳ مهری افنان
- نظری بر محتوای لوح مبارک "افلاکیه" ۸۲ محمد افنان
- تشریح و تبیین ۹۱ وحید رافتی
- علم و علماء از منظر حضرت عبدالبهاء ۱۰۴ شاپور راسخ
- تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی ۱۳۰ مونا علیزاده
- جلوه‌هایی از حضرت بهاءالله در آثار حضرت عبدالبهاء ۱۵۰ فاروق ایزدی نیا
- برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء ۱۸۷ فلاور سامی (کاویانی)
- تأملی در باره علم تعقلی ۱۹۹ محمد افنان

بخش سوّم: رشحات عرفان

- ۲۰۶ محمّد افنان ذکری که در سیاه چال تلاوت می‌شد

بخش چهارم: مدارک و اسناد

- ۲۱۰ وحید رافتی سلیم قُبَیْن و کتاب "عبدالبهاء و البهائیه"
- ۲۱۶ وحید بهمردی اجازه‌نامه سید کاظم رشتی برای ملا عبدالخالق یزدی

بخش پنجم: ضامّ

- ۲۲۳ غلطنامه دفتر ششم سفینه عرفان
- ۲۲۶ فهرست مقالات سفینه عرفان (دفتر اول تا ششم)
- ۲۳۱ انتشارات مجمع عرفان

ای عباد، ثنالی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و
حکمت ربّانی به قوّه یزدانی و قدرت روحانی بیرون
آوردیم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر
این کلمات محکّات محشور نمودیم و ختم اناء مسک
احدیّه را به یدالقدره مفتوح نمودیم و روایح قدس
مکنونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتیم. حال
مع جمیع این فیوضات منیعّه محیطه و این عنایات
مشرقه لمیعّه اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر
نفس شما راجع بوده و خواهد بود.

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، ص ۳۲۶

بسمه الّٰدی به ماج بحر العرفان

لو یجد احد حلاوة البیان الّٰدی ظهر من فم
مشیة الرحمن لینفق ما عنده ولو یكون
خزائن الارض کلّها لیثبت امرأ من اوامره
المشرقة من افق العناية و اللطاف.

کتاب مستطاب/قدس، بند ۳

بند سوّم کتاب مستطاب/قدس حاکی از آنست که اگر نفسی حلاوت بیانی را که مشیت الهی ظاهر ساخته دریابد، از آنچه داراست، اگرچه جمیع گنجینه‌های ارض باشد، خواهد گذشت، و همه را برای اثبات حتی یک امر از اوامر الهی انفاق خواهد کرد. تشکیل 'مجامع عرفان' و انتشار دفاتر سفینه عرفان کوشش‌هایی است که هدفشان راهنمایی و مساعدت برای درک این حلاوت و شیرینی است، و امید چنان است که مورد قبول و استفاده یاران الهی قرار گیرد.

مجمع عرفان، که همه ساله به زبانهای فارسی و انگلیسی در اروپا و آمریکا تشکیل می‌گردد، از سال ۲۰۰۳ وارد مرحله جدیدی شد و به زبان آلمانی نیز در اروپا تشکیل می‌شود و مورد استقبال امیدبخشی از سوی محققان و پژوهش‌دوستان آلمانی زبان قرار گرفته است.

در جلسات مجمع عرفان که در سال ۲۰۰۳ به زبان فارسی تشکیل گردید مجموعاً چهل و شش سخنرانی محققانه ایراد شد، که متن تعدادی از آنها در این دفتر ارائه می‌گردد.

آغاز این دفتر مزین به آثاری از قلم اعلی و از حضرت عبدالبهاء است که تاکنون طبع و نشر نشده بود و از مرکز جهانی بهائی برای درج در سفینه عرفان عنایت شده است.

دو مقاله‌ای که در ابتدای بخش دوم درج شده مربوط به آثار حضرت نقطه اولی است. در مقاله "منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی" جناب فریدالدین رادمهر توضیح می‌دهند که در آثار مزبور چگونه آیات قرآن و تورات و انجیل و احادیث اسلامی و نیز مکاتب و مسالکی نظیر شیخیه و حروفیه و آراء عرفاء و صوفیان و اهل کلام مورد استشهاد و یا شرح و تفسیر قرار گرفته و مراجعه به آنها در درک و فهم آثار حضرت نقطه اولی مفید واقع می‌شود. خانم دکتر مهری افنان در مقاله "صحیفه عدلیه" مضامین یکی از آثار مشهور حضرت نقطه اولی را، که قسمتی از آن به زبان فارسی و قسمت دیگر به زبان عربی نازل شده و مشتمل بر مباحث عمده الهیات است، ارائه داده‌اند.

از آثار حضرت عبدالبهاء لوح مبارک مشهور به "افلاکیه" را جناب دکتر محمد افنان به زبانی روشن و روان به نحوی معرفی نموده‌اند که خوانندگان به آسانی با مطاوی این اثر آشنا می‌شوند. مقاله "تشریح و تبیین" به قلم شیوای دکتر وحید رافتی نگارش یافته و توصیفی است از نزول آیات الهی به منظور تشریح دیانت و شرحی است در مفهوم تبیین کلمات الهی و ارتباط ضروری و حیاتی این دو، یعنی تشریح و تبیین.

از انواع مطالعاتی که می‌توان در آثار مبارکه مورد توجه قرار داد بررسی و پژوهش در آثار مبارکه در مورد موضوع‌های مختلف است. در این دفتر چندین مقاله تحقیقی در این زمینه ارائه شده است. جناب دکتر شاپور راسخ مقاله جامع و بسیار آموزنده‌ای در باره "علم و علماء از منظر حضرت عبدالبهاء" پرداخته‌اند که دیدگاه امر بهائی را نسبت به مقام علم و موقعیت والای دانشمندان، آن چنان که مورد تبیین و توصیف حضرت عبدالبهاء قرار گرفته ارائه می‌دهد و حاوی نکات جالب توجه و دانستنی در باره روابط علم و دین است. مقاله دیگری در این زمینه "تبیینات حضرت عبدالبهاء در باره برخی آیات قرآن و احادیث اسلامی" است که خانم منا علیزاده گردآوری و تنظیم نموده‌اند و نظری اجمالی به این نوع آثار حضرت عبدالبهاء را عرضه می‌دارد.

از جمله مطالعات بسیار دل‌انگیز اقدامی است که جناب فاروق ایزدی نیا بر عهده گرفته و "جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء" را با دقت و جامعیت قابل توجهی استخراج و در ذیل عناوین گوناگون تنظیم نموده‌اند و سیمائی را ارائه داده‌اند که حضرت عبدالبهاء در آثار مبارک از پدر بزرگوارشان ترسیم فرموده‌اند. اقدام دیگری در این نوع از مطالعات، تحقیقی است که سرکار خانم فلاور سامی (کاویانی) به راهنمایی جناب دکتر وحید کاویانی در آثار حضرت عبدالبهاء بر عهده گرفته و کوشیده‌اند "جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء" را با استشهاد به بیانات ایشان ارائه دهند.

در پایان بخش دوم مقاله کوتاه ولیکن پر مغز و معنای جناب دکتر محمد افنان "تأملی در باره علم تعقلی" قرار گرفته است. این مقاله مبحث روابط دین و علم را از دیدگاه روش یا مکتب "خردگرایی" و مقایسه آن با دیدگاه آئین بهائی مورد بررسی قرار می‌دهد و مشخصات و امکانات هر یک از این دو دیدگاه را عرضه می‌دارد.

در بخش "رشحات عرفان" در دفتر ششم سفینه عرفان نوشته کوتاهی از جناب دکتر محمد افنان در باره "ذکر و اذکار" و مخصوصاً "ذکری که در سیاه چال تلاوت می‌شد" درج شده است. جناب فاروق ایزدی نیا در مورد نوشته مزبور توضیحاتی را جویا شده‌اند. بخش "رشحات عرفان" در این دفتر حاوی شرحی است که جناب دکتر محمد افنان در پاسخ به سؤال جناب ایزدی نیا لطف نموده‌اند.

در این دفتر بخش جدیدی تحت عنوان "مدارک و اسناد" اضافه شده است. این بخش به درج اسناد تاریخی و معرفی کتب و آثاری اختصاص دارد که می‌تواند برای مطالعه در آثار مبارکه و

اصول و معتقدات بهائی مراجع و مآخذ قابل ملاحظه و مفیدی باشد. در این بخش ابتدا شرحی که جناب دکتر وحید رافتی در معرفی "سلیم قبعین و کتاب عبدالبهاء و البهائیه" مرقوم داشته‌اند درج شده و سپس متن اجازه نامهٔ اجتهاد ملا عبدالخالق یزدی، از معارف و شهدای دورهٔ بیان، درج شده است که جناب دکتر وحید بهمردی با حواشی و توضیحات لازم ارسال داشته‌اند.

تایپ دفتر ششم سفینهٔ عرفان با کمک تعدادی از دوستان مجمع عرفان در کشورهای مختلف انجام گرفت و سبب شد که در تهیهٔ نسخهٔ نهائی برای طبع و نشر متأسفانه اشتباهات تایپی متعددی روی دهد. دوستان فاضل و گرامی جنابان دکتر گویو خاوری و دکتر سعید برجیس تعدادی از اشتباهات مزبور را برای تهیهٔ غلطنامهٔ دفتر ششم لطف کردند و جناب فاروق ایزدی نیا با کمال لطف و دقت فهرست کاملی از اشتباهات تایپی دفتر مزبور را فراهم نمودند که بر اساس آن غلطنامه‌ای تهیه شده و در بخش ضامم این دفتر آمده است. از همکاری صمیمانه و پر لطف و عنایت این دوستان عزیز بی‌نهایت ممنونیم.

در بخش پنجم فهرست کامل کلیهٔ مقالاتی که در دفاتر قبلی سفینهٔ عرفان درج شده و نحوهٔ سفارش دادن انتشارات "مجمع عرفان" آمده است.

انتشارات و اقدامات مجمع عرفان به پشتیبانی بنیان "صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند" که پایه‌گذاران این خدمات هستند ادامه می‌یابد. از کمکهای مستمر "صندوق پژوهشیاری به یادبود نادیا سعادت" و تبرعات کریمانهٔ دکتر ناصر و مهشید درخشان و تبرع اهدائی به یادبود متصاعد الی‌الله جناب نورالدین ممتازی برای تقویت و توسعهٔ فعالیت‌های مجمع عرفان صمیمانه سپاسگزاری می‌شود.

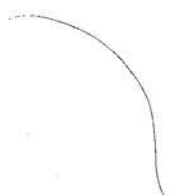
تهیهٔ مطالب سفینهٔ عرفان مدیون همکاری پر ارزش و بی‌دریغ دانشمندان و پژوهشگران ارجمندی است که حاصل مطالعات خود را به رایگان در اختیار یاران قرار می‌دهند و تدوین انتشارات مجمع عرفان برخوردار از همکاری و مساعدت صمیمانهٔ خادمان دفتر امور احتیای ایرانی در آمریکا است.

امید است که این گونه مساعدتهای مادی و معنوی روز به روز افزایش یابد و سبب توسعه و تنوع بیشتری در خدمات و اقدامات مجمع عرفان گردد.

مجمع عرفان

بخش اول

تألی عرفان



برخی از آثار قلم اعلی

غره‌ای کن شیروار ای شیر حق تا رود آن غره تا هفتم طبق

فسبحان من تقدّست ذاته من ان تطير الى هواء قربه اعلی افئدة الموجودات و تنزهت كينونته من ان تصعد الى سماء وصله ابهى عقول الممكنات، لم يزل كان متعالياً عن وصف دونه و لا يزال يكون مقدساً عن نعت ما سواه تحيّرت افئدة العارفين عن ادراك مظاهر صنع ازليته و تولّته عقول الواصلين عن بدايع آثار مطالع احديته و أنّه هو الغنى المقتدر العزيز المهيمن القيوم.

ان يا حبيب قد وصل الينا كتابك الذى ما حكى الا عن نار المشتعلة فى سدرۃ الانسانية و ما ظهر منه الا ما تحيى به افئدة المنيرة فهنيئاً لمن اوقدت بنار حبك و شرب ماء الحيوان عن كأس وذك و "الأبرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً".

و بعد لوح عالی که کنزی بود از لآلی معرفت صمدانی واصل حضور مهجور گشت و دفترهای هجر و بعد را بحمد الله در هم پیچید و عوالم وصل و قرب را مبسوط نمود که گویا نار فراق را به آب اشتیاق حکم برداً و سلاماً بخشود و فی الحقیقه تمام مواصلت از این کتاب حاصل گشت و از ذکر مقامات توحید و علامات تجرید و تفرید حجبات تحدید را از عالم برداشت اگرچه تحدیدات عالم وجود هم نزد سالک محمود و محبوب است زیرا در مرآت "ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت" ناظر است و در هر آن از لسان روح القدس ظهور "هل ترى من فطور" به گوش قلب شنود چنانچه در جفا سرّ وفا ملاحظه نماید و در سمّ حکم شهد ببند و انتقام محبوب گردد بلکه جفا عاشق صادق را مقصود:

ای جفای تو ز دولت خویرتر و انتقام تو ز جان محبوب تر

این است که سالکان را در صحراهای هجر و طلب اموری دست دهد و مقاماتی پیش آید که فی الحقیقه نوش است اگرچه به نیش جلوه نماید و ماء عذب زلال است اگرچه به سراب ظاهر شود. و اگر این مقام را تمام ذکر نمایم هم بمانم هم بماند سامعش، و هر نفسی به چشم فطرت اصلیه ملاحظه نماید به همین بیان در سرّ و ظهور نغمه سراید.

و این که اختلاف ملاحظه می شود از اختلافات مراتب سیر سالکین و سلوک عارفین است مثل این که گاهی سالک ملاحظه نماید که عاشقان کوی جانان در بیابانهای مهلک در طلب معشوق

دوانند و به نظری معشوقان ببند که در صحراهای شوق و ذوق در طلب عاشق روانند و محبوبان مشاهده [کند] که در پی حبیب در بادیه‌های عشق چون گوی بی سر و پا روان،
 تشنه می نالد که ای آب گوار آب می نالد که کو آن آب خوار
 و به چشمی هم عاشق را نفس معشوق ببند و حبیب را عین محبوب و طالب را خود مطلوب،
 عاشق از معشوق حاشا کی جداست؟ این است که عاشقان جمال سبحانی گاهی در صور "قل
 کلّ من عند الله" دمند و گاهی نفخه "من نفسک" برآرند. و این مراتب را بعضی راجع به سیر
 آفاقی و انفسی نموده‌اند که مقام علم الیقین است اگرچه بعضی از شاربان صهبای وصال جمیع
 این مقامات را به همان علم الیقین راجع فرمودند و مقامین عین الیقین و حق الیقین را متعالی و
 مقدّس از همه این عوالم و مشاهدات در آن میدانند، چنانچه عارف ربّانی تصریح به آن فرمود زیرا
 که درین مراتب مرایای قلوب سالکین و طالبین از شبیح و ضلال و جهات منطبعند و حکایت
 میکنند این است که در این مقامات گاهی عساکر عقل غالب شود و گاهی عساکر عشق و ساعتی
 سموات سرور و بسط به غمام حزن و قبض مستور شود و در ساعتی حوت سرمدی عشق جمیع
 ظهورات غم و همّ و فیض و انقباض را در نفسی ببلعد و بشارت "لا تقنطوا من رحمة الله" از
 بشیر صبح هدایت نازل شود و نسایم عطوفت رفع جمیع کسالت و کدورت را نماید ولیکن آن
 بشارات در این مقامات دایم نیست و باقی نه و سالک در یمین اقبال و رجا و یسار اعراض و یأس
 محصور و محدود است و بعضی از سالکین در همین مراتب محتجب می مانند ولیکن بعضی را
 اعانت غیبی از مشرق لاریبی رسد و جنود لن تروها خیمه اقتدار برافرازد و الا ان جند الله هم
 الغالبون غلبه فرماید و رایات و اشارات جهات و حدودات همه را براندازد، چنانچه بعضی از
 واصلین به این مقام فی الجمله اشاره فرمودند.

و در این موارد ظهور غلبه اسماء و صفات نه چنان احاطه نماید که برای انسان مقرّی یا مفرّی
 ماند اگرچه این مقام هم خالی از ظلّ و ظلال نیست زیرا که درین رتبه هم مسافران وطن توحید
 و تفرید در سیر آفاق اسماء و انفس صفات محتجبند و به رضوان و گلستان اسماء و صفات
 مشغول. این است که بعضی در این مقامات ذکر وحدت وجود و شهود نموده یعنی سالک در این
 رتبه چشم از غیر دوست دربندد و به جمال دوست بگشاید و از فنا گذشته و به بقا اقبال نماید و
 جز جمال معشوق جمالی نبیند و جز ذکر او صوتی نشنود یعنی چشم را از غیر جمال او منع
 نماید و گوش را از استماع نغمه غیر بازگیرد. و در این مقام بر بعضی اشتباه دست داده به مجرد
 استشمام رایحه وصل و شنیدن صوتهای معنوی از حمامات فضل خود را کامل دانسته و در تیه
 خودبینی مبتلا و گرفتار گشته لهذا از سلسبیل عنایت ربّانی و از جامهای لطیف روحانی محروم
 ماندند و بعضی دیگر به عنایت محبوب ازلی این حجابات را به نار حبّ سوختند و قدم در
 صحراهای قدم گذاردند، یعنی از تیه وحدت وجودی به سرمزل توحید شهودی رسند و در این

بسیار دوست داشته و میدارد ان افرحوا بما بَشَرَكُم به لسان العظمة فی هذا الحین و قولوا الحمد لله رب العالمین. البهاء علیکم و علی اولکم و آخرکم و من معکم و من اعانکم و من سمع و اجابکم انه لهو الفرد الواحد البصیر السامع المشفق الکریم.

ت

جناب احمد علیه بهاء الله می

بنام ناطق ظاهر هویدا

کوتر حیوان از قلم رحمن در کلّ احیان جاری و ساری است و اوست سبب بقای ابدی و حیات سرمدی ولکن اکثر نفوس از آن بی‌خبر و از شطر منظر اکبر بی بهره و نصیب مانده‌اند و قلیلی به اعانت الهی به این فیض اعظم فائز گشته‌اند ایشانند مبدأ خیرات و مظاهر اسماء و صفات و بر این نفوس لازم و واجب است به کمال جدّ و جهد به حکمت و بیان اهل امکان را به اذکار حسنه از نوم غفلت بیدار نمایند و به مبدأ رحمت هدایت کنند طوبی لک بما فزت بالایمان و الایقان و قمت علی خدمه ربک العلیم الحکیم. و اگر از مقبلین نفسی را مشاهده نمائید که قابل تبلیغ امر مبرم الهی است و به صفاتی که در الواح مذکور است مزین توجه به اطراف نماید لأجل انتشار امر به حکمت منزله در الواح محبوب بوده و خواهد بود و باید در کلّ احوال ناظر به حکمت باشد چه که خلق ضعیفند و از اصل امر بعید. نسلّ الله بأن یوفقک فی کلّ الأحوال کما یتدک فی کلّ الاحیان و یرزقک خیر الدنیا و الآخرة انه لهو المقتدر القدیر. کبر من قبلی علی وجه ابنک الّذی توجه الی المقصود و رجع بما منع عنه و علی من معک من کلّ اناث و ذکور. انما البهاء علیک و علیهم من لدن ربک الغفور الکریم. ان یا احمد کبر من قبلی احبائی و بشرهم بهذا الذکر الحکیم. یا احبّاء الرحمن فی المیلان ان استمعوا ما یدعوکم به المسجون من هذا السجن المتمین. ان اجتمعوا علی حبّ الله و ثنائهم ثمّ اتحدوا فی هذا الأمر العظیم. ایاکم ان تمنعکم حجبات العالم توجهوا بوجوه بیضاء الی الله مالک القدم انه معکم فی کلّ حین کذلک ارسلنا الیکم نفحات الرحمن من هذا الرضوان العزیز البدیع.

جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله

هو المبین العلیم

یا علیّ قبل اکبر مکتوب را عبد حاضر حاضر نمود و در منظر اکبر معروض داشت معلوم شد که آن جناب از عدم ظهور امورات موهومه مکذّرند و همچو میدانند که نصرت الهی به ذهب است و اعلاّی کلمه به فضّه. استغفرالله العظیم. یا علی قبل اکبر تو از نفوسی هستی که سالها در ظلّ

سدره بوده و بعد از سکر اشیاء و انصحاق اکثر ناس توجه به وجه نمودی و در سبیل الهی حمل شداید کردی و جمیع این امور در کتاب اسماء از قلم‌اعلی جاری و نازل. قسم به آفتاب افق جلال الهی که معادله نمینماید به این مقامات مذکوره کنوز اولین و آخرین و آنچه در ارض موجود بوده و الیوم مشهود است این مقام را حفظ نما این نام نیک را زشتی اخذ ننماید لم یزل نزد صاحبان اکسیر اعظم مقبول بوده و خواهد بود. ای علی قبل اکبر اکسیر اکبر کلمه حق بوده و او را ید قدرت از معدن مکنون به اسم مخزون ظاهر فرموده او را در قرع قلب به نار محبت پیروز و بعد از ظهور اثر آن در جمیع ارکان اگر ذره‌ای از آن بر اهل امکان مبذول شود جمیع نحاس وجود را ذهب ابریز مشاهده نمائی این است اکسیر اعظم که قلم قدم به ذکر آن مشغول بوده و هست.

یا علی قبل اکبر از بیانات شما ضیق صدر و قلب مشاهده شد یعنی دلالت بر حزن و کدورت شما نمود و این بسیار عجب است البته لایق شأن تو نبوده و نیست قلبت باید به اسم حق منیر و صدرت اوسع از ملک مشاهده شود این است سزاوار تو و نفوسی که فی سبیل الله از کأس بآساء و ضراء آشامیدند. شجره امید را در کلّ حین از آب عنایت الهی سقایه نما تا سبز و خرم ماند و اثر آن در ابداع ظاهر شود این است وصیت مظلوم و نصیحت مظلوم و بیان مظلوم ان شاء الله تو از سامعین لدی الوجه مذکوری طوبی لک و لمن معک و للذین آمنوا بالله رب العالمین، انا نذکر ضلعک الّتی کانت مشتعلة بنار المحبّة و الوداد.

شمه‌ای از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

کشکباغ

احبای الهی علیهم بهاء الله الأبهی

ای یاران الهی. حقیقت امکان نقص صرف است و هویت وجوب کمال محض. یعنی نقص از لوازم ذاتیه ممکنات است و کمال حقیقت و هویت ربّ الأسماء و الصفات. آن نور تابان است و این ظلمت بی پایان. آن سلطان وجود است و این معدوم و مفقود. ولی فیض ابدی و تجلی رحمانی از حضرت سبحانی در عالم امکانی دائم و مستمر. یعنی حقیقت امکانیه اقتباس انوار از حضرت وجوب نماید و ظلمانی نورانی گردد و خصائل شیطانی فضائل رحمانی شود. فقدان صرف حقیقت وجدان گردد و محروم محض محرم حضرت رحمان شود. نقص بدل به کمال گردد و فقر مظهر غنا، و جمال قبیح صبیح شود و اسیر امیر گردد. این است که در هر دوری شمس حقیقت اشراق نماید و از مطلع آفاق نور و اقیانوس بخشش تا عالم انسانی مطلع انوار رحمانی گردد و حقائق تقیید و تحدید هیاکل توحید شود و عالم وجود خلعت جدید پوشد. اموات احیاء گردند و کوران بینا و کران شنوا و گنگان گویا. مواهب حضرت رحمان در انجمن انسان بدرخشد و فیض ابدی بخشش تا حقائق انسانیه مظاهر کمالات ربّانیه گردد و اخلاق و صفات و آراء و اذکار و روش و سلوک مطابق آداب و شئون ملاّ اعلی شود، و البته تا این دلبر جلوه ننماید، نتیجه اشراق شمس حقیقت در حیرت شهود ظهور نفرماید. و علیکم التّحیّة و الثّناء.

هوالله

ای انجمن رحمانی. از قرار مسموع محفلی آراستید و اجتماعی خواستید تا به خدمت کلمه الله پردازید و به نشر نفحات الله قیام نمائید. هر محفلی که به نیت صادق تأسیس گردد و به وظایف مشروعه قیام نماید و همت کلیّه مبذول دارد البتّه تأییدات روح القدس رسد و قوت رحمانیه مدد نماید. حال امیدم چنان است که آن جمع مانند شمع برافروزند و به آفاق آن اقلیم پرتو انوار محبت الهیه افشانند و سبب تربیت نفوس گردند و تهذیب اخلاق فرمایند و کلّ را به هدایت کبری دعوت نمایند. آیات وحدت عالم انسانی ترتیل نمایند و رایت عمومیت بشری بلند کنند تا باغبان عنایت در خیابان حقیقه آن کشور به طراحي گلّهای حقایق و معانی پردازد. خار و خس تعصب دینی و جنسی و وطنی و شخصی از میان برخیزد و گلّهای توحید نوع انسانی و محبت و یگانگی بشکّند. ای یاران. کلّ طوائف و قبائل و ادیان و مذاهب در جمیع اقالیم به تهیّه و تدارک آلات حرب و ضرب و ایجاد موادّ مهلکه مشغولند. شما که بهائیانید باید در مقابل این جور و اعتساف و ظلم و عدوان ابواب الفت و محبت و یگانگی و آزادگی بر وجه عالمیان بگشائید. آتش

جنگ و جدال را دریای صلح و صفا شوید و ظلمت جور و جفا را به نور حبّ و وفا زائل نمائید تا آن نائره جهانسوز خاموش و مخمود شود. و علیکم البهاء الأبهی. ع ع

هو

بشرویه

جناب میرزا عبدالبهاء علیه بهاءالله

هوالله

ای عبدالبهاء. گویند که انسان بالفطره در امور مهمّه از شریک و سهیم گریزان است، و از جمله حالت طفل شیرخوار را دلیل جلیل بر این مدّعا گیرند که از پستانی شیر خورد و پستان دیگر مادر را در دست گیرد که مبدا طفل دیگر شریک و سهیم شود. ولی جای عجب اینجاست که این گمنام در این نام صد هزار کرور شریک خلیط آرزو نماید که افواج شرکاء در این نام و نشان و اسم و رسم چون امواج شرق و غرب را احاطه نماید و این تاج چون سراج بر مفارق کلّ من علی الارض چون آفتاب وهاج بدرخشد. ع ع

جميع اقرباء و تعلقات را تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نما. علیهم و علیهنّ البهاء و الثناء من ربّ السموات العلی. ع ع

به واسطه آقا رحیم ابن آقا حیم

اخوان ایشان علیهم بهاءالأبهی

هوالله

ای سلاله اسرائیل جلیل جناب اخوی به ارض مقدّس وارد و به منتها آمال نفوس مبارکه فائز و الآن در این محضر حاضر. ذکر شما نمود، یاد شما کرد و خواهش تحریر این نامه نمود. من نیز نظر به آن محبت قلبی که به یاران دارم به تحریر پرداختم. جوهر مقصود این است که چون حضرت کلیم عظیم اسرائیل را از مصر قدیم نجات داد و به ارض مقدّس رساند، از نفوذ شریعت الله و قوه ملکوت الله و نفحات وحی انبیاء و تربیت اصفیا، اسرائیل از حسیض ذلّ و هوان به اوج عزّت دو جهان صعود نمود. در جمیع مراتب وجود ترقی کرد تا آن که در زمان داود و سلیمان به درجه ای رسید که صیت بزرگواریش به آفاق واصل و آوازه فضائل و خصائصش به شرق و غرب رسید. چنان ترقی نمود که امم مجاوره اگر نفسی را ستایش خواستند، میگفتند گویا این شخص از اسرائیل است، چرا از کمالات و صفاتش چنین مشهود که از آن ایل جلیل است. بعد عوارضی عارض شد و اموری صادر گشت که سبب پریشانی و پشیمانی اسرائیل گردید. از اوج عزّت پایدار

سقوط یافت و در اقطار عالم بی سر و سامان گشت. ولی اسرائیل را از لسان انبیاء بشارتی و از الهام غیبیۀ اشارتی که در اواخر ایام دوباره مواهب الهی جلوه نماید و الطاف سبحانی تجلی فرماید و این قوم چنان ترقی نماید که بر ترقیات سابقه سبقت گیرند و بیش از پیش عزت ابدیه یابند و قدرت و قوت کلیه حاصل نمایند. این جمع پریشان در ظلّ کلمۀ اللّٰه اجتماع نماید و الطاف بی پایان پرده بگشاید. حال نوبت ظهور این الطاف است و نظر عنایت شامل گشته. نفوذ کلمۀ اللّٰه در عروق و اعصاب ایشان سرایت نموده. عنقریب جمیع وعده های الهی که به واسطۀ انبیاء به اسرائیل شده در قطب عالم به قوت اسم اعظم تحقق یابد و دلبر آمالشان در نهایت ملاحه و صباحت جلوه نماید. خلق جدید گردند و مواهب ربّ جلیل ظاهر و پدید شود. این است فضل الهی. این است موهبت ربّانی. این است عطای سبحانی. و علیکم البهاء الأبهی. ع ع

۹

هو الله

به واسطۀ جناب آقا محمد حسن، آقا علی نقی رفسنجان

جناب آقا علی اکبر قناد، جناب استاد ابراهیم مع ولد ایشان، جناب استاد حسین، جناب استاد غلامحسین، جناب استاد محمد، جناب استاد غلامرضا، جناب محمد بیک، جناب علی آقا، جناب استاد محمد کرمانی، جناب علی اکبر علیهم بهاء اللّٰه الابهی.

هو الله

ای مقبلان، روحانیان، و مقبولان درگاه حضرت یزدان. الحمد للّٰه از فیض سحاب ملکوت مستفیض شدید و از سیل سماء جبروت مستفید. ندای الهی را از سیناء ظهور در شجرۀ طور استماع نمودید و شعلۀ نورانی را در وادی ایمن بقعۀ مبارکه مشاهده کردید. این هدایت اشعۀ ساطعۀ شمس حقیقت است و صرف فضل و موهبت. پس به شکرانۀ این جلوه عنایت به هدایت دیگران پردازید و به تربیت و دلالت بی خردان بکوشید که شاید گمگشتگان بادیه حرمان را به سرچشمۀ حیات کشید و به منزلگاه جانان رسانید. حال دست تضرع و ابتهال به درگاه ذوالجلال بلند کنید و بگوئید خداوندا تأییدی فرما که در کمال فقر و فنا به خدمت آستان موفق گردیم.

ع ع

دور دور عبودیت است و وقت بندگی تراب آستان مقدس. ای یاران کمر همت بربندید و در عبودیت عتبه مبارکه شریک و سهیم عبالبهاء شوید و در نشر نجات اللّٰه کوشید. ع ع

به واسطه جناب نیر و سینا علیهما بهاءالله الأبھی
جناب علی خان ابن حسین خان علیه بهاءالله
هوالله

ای خداجو. جمیع خلق خدا گویند و نجویند، متهیأ سیر و سلوکند ولی نپویند، مستفیض از غمام رحمتند ولی نرویند، زیرا خاک سیاهند و شوره زار بی گیاه آنچه باران بیارد گل و ریحان نرود. الحمدلله تو جويا بودی پیدا کردی، شنه بودی به آب گوارا رسیدی، طالب بودی مطلوب یافتی، سالک بودی به کعبه مقصود رسیدی. شکر کن خدا را حمد کن خدا را تا بیش از این پیشی گیری. زنهار از ملامت بیگانه و خویش اندیشه نمائی و علیک التّحیّة و الثّناء. ع ع

مشهد

به واسطه جناب آقا عزیز الله
جناب آقا حجی ابن شاه وردی علیه بهاءالله الأبھی
هوالله

ای متوجّه الی الله. عالم امکان میدان جنگ و جدال است و جمیع روی زمین به خون انسان نازنین آلوده و رنگین. یک شبر خاک نیابی که وقتی جان پاکی در آنجا هلاک نشد و به دست تطاول بی باکی نیفتاد. حال، این عصر عصر الهی است و این قرن قرن رحمانی. باید انشاءالله تلافی مافات گردد و بنیان آفات برآفتد. جهان جهان دیگر گردد و عالم روشن و منور شود. اگر مرد میدانی این راه بپوی و اگر عزّت ابدیه خواهی این راز بگوی و اگر جمال نورانی خواهی این سوی بجوی و علیک البهاء الأبھی. ع ع

جناب آقا میرزا مهدی خطاط علیه بهاءالله الأبھی
هوالأبھی

ای خوش نویس این عالم کون کتاب مسطور و رقّ منشور است. اگر تو توانی در این صفحه امکانی به قلم جلیّ محامد و نعوت جمال مبارک بنگار و در لوح عظیم کائنات قصائد فرائد و شئون نیر اعظم ثبت کن تا لوح محفوظ بینی و نقوش امّ الکتاب مشاهده کنی. این خطوط اعمال و افعال و اطوار و گفتار و رفتار است. ع ع

هو الله**شیکاگو****به واسطه امة الله برتینگهام****امة الله اما اورت Emma Ort****هو الله**

ای امة الله آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید. قدر امة الله برتینگهام را بدانید و شکرانه خدمت او را بفرمائید، زیرا به اسم حق ندا میکند و شما را به مقامی دلالت مینماید که جمیع قوای ظاهر و پنهان ناسوتی عاجز از تقرب به آن مقامند، زیرا آن مقام مؤید به قوت الهیه است و هیچ قوتی مقاومت آن را نتواند. پس اگر از تعرض قوای عالم امکانی محافظه و صیانت خواهی اسم اعظم در محل خویش معلق کن و خاتم اسم اعظم را در انگشت نما و عکس عبدالبهاء را در خانه نگهدار و از مناجاتهای من همیشه تلاوت نما تا تأثیر عجیب مشاهده نمائی جمیع آن قوی اوهام گردد و محو و نابود شود و عليك التحية و الشاء. ع ع

پورتلند، آرکن**امة الله مسس ماگفین اكل عليها بهاء الله الأبهي****هو الله**

ای متوكله على الله نامه شما رسید. دلیل بر ایمان و ايقان شما بود. عبدالبهاء را دل و جان بسیار مهربان است لهذا همواره از ملکوت ابهي یاران و اماء رحمان را الطاف بی پایان طلبد. طفل کوچک خویش را تا توانی بهائی تربیت کن، و اما از چگونگی زندگانی نمودن سؤال نموده بودی. توکل به خدا بکنید و به کار پردازید و قناعت نمائید. تأییدات الهیه میرسد و قروض خویش را میدهد. همیشه به ذکر حضرت بهاء الله مشغول باشید و مقصود و مرادی جز او نخواهید و عليك البهاء الابهي. عبدالبهاء عباس

*'Abdu'l-Bahá 'Abbás***هو الله**

ای ابن ملکوت جناب مستر ویلهم از یک سال پیش اجازه حضور داشت. حال حکمت مقتضی حضور شما نبود. در سال آینده بیائید. در خصوص معاون از برای خود مرقوم نموده بودید. در فکر و خیال هستیم. انشاء الله میسر خواهد شد. ای بنده صادق الهی انسان چنان که مرقوم

نمودی باید قصور در خود بیند، نه دیگران. بلکه در حق دیگران باید خطاپوش باشد و در هر نفسی تحرّی کمالات نماید، نه نقایص، و از کمالات آن شخص دم زند نه قصور و نواقص. من در تو کمال بینم نه نقص و صفات حمیده ملاحظه کنم نه بالعکس.

اما در مسئله خوردن گوشت حیوان و عدم آن بدان که در اصل ایجاد الهی طعام هر ذی روحی معین گردیده که دون آن موافق نه. مثلاً حیوان درنده مانند گرگ و شیر و پلنگ آلت درندگی دارد مثل دندان کج و ناخن و چنگ. این واضح است که طعام این حیوان گوشت است. اگر بخواهد بچرد دندانش نباتات را نَبَرَد و همچنین دانه را حلّ نتواند زیرا دندان آسیاب ندارد. و اما حیوان چرنده را مثل چهارپایان دندانی داده که مانند داس گیاه را درو نماید. این واضح است که طعام این حیوانات نباتات است. اگر بخواهد صید حیوان نماید نتواند. ولی باز را منقار کج است و چنگ تیز. اگر بخواهد دانه را از زمین بردارد نتواند، زیرا کجی منقار مانع از اخذ دانه است. لهذا، غذای او گوشت است.

و اما انسان را نه دندان کجی و نه ناخن تیز و چنگی و نه دندانی نظیر داس آهنی. از این واضح و مشهود گردد که طعام انسان حبوبات و اثمار است. دندانهای انسان بعضی مانند آسیاست که دانه را حلّ نماید و بعضی تیز و راست که اثمار پاره کند. لهذا، انسان محتاج و مجبور بر خوردن گوشت نیست. اگر ابداً گوشت نخورد باز در نهایت خوشی و قوّت زندگانی نماید. مثل اینکه طائفه براهماء هند ابداً گوشت نخورند. با وجود این در قوّت و قدرت و بنیه و قوای حسّیه و مشاعر عقلیه از طوائف دیگر پست تر نیستند. و فی الحقیقه ذبح حیوانات و خوردن گوشت قدری مخالف رحمت و شفقت است. اگر کسی بتواند که به حبوبات و فواکه و روغن‌ها و مغزها مانند پسته و بادام قناعت کند البته بهتر و خوشتر است و علیک البهاء الابهی. ع ع

شیروان

احباء الله عليهم بهاء الله الأبهی

ای یاران رحمان. همیشه شیروان بیشه شیران بود و ایکه رحمان. نفوسی در نهایت شجاعت و بسالت از آن اقلیم ظاهر شدند که مشهور آفاق گشتند و معروف خاوران و باختران. حال باید شجاعت روحانیه جست و بسالت نورانیه. یعنی به بیان و تبیان و روح و ریحان و نفحات رحمان مدائن قلوب را مسخر نمود و در کمال استقامت بر میثاق الهی قیام کرد تا شجاعت روحانیه ظاهر گردد و بسالت ربانیه. دلیران جسمانی و مردان ترابی هرچند به ظاهر قوّت و قدرت دارند، ولی اسیر هوس و هواوند و دستگیر و حقیر پست ترین اشیاء. اما مردان الهی در میدان بیان چنان جولان کنند که حقیقت تبیان آفاق امکان را احاطه نماید و حیات ابدی بخشد. قوّت و شجاعت

انسان در غلبه بر نفس و هوی است، نه در خون خواری و درندگی و سفاکی و هتاکي. ان شاء الله
 اجبای الهی بسالت روحانی یابند و شجاعت رحمانی جویند تا حیات جاودانی مبذول دارند و
 علیکم التحية و الثناء.

به واسطه جناب امین فرید Ameen Fareed

بروکلین

Bertha L. Herklotz

هو الله

ای کنیز الهی نامه ات رسید و مضمون سبب سرور گردید. حمد کن خدا را که بعد از چند سال
 مجاهده عاقبت ثابت و مستقیم شدی و به حقیقت پی بردی و بهائی حقیقی شدی. اگر بخواهی
 که روز به روز ترقی نمائی در هدایت خلق بکوش و ندای ملکوت بلند کن، کوران را بینا کن و
 کران را شنوا نما، زیرا خلق کلاً و طراً کورند، مگر نفسی که به نور ایمان بینا شود، و جمیع کردند
 مگر آن که کسی ندای ملکوت شنود. مختصر این است که تبلیغ امرالله سبب احیاء نفوس شود
 و مغناطیس تأیید غیبیه الهیه است و علیک البهاء الأبھی. ع ع

از خطابات حضرت عبدالبهاء

نطق مبارک در منزل مستر کنی، ۱۷ آوریل ۱۹۱۲، نیویورک

هو الله

در بعضی از کتب الهیه مذکور است که چون شمس حقیقت طلوع نماید آثارش از غرب ظاهر می‌شود. به قدری آثارش سریع‌التأثیر است که به مجرد طلوع در غرب آثارش ظاهر گردد. حالا که شمس حقیقت از شرق تابیده، ما به غرب آمديم، دیدیم آثارش از غرب ظاهر است. این اعظم دلائل است و در کتب الهیه منصوص. الحمد لله که آمديم و دیدیم که آنچه در کتب الهیه مذکور است ظاهر شده. در مجمع یکشنبه در اینجا شخص محترمی گفت که ما شنیده بودیم از شرق غول می‌آید، اما حالا می‌بینیم که ملک آمده. من می‌خواستم آنجا این مطلب را بگویم، وقت نبود. از شرق همیشه انوار الهیه تابیده. در غرب اگر چه ترقی مادیات شدید بوده، لکن شمس حقیقت همیشه طلوعش از شرق بوده. حضرت ابراهیم از شرق ظهور نمود. حضرت یعقوب و حضرت موسی و جمیع انبیای بنی‌اسرائیل از شرق ظاهر شدند. حضرت مسیح از شرق ظهور کرد. حضرت محمد از شرق ظاهر شد. حضرت باب و حضرت بهاء الله از شرق ظهور فرمودند. الحمد لله که شما در ایامی هستید که یوم ظهور جمال مبارک است، ولی چون شمس حقیقت بتابد در حقایق نفوس تأثیرات مختلفه بخشد، زیرا حقایق مختلف است، مانند طلوع شمس که بر ممکنات یکسان می‌تابد و لکن معادن مختلف است. هر چند بر سنگ و زمرّد تجلی و فیض شمس یکسان است، هر دو را آفتاب تربیت می‌کند، اما سنگی لعل بدخشان شود و دیگری سنگ سیاه ماند. آفتاب بر جمیع اراضی می‌تابد. در زمینی گل و لاله می‌روید و در زمینی خار مگیلان. هر زمینی بر حسب استعدادش استفاضه می‌نماید. همه یکسان نیستند. پس معلوم شد که استعداد لازم است. حال فیوضات جمال ابهی بی‌پایان است و شمس حقیقت در نهایت جلوه. شما باید بکوشید تا استعداد زیادتر یابید و قابلیت بیشتر جوئید. هر چه آینه قلب صافتر باشد، انوار شمس حقیقت بیشتر جلوه نماید. زمین هر چه پاکتر شود، گل و ریاحین بیشتر بروید. امیدواریم که قلوب شما مانند آینه صافی باشد تا به فیض شمس حقیقت تابنده شود و باران رحمت ببارد و نسیم بهاری بوزد. لهذا از شما خواهش می‌کنم که بکوشید تا انوار محبت بیشتر جلوه‌گر گردد و ارتباط بین قلوب محکم تر شود. جمیع حکم یک روح یابند و به مثابه یک نفس شوید. شکوفه‌های یک درخت باشید و گل‌های یک گلستان گردید، زیرا اختلاف اشخاص دو قسم است، قسمی مذموم است و قسمی ممدوح. آنچه مذموم است اختلافی است که سبب بغض و عداوت است و نزاع و جدال است. اما اختلافی که عبارت از تنوع است، مانند

انواع گل‌های یک حدیقه، آن ممدوح است، زیرا اگر در گلستانی وارد شویم همه گل‌های یک رنگ باشد، چندان جلوه‌ای ندارد، ولكن چون انواع گل‌ها و الوان متنوعه دیده شود، این اختلاف الوان سبب جلوه و زینت است. لهذا شما بکوشید که این تنوع اشخاص سبب ظهور جلوه روحانی شود. هر چند هر یک شخصیت مخصوص، لون و رنگ مخصوص دارد، ولی مثل تنوع گل‌ها باید سبب زینت گردد، زیرا شما گل‌های یک بوستانید، نسائم یک ریاضید. الفت و محبت مابین شما مثل ارتباط بین گل‌ها باشد. اگر چنین بنمائید، یقین بدانید تأییدات الهیه می‌رسد و انوار شمس حقیقت می‌تابد و فیوضات شدیدتر گردد، روز به روز ملکوتی‌تر شوید، از الطاف جمال مبارک بهره و نصیب بیشتر گیرید. حال الحمدلله می‌بینم که در میان شما محبت و الفت است. این ایام من عازم شیکاگو هستم و چون برگردم باز با شما ملاقات خواهم نمود.

نطق مبارک در منزل مسی امری، ۱۷ آپریل ۱۹۱۲، نیویورک

هو الله

در این محفل می‌خواهم از حیات حضرت بهاء‌الله قدری صحبت نمایم. از بدایت طفولیت در میان خاندان و اقربا شهرت عجیب یافت که این طفل یک قوه خارق‌العاده دارد و در درایت و فطانت امتیاز عظیم دارد. از شدت ذکاوت او کل حیران بودند. بعضی می‌گفتند این طفل زندگانی نخواهد کرد، زیرا تجربه شده است که طفلان ذهنی زندگانی نمی‌کنند، تا این که به بلوغ رسید. در هیچ مدرسه‌ای قبول تحصیل ننمود. معلمی نداشت، و این مسئله نزد جمیع مشهود بود. با وجود این، حل مسائل مشکله می‌فرمود. در محافل علمیه که وارد می‌شد، جمیع از مسائل مهمه سؤال می‌کردند، و اجوبه کافیه می‌فرمود، تا این که والدشان صعود فرمود. جمال مبارک هیچ منصبی قبول ننمودند. جمیع حیران بودند که طفل به این فطانت، از سلسله وزراء، چرا باید ابدأ در صدد جاه و منصب نباشد. با وجود آن که هر منصبی برای جمال مبارک ممکن بود، و با وجود این، در نهایت استغنا و کرم بودند. بر هر فقری انفاق می‌فرمودند، هر مسکینی را مایه تسلی بودند. در خانه مبارک باز بود، و این بیشتر سبب حیرت نفوس شد که با عدم قبول کار و منصبی این گونه کرم و بخشش دارند. می‌گفتند جمال مبارک این ثروت را تمام خواهند کرد، زیرا مصارفشان بی‌اندازه و واردات کم است، و با این اقتدار هیچ به فکر امور شخصی خویش نیستند، و بعضی از عقلا می‌گفتند که جمال مبارک در فکر دیگرند و در صدد امری عالی هستند که حالا معلوم نیست. روزی خواهد آمد که این مسئله معلوم گردد. خلاصه جمال مبارک پناه هر مظلومی بودند و با جمیع خلق در نهایت رأفت و محبت. تا آن که حضرت باب ظهور نمود. جمال مبارک فرمودند باب بر حق است و بر ترویج امرش قیام فرمودند و جمیع

را دعوت به حضرت باب نمودند. اما حضرت باب در جمیع آثار خود وعده داد که من یظهره الله ظاهر می‌شود و در نوشتجات خود مصرح فرمود که در سنه ۹۰۰ حقیقت امر ظاهر خواهد شد و شما به لقای او فائز خواهید شد و هر خیری را درک خواهید نمود و ترقی فوق العاده خواهید کرد. در میان جمال مبارک و باب سرأ مخابره بود، با آن که حضرت باب به خط خود نوشته‌ای نوشت و از اسم مبارک سیصد و شصت کلمه اشتقاق نمود. باری حضرت باب را چون شهید کردند، حضرت بهاءالله در سنه ۹۰۰ به بغداد سفر فرمودند، زیرا حکومت گفت تا بهاءالله در ایران است همیشه انقلاب و هیجان است، اما جمال مبارک از بغداد به سلیمانیه نشریف بردند، منفرداً. کسی نمی‌دانست. حتی ما بی خبر بودیم. دو سال در سلیمانیه، گاهی در جبال، گاهی در خود سلیمانیه، با آن که تنها بود و کسی او را نمی‌شناخت شهرت کرد که این شخص بسیار فاضل است، قوه جذابیت غریبی دارد. اهل کردستان جمیع محبت داشتند و جمال مبارک در نهایت فقر گذران میکردند. تاج فقرا داشتند. آثار انقطاع از او ظاهر بود. به شئون دنیا اعتنائی نداشت، تا از کردستان به بغداد آمدند. احباب را جمع کردند. باری حکومت ایران گمان می‌کرد در غیاب جمال مبارک این امر فراموش می‌شود. بعد دید این امر انتشارش بیشتر شد. تعلیمات جمال مبارک نافذتر گشت. لهذا شاه ایران کوشید تا حضرت بهاءالله را سرگون به اسلامبول نمودند. در آنجا ابدأ اعتنائی به کسی نفرمودند. لهذا کوشیدند تا جمال مبارک را به زندان مجرمین فرستادند. با قطع طریق حبس نمودند، به امید این که امر و خاندانش محو گردد و آثارشان نابود شود. لهذا به عکا فرستادند. بالعکس، آن ذلت سبب عزت شد. ذره بود، خورشید جهان‌آرا گشت. قطره بود، دریا شد. و در سجن عکا جمال مبارک ملوک را دعوت فرمود. از جمله امپراطور فرانسه را دعوت نمود. چون اعتنا نکرد، ثانیاً به او خطاب مبارک صادر که معلوم است که در مدعای خود که خویش را حامی مظلومان خواندی صادق نیستی، غفلت نمودی، لهذا عنقریب مملکت از دست تو می‌رود، ناله و نوحه اهالی بلند می‌شود، زنها فریاد و فغان خواهند نمود، اطفال پایمال خواهند شد. ملاحظه فرمائید چه خطابات به ملوک فرمود و چه تأثیراتی ظاهر شد. شخصی که فرید و وحید بود، بدون ناصر و معین، این گونه ملوک را انداز فرمود، حال آن که در حبس بود. امر خود را در زیر زنجیر ظاهر نمود. در هیچ تاریخی این امر نظیر ندارد که شخص فریدی در حبس امر خود را به این درجه بلند نماید، عاقبت ملوک و امرا را مغلوب کند. باری، بیست و پنج سال در زندان اسیر زنجیر بود. به کرات غارت و سرگون شد. از ایران به بغداد و از آنجا به اسلامبول و بعد به رومیلی و از رومیلی به عکا نفی گردید. دمی آسوده نبود. جمیع بلایا را قبول فرمود تا نفوس ملائکه آسمانی شوند، اخلاق رحمانی جویند، صلح اکبر خواهند، به نفثات روح القدس مؤید شوند، تا ودیعه الهیه که در حقایق انسانیه مودوع است ظاهر شود و نفوس بشر مظاهر الطاف الهی گردند، و نوع انسان چنان که در تورات است صورت و مثال یزدان یابد. خلاصه کلام این است که این بلایا را به جهت این قبول فرمود که این دلها روشن

شود، نقائص به کمال رسد، نادانی به دانش تبدیل گردد و بشر کسب فضائل رحمانی نماید. هر چند زمینی است، در ملکوت سیر نماید. فقیر است، از گنج ملکوت بهره گیرد. الحمدلله انوارش طالع است و تعالیم مبارک در شرق و غرب منتشر. عنقریب خواهید دید که چه تأثیری نموده و صلح اکبر منتشر شده و علم وحدت عالم انسانی خیمه افراشته و در عالم نفوس چه حرکت و هیجانی پیدا شده.

خطابه مبارک در انجمن فقرای نیویورک قبل از انفاق به فقرا

شب ۱۸ آوریل ۱۹۱۲

هو الله

امشب من بسیار مسرورم زیرا به دیدن دوستان خود آمده‌ام. شما همقطار و اقران من هستید. باید شکر کنید که فقیرید، زیرا ملکوت الهی برای فقراست. حضرت مسیح فرمود دخول شتر در سوراخ سوزن آسفل از ورود اغنیا در ملکوت الله است. پس شما هر چند ذلیلید، ولی عزت ملکوت برای شماست. حضرت مسیح از فقرا بود، نه از اغنیا. از گیاه گذران می‌نمود، سر و سامان نداشت، در صحرا و بیابان بود. اگر غنا خوب بود، بایستی حضرت مسیح غنی باشد. حضرت وقتی که ظاهر شد اول فقرا مؤمن شدند، زیرا حضرت مسیح فقیر بود. گمان مکنید غنا شأنی دارد. اغنیا بسیار زحمت می‌کشند. در وقت مُردن با حسرت می‌روند. برهنه آمدند. برهنه هم می‌روند. نهایت حسرت دارند و از رحمت پروردگار مأیوسند. الحمدلله ما یاسی نداریم. امیدمان به رحمت پروردگار است. شبهه نیست، رحمت الهی شامل حال فقراست. حضرت بهاءالله در بغداد جمیع را گذاشت و رفت میان فقرا. دو سال با فقرا بود. با آنها بسر می‌برد و به این افتخار می‌کرد و لقب خویش را درویش فرمود، یعنی فقیر. جمیع ما را وصیت فرمود که خادم فقرا باشیم، همنشین فقرا شویم تا در ملکوت الهی مقرب گردیم. پس تا می‌توانیم باید خدمت به فقرا نمائیم، زیرا فقرا عزیزند و مشمول الطاف الهی هستند. اغنیا مشغول دنیا هستند، اما فقرا مشغول خدا، و دلیل بر این حضرت مسیح و حواریانند که فقیر بودند. شبی مسیح در بیابان ماند. جائی نداشت. گفت ای پدر آسمانی برای طیور صحرا آشیانه‌هاست و گوسفندان را منزل و مأوی، اما پسر انسان را جای سر نهادن نیست و فرمود فرش من زمین است، سراج من روشنی ماه و ستاره‌های آسمان است و پوشاکم آسمان. کیست از من غنی‌تر؟ زیرا آن موهبتی که به اغنیا داده نشده و مخصوص فقراست به من داده شده. حال شما تأسی به مسیح نموده‌اید، نه اغنیا. پس شکر کنید خدا را و از شما خواهش دارم که مرا قبول نمائید تا من نیز یکی از شماها باشم و خادم فقرا شوم.

بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء

بیانات مبارک در باغچه بیت مبارک در حیف

ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه شب ۱۵ آگوست ۱۹۱۹

تا لب دریا رفتم، خیلی اینجا خوش وضعی است، چون مثل دربند شمیران میماند. در شمیران طهران مرغ محله‌ای است که در دربند شمیران واقع، بسیار جای باصفائی است. در اوایل امر در سنه ۱۲۶۵ بود، آنجا را جمال مبارک انتخاب فرمودند به جهت اینکه یک قدری در کنار بود. یک کوهی بود مثل همین کوه کرمل، در دامنه آن جبل یک باغی بود که نهر آب داشت، خیلی با صفا بود. یک طبقه اعلی بود و باغ بود و عمارت بود. از آنجا سی چهل پله پایین می آمدند، طبقه ثانی بود. طبقه ثانی هم باغ انگور بود. بعد سی چهل پله پایین می آمدند، طبقه ثالث بود. آن هم باغ بود. پس به طبقه چهارم می آمدند. از آنجا آب می آمد به آسیاب که دارای چند سنگ بود و از آنجا آب می آمد به دریاچه. جمال مبارک امر فرمودند که در وسط دریاچه تخت بسیار بزرگی از سنگ زدند، سراپرده زدند، آنجا بیرونی بود. چون آن بالا نشسته بودی این طبقات در پیش نظر بعد از طبقات دریاچه بود. خیلی صفا داشت. اما بعد از دریاچه کوه بود و مانع از اطلاق نظر بود. حال فکر اینم که مقام اعلی به این قسم طبقه طبقه تا پایین باشد.

مرغ محله صفایش روحانی بود. اوایل امر بود. جمال مبارک در تابستان آنجا تشریف بردند، اجباء هم شور عظیمی داشتند. همیشه صد نفر، صد و پنجاه نفر احباب آنجا بودند و مردم هم می آمدند حضور مبارک. تا می آمدند اینها را تبلیغ می فرمودند. یک عالمی بود. جنت اندر جنت. یک روحانیت عظیمی بود. شبها، یکی مناجات می خواند، یکی غزل می سرود، یکی شور و وله می کرد. خیلی معرکه بود. هر کس می آمد آنجا منقلب می شد. جمال مبارک دو ساعت، سه ساعت بیانات می فرمودند. احسن القصص تلاوت می شد. بعضی ها بودند خیلی پر شور و جذب و وله، از جمله برادر شاطرباشی، میرزا سلیمان نام بود که بعد در خانه سلیمان خان معروف او را گرفتند و در کوچه که می بردند آواز می خواند: "گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله". خیلی خوش صوت بود. آیات را به لحن خوش تلاوت می نمود و در انبار حضور مبارک بود. برادر شاطرباشی بود. محض خاطر شاطرباشی شاه خواست او را رها نماید، ولی خود شاطر باشی خیلی خیلی اصرار کرد تا آن که شهیدش کردند. گفت من از این برادر بیزارم، این دشمن پادشاه است، این بابی است، او را به دست خودم خواهم کشت. باری میرزا سلیمان شبها و روزها احسن القصص می خواند. اجباء دائماً تفسیر قرآن می نمودند و اخباراتی که از پیش داده بودند بیان می کردند و اثبات می نمودند که برهان نبوت حضرت رسول علیه السلام آیات است. جمال مبارک شب و روز حقیقت حضرت اعلی را اثبات می نمودند که برهان اول نزول آیات است که در

نصّ قرآن می‌فرماید (۲۹:۵۱) "أ و لم یفهم انا أنزلنا علیک الکتاب" و همچنین می‌فرماید (۲:۲۳) "و ان کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدا فأتوا بسورة من مثله" و همچنین می‌فرماید (۸۸: ۱۷) "لئن اجتمعت الانس و الجنّ علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً".

و همچنین آیات احسن القصص را به نهایت ملاحات چنان تلاوت می‌فرمودند که حاضرین منجذب می‌شدند. از جمله این آیه را تلاوت می‌فرمودند: "یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و ماتمیت الآ القتل فی سبیلک و السّب فی محبتک". از جمله: "یا قرّة العین قل للحرورية الحجرات یخرجن من غرفاتهن عریانا و ینعتن علی لحن الکلیم الحبيب". مقصود از این حوریات اسرار الهی است. از جمله: "تالله انی لحرورية ولدتنی البهاء فی قصر من الیاقوته الرطبة الحمراء". باری، سیدنا الاکبر که حضرت اعلی خطاب به او می‌فرماید "قد فدیت بکلی لک" یقین است که من یظهره الله است، چه که دون او استحقاق این خطاب را ندارد.

از جمله براهین این حدیث را بیان می‌فرمودند: "انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبی یوسف و موسی و عیسی و محمد اما العلامة من یوسف السجن اما العلامة من موسی الخوف و الانتظار و اما العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه و اما العلامة من محمد یأتی بکتاب مثل قرآن". از جمله: "اذا ظهرت رایة الحق لعنھا اهل الشرق و الغرب". از جمله: "فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره". و امثال اینها.

من مختصر می‌گویم، از جمله براهین می‌فرمودند استقامت است. حضرت رسول می‌فرماید "شیبتنی"، یعنی پیر کرد مرا آیه (۱۱۲: ۱۱) "فاستقم کما أمرت". حضرت اعلی در مقابل مُکرین در نهایت استقامت مقاومت نمودند. نفس استقامت برهان است.

از جمله دلیل حقیّت، نفوس مبارکی که مؤمن شدند و جانفشانی کردند و از اکابر و اعظم ملّت بودند، از علماء و غیره بودند و قس علی ذلک. جمیع صحبتها بیان حجت و دلیل بود. به قول میرزا موکب سماور در جوش بود و دلها در خروش، سفره مهتّا بود و عیش مهتّا.

یک روز سه نفر شاهزاده آمدند، یکی فرهاد میرزا، دیگری سلطان مراد میرزا، ثالث عمادالدوله پسر محمد علی میرزا. صبح آمدند، تا شام آنجا بودند. جمال مبارک اینها را تبلیغ فرمودند. این شاهزاده فرهاد میرزا همان فرهاد میرزا است که در زمان ناصرالدین شاه چون حضرت ابی الفضائل و جناب ملا علی اکبر و جناب امین و جناب شیخ رضا را به اقترای مفترین گرفتند و در خانه نایب السلطنه استنطاق نمودند، در مجلس استنطاق، حضرت والا فرهاد میرزا با حضرت شیخ نورانی شیخ رضا محاجه کرد که من با بهاءالله دوست بودم و معاشر بودم، با یکدیگر شرب می‌نمودیم، چگونه حال شما در حقّ او چنین اعتقاد دارید. و مقصودش این بود که حضرات را به

این افترا در ایمان بلغزاند. ولی جناب شیخ رضا روحی له الفداء به کمال قوت و قدرت جواب داد که سرکار والا شما به سبب این اقرار خویش مقبول الشهاده نیستید، زیرا اقرار به فسق نمودید، شاهد دیگر پیدا کنید. این است که جمال مبارک بعد به او خطاب می‌فرمایند که من با تو ملاقات نکردم مگر دو مرتبه، یک مرتبه در شمیران در مرغ محله و مرتبه دیگر در شهر، و در هر دو ملاقات جمعی حاضر بودند.

باری جمال مبارک در مرغ محله در سراپرده مانند دریا پر جوش و شب و روز از آهنگ و طوبی و طوبی ملأ اعلی در خروش، و چون مراجعت فرمودند سفر بدشت پیش آمد. در آنجا در شمیران جمال مبارک بیان و اتیانی ظاهر فرمودند که جمیع از داخل و خارج حیران ماندند، با وجود آن که مسلم بود که ابدأ در هیچ مدرسه داخل نشدند. بغتاً این طور همه حیران ماندند.

باری حضرت شیخ رضا بسیار نفس مبارکی بود. حضرت ابی الفضائل روح المقربین له الفداء می‌فرمودند که ما در استنطاق ملاحظه حکمت می‌نمودیم. لهذا حضرات یعنی نایب السلطنه و وزراء مطمئن نمی شدند. وقتی که نوبت به استنطاق حضرت شیخ رضا شد بدون ملاحظه و حکمت صحبت داشت و بی پرده حقیقت عقائد و تعالیم این امر را بیان کرد و برخواست در حضور نایب السلطنه و وزراء نماز کرد و گفت حقیقت امر بهائی را بی پرده و حجاب گفتم، ولی ما از فساد ممنوعیم. لهذا آنچه مدعیان افترا زده‌اند دروغ است. نایب السلطنه گفت این پیر مرد راست و درست بیان کرد. این سبب نجات ما شد، و الا ما را ابدأ رها نمی‌کردند.

باری، این نفوس مانند دانه‌ای می‌مانند که در زیر خاک پنهان شده‌اند. معلوم نیست. وقتی که انبات شد معلوم می‌شود. این نفوس مقدسه قدرشان بعد ظاهر می‌شود. ملاحظه بفرمائید آن سطوت ناصرالدین شاه و آن غضب نایب السلطنه و آن فرآشهای پادشاهی و آن میرغضب‌ها. آن وجود مبارک در مجلس نایب السلطنه به نهایت بشاشت و بلاغت صحبت نمود. به لفظ آسان است، ولی اگر انسان در همچو موقعی بیفتد می‌فهمد که چقدر مشکل است. فی الحقیقه حواریین حضرت مسیح بزرگوار بودند، فدائی بودند و به حضرت روح وفا کردند، ولیکن با وجود این پطرس وقتی که گیر افتاد سه مرتبه به نصّ انجیل تکیه کرد، گفت من نیستم و نمی‌شناسم. باری، در چنین مجلسی، در حالتی که ناصرالدین شاه در نهایت سفاکی و نایب السلطنه در نهایت بیباکی، فرآش و میرغضبها با تازیانه و شمشیر حاضر، دیگر معلوم است که این شخص بزرگوار روحی له الفداء به چه قوتی و به چه روحی صحبت می‌داشت. این شخص چقدر خالص بود. فی الحقیقه آیه مبارکه (۳۳:۷۲) "أَنَا عَرْضَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ" را مظهر بود. "آته کان ظلوما و جهولا" یعنی مظلوما و مجهولا.

بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء

در بیت مبارک شب ۱۹ سپتمبر ۱۹۱۹ ساعت هفت و نیم

بعد از ظهور امرالله و ظهور مظهر کلی و اعلاء کلمه الله و انتشار ندای الهی هر وقوعاتی که واقع می شود باید واقع شود، از جمله لوازم است که حکماً باید واقع شود و خدمت به امرالله است. اعظم از قتل چه میشود؟ اعظم از سفک دماء چه میشود؟ به حسب ظاهر اعظم مصائب شهادت است، ولی شجره مبارکه به خون شهداء آبیاری می شود و نشو و نما می کند. همین طور که در دور شمسی فصول اربعه است، فصل بهار است، فصل تابستان است و حرارت شدید است، فصل خزان است که جمیع اشیاء بال و برگش می ریزد، فصل زمستان است که انقلاب عظیم است. به حسب ظاهر فصل بهار مفید است و بسی جانپور است. جمیع اشیاء در نشو و نماست. دشت و صحرا سبز و خرم است. جمیع اشیاء برگ و شکوفه می کند. هر ذی روحی از نسیم بهاری مستفیض می گردد. خون در عروق و شریان دوران میکند. حیات زنده می شود. تابستان شدید است، و موسم خزان پژمردگی است. موسم زمستان طوفان است، اریاح شدید است، برف و بوران است، تگرگ و باران است، انقلاب عظیم است. ولی چون به حقیقت نظر کنی جمیع فصول به عالم وجود خدمت می کند. بدون آن نمی شود. اگر فصل زمستان نباشد عالم وجود ناقص است. این انقلاب زمستان است، طوفان زمستان است، شدت سرمای زمستان است، یخ و بوران است که بهار جان پرور را تشکیل می دهد. اگر این طوفان زمستان نباشد، در بهار عالم وجود خلعت جدید نمی پوشد. این لطافت بهار از شدت زمستان است، و همچنین در امر الهی در هر کور بدیع باید مصائب باشد، ایام خوشی باشد، بلایا و محن باشد، رزایای شدید باشد، تالان و تاراج باشد قربانگاه عشق تشکیل شود، خونهای مطهره ریخته شود، نفوس مقدسه اسیر شوند، سرور و فرح روحانی حاصل شود، بشارت رحمانی ظهور یابد، شمس حقیقت تجلی کند، بهار روحانی رخ بگشاید، الطاف الهی جلوه کند، نور هدایت بدرخشد، حقایق و معانی ظاهر گردد، پرده ها دریده شود، جمال حقیقی تجلی فرماید، اسرار ربّانی کشف گردد، شادمانی ابدی دست دهد، نعره یا طوبی یا طوبی به عنان آسمان رسد، حنین و بکای مظلومین به اوج اعلی صعود نماید. خلاصه جمیع این وقایع باید بشود، و جمیع این وقایع سبب عزت امرالله است و سبب انتشار نفحات الله و سبب اعلاء کلمه الله است. از جمله اموری که به ظاهر بسیار محزن بود که احباء خون گریستند، و به باطن فرح اندر فرح، مسئله اخراج جمال مبارک از ایران بود. اعداء در نهایت سرور و شادمانی و احباء در غایت یأس و حرمانی. جمیع را اعتراف چنان بود که [به علت] خروج جمال مبارک از ایران امر به کلی فراموش و نسیان می شود، زیرا نبود از احباب الّا معدودی قلیل. جمیع شهید شده بودند. خونهای مطهر احباء روی زمین را رنگین کرد و اگر نفسی از احباء هم بود، بی نهایت در پنهان بود. از طهران تا به بغداد آمدم یک نفر احباب در راه نبود.

در سی منزل راه یک نفس نبود. حالا خروج جمال مبارک بود که سبب شد در بغداد اعلاء کلمه‌الله شد، صیت امرالله منتشر شد، قلوب اعداء مکدر شد، دل‌های یاران امیدوار گشت، جانها مستبشر شد، کلّ احتیاء به وجد و طرب آمدند. باعث این بود که استقامت کردند، زیرا نفوس جدیدی در ظلّ امر داخل شد، در جمیع اطراف ایران مؤمنین تازه پیدا شد. اگر این سرگونی نبود، نمیشد، این سرور و شکوه حاصل نمیشد. اگر به بغداد تشریف نمی‌آوردند امر محو شده بود. حضور مبارک به بغداد نفخه ثانی بود در صور. حیاتی جدید به احتیاء بخشید. در بغداد کار به جایی رسید که جمیع در نهایت خوف و خشیت بودند از سلطنت جمال مبارک. چون حکم سیف برداشته نشده بود جمیع احتیاء مسلّح در کوچه و بازار می‌گشتند و مردم در نهایت اضطراب می‌ترسیدند. جمال مبارک از بغداد به کاظمین تشریف می‌بردند. منفرداً سوار بودند و جمیع ماها در رکاب مبارک. یک شکوه عظیمی داشت. جمیع خلق حیران بودند، این چه قوتی است، این چه قدرتی است، این چه عظمتی است. دیگر در جمیع اقالیم ایران ذکری نبود مگر ذکر بغداد. سالی دویست هزار زوّار می‌آمد و می‌رفت به کربلا و نجف و مراجعت می‌کردند به ایران. در نهایت مبالغه صحبت می‌داشتند که حضرات بهائیان در بغداد چنین‌اند، چنین‌اند. خیلی مبالغه می‌کردند. این بود که ناصرالدین شاه را خوف برداشت و ملاحظه کرد که مأمورین ایران و مجتهدین کربلا و نجف و شیعیان بغداد مقاومت نمی‌توانند نمایند. روز به روز امر در علوّ است. از شدت خوف مراجعت به اسلامبول کردند. کوشیدند. میرزا حسین خان شب و روز در اسلامبول کوشید. مخابره بین طهران و وزارت خارجه ایران و وزارت خارجه عثمانی شد. نهایت، ناصرالدین شاه بذاته به خط خود نامه‌ای به پادشاه عثمانی نوشت که مملکت من در خطر است و بغداد مجاور ایران. خواهش من این است که شما بهائیان را بگیرید و تسلیم حاکم کرمانشاه کنید. عمادالدوله حاکم کرمانشاه با جیشی می‌آید و حضرات را در حدود تسلیم می‌گیرد. حکومت عثمانی این خواهش را قبول نکرد. خواهش ثانی ناصرالدین شاه این بود که اقلّاً از حدود ایران ابعاد شوند، نزدیک حدود ایران نباشند. سالی دویست هزار زوّار می‌روند به بغداد. بسیاری از اینها بهائی می‌شوند. لهذا خواهش من این است که جمال مبارک را از بغداد حرکت دهید. این بود که فرمان عثمانی آمد در نهایت احترام که اقتضاء چنین می‌کند که به اسلامبول تشریف بیاورید. این است اساس هجرت جمال مبارک از بغداد به اسلامبول.

حیفا: بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء

شب جمعه (پنجشنبه شب) ۱۳ جانیو ۱۹۲۱ در سالون بیت مبارک

فرمودند بنویس این را، در کتب و صحف الهی ذکر خلق جدید است، "افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید". آیا ما خسته شده‌ایم چون خلق اول کردیم، بلکه این مردم در

شک و شبهه هستند از خلق جدید. مقصود این است که این نفوس مؤمن به آیات هستند. اینها خلق جدیدند. این خلق جدید خلق جسمانی نیست. این خلق روحانی است. من حیث جنس این شخص همان شخص اول است، اما من حیث روح یعنی من حیث اخلاق شخص دیگر شده است. قبل از ایمان جبان بود، بعد از ایمان شجاع شد، حریص بود قانع شد، خائن بود امین شد، متکبر بود خاضع شد، پرجفا بود از اهل، فا شد، ظالم بود عادل شد، کاذب بود صادق شد، خودپرست بود پرستش الهی نمود، خودپسند بود فانی گشت، جاهل بود عالم شد و از این قبیل. جمیع اخلاق او تبدیل شد. اخلاق دیگری شد. نظیر آهن که از خواص او سردی است و انجماد است و سیاهی است. این آهن چون در آتش افتد برودتش به حرارت مبدل گردد. انجمادش به ذوبان تبدیل شود. سیاهی به لون احمر مبادله گردد. به کلی آن صفات حدیدی مضمحل شود، فانی شود، و صفات آتش در او جلوه نماید. و همچنین نفسی چون مؤمن بالله گردد، به کلی از عالم رذائل منصرف شود و متصف به ابداع فضائل گردد. جمیع صفات حیوانی محو و فانی گردد و فیوضات الهی ظاهر و آشکار گردد. این است که حضرت مسیح می‌فرماید: "اقول لک ... المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح هو روح ... ینبغی ان تولدوا من فوق". یعنی چون تولد از رحم مادر یافتی از ظلمات عالم رحم نجات یافتی، لکن در ظلمات عالم طبیعت افتادی و ظلمات عالم طبیعت صفت حیوانی است که جامع جمیع رذائل است، و چون از عالم طبیعت منصرف گردی این تولد ثانی است. از این تاریکی شدید عالم طبیعت نجات خواهید یافت و به نورانیت عالم الهی روشن خواهید گشت. این ظلمات عالم اخلاق است و آن نورانیت عالم اشراق. پس واضح شد که هدایت سبب تجدید اخلاق است. نفوسی که اخلاقشان ساقط و در حدود عالم طبیعت هابط از این پستی و ظلمت نجات یابند و به اوج رفیع نورانیت الهیه عروج نمایند. این برهان ایمان حقیقی است و الا "و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین". اصل، نورانیت اخلاق است و رحمانیت وجدان. این است که حضرت مسیح می‌فرماید: "من ثمارهم تعرفونهم".

شمه ای از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در سفر آمریکا

نقل از خاطرات جناب میرزا علی اکبر نخبجوانی (۱)

۱۲ سپتمبر ۱۹۱۲

صبح ساعت پنج حرکت فرمودند. در راه بجهت این که صاحبان هتل و صاحبان نقلیه و اتومبیل از ما پول زیاد می‌خواستند و ما هم می‌دادیم فرمودند: "وقتی کسی بخواهد به شماها اجحاف کند شما نباید راضی شوید. اگر بخشش بخواهد مطلبی است علیحده. ولی چون می‌بینند شما غریب هستید اگر بخواهند لخت و عریان کنند، شما

راضی نشوید. حضرت بهاء الله می فرمودند اگر کسی بتواند جنسی را در محلی به ده شاهی بخرد، و همان را در جای دیگر به یازده شاهی بخرد، این علامت سخاوت نیست، این علامت سستی و بی غرضگی است، زیرا فروشنده با خود می گوید این آدم نادان و احمق بود، من او را گول زدم. باید خیلی در این گونه مواقع همت داشته باشید. ولی از طرف دیگر اگر دلت می خواهد بخشش بکن. در ایام مبارک، آقا میرزا آقا جان می رفت بازار و بعضی اشیاء می خرید که گران بود. جمال مبارک به من می فرمودند برو فلان شیء را بخر. من می رفتم مثلاً دو شاهی ارزانتر می خریدم، و به این نوع به مشارالیه معلوم می نمودند که در مخارج ملاحظه ندارد."

بعد در ترن روزنامه *بوفا* را ترجمه می نمودیم که حقیقتاً خیلی خوب نوشته بود. فرمودند: "دیگر تأییدات جمال مبارک امروز اظهر من الشمس است که حتی کاتولیکها به این نوع به تعریف و تمجید این امر اعظم قیام نموده اند که گوش شبه آن را نشنیده و چشم مانند آن را ندیده است. من به شما می گویم از این قیاس نمائید دو هزار سال قبل حضرت مسیح روزی در معبد داخل شد و حضرات یهود را از داد و ستد و تجارت در معبد منع نمود و صرافان و کبوتر فروشان را توبیخ کرد. این بنفسه اهمیتی نداشت. ولی امروز جمیع میلیونها عیسویان آن یوم را عید می گیرند، معرکه می نمایند، به همدیگر بشارت می دهند. ولی حالا به تأییدات اسم اعظم، در لندن، در پاریس، در جمیع شهرهای بزرگ آمریکا، در کنائس بزرگ و مجامع عظمی امر جمال مبارک بنهایت روشنی و وضوح انتشار می یابد."

شب وارد شیکاگو شدند و در منزل میسر ترو اقامت فرمودند و بجهت حاضرین که جمع بودند و به استقبال آمده بودند فرمودند: "امروز هیجده ساعت در ترن بودیم. خیلی خسته شدیم. دیگر شوق ملاقات احباء ما را کشید، و آلاً خیلی مشکل بود. دیشب ساعت دو خوابیدیم. ساعت سه بیدار شدیم."

بعد رو به فوجیتا ژاپونی نموده فرمودند: "احوال ژاپون افندی ما چطور است؟ این ایام سلطنت شما تبدیل شده است. امپراطور فوت شد و امپراطور جدید آمد. سلطنت میکادو تمام شد. همه عریضه ها، هیاهوها، و بیدادها به انتهی رسید. یک مشت خاک رویش آمد و جمیع آن امپراطوری را پوشانید. این سلطنت میکادو بود و همچنین سلطنت جمیع ملوک. لکن تو چون مؤمن بالله هستی سلطنتی داری که ابداً بهم نمی خورد. الی الابد برقرار است. شکر کن خدا را که چنین سلطنتی به تو داد که اعظم از سلطنت میکادو است. بوناپارت اول شخص شهیری بود، جنرال عظیمی بود، اغلب ممالک اروپا را فتح کرد. آخر الامر امپراطور فرانسه شد. حکم بر جمیع اروپا کرد. عاقبت یک شیء جزئی سلطنتش را محو نمود و در نهایت ذلت اسیر شد و در جزیره سنت هلنا ناله کرد تا عمرش به آخر رسید. ستاره سعادتش از افق ابدی خاموش شد دیگر طلوعی ندارد. یک روزی با

جنرالهایش صحبت می‌داشت. جنرال‌ها به او گفتند که مسیح هم مثل ناپلیون بود. او عاقل بود، ناپلیون هم عاقل است. او در جواب گفت خیلی خطا کرده‌اید. در میان این دو خیلی فرق است. سلطنت ناپلیون به مجرد مردنش دود می‌شود، زیر خاک می‌رود. لکن سلطنت مسیح ابدی است. ناپلیون با شمشیر و خونریزی سلطنت تأسیس کرد، لکن مسیح حیات بخشد و سلطنت تأسیس نمود. ناپلیون به قوه جبریه سلطنت تأسیس کرد، مسیح به قوه محبت تأسیس نمود. لهذا سلطنت صد هزار امثال ناپلیون محو می‌شود و می‌رود، اما سلطنت مسیح باقی است، و همچنین جمیع مظاهر مقدسه الهیه، و همچنین احبای الهی، سلطنت آنها ابدی است. مقصد اینست که سلطنت میکادو شما منتهی شد. اثری نماند. رفت زیر خاک. لکن سلطنت تو باقی است، چرا که مؤمن بالله هستی، مؤمن به آیات الهی هستی. یقین داشته باش. یقین داشته باش."

در سر میز وقت شام فرمودند:

"این سفر ثانی است که به شیکاگو می‌آیم. ببینید به احبای شیکاگو چقدر محبت دارم، چقدر تعلق قلبی دارم. احبای الهی باید در مقابل این محبت قلبی و تعلق قلبی در نهایت ثبوت و استقامت باشند، در نهایت روح و ریحان باشند، در نهایت اتحاد و اتفاق باشند. این دفعه ثانی است که من آمده‌ام به شیکاگو. از جمیع جهات شهرتش بیشتر است. در شرق خیلی ذکرش در افواه است. خیلی احباء منتظرند که در شیکاگو نار محبت الله فوق العاده شعله زند. وقتی ذکر شیکاگو در آن جهات می‌شود جمیع احباء قلوبشان مسرور می‌شود. سبب این بیشتر ذکر مشرق‌الاذکار است، زیرا آنجاها مشهور شده که مشرق‌الاذکار در شیکاگو ساخته می‌شود."

۱۴ سپتمبر ۱۹۱۲

در مجلس عمومی خانه ترو فرمودند:

"ملاحظه کنید در جمیع تواریخ. ببینید هیچ ذکر نیست که شخص ایرانی در آمریکا حاضر شود و در جمیع محافل و کنائس ایالات متحده در هر شهری فریاد زند. یعنی در هر شهری از شهرهای بزرگ آمریکا در کنائس کبری و مجامع علیا ندای الهی را بلند نماید و جمیع را به ملکوت الهی بخواند و ابداً نفسی اعتراض ننماید و جمیع حاضرین به نهایت دقت استماع نمایند. این نیست مگر به تأییدات ملکوت ابهی. این نیست مگر به فیوضات بهاءالله. این نیست مگر به قوه نفوذ روح بهاءالله. مثل آفتاب واضح و روشن است. از وقتی به آمریکا آمدم در هر شهری از شهرها در کنائس عظمی حاضر شدم و در هر محفلی داخل گشتم و ندای ملکوت ابهی را بلند نمودم و تعالیم بهاءالله را بیان کردم. نفسی پیدا نشد که بتواند انکار کند. جمیع اقرار کردند که این تعالیم تعالیم عالم انسانی است و این تعالیم بهاءالله روح این عصر است. اگر این تعالیم تحریر شود شبهه نیست که عالم ناسوت بهشت برین گردد و مرآت شود که از عالم لاهوت

حکایت کند. ملاحظه کنید که تعالیم جمال مبارک چقدر عظیم است که الی‌الآن چنین تعالیمی منتشر نشده است و الی‌الآن چنین نوری ساطع نگشته است و الی‌الآن چنین شریعتی نازل نشده. جمیع اهل معارف عالم اقرار و اعتراف می‌نمایند. به دقت ملاحظه کنید که در هر عصری ملل سائره نهایت مذمت را از مظاهر امرالله می‌نمودند. یک نفر ستایش نمی‌کرد. رجوع به رساله آقا میرزا ابی‌الفضل نمائید که در جواب شخص کشیش مرقوم نموده که در ایام مسیح و در ایام حواریون فلاسفه آفاق اهل معارف چه در حق مسیح نوشته‌اند. بعضی حضرت مسیح را هادم بنیان انسانی می‌دانستند و حال آنکه حضرت مسیح نورانیت عالم انسانی بود. بعضی حضرت مسیح را اهل هلاک می‌شمردند و حال آنکه حضرت مسیح به عالم بشر جان بخشید. خلاصه تاریخ را ملاحظه کنید که تماشای عجیبی است. آن وقت با وقوعات جمال مبارک تطبیق کنید و به تواریخ امم مراجعه نمائید که حتی اعدای جمال مبارک شهادت بر عظمت امر می‌دادند. نهایت این است که ایمان نیاوردند. باری، جمال مبارک پنجاه سال نهایت مشقات و بلاها را کشید. یک شب راحت نیافت، یک روز استراحت نکرد، چقدر شبها که زیر زنجیر بود، چقدر روزها ضرب شدید خورد، و این بلاها را در این پنجاه سال بجهت آزادی ما کشید. هر شخص عظیمی که در این عالم در ورطه عقاب افتاد و مظلوم واقع شد، نهایت مدت بلایش چند سال بود، ولیکن جمال مبارک پنجاه سال نهایت اذیت و بلاها را قبول فرمود و با وجود این علمش را بلند کرد و سراجش را مشتعل نمود و ندایش را به گوش اهل آفاق رسانید و کلمه الله را در جمیع اطراف عالم منتشر فرمود و همه این بلاها و رزایا را به جهت ما کشید. از برای خودش حبس قبول فرمود و در زیر زنجیر رفت تا ما را آزاد کند. شب و روز در نهایت تعب بود تا بهائیان راحت نمایند و مقصود مبارکش تربیت ما بود تا ما از ظلمات امکان نجات یافته و به نورانیت ملکوت روشن شویم، از عالم نقائص نجات یافته و به فضائل عالم انسانی مزین گردیم، چشم بینا یابیم و گوش شنوا پیدا کنیم، نور هدایت را بیابیم، آیات توحید الهی شنویم و به آنچه سبب سعادت ابدیه است فائز گردیم. حال ملاحظه نمائید با این بلاها که جمال مبارک قبول کرد آیا سزاوار است که ماها چگونه باشیم؟ با این زحماتی که جمال مبارک کشید ماها باید چگونه رفتار نمائیم؟ البته باید شب و روز بکوشیم تا زحمات جمال مبارک نتیجه دهد. تعالیم بهاءالله را مجری بداریم و نصایح او را قبول کنیم و به موجب وصایای او عمل نمائیم تا این عالم ظلمانی نورانی گردد و این جهان ناسوتی لاهوتی شود و این عالم نقائص عالم کمال گردد تا شرق منور شود و غرب منور گردد و جمیع بشر آیات خدا شوند و مدنیت آسمانی تأسیس یابد و تعالیم الهی منتشر گردد. هر یک از شما باید به عون و عنایت الهی یک شمع روشن شود تا حوالی خویش را روشن کند. لهذا باید شما بل جمیع ماها بکوشیم تا رحمت پروردگار گردیم و به جمیع بندگان او مهربان باشیم. به نفسی غرضی نداشته باشیم و تعرض به نفسی نکنیم. هر کس قبول کرد بسیار خوب. هر کس قبول نکرد، باز هم بسیار خوب. هیچ کاری به کسی

نداشته باشیم. با جمیع بشر محبت داشته باشیم. با نفسی نزاع و جدال نداشته باشیم. با کسی اعتراض نداشته باشیم. در فکر آن باشیم که خودمان به موجب رضای الهی زندگانی کنیم و خودمان از این ظلمات نجات یابیم و نور هدایت یابیم. هرگز غیبت کسی را نکنیم، بدرفتاری به نفسی ننمائیم، بلکه جمیع نفوس را در ظلّ رحمت پروردگار بدانیم و جمیع خلق را بندگان خدا. همین طوری که خدا با جمیع مهربان است، ما هم مهربان باشیم. نهایتش اینست که آنچه می‌دانیم بیان می‌کنیم. هر نفسی قبول کرد فبها، و الاّ خود می‌داند. ابدأ غیبت نفسی را ننمائیم. جمیع را به خدا واگذاریم و از خدا بخواهیم که بر این امر ثابت و راسخ مانیم، زیرا بدون ثبوت و استقامت نتیجه حاصل نشود. شجر تا ریشه نکند ثمر ندهد. بنیان تا اساسش متین نگردد بلند نشود. امروز ثبات و استقامت اعظم امور است. هر نفسی که موفق به آن شده است ثمره حیات را چشیده است. چه در امور مادیّه و چه در امور الهیه ثبات و استقامت بسیار لازم است. این است که در جمیع الواح مبارک کلّ را امر به ثبات و استقامت فرموده و الیوم اعظم مواهب الهیه ثبات بر امرالله است و استقامت بر دین الله و تشبّث به میثاق الله و محبت به جمیع من علی الارض. لهذا من در حقّ جمیع شما دعا می‌کنم، شما هم در حقّ من دعا کنید تا جمیع موفق به رضای الهی شویم و جمیع بهائی حقیقی گردیم، به اعمال بهائی باشیم، به اخلاق بهائی باشیم تا در ظلّ عنایت جمال مبارک در ملکوت ابهی به عزّت ابدیه رسیم و به موهبت سرمدیه فائز گردیم و الی الابد در بحر انوار مستغرق گردیم."

یکی عرض کرد آیا جمیع این اختراعات امروزه به جهت انتشار این امر اعظم است؟ فرمودند:

"جمیع اموری که صادر شده و صادر می‌شود کلّ خادم امرالله است و همچنین جمیع کائنات را اگر به دیده بصیرت نظر کنید که از بدایت این قرن ظاهر شده به جهت این امر بوده است."

کتاب امری از آلمان فرستاده بودند. ملاحظه نموده، فرمودند:

"الحمد لله تجلیات، طرازات، و اشراقات، یعنی تعلیم عمومیه، به لسان آلمانی ترجمه شده و چاپ گشته است. این سبب آگاهی نفوس آن صفحات گردد."

یک روزنامه چی از عدد بهائیان سؤال کرد. فرمودند:

"ما به عدد نگاه نمی‌کنیم. یک گل معطر بهتر از هزار خار و خسک است، یک شهر معظم بهتر از هزار صحرا است، یک باغ با صفا و لطافت بهتر از هزار کلبه خراب است، یک بلبل خوش آواز بهتر از هزار مرغ خاموش است، یک شمع روشن بهتر از هزار شمع خاموش است، یک نفس صادق منجذب بهتر از هزار نفس جامد خامد است."

در خصوص جنرال نوگی و زن او که بعد از فوت امپراطور ژاپون خود را فدا کرد سؤال شد. فرمودند:

"از همین معلوم که چرا آن فتوحات را نمودند، زیرا ابداً در فکر خود نبودند. مثلاً این شخص در وقت جنگ ابداً به خیال حیات خود نبوده است. ولی این را خوب نکرد، زیرا اگر زنده بود بهتر بود و یک روز او بهتر از هزار سال برای ملت ژاپون بود. چنین امیرالبحری که در راه امپراطور خود این طور با وفا بود و دو پسر خود را در جنگ فدا کرد و بعد از این همه زحمات و مشقات آخر جان خودش را هم فدا کرد و به این درجه وفا داشت، دیگر ما در سبیل جمال مبارک چه باید بکنیم؟ باید این فکر را کرد که هزار یک آن الطاف و عنایات که جمال مبارک به ما نموده‌اند، امپراطور ژاپون به این امیرالبحر ننمود، و او به این درجه وفا داشت. پس ما دیگر چه باید بکنیم؟"

شب را در انجمن تئاسفیه‌ها که جمع کثیری حاضر بودند فرمودند:

"انسان جامع سه حقیقت است: یک حقیقت حیوانی، یک حقیقت انسانی، و یک حقیقت ملکوتی. حقیقت حیوانی عالم حیوانی را تصویر می‌کند و این را قالب حیوانی می‌گویند. حقیقت ثانی حقیقت انسانی است، که آن ادراکات عقلیه است و استعداد قبول هر صورتی از صور نامتناهی را دارد. استعداد آن را دارد که صورت ملکوتی یابد و استعداد آن را دارد که صورت حیوانی یابد، و آن را قالب انسانی گویند. حقیقت ثالثه آن حقیقت حقیقت ملکوتیه است، آن حقیقتی است که صورت و مثال الهی است و آن را جسم ملکوتی گویند و آن را قالب مثالی نامند. به اصطلاح فلاسفه شرق سه قالب است: یک قالب حیوانی، آن ظلمانی است. و یک قالب انسانی است که قابل نورانیت است و قابل ظلماتست، قابل اکتساب فضائل است و قابل اکتساب رزائل. قالب ثالث آن قالب کمالات معنویه است. آن را جسم ملکوتی گویند و قالب مثالی نامند."

دکتر هاپر از مینی‌پولس آمد و وجهی می‌خواست تقدیم حضور نماید. قبول نشد. فرمودند:

"من مهمان روحانی شما هستم. شما این وجه را به دست خود در میان فقراء خرج کنید تا سبب رضایت من گردد."

ظهر حرکت به محطه فرمودند که عازم کنوشه شوند. یک دقیقه دیر رسیدند. ترن حرکت نمود. با ترن دیگر حرکت فرمودند. در نیمه راه ترن ایستاد. بعد معلوم شد که ترن اول که به آن نرسیده بودیم از خط راه بیرون رفته، عده‌ای زخمی شده و خود ترن هم شکسته و مانند کوه آهن روی هم ریخته شده بود. شکر الهی را به جای آوردیم که حضرت مولی‌الوری با آن ترن قبل تشریف نبردند. این هم یکی از تأییدات جمال مبارک بود. اول وقتی که به محطه رسیدیم و دیدیم که ترن حرکت کرده چند نفر از ما محزون شدند که حالا باید یک ساعت و نیم تأمل نمود. ولی فرمودند: "عیبی ندارد. در این حکمتی است."

چون به کنوشه رسیدیم در محطه جمیع احباء حاضر بودند، و یکسره به مجلس بهائیان تشریف بردند و نطق فرمودند. در تشویق احبای الهی چنین فرمودند:

"من چهل سال در زندان بودم. دو پادشاه بر عداوت من قیام کردند. جمیع راه ها را مسدود کرده بودند. از قلعه عکا یک شبر بیرون نمی رفتم. در این سالهای آخر خانه ام محصور به پلیس بود و جاسوس از هر جهت محاصره کرده بود. نمی گذاشتند یک نفس راحت بکشم یا یک نفر نزدیک بیاید و نمی گذاشتند یک قدم بیرون گذارم. در نهایت سختی بودم، ولی من به عون و عنایت بهاءالله در نهایت قوت مقاومت می کردم. کسی گمان نمی کرد که وقتی بیاید من بتوانم از قلعه عکا بیرون آیم، ولی چون متوکل به جمال مبارک و اعتماد بر قوت و قدرت او داشتم، من از قلعه بیرون آمدم و سلطان داخل شد. من آزاد گشتم. او محبوس گشت. الحمدلله به فضل بهاءالله تا آمریکا آمدم و رویهای شما را می بینم. مدتی بود می خواستم اسبابی فراهم آید بیایم کنوشه احباب را ملاقات کنم. خدا زمین و آسمان را بهم زد تا به آمریکا و کنوشه بیایم. دو سلطنت مقتدر ظالم را بهم زد تا من بتوانم بیایم. امیدوارم از این ملاقات نتایج عظیمه حاصل شود."

بعد، اطفال بهائی آهنگهای امری نواختند و بعد غذای ایرانی که حاضر کرده بودند آوردند. وقت جای، برای حاضرین که از اطراف آمده بودند فرمودند:

"همیشه امرالله از شرق طالع شد ولی آثارش در غرب هویدا گشت. امر حضرت مسیح که عالم غرب را فرا گرفته از شرق طالع گردید و در این یوم این امر هم از شرق طالع گردید، ولیکن امیدم چنان است که در غرب نفوذش شدیدتر شود. مسیحیان شرق می گویند امر مسیح از مشرق بود، ولی غربیها از دست ما گرفتند. حتی بدری پاشا از وزرای عثمانی در حضور جمعی گفت حضرات غربیان علوم و صنایع و قوانین و تأسیسات را از دست ما گرفتند. این امر بهاءالله هم از مشرق ظاهر شده، می ترسم این را هم از ما بگیرند. ولی حضرت بهاءالله نه شرقی است و نه غربی، نه جنوبی است و نه شمالی، آسمانی است، ربانی است، مقدس از جمیع جهات است و کسانی که ملکوتی و الهی هستند، خواه شرقی، خواه غربی از او هستند."

بعد فرمودند:

"فی الحقیقه ایرانیان در سیل جمال مبارک جانفشانی نمودند. حضرت مسیح دوازده نفر حواریون داشت. یازده نفر آنها بعد متزلزل شدند. اعظم آنها پطرس بود که سه دفعه مسیح را انکار نمود. اما امر جمال مبارک شبهی ندارد. بیست هزار نفر جان دادند و هر قدر بیشتر اذیت می کردند بر سرورشان افزوده می شد و در زیر شمشیر می رقصیدند."

مستر گودویل اظهار کرد چقدر مفتخرم که این شهر و خانه من مقدس شد. فرمودند:

"من مسرور از آن هستم که نفوذ کلمه الله جاری شد. مثل اینکه روح در اعصاب و اعضای انسان نفوذ دارد. همین طور کلمه حضرت بهاءالله در قلوب نفوذ دارد. چه نعمتی است اعظم از

این که انسان بر حسب تعالیم بهاء‌الله عمل کند و چه سروری است اعظم از این؟ چه سعادت است اعظم از این؟ چه موهبتی است اعظم از این؟"

شب در کلیسای نجم نطق فرمودند. در ضمن بیانات در خصوص لَانْفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ فرمودند:

"حقیقت مقدسه نظیر آفتاب است. هر چند مطالعش متعدّد، ولكن حقیقت شمس واحد. چون نظر به آفتاب کنیم ملاحظه می‌شود یک کوکب نورانی است. اما چون نظر به مشارق کنیم متعدّد. مثلاً نقطه اشراق صیفی غیر از نقطه اشراق شتوی است. میگوئیم آفتاب از برج حمل طالع شده یا اینکه از برج جوزا طلوع نموده، هر چند این مطالع و بروج متعدّدند، ولكن شمس واحد. همین طور حقیقت مقدسه واحد است، ولی بعضی نظرشان به آفتاب است و بعضی به مشارق."

یادداشت

۱ - جناب میرزا علی اکبر نخجوانی از رجال برجسته امر مبارک در دوره مرکز میثاق و از ملازمین رکاب حضرت عبدالبهاء در سفر به غرب بوده‌اند. خاطراتی از ایشان در باره اسفار حضرت عبدالبهاء به جا مانده که هنوز به طبع نرسیده، اما نسخه‌ای از آن در ۱۷۳ صفحه در کتابخانه مرکز جهانی بهائی موجود است.

بسیاری از مطالب و نکاتی که جناب نخجوانی در خاطرات خود آورده‌اند عبارت از همان مطالب جناب میرزا محمود زرقانی است که در کتاب بدیع الآثار ثبت شده و آن کتاب در دو مجلد انتشار یافته است.

چون بسیاری از مندرجات این شماره از سفینه عرفان اختصاص به مطالب مربوط به دوره مرکز میثاق دارد، مطلوب به نظر آمد که با استیذان از جناب علی نخجوانی، فرزند جناب میرزا علی اکبر نخجوانی، نمونه‌ای از مطالب آن خاطرات را در این مقام منتشر نماید. امیدواریم که طبع و انتشار این مطالب برای خوانندگان سفینه عرفان مفید و آموزنده باشد و در آینده ایام تمام خاطرات جناب میرزا علی اکبر نخجوانی نیز به حلیه طبع آراسته گردد.

این بخش از خاطرات جناب نخجوانی در باره وقایع روزهای ۱۲ و ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۲ است. برای مطالعه مطالب مربوط به این ایام می‌توان در ذیل همین تواریخ به کتاب بدیع الآثار نیز مراجعه نمود.

بخش دوم

گلچین عرفان

منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی

فرید رادمهر

برای مطالعه در آثار حضرت نقطه اولی، علاوه بر جرأت و جسارتی که همیشه محقق از آن حیث که وحی خداوند را به مطالعه خویش می‌گیرد، نیاز دارد، باید مجهز به مواردی از شئون انسانی باشد که او را به درک صحیح‌تر و عمیق‌تر حقایق قادر می‌سازد. اهل بهاء را اعتقاد این است که برای فهم کلمه‌الله نیاز به فراغت روح و تصفیة قلب است که از این حیث دخلی به علوم ظاهری نداشته و ندارد (۱) ولی از آن حیث که می‌خواهد به درک خویش عمق بیشتری دهد یا لاقلاً نحوه ادراک خویش را از کلام حق بیان دارد، یا آن که برای غیر خود باز گوید نیاز بدان دارد تا از معارف خویش که قمیص کلمه‌الله است لباسی از گفتار فراهم آورد (۲) تا او را از برودت وهم و انجماد غرور محافظت نماید.

لذا دو ساحت برای فهم کلمه‌الله و بواطن آن ضرورت دارد: نخست، تزکیه دل است از شوائب بشری و اغراض نفسانی که این خود مستلزم سلوک است که شخص محقق و طالب حقیقت باید بر مرکب مناسب هر وادی در سیر و سلوک سوار گشته، وادی‌های مربوطه را طی نماید (۳) و این امریه‌ای است که بارها از جانب هیاکل قدسیه این امر اعظم صادر گشته و اهل بهاء بدان مأمورند (۴). در ساحت ثانی باید دست به علوم و معارف انسانی زند تا بهتر آن را درک کند (۵). از این حیث است که در امر بهاء نصیحت قلم اعلی و تبیینات مرکز عهد و میثاق دلالت بر کسب علوم و فنون رائج دارد که توصیه حق این نبوده که کدام یک از علوم به کلمه‌الله نزدیکتر است تا آن را کسب نمود، زیرا اثر کلمه‌الله در هر قلب به لون شخص محقق ظاهر می‌گردد (۶)، بلکه توصیه حق این بوده که به استعانت این علوم به هدف از این علوم پی برده شود که در این صورت نیکو درجه‌ای است علم اگر مؤدی به منیظهره‌الله و کلام او باشد و الا از همان علوم است که حجاب اکبر نام گرفته است.

با عطف به ساحت دوم است که می‌توان برای آثار حضرت اعلی منابعی از معارف اسبق جست که با درک این منابع و مآخذ می‌توان به عمق آثار حضرت نقطه اولی پی برد. مهم ترین این منابع عبارتند از:

۱- قرآن

یکی از مهمترین متونی که در آثار حضرت اعلی به طرق مختلف، عیان گردیده قرآن است. حضرت اعلی به این کتاب مقدس توجه خاصی مبذول می‌دارند و از همان بدو امر خود، حقانیت خویش را به مدد قرآن اعلان فرموده‌اند. طریقی که می‌توان صوری از وجود قرآن را در آثار حضرت اعلی ملاحظه نمود عبارت است از:

۱-۱- تفسیر کل قرآن

در تاریخ امر اقدس نقل شده که زمانی که حضرت نقطه اولی در جبل ماکو تشریف داشتند در هر ماه، یک دوره تفسیر بر قرآن از قلم حضرت نقطه اولی صادر می‌گشت که به این ترتیب حدوداً نه دوره تفسیر نازل گشت و هر گاه کاتب از محتوای آن می‌پرسید جواب ایشان آن بود که هنوز زود است که کسی به عمق آن نائل گردد. متأسفانه از عاقبت این تفاسیر اطلاعی در دست نیست (۷). حضرت ولی امرالله درباره اهمیت این تفاسیر نه‌گانه می‌فرمایند:

و نیز به موجب شهادت شیخ حسن زنوزی که مدت نه ماه به استنساخ آثار نازله از لسان مبارک که توسط کاتب وحی تحریر می‌شد، مألوف بوده، در دوران سجن ماکو بیش از نه تفسیر از قلم مبارک بر آیات قرآنیہ مرقوم گردیده که مشحون از حقائق دقیقۀ لطیفه بوده و حتی آن حضرت یکی از تفاسیر مذکوره را از پاره‌ای جهات از کتاب قیوم الاسماء که اشهر و اعظم آثار دور بیان است افضل و اکمل شمرده‌اند ولی متأسفانه معلوم نگردد. آن تفاسیر کجاست و به چه سرنوشتی دچار گردید (۸).

۱-۲- تفسیر سوره ای از قرآن

از قلم حضرت نقطه اولی آثاری موجود است که فقط اختصاص به تفسیر سوره‌ای از قرآن دارد. از اقدم آثار حضرت نقطه اولی می‌توان به تفسیر جزو اول قرآن یا تفسیر سوره بقره اشاره کرد که قبل از اظهار امر ایشان در شب پنجم جمادی الاولی نازل گشته و جزو نخستین آثار قلمیۀ ایشان محسوب می‌گردد. ملا حسین بشرویه این کتاب را در شب بعثت دراطاق مبارک حضرت اعلی زیارت نمود. بنا بر گفته فاضل مازندرانی این تفسیر در دو مجلد نوشته شده که جلد نخست آن موجود و قبل از اظهار امر نازل گشته و جلد دوم در اثناء سفر حج نازل شده که به وسیله سارق عرب دزدیده شده و از عاقبت آن خبری در دست نیست (۹).

بعد از اظهار امر، تفسیر سورة یوسف یا قیوم الاسماء نازل شده که شامل تفسیر تمامی سورة مزبور می‌باشد. این تفسیر از اهم آثار حضرت نقطه می‌باشد و بارها جمال قدم به آن اشاره فرموده‌اند (۱۰). نکته مهم این است که این سورة همیشه نزد مسلمانان از اهمیت بسیار برخوردار بوده و برای آن تفاسیر متعددی نوشته شده است. این سورة جزو معدود سور قرآنی است که منفرداً محل تفسیر قرار گرفته است (۱۱).

تفسیر سورة کوثر نیز بعد از قیوم/الاسماء خطاب به وحید اکبر نازل در شیراز شامل تفسیر کل سورة کوثر است. این تفسیر با سایر تفاسیر مبارک در شکل نزولی متفاوت است. زیرا هیکل اقدس ابتدا به تفسیر یکایک حروف سورة کوثر می‌پردازد و بعد به تفسیر یکایک کلمات آن عنایت می‌فرمایند و بعد مقصد کلی و معنای اتم آن را مطرح می‌نمایند.

تفسیر سورة والعصر نازل در اصفهان نیز تفسیر کل سورة مزبور می‌باشد و به همان سبک تفسیر کوثر نازل گشته است. ولی تفسیر سورة قدر و تفسیر سورة حمد خارج از این سبک قرار دارد و باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد و البته تفسیر سورة توحید نیز هست که در اصل بحث در باب هستی‌شناسی توحید می‌باشد. بحث درباره هر یک از این تفاسیر در خور مقاله‌ای یا کتابی جداگانه است که باید در جایی دیگر بدان پرداخت (۱۲).

۳-۱- تفسیر آیه‌ای از آیات قرآنی

گاهی نیز توقیع خاصی در تفسیر یک آیه از آیات قرآنی نازل شده است. در اینجا مهم‌ترین اثر مبارک همان تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم است (۱۳). در توقیعی دیگر، تفسیر ارکان البسملة بحث شده و در جایی نیز از تفسیر حمد و بسملة مقادیری بحث می‌توان یافت.

تفسیر آیه لیلۃ القدر و تفسیر آیه یا سورة والفجر و تفسیر بسیار مهم آیه نور که در توقیعی دیگر نیز مورد تفسیر قرار گرفته است و تفسیر واو والصفات و نیز تفسیر فی بیوت اذن الله ان ترفع و تفسیر انا ارسلناک و بسیاری از تفاسیر دیگر که از حوصله این مقاله خارج است.

۴-۱- تلمیحات قرآنی

در این خصوص می‌توان به شاهکارهای حضرت باب رسید. آثار حضرت باب مملو است از کنایات و استنادات و استشهدات قرآنی که گاهی به نحوی بی‌نظیر محل مکرم حضرت اعلی قرار گرفته است. شاید اغراق نباشد که با توغل در آثار حضرت اعلی بتوان اکثر آیات قرآن را در لابلای توقیع مبارکه ایشان جست و تفسیر مستقل از قرآن را ترتیب و تبویب داد. برای نمونه‌ای از این دست می‌توان به کتاب تفسیر سورة یوسف اکتفاء کرد زیرا در این اثر، هیکل اقدام در هر قسمت به ذکر معانی مستتر در آیات قرآنی اشاره می‌فرمایند. فی‌المثل در سورة الفضل از تفسیر مبارک می‌فرمایند:

انّ هذا صراط الله الحميد لمن في السموات و من في الأرض باذننا و انا قد كنّا عليه بالحقّ شهيداً، فو ربك انت الكتاب لا ريب فيهِ و انتك قد كنت عند ربك محموداً.

در این بخش، اوّل آیات قرآنی مربوط به صراط (قرآن ۶/۱) معنا شده و دوم، تلویحی به نخستین آیه سورة بقره دارند، یعنی " ذلك الكتاب لا ريب فيه" (قرآن ۱/۲) که حضرت اعلی همان کتابی می‌باشند که "لا ريب فيه" است؛ و سوم، به آیه "عسى أن يبعثك ربك مقاماً محموداً" (قرآن ۷۹/۱۷) را در شأن مبارک خودشان تأویل فرموده‌اند.

آیه مبارکه سورة نحل از قرآن معروف همگان است که در آن می‌فرمایند:

و اوحى ربك النحل أن اتخذي من الجبال بيوتاً و من الشجر و ممّا يعرشون ثمّ كلي من كلّ الثمرات فاسلكني سبيل ربك ذللاً يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للنّاس انّ في كلّ ذلك لآية لقوم يتفكّرون. (قرآن ۶۹/۱۶)

این آیه مبارکه در تفسیر سورة يوسف به وسیله حضرت اعلی چنین مورد تلمیح و تلویح قرار گرفته است:

انّا قد أوحينا الى النحل ان اتخذي من الجبال قصوراً لمسكن التّقدیس آية الغربیّ هذا و من الشجر لمقعد التّهلیل آية الشّرقی هذا و ممّا يعرشون فی سبیل التّوحید سحق الغربی هذا لله العلیّ و هو الله كان بكلّ شیء شهيداً، ثمّ کلی من كلّ الاشارات ذللاً فی سبیل الذّکر هذا الباب يخرج من بطونها ماء الاکسیر متوجّداً آلائه و مختلفاً الوانه فيه شفاء للمؤمنين و انّ الله قد كان علی كلّ شیء قديرأ

البته باید متذکر شد که در تفسیر سورة کوثر هیکل اطهر آیات قرآنی‌ای را که دلالت بر ظهور قائم دارد نقل می‌کنند و این خود بسیار مهم است و در استدلالیه‌های امر منبع اصلی محسوب می‌گردد. حضرت اعلی خود می‌فرمایند:

انا ذا اقرأ عليك آیات التّی قرؤوها اهل البيت فی شأن القائم بذکر آیات القرآن من دون بیان الاخبار و علی الله التّکلان و انه هو منزل البیان فی غیاهب ما یمکن فی العیان بالظهور الی الکیان....

و بعد به نقل آیات قرآنی می‌پردازند.

۲- احادیث اسلامی

آثار حضرت اعلی مملو از ذکر احادیث نبوی و قدسی است که برخی از آنها بسیار مشهور و برخی نیز از شهرت کمتری برخوردار می‌باشند. علم بی‌حد و لدنی حضرت اعلی در این زمینه کاملاً آشکار است، زیرا به نحو استادانه‌ای به ذکر احادیث می‌پردازند. تو گویی که از تمامی کتب احادیث خبر دارند و از دقائق و ظرائف آن مطلعند و حتی به تاریخ تحول آن نظر دارند و می‌دانند که ناقلان و راویان حدیث به کدام شکل عمل می‌کنند و مشاهیر نفوس که در اسلام بودند از حدیث چسان استفاده کرده‌اند و فتاوی هر کدام در این باب چیست. صور طرح احادیث در آثار حضرت اعلی به گونه‌های زیر است:

۲-۱ - تفسیر حدیث به طور مستقل

یعنی گاهی یک توقیع خاص در تفسیر حدیثی نازل گشته است. به این معنا که تمام اثر مربوط به تفسیر مزبور می‌باشد. مهم‌ترین شکل این تفسیر را می‌توان در تفسیر حدیث "ما الحقیقة" دید که نگارنده برای آن توقیع مبارکه مقاله‌ای جداگانه نگاشته است. از جمله باید اشاره کرد به تفسیر "یا من دلّ علی ذاته بذاته" و تفسیر حدیث "علّمنی اخی" در جواب والی شوشتر و تفسیر حدیث "رضا" در باب خیر و شرّ، تفسیر حدیث ابا لبید مخزومی و تفسیر حدیث "من عرف نفسه" و تفسیر "نحن وجه الله" و تفسیر حدیث "کلّ یوم عاشورا" که حاوی مطالب عدیده می‌باشد. در این تفاسیر، حضرت اعلی به طرق مختلف معانی و حقایق بی‌شماری از اصول معتقدات اهل بهاء را بیان فرموده‌اند و نخستین آثار برای تدوین تبیینات قلم اعلی را مهیا فرمودند.

۲-۲ - ذکر احادیث برای استشهاد

در توقیع مبارک حضرت اعلی، کثیری از احادیث نقل و ضبط شده که برای استناد موضوع مورد بحث و استشهاد به حقایق دور قبل به کار رفته است. یافتن این احادیث در کتب معتبر و یا معروف مستلزم استقصاء در معارف هزار ساله اسلام در این زمینه می‌باشد. برخی از این احادیث بسیار معروف است مانند حدیث "کمال التّوحید نفی الصّفات عنه" (۱۴)، که در اکثر توقیع مبارک بدان اشاره و گاهی نیز تشریح شده است. یا حدیث "كنت كنزاً مخفياً" (۱۵) که در توقیع مبارک حضرت اعلی هم ذکر و هم تفسیر و تشریح شده است. یا حدیث بسیار مشهور "انا و علی ابوا هذه الامّة" و یا حدیث "ما عرفناک حقّ معرفتک" و یا حدیث مشهور "خلق الله الأشياء بالمشیّة" که اساس تبیینات مبارک در کتاب بیان فارسی و سایر توقیع گشت. گاهی این احادیث مشهور در طایفه‌ای از طبقات فکری اسلامی می‌باشد، مانند حدیث

قرب نوافل که بارها در این امر اعظم سمت تکریر یافته است (۱۶). این حدیث بیشتر در عرف صوفیان مذکور و توسط صنادید اهل تصوف بر آن تفاسیر عدیده نقل شده است.

۳-۲- اثبات حقایق به وسیله احادیث

گاهی از احادیث برای اثبات امر اعظم استفاده می‌شود. این نکته نخستین بار در تفسیر سوره کوثر خطاب به وحید اکبر عیان گشت. حضرت اعلیٰ بنفسه المقدس بنا بر مشرب وحید به نقل احادیثی می‌پردازند تا جوانب متعدد نهضت بدیع بیانی را اثبات و تثبیت فرمایند. حضرتشان در توقیع مزبور نزدیک به دو ثلث اثر را به این جنبه اختصاص داده‌اند. ایشان در این مورد می‌فرمایند:

و انا ذا ذکرا للذاکرین و شرفاً للنّاظرین اذکر اربعة عشر حدیثاً فی شأنه (= قائم)
لیتنوّر به القلوب و یطمئنّ به النّفوس و یكون مثلاً للآخرین و آیه للاولّین و
علیه کان بناء الاولّین و انا اشرق علیک من آیات اللّٰه و اخبار آل یس فی ذلک
المطلع ما شاء الرّحمن فی مطالع ذلک الاشراق و انّ اللّٰه المساق فی يوم
المیثاق.

حضرت باب در تفسیر سوره کوثر چهارده مطلع و در هر مطلع چندین حدیث در باب شئون قائم آل محمد ذکر می‌فرمایند و بعد در چندین مطلع و ذکر احادیث عدیده در هر مطلع مزبور به ذکر شئون جسمانی او می‌پردازند و نیز به همین ترتیب مطلع‌های بسیاری در موارد مختلف مربوط به قائم ذکر می‌فرمایند. آنچه در این بخش از تفسیر سوره کوثر نقل و ضبط شده نقل بیش از دهها حدیث در کتب احادیث شیعی است که تفنّن و توغل و تبخّر حضرت اعلیٰ را به مدد علم لدّتی در این زمینه حکایت می‌کند.

نحو دیگری از نقل احادیث ولی به همین سبک در رساله مربوط به غناء ظاهر می‌گردد. ایشان رساله مزبور را در اثبات حلالیت موسیقی بنا به خواهش سلطان الذّاکرین در اصفهان مرقوم داشته‌اند. بعد از آن که در توقیع مزبور خطبه مفصّلی از مطالب فلسفی و عرفانی بیان می‌دارند برای توضیح نظرگاه ائمه درباره غناء به ذکر احادیثی در این زمینه می‌پردازند که منظر ایشان در این خصوص، الوافی ملاً محسن فیض کاشی است. به این نکته در متن توقیع نیز اشاره شده است:

اگرچه آخوند ملاً محسن فیض عفی‌الله عما احاط علمه فیه، میزان حرمت غنا را معاصی قرار داده و بنفسه، نفس غنا را حرمتی از برای او قائل نشده، و متمسک به ظواهر احادیثی شده که ذکر شد.

به هر تقدیر ذکر تمامی این جوانب خارج از حوصله این مقال است که باید در جایی دیگر به آن پرداخت.

۳- تورات و انجیل

در یکی از نخستین توابع مبارک حضرت اعلی به ذکر احادیث قدسی می‌پردازند که در سنن اسلامی به اسرائیلیات معروف است. برخی از این احادیث از جهت مضمون به کلمات مکتونه جمال ابهی شباهت دارد. نکته جالب آن است که حضرت اعلی به نقل از حضرت علی این احادیث را منقول از تورات می‌دانند. این توفیق مبارک شرح دعاء غیبت است که در بخشی از آن می‌فرمایند:

روی عن امیرالمؤمنین انه قال اخترت من التوریه اثنی عشر آیه فنقلتها الی العربیه و انا انظر الیها فی کلّ یوم ثلث مرّات:

الاولی: یا ابن آدم لا تخافنّ سلطاناً مادام سلطانی الیک باقی و سلطانی علیک باقی ابداً

الثانی: یا ابن آدم لا تخافنّ فوق الرّزق مادام خزائنی مملوءة و خزائنی مملوءة ابداً

الثالث: یا ابن آدم لاتأنس باحد ما وجدتنی و متی اردتنی وجدتنی باراً قریباً

الرابع: یا ابن آدم احبک فانت ایضاً احببنی

الخامس: یا ابن آدم لاتأمن من قهری حتی تجوز الصّراط

السادس: یا ابن آدم خلقت الأشياء کلمّها لأجلک و خلقتک لأجلی و انت تفرّ منی

السابع: یا ابن آدم خلقتک ثمّ من نطفة ثمّ من علقه لم اعی بخلقت ایعینی رغیف استوفه الیک

الثامن: یا ابن آدم اتغضب علیّ من اجل نفسک و لاتغضب علی نفسک لأجلی

التّاسع: یا ابن آدم علیک فریضتی و علیّ رزقک فان خالفتنی فی فریضتی فانتی لا اخالفک فی رزقک

العاشر: یا ابن آدم کلّ یریدک لأجله و انا ارید لأجلک فلا تفرّ عنی

الحادی عشر: یا ابن آدم لاتطالبنی برزق غدا لا طالبک بعمل غدا

الثَّانِي عشر: يا ابن آدم ان رضيت بما قسمت لك ارحت قلبك و بذلك انت محمود و ان لم ترض بما قسمت لك سلطت عليك الدنيا تركض فيها كركض الوحش في البرية و لاتنال الا ما قدرت لك و انت مذموم.

توضیح در باب اموری که در آثار حضرت نقطه اولی اشاره به تورات و انجیل دارد، خود مقاله‌ای را می‌سزد. با این همه، مطالعه آثار موسی ابن میمون خالی از جهت نیست بالاخص در تأویل فلسفی کلمه الله و استدالات می‌توان به نوعی از این وجوه دست یافت.

۴- شعر و قصیده

این مطلب که در آثار حضرت اعلی بتوان شعر ملاحظه کرد، در بادی امر قدری غریب به نظر می‌رسد ولی با تفحص در تواقیع مبارکه می‌توان دید که حضرت اعلی در مواردی به ذکر اشعار مبادرت فرموده‌اند. فی‌المثل، در توقیع منیعی فرموده‌اند:

و اعلم ان اليوم يلعن بعض الناس بعضهم و يجحدون بعض الناس بعضهم فنعم ما قيل:

و كل يدعى وصلا ليلی و لیلی لاتقر لهم بذاکا
اذ انيجست دموع من حدود تبين من بکی ممتن تباکی

در توقیع دیگری به ذکر این اشعار می‌پردازند:

و ما بلغوا الى قرار المعرفة فان عليها قال:

لا تودع السرّ الا عند ذی کرم و السرّ عند کرام الناس مکتوم
و السرّ عندی فی بیت له غلق قد ضاع مفتاحه و البيت مختوم

گاهی توقیعی با ذکر یک بیت شعر آغاز می‌شود؛ بنگرید:

یا صغیر السن یا رطب البدن یا قریب العهد من شرب اللبن

الحمد لله الذی انشاء ما فی السموات و الأرض بامرہ ثم الذین آمنوا بالله و آیاته الى الله تحشرون.

که این شعر اصلاً از مولانا می‌باشد و سید کاظم رشتی نیز آن را در ضمن رساله‌ای به جهت بشارت به ظهور حضرت اعلی نقل نموده است (۱۷).

در توقیعی که در ماکو در جواب عریضه والد آقا سید حسین نازل شده چنین آمده است:

الا یا ایها الموت الّذی لست تارکی ارحنی فقد افنیت کل خلیلی
کانی اراک مفرا بالذین احبهم کآنک تنحو نحوهم بدلیلی

و این حین الّذی سمعت بلائک اذنت لولدک بالسفر الیک.

گاهی نیز قصیده‌ای منسوب به حضرت اعلی است که در کتب مربوطه نقل و ضبط شده است. اشعاری از حضرت علی و نیز سعدالدین فرغان و سعدالدین حموی و نیز شعر معروفی از حضرت سید الساجدین در توقیعات مبارکه نقل شده است.

۵- حکمت و فلسفه

یکی از منابع مهم در زیارت آثار حضرت اعلی مفاهیم فلسفی است که به انواع طرق مدخلی در توابع مبارکه یافته است.

۱-۵- ذکر نام فیلسوفان

نخستین مطلب آن است که نام فیلسوفان بزرگی در آثار حضرت نقطه اولی ذکر شده است. من باب نمونه از اقدم فیلسوفان، از افلاطون، ذکر می‌فرموده‌اند:

الا یا اهل الأرض ان استطعتم بذلک الأمر فمثالکم مثال افلاطون الحکیم و
الآخر فرض علیه بان یقرّ بعیسی (ع) و الا ففرّوا الی حجاباتکم و اجلسوا
مع نساءکم و لاتفضحوا انفسکم فان الیوم لایقدر ان یقوم معی احد.

جالب این است که ذکر افلاطون در اندیشه مسیحی مرقوم شده است، زیرا مراد ایشان آن است که اگر افلاطون در زمان حضرت مسیح می‌بود اگر مؤمن به امر او می‌گشت، به نتیجه فلسفه خود نائل آمده و الا تمامی آنچه که انجام میداد هباء منثورا است. خطاب مبارک یا اهل الارض در توقیع فوق الذکر، تمامی ارباب علوم و حرف و صنایع و تحقیق را شامل می‌گردد که اوج این علوم همان فلسفه می‌باشد. شاید اضطراب مابعدالطبیعه در قرن بیستم از همین روی است که از مقصد اعلای خویش دور شده است و جالب آن است که یکی از فیلسوفان زمان ظهور بود که مصداق این بیان گردید و آن حاجی ملا هادی سبزواری بود که همین عتاب در شأن او از قلم جمال ابهی صادر گردید.

دیگر از کسانی که نامشان از قلم حضرت اعلی نقل شده است، ابن سینا می‌باشد. حضرتشان در این خصوص در تفسیر سوره کوثر می‌فرمایند:

و انّ فی تلك الاشارات اشرقناک ممّا شرق من تغنی هذا الطیر بمثل ما
ارسلت الیّ من اشعار ابو علی سینا عسی اللّٰه ان یعفو عنه ممّا نطق فی
اشارات الصّدریون فی حکم الوجود بما لا احبّ ان اذکره للشّقشقیون فی
تلقاء جمال المحمود.

نکته جالب این است که برای ابن سینا طلب عفو و مرحمت می‌فرمایند و به از فلسفه ابن سینا،
به جنبه اشراقی آن در اشعار ابن سینا عنایت می‌نمایند و البته یکی از معتبرترین اشعار
عرفانی به وسیله ابن سینا مرقوم گشته است که آن قصیده عینیّه است که با مصرع هبطت
الیک من المقام الرفع، ورقاء ذات تعزّز و تمنع شروع می‌شود که لفظ ورقاء در آن با لفظ طیر
در توقیع مبارک مقارنت جالبی است بر مفاهیم اشراقی (۱۸).

نام میرداماد و شیخ بهائی نیز از قلم اعلی صادر شده‌است:

و لعمری انا ما اطعت اللّٰه بذلک المقام لعجزی و شعفی لاشکّ انّ اللّٰه
ربّی لایخلف المیعاد انما اشرت من صنایع میرالدّاماد و شیخ البهائی رحمه
اللّٰه علیهما یغفر اللّٰه عنهما اللّٰه یعلم بهما اننی انا ما ادّعت شیئا من
تلك الصّنائع و لا استطیع بها الاّ اذا شاء اللّٰه و اکرمنی.

حضرت اعلی بر این دو نفس نیز تکبیر می‌فرستند و طلب رحمت و مغفرت می‌نمایند. ذکر
حکماء و فلاسفه نیز بارها می‌گردد که از حوصله این مقال خارج است.

۲-۵- قواعد فلسفی

در آثار حضرت نقطه اولی ذکر قواعدی از قواعد فلسفه اسلامی شده که بسیار رائج و بکرّات
در آثار فیلسوفان مسلمان ثبت گردیده است. یکی از این قواعد، قاعده معروف الواحد لایصدر
منه الاّ الواحد می باشد که در بسیاری از توابع ذکر شده از آن جمله:

و انّ العلماء التّذین امر الامام (ع) باتّباعهم و الاخذ عنهم و جعل جحدهم
و طاعتهم طاعة اللّٰه فاولئک علی حقّ اذا اتبعوا ذلک النفس الواحدة لانّ
الحقّ الخالص لم یظهر فی حین الاحتجاج الاّ بنفس واحدة و انّ السّرّ
فی الحقیقه کان کذلک کما ذهب الحکماء فی مذهب التّجرّد بان الواحد
لایصدر منه الاّ الواحد و ان ذلک بدلیل الحکمة الّتی بها یتّثبت الحقّ بالحقّ
و یبطل الباطل بالحقّ مشهود عند مثل جنابک

این قاعده از مهم ترین قواعد فلسفی درعالم اسلام است که نزد مسلمانان بسیار مشهور
می‌باشد. بنا بر این قاعده از یکی جز یک آشکار نشود و صادر نگردد؛ به این معنا که منشأ

وحدت در وحدت است و منشأ کثرت در کثرت. میرداماد این قاعده را مهم‌ترین قواعد فلسفی شمرده، زیرا امتهات قواعد از این نشأت می‌گیرد. ابن سینا و فارابی و بهمنیار این قاعده را منسوب به ارسطو می‌دانند و اشارات هر کدام به کتاب اثولوجیا است، ولی در اصل به افلاطون راجع می‌شود. ابن رشد نیز آن را به افلاطون نسبت می‌دهد؛ اگرچه به نوعی در آثار افلاطون طرح شده ولی به این صراحت انتسابی است که به او شده است. سهروردی آن را پذیرفته است و برای صدور نور و ظلمت بدان اهمیت خاص می‌دهد. دو نفر بر این قاعده ایراد گرفته و آن را انکار کرده‌اند؛ امام فخر رازی و امام محمد غزالی (۱۹) که با توجه به آنچه که حضرت اعلی تبیین فرموده‌اند قول هر دو دسته می‌تواند صحیح باشد زیرا واحدی که صدور از او نشأت می‌گیرد اگر به ذات حق راجع گردد مستلزم خطاست از این باب قول غزالی صحیح است و حضرت اعلی از این قول به ظاهر قاعده نام برده‌اند. ولی اگر منظور از واحد مزبور مشیت اولیه باشد می‌تواند درست جاری گردد و قول حکماء محمل اثبات خواهد داشت و این قول را حضرت اعلی به عنوان اشارات و دقایق قاعده مزبور یاد فرموده‌اند. حضرت اعلی در توقیقی به شرح این قاعده اساسی پرداخته‌اند که ذیلأ قسمتی از آن درج می‌گردد:

و اما ما سئلت من معنی قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو ممتنع اذا كانت العلة الذات البحت لان الله لم يزل لن يقترب بشيء و لا يخرج منه شيء و ان وصفه كان لم يلد و لم يولد في كل شأن و اذا كان المراد الذكر الاول الذي خلقه الله له بنفسه لنفسه فهو الحق لان دون الواحد لا يحكي على احديّة الذات و ان ذلك مذهب آل الله الأطهار حيث قال عز ذكره يا يونس اتعرف بالمشية قال لا، قال هي ذكر الأول و لا يمكن ان يبدع الله شيئاً لا من شيء الا و ان يكون واحد لان رتبة أول الذكر هو آية التوحيد و لا يمكن دون ذلك في مبدء التجريد و ان قول الحكماء بان علة الاشياء هو الذات فتبطل لعدم الاقتران و امتناع التغيير و شرط تشابه العلة مع المعلول و ان الحق ان العلة هو صنع الله الذي خلقه الله بنفسه لنفسه و جعله علة جميع خلقه حيث أشار الامام (ع) علة الاشياء صنعه و هو لا علة له و نطق بذلك كل آيات الآفاقية و الأنفسية و آيات الكتاب لان الواحد الذي يصدر من الواحد هو الواحد الذي يعرف بالاثنيّية و ذلك يلزم وجود الثلاثة و بدليل الفرج باطل و لا يمكن ان يصدر من الواحد الذي هو نفس الابداع الا الذكر الأول و ليس موجد في الوجود و لا خالق في الكون الا الله وحده فكما فرض على العبد توحيد الذات فكذلك فرض عليه توحيدة في مقام الصفات و الافعال و العبادة ... او ما ذكرت في بيان المسئلة في قول الحكماء الواحد لا يصدر منه الا الواحد فهو

من سبیل الظاهر و اما الاشارات الی حکم الباطن فلا شک ان ذات الازل لن یقترن بخلقه لیکون محلّ صدور الاشیاء و لو تحقّق فی الحکمة هذه المسئلة فهو من مقامات الابداع لان علّة المشیة كما هو الحقّ فی الواقع ما كانت ذات الازل لالتزام الاتحاد فی رتبة الامکان فتعالی الله الملك المتّان جعل محلّ صدور الواحد نفس الواحد و لا یصدر منه الا الواحد لان ذکر الابداع هو رتبة الواحدیة و لا یمكن ان یصدر منه الا الواحد...

همان قسم که ملاحظه شد، مقصد حکماء بیش از هر چیز مدّ نظر حضرت نقطه اولی می باشد و غایت آن قاعده را در حقّ مشیّت تمام می دانند نه در ذات حقّ. از این دست قواعد فلسفی در آثار حضرت اعلی هست که محتاج بررسی دقیق می باشد.

ذات و ازل و سرمد و وجود و ماهیت و وحدت و کثرت و جبر و تفویض و قدر و قضاء و عقل و عاقل و معقول و امتناع ادراک و واجب و ممتنع و ممکن و علل اربعه و عقل و نفس و سعادت و لذّت و نفی و اثبات از جمله مصطلحات فلسفی است که در آثار حضرت نقطه اولی بسیار مشاهده می شود و مراجعه به کتب اساسی فلسفی نظیر الشفاء و النّجاه و الاشارات و التنبیهات ابن سینا و آثار بهمنیار و فارابی و خواجه نصیر و سهروردی در این زمینه بسیار رهگشا می باشد.

۶- تصوّف و عرفان

از جمله مکاتبی که در آثار حضرت نقطه اولی به طرق مختلف محلّ طرح و بحث یافته است، نهضت عرفان و تصوّف است، هم به صورت عرفان مبتنی بر زهد از فضیل و جنید گرفته تا عطار و سنائی و هم به شکل عرفان مبتنی بر فلسفه و نظر از ابن فارض و محیی الدین گرفته تا سید حیدر آملی و جامی و ملا صدرا و شاگردان او.

۶-۱- تدوین رساله سلوک

از حضرت اعلی در خصوص تدوین رساله سلوک تواقعی در دست است که محتوی نکات عدیده در تاریخ و مفاهیم عرفانی است. قبل از حضرت اعلی سید کاظم رشتی نیز رساله سلوک نوشته بود. جناب فاضل مازندرانی معتقدند که رساله سلوک حضرت اعلی شاید جزو نخستین آثار حضرت نقطه محسوب می شود (۲۰) که نگارنده در مقاله دیگری بدان اشاره کرده است (۲۱). خلاصه کلام این که حضرت اعلی با تدوین رساله سلوک به امّهات مسائل عرفانی اشاره و به نوعی به زهدیات و عرفانیات حقیقی صحّه نهاده اند. در این رساله، حضرت اعلی تبخّر خود را در مطالب عرفان اسلامی اثبات می فرمایند و به نحوی دلکش جوهر سلوک را بیان می نمایند.

جمله مشهور "ان العارف قلبه مع الله و لا نطق و لا اشاره و لا فعل له الا بالله" یاد کتب اصیل عرفانی نظیر کشف المحجوب هجویری است که بنا بر سنت عرفان خراسانی بیان حقایق فرموده‌اند.

از حضرت اعلی رساله دیگری نیز در سلوک هست که بنا بر مطلع آن "سئل سائل عن السلوك و الاخلاق الرحمانية" معنای اصلی سلوک را در دین معنا می‌کند که غرض از سلوک همانا اخلاق حسنه می‌باشد. این رساله موجود است و در آن به امهات مسائل عرفانی اشاره می‌فرمایند.

۲-۶ امر به سلوک

حضرت اعلی در تواقیع مبارک بارها امر به سلوک فرمودند. در توقیع بین الحرمین می‌فرمایند:

و اعلم ان لكل نفس قد كتب الله بايديه اسفارا في سبيل سلوكه و انك اذا اردت يوم النزول الى خلقه فاحفظ نفسك ألا تتعلق بشيء الا بحبه فان سكنت نفسك بشيء دون حبه فقد حرم عليك يوم الصعود...

ایشان در توقیعی دیگر به بیان اسفار اربعه سلوک می‌پردازند:

حين الوصل يسافر الحق الى الحق و ما له من زوال و ليس له البحر موج و حركه و سكون...

در توقیع تفسیر الهاء بارها هیکل مبارک به اسفار اربعه اشاره می‌فرمایند و این که سالک باید این سلوک را قلباً انجام دهد و تحت هدایت کلمه الله به ساحل مقصود رسد و در قوس صعود مراتب حروف و عوالم را توضیح می‌دهند و در قوس نزول نیز حقایق برین را تعمیم می‌دهند. که این بخش از گفتار هیکل اطهر به شرح لاهیجی بر گلشن راز عنایت دارد (۲۲).

حضرت اعلی فقط امر به سلوک نفرمودند بلکه مقصد از سلوک را تغییر دادند زیرا نزد عرفاء اسفار به جهت وصول الی الله است (۲۳) ولی حضرت اعلی هدف از سلوک را در تفسیر والعصر، معرفت معین می‌فرمایند:

و هو ان يرى السالك من سفر الخلق الى الحق ذلك الحرف بعينه هو مقام سكون لجة الاحدية اللى ما قدر الله له من سفر الحق الى الخلق لان الختم بعينها هو نفس البدء لا يصح عرفان الذات فى الاسفار المعدودة فى علم الكتاب الا بنفى الدلالات عن ساحة قرب الصفات

در این مقام معلوم است که معرفت نیز به دلالت آیات و با استمداد از کلمه الله صورت می‌گیرد، یعنی بخش عمده معرفت از طریق وحی ممکن است. لذا سلوک در این موقف تنزیه قلب از شوائب بشری است تا آنجا که مرآت صافی برای انعکاس جلوات ربّانی گردد. بارها حضرت اعلی به مرتبه فؤاد اشاره فرموده‌اند که برای معرفت اتم و اکمل ضرورت دارد.

نکته جالب دیگر این است که همان قسم که صوفیان برای اسفار اربعه، منازل عدیده بر شمرده‌اند، در تواقیع حضرت اعلی نیز منازلی برای اسفار تعیین شده است که با اندیشه صوفیان متفاوت است (۲۴) زیرا مراتب مذکوره در توقیع اثبات نبوت خاصه چنین است:

لأن الهجرة من المقام الأول هو أول سفر من الحق الخلق و يجب فيه ان يكون مقام الخلق في عشر مراتب الظهور لأن أول مقام التّعين في رتبة الخلق هو اثر فعل البيان ثم المعاني و الابواب و الامامة ثم الاركان في مقام ثم النّقاء ثم النّجاء في مقام ثم المعادن ثم النّبات ثم الجماد و ان ذلك حكم کلیات العوالم والا اذا بسط حديدته في العلم فيمكن ان يذكر لكلّ علّة شيء علامات ما لا نهاية لها بها ولكن الاصل في تلك الاشارات هو نور الفؤاد.

یعنی سفر از حق به خلق در منازلی نظیر بیان و معانی و ابواب و امام و ارکان و نقباء و نجباء و معادن و نبات و جماد صورت می‌گیرد.

۳-۶- اصطلاحات عرفانی

در آثار حضرت اعلی کثیری از اصطلاحات عرفانی هست که ریشه در اندیشه صوفیان دارد و معانی خاصی از آن را مورد عنایت قرار داده‌اند. از جمله رضا و رحمت و توکل و توبه و طمأنینه و اعراف و ایمان و احسان و امانت و تجلی و خوف و رجاء و بسط و قبض و حقیقت و طریقت و شریعت و سرّ و اشارت و عبارت و شکر و ندامت و سکینه و صبر و طلب و عشق و محبت و صبغة الله و عزلت و ریاضت و رهبانیت و قلب و فؤاد و قرب و بُعد و فقر و فناء و موت و معرفت و نور و وحی و وصل و فصل و نعمت و وحدت وجود و ولایت و وطن و هویت و هو و هدایت و نظایر اینها (۲۵) در آثار حضرت اعلی بسیار یاد و ذکر و معنا شده است.

برخی از مصطلحات صوفیه هست که کاملاً صوفیانه است و در نزد برخی از اهل تصوّف رائج بوده خصوصاً صوفیان متأثر از مکتب ابن عربی، نظیر اصطلاحاتی چون یاقوتة البیضاء و الحمراء که در اندیشه عبدالکریم جیلی و نیز عبدالرزاق کاشی به کار رفته است (۲۶). حضرت اعلی این اصطلاح را در تواقیعی نظیر شرح سوره یوسف معنا فرموده‌اند.

گاهی این اصطلاحات بسیار مشهور است نظیر بسیط الحقیقه که از اهم کلماتی است که به قاعده تصوف نظری می‌ماند و بحث‌های بسیاری را به خود اختصاص داده است (۲۷) و جمال ابهی نیز بر آن تفسیری فرموده‌اند (۲۸) و حضرت اعلی علی‌رغم آن که در بسیاری از آثار خود به نقد و جرح آن مبادرت فرموده‌اند، خود نیز تفسیری بر آن مرقوم داشته‌اند. این تفسیر بسیار مفصل و به اعزاز سؤالات سه گانه محمد سعید زواره‌ای نازل گشته است. در بخشی از آن می‌فرمایند:

و جعل حکم البسيط الحقیقه للذكر الاول الذی فیہ کلّ الامکانات مذکوره و جعله اول ذکر السّرمذ فی الحدوث و القدم و قدر له کلّ ما یمکن بالابداع فی مقام الکون

یعنی نهایت الامر این است که بسیط الحقیقه در مقام مشیت یا ذکر اول معنا دارد و در ذات حق غیرممکن می‌باشد.

اصطلاح دیگر که در آثار حضرت اعلی به وفور معنا شده، اعیان ثابته می‌باشد. اصل این کلمه که در اندیشه ابن عربی ظاهر شد، بعدها به طرق مختلف نزد شارحان وی معنا گشت (۲۹). منظور ایشان است که صور علمیه نزد حق را گویند که بنا بر اندیشه حکماء همان ماهیت اشیاء می‌باشد و نزد متألهان همان صور اسماء الهیه است. ارواح مظاهر اعیان و اشباح مظاهر ارواح می‌باشند و حقیقت انسان اول در اعیان ثابته تجلی کرده و بعد از آن در ارواح مجرده، ولی نزد عرفاء اعیان ثابته همان صور معقوله در علم حق تعالی می‌باشند (۳۰) که بنا بر همین قضیه است که حضرت اعلی به نقد و تعدیل معنای آن عنایت فرموده‌اند:

و انّ الذی اضطرّت الحکماء بذكر الاعیان الثّابته فی الذّات و ذکر بساطة الحقیقه فهو من اثبات علمه جلّ ثنائه حیث یقولون انّ العلم لابدّ له من معلوم فلمّا ثبت العلم ثبت وجود الکثرات فی الذّات فتعالی الله الملك العدل انّ ذنبهم هو من اجل القیاس حیث تردون انّ یعرفوا الذّات بمثل خلق الممکنات فتعالی الله عن ذلک لانّ علم الله هو ذاته و انّ حیوته و ذاته.

همان قسم که معلوم شد، اعیان ثابته از نظر علم حق تعالی مطرح شده که چون می‌گویند که علم مقتضی معلوم است و برای آن که از وجود کثرت در ذات خداوند ممانعت به عمل آید، به وجود اعیان ثابته معتقدند. ولی مشکل آنان این بوده که علم و ذات حق را به مثابه خلق پنداشتند که این چندان صحیح نیست و باید دانست که اسماء و صفات الهی به مشیت اولیه راجع می‌گردد که در این صورت اعیان ثابته راجع به آن خواهد بود. اصطلاحات دیگر از این نحو نیز وجود دارد که عرفاء بدان معتقدند و در آثار حضرت اعلی مجال بسط و شرح یافته است.

۴-۶- ذکر نام عرفاء و صوفیان

در توابع حضرت باب نام برخی از صوفیان نقل شده است. البته اولین اسمی که از صوفیان در آثار حضرت اعلی به طرز بارزی به چشم می‌خورد همانا محی الدین ابن عربی است. عقاید ابن عربی اگرچه در بسیاری از مطالب تحوّل عمده در عرفان و فلسفه به وجود آورده و در ظواهر برخی از عبارات، تألیفات او امکان تأویل به باطل نیز در خود داشت که حضرت اعلی به برخی از این موارد اشاره فرموده‌اند. از جمله می‌فرمایند:

ثمّ لك مقام رضاء في احكام محمد رسول الله (ص) بأن ترضى عنه في كلّ ما فعل في الدّين و امر به و نهى عنه و اين يخطر ببالك في حكم دون ما امر النّاس في الكتاب به فكنت في مقام الاخلاق ناقصاً عن رتبة اهل الميثاق كما ذهب محيى الدّين اجل الله تعالى في نعمته في فتوحه الّتى هي ثلاثمائة و ستين كتاباً حيث قال باني وجدت في الدّين ثقبات و سترتها و ان منها ما قال محمد رسول الله سبحانه لان عليه حقّ بأن يقول سبحانه. عذبه الله بما افترى في الدّين ما عرج محمد رسول الله الى السّماء الآ و قد اكمل الدّين كلّهُ و ان ما ذهب لي حكم سبحانه الله كفر محض في مذهب آل الله و انه لما ذهب على حكم وحدة الوجود لا مفرّ له الاّ بأن يقول بتلك الانيات العرضيات الّتى هي جوهريات دركات اهل النّار و ان اكثر الحكماء ليعذبون في النّار بما اعتقدوا في معرفة الله ما لا نزل الله في القرآن و أنّي ان بحكم ما فصلت في نسخه الفين في تفسير الهاء ليبطل كلّ شبهات الحكماء لو أنصفوا بين يدى الله.

جوهر مطلب آن است که بحث در باب مقام رضاء است و رضاء بدین معناست که هر چه را نبی انجام می‌دهد، باید پذیرفت و بر آن منقاد بود. ولی محی الدین ابن عربی در فصوص بیان می‌کند که میسزد تا حضرت محمد به جای سبحان الله، سبحانی بگوید (۳۱). از این بابت، حضرت اعلی این گفته را مغایر با مذهب ائمه می‌داند و آن را کفر صراح می‌شمارند.

در سایر توابع نیز می‌توان ردّ وحدت وجود و اعیان ثابته را بنا بر اندیشه ظاهری ابن عربی یافت که توأم با صراحت لهجه حضرت اعلی در نام بردن محی الدین ابن عربی، ظاهراً بنا بر عُرف شیخیه نگاشته شده است (۳۲).

۵-۶- سبک آثار عرفاء

یکی از طرقی که عرفان در آثار حضرت اعلی محمل ذکر یافته، به کار بردن سبک آثار عرفانی است که به طرق مختلف ظاهر شده است. احادیثی که بیشتر صوفیان به کار می بردند مانند کنت کنز و قرب نوافل در آثار حضرت اعلی هست و همانطور نیز معنا شده است. گاهی نیز به ذکر اقوال عرفاء و مشاهیر آن اقدام می فرمایند مانند جمله معروف "الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق" که به همان معنای عرفان آمده است. گاهی نیز به صراحت نام درویشی به کار می برند مانند توقیعی که خطاب به حضرت سیاح نازل شده است و چنین شروع می گردد:

یا هو مولای درویشان، باباجان، یا علی، عشقی زیاده از این کلمات
درویشان در نظر ندارم و الا ذکر می نمودم...

و این سوای نام اهل تصوف است که بارها در آثار مبارکه حضرت باب مذکور گشته است. حضرت اعلی به تثبیت برخی از قواعد و سنن اهل تصوف عنایت فرمودند، فی المثل با نگارش رساله در باب غناء، اصل مهم غناء و موسیقی را که عرفا و اهل تصوف در قبال فقهاء و اهل ظاهر به حفظ و اشاعه آن پرداختند، مورد تأکید قرار دادند و حلالیت آن را اعلان فرمودند.

به عبارت دیگر می توان گفت که جوهر عرفان و آثار عرفانی در امر حضرت اعلی نقل و ضبط شده است ولی از انحرافات آن ممانعت به عمل آمده و به نوعی تصحیح شده است لذا برای درک این دقایق کتب اهل تصوف مأخذی عمده در مطالعه کور بیان است.

۷- اهل کلام

متکلمان گروهی بودند که در ابتدای نهضت اسلامی ظاهر شدند و قصد اثبات مفاهیم دینی از طریق ادله فلسفی داشتند. آنان از طرفی به رویکردهای فلسفه نظر داشتند ولی در عین حال سعی در حل آن در شریعت الله نمودند. اهل کلام به دو دسته تقسیم می شدند که معتزله و اشاعره باشند و هر دو وابسته به اهل تسنن می باشند که در حاشیه این دو می توان به نوعی از کلام شیعی نیز اشاره کرد (۳۳).

به هر تقدیر، در مسائلی که اهل کلام بدان پرداختند و نهایت الامر با غلبه افکار اشعری که به وسیله غزالی تقویت گشت، نوعی حقایق نهفته است که قابل بررسی می باشد. روش اینان بالاخص در به کارگیری عقل در تبیین مسائل دینی که اهل اعتزال بیشتر بدان پرداختند و از این بابت به نوعی به شیعه نزدیک گشتند، درامر حضرت اعلی نیز قابل مشاهده است. مسائل مطروحه توسط هر دو طرف، مانند بحث در اسماء و صفات الهی، و تعداد آن که یکی از مهم ترین موارد نزاع اهل کلام بوده (۳۴) در آثار حضرت اعلی مجال طرح یافت. یکی از

بزرگترین آثار حضرت اعلی در همین زمینه نوشته شده و آن کتاب *الاسماء* یا *چهارشأن* می باشد که اگرچه مطالب اهل کلام در آن کم رنگ است ولی خالی از حقائق آنان نمی باشد. بحث در باب رؤیت و وعد و وعید و مسئله مهمّ بدا نیز از جمله مواردی است که هم کلام شیعی و کلام اشعری در آن بحث بسیار نموده (۳۵) و در امر حضرت اعلی نیز قابل بررسی است. مسئله اثبات نبوت عامّ و خاصّ مسئله ای است که حتّی نزد ابوالحسن عامری در الاعلام بمناقب الاسلام و نیز ابوحنّیان توحیدی معروف است و البتّه حضرت اعلی نیز در این مورد توقیع اثبات نبوت خاصّه را نازل فرموده اند که باید مدّ نظر داشت.

اما یکی از مواردی که حضرت اعلی به اهل کلام شیعی و سنّی توجّه داشتند ولی آن را بنا بر اندیشه های شیخ احمد تعدیل فرمودند مسئله اصول الدّین است. یکی از زیباترین این بحث ها را می توان نزد امام الحرمین جوینی دید (۳۶) که در نزد اهل تشیع نیز به اصول خمس مشهور می باشد. ولی حضرت اعلی در اغلب آثار خویش به ارکان اربعه بیان مطلب فرمودند و در *رساله تفسیر الهاء* در دو مجلد آن را تشریح نمودند ولی با نزول بیان فارسی شکل نوینی از اصول معتقدات دینی را طرح ریزی فرمودند.

مسئله متنازع فیه اهل کلام، تشبیه و تنزیه، که صفحات اوراق بسیاری را به خود اختصاص داده، در توقیع امر مبارک به صورت راه حلّ استجماعی بیان شده و آن اعتقاد به وجود سه عالم حقّ و امر و خلق است که از منظر خلق، تنزیه به حقّ و تشبیه درعالم امر مصداق دارد.

گاهی نیز شکل مسئله اخباری و اصولی که در اندیشه کلامی معروف بوده، در امر حضرت اعلی مجال ظهور می یابد. حضرت اعلی بنفسه المقدّس به ذکر چهار طائفه می پردازند که در این مقاله هر چهار ذکر شده است و از این جهت که خود حضرت اعلی به ذکر این منابع اصلی تفکر در تشیع اقدام فرموده اند، حائز اهمّیت بسیار می باشد؛ در صحیفه عدلیه است:

بعد از آن که عالم به اشارات ملکیه شدی، بدان که امروز در طائفه اثنی عشریه اختلاف بنهایت رسیده بعضی با اسم اصولی مشهور و حقّ را بعد از عمل به ظنّ که مجمع علمیه ایشان است به خود می دانند و بعضی به اسم اخباری مشهور و حقّ را بعد از حجّیت غیر عقل لامع با خود می دانند و بعضی به اسم مرحوم شیخ احمد بن زین الدّین قدس الله تربته مشهور و حقّ محض خالص را با خود می دانند و حال آن که قشری از کلمات آن بزرگوار را درک نکرده اند و بعضی به اسم صوفیه مشهور و باطن شریعت را برید خود می دانند و حال آن که از باطن و ظاهر هر دو محجوب و دور افتاده اند بلکه محض طریق ظلمت و شرک را اختیار نموده اند من حیث لایعقلون و شکی در هیچیک از این مذاهب اربعه نیست که اختلافات

مالانهایه در میان ایشان است به حدی که بعضی بعضی را تکفیر می‌نمایند اگرچه غیر از این چهار فرقه مشهور هم بعضی خود را رئیس فرقه گرفته‌اند مثل صدرائون و اشباه ایشان هر یک خود را حق محض و ماسوای خود را باطل محض می‌دانند.

۸- مکتب شیخی

این که امر حضرت اعلی در ابتدا با اقبال هجده طلبه شیخی آغاز شد، هم بیان اهمیت مکتب شیخی را عیان می‌ساخت و هم مورخان را دچار ابهام می‌نمود. نکته اخیر به این صورت رخ داد که چون بعد از فوت سید کاظم اظهار امر حضرت اعلی واقع شد و هم این که بر سر جانشینی سید میان شاگردان او اختلاف پدیدار گشت، و شیخیه تبریز و همدان و کرمان منشعب شدند، مورخان امر بابی را نیز فرقه‌ای از شیخیه پنداشتند که نزول آثار حضرت اعلی و ظاهر برخی از عبارات آنها و عنایت حضرتش به سید و شیخ بر این موضوع دامن زد که البته به مرور زمان و با تغییر سبک آثار حضرت اعلی بالاخص از ایام اقامت در ماکو و نیز ردیه‌هایی که خود فرق شیخی بر امر حضرت اعلی نگاشتند و این که حضرت باب ابداً دعوی جانشینی سید را نداشتند و سید و شیخ را مبشر به ظهور خویش معرفی فرمودند، تماماً باعث شد که این شبهه به مرور زمان از بین برود و دیگر کسی را این انتساب محققانه ننماید. حضرت اعلی خود به این نکته اشاره فرمودند:

و آنک لتعلم انّ العلماء یظنون انّ هذا الامر کان مثل امر احمد قبل کاظم علیهما السلام و لذا لم یتبعونی و یظنون علی بغیر حق فحاشا الظنّ لی علی ذلک الأمر.

ولی نکته نخست مبنی بر این که باید در مطالعه آثار حضرت باب به تحولات شیخیه توجه نمود خود بحث مفصلی را می‌طلبد که ذیلاً به اختصار به برخی از آن اشاره می‌شود:

۱- ۸- نام سید و شیخ

در آثار حضرت اعلی بارها نام شیخ و سید با توقیر و تکریم بسیار آمده‌است. فی‌المثل، در توقیعی است:

لقد اشار رشحاً من طمطام هذه المسئلة التي یجری ماء حیوتها من عین یمّ القدر کاظم بعد احمد قدس الله تربتهما انهما من وساوس شیطان

الصدور ما كشفا قناع المستور و وعد الناس الى يومى هذا يوم نور
الظهور.

و در توابع دیگر نیز به صور مختلف نام نقل شده است.

حضرت اعلی در تفسیر الهاء در تجلیل مقام شیخ و سید می فرمایند:

قل ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقریب، و كفى لهم ذلك العمل فى
الدنيا و الدين و انّ على جنابك لا يخفى ان فى علم الاشارات و الحقائق
ابطال الاحمديه و ذوبان الكاظميه قد ارتفعوا على اكثر العلماء حيث ان
بعضاً منهم قد عرجوا فى معراج الاشارات بحيث يأخذون الشعر عن الشعر
و انهم قد صدقوا امر الله.

تلمیح زیبای حضرت اعلی که آیه قرآنی "اليس الصبح بقریب" مترادف با بشارت شیخ و سید به
امر حضرتش در بیان فوق و این که بسیاری از بزرگان معتقد به شیخ و سید به امر حضرتش
اقبال کرده اند، دقایق لطیفی را معلوم می دارد. همین مضمون را در تفسیر سوره کوثر نیز بیان
فرمودند و در یکی از جملات دلائل حقانیت ظهور امر بدیع قرار فرمودند.

حضرت اعلی از سید کاظم به نام معلم خویش یاد می فرمایند و حتی فوت سید کاظم را در
عالم نوم خبردار گشتند و این نکته را در تفسیر سوره بقره یا جزو اول قرآن بیان داشتند:

اللهم اترك لتعلم فى يوم التذى اردت انشاء ذلك الكتاب قد رأيت فى
ليلتها بان ارض المقدسة قد صارت ذرة ذرة رفعت الهواء حتى جئت كلها
تلقاء بيتي ثم استقامت ثم جاء خبر فوت الجليل معلّمى رحمة الله عليه
من هنالك (۳۷).

که نشان می دهد که نزول این اثر در ذیقعد سال ۱۲۵۹ ق شروع شده است. خلاصه ذکر نام
سید و تعزیز مقام شیخ در توابع مبارک بسیار است.

۲-۸ - کتب سید و شیخ

نام برخی از آثار شیخ احمد و سید کاظم در توابع مبارکه آمده است نظیر کتاب شرح فوائد
(۳۸) از شیخ احمد احسائی که در ضمن توثیقی ضبط شده است:

ثم الكلمة التى هى مقام التوحيد المؤمنين كما بينه الشيخ رحمة الله
عليه فى شرح الفوائد

این کتاب فوائد بسیار مهم است و حضرت اعلی در توقیع دیگری به آن استناد می‌فرمایند. کتاب دیگری که حضرت اعلی از آن نام می‌برند، کتاب *الرجعة* (۳۹) است که در آن بحث از تکرار ظهور شمس حقیقت از افقهای متعدد است.

عنایت به مرقومات شیخ و سید در آثار حضرت اعلی به قسمی است که گاهی توقیعی به سبب تفسیر قولی از سید نازل شده و آن توقیع مربوط به قولی از سید کاظم می‌شود که در گفته "سیأتی زمان یقرء الحمد لله رب العالمین بکسر الهمزة و الراء و یکون هذا صحیحاً" و این گفته مورد شرح و تفسیر حضرت اعلی واقع شده است. البته در توقیع دیگری به شرح یک جمله از کتاب مشهور سید کاظم رشتی به نام شرح خطبه طنجیه پرداختند که حاوی نکات مهمی می‌باشد.

۳-۸- بشارات سید و شیخ

مهم‌ترین وجه اعتبار شیخ احمد و سید کاظم در توقیعات حضرت باب همانا بشاراتی است که این دو به ظهور حضرت باب داشتند. حضرت باب در توقیعات خویش به برخی از این اشارات اشاره می‌فرمایند. مثلاً در این موضوع که از لحاظ سنّ حضرت موعود باید جوان باشد، به این نکته اشاره می‌فرمایند که سید کاظم همیشه این شعر را می‌خواند:

و انما کتبت ان السید رحمه الله ما ادعی حکم الذی انا ادعیت و لذا لم
یظهر منه خوارق العادات، فقد اشتبه الامر علیک، اما سمعت قوله فی کثیر
من الاوقات و اسم العامریه اننی اخاف علیها من فم المتکلم الخ؟ اما
سمعت قوله فی حقّ من یجیء بعده بتلك الاشعار فی کثیر من الاوقات یا
صغیر السنّ یا رطب البدن -- یا قریب العهد من شرب اللبن؟

به سبب همین بشارات است که نخستین مؤمنان امر اعلی از طائفه شیخیه می‌باشند و این نکته‌ای است که حضرت اعلی در بیان فارسی بدان اشاره می‌فرمایند.

البته باید در نظر داشت که بشارات مکتوب و مدوّن شیخ و سید نمی‌توانست به صورت ظاهر ظاهر عیان گردد و بدیهی است که در اغلب موارد به صورت کنایه و تشبیه و رمز و الغاز می‌باشد و به همین سبب است که حضرت اعلی خود فرمودند:

و لقد اشار رشحاً من طمطام هذه المسئلة التي یجری ماء حیوتها من
عین یم القدر کاظم بعد احمد قدس الله تربتهما و انهما من وساوس
شیطان الصدور ما کشف قناع المستور و وعد الناس الی یومی هذا

با این همه مقادیری از بشارات هست که حضرت باب بنفسه المقدّس به ذکر آن مبادرت کرده‌اند. در توقیعی به ذکر وعودی که شیخ احمد به نفوسی عنایت کرده بود می‌پردازند؛ فی‌المثل، اشاره‌ای است که شیخ احمد به تاجر اصفهانی اهل گلپایگان در سفر حجّ مرحمت نمود و ذکری است که سید کاظم رشتی در شرح القصیده داده است.

۴-۸- اصول عقاید شیخیه

حضرت باب هر جا شده به بیان اصحّ عقاید شیخیه اشاره فرموده‌اند و گاهی حقّ مطالب آن را بیان داشته‌اند، حتّی اگر بسیاری از خود شیخیه نیز آن را نفهمیده باشند. چنانکه در قبل ذکر شد که فرمودند: "بعضی باسم مرحوم شیخ احمد بن زین الدّین قدّس الله تربته مشهور و حقّ محض خالص را با خود می‌دانند و حال آن که قشری از کلمات آن بزرگوار را درک نکرده‌اند." هر جا که مناسب می‌رسید، حضرت اعلیٰ به رفع شبهه از عقاید شیخ می‌پرداختند. از جمله این موارد، شبهه‌ای است که شیخ را در توحید عبادات کافر انگاشتند که او در مقام دعا و مناجات به ذات حقّ توجّه ندارد و رو به سوی ائمه می‌کند. در توقیعی به رفع این شبهت و دفع تهمت اقدام می‌فرمایند:

و این که در السنّه بعضی از معاندین شهرت یافته که مرحوم شیخ احمد رحمه الله علیه و قائمین مقام علم او، در مقام عبادت، توجّه به حضرت امیرالمؤمنین (ع) می‌نمایند و آن حضرت را خالق می‌دانند محض کذب و افتراست و معتقد این مطلب کافر و مشرک است باجماع بل آن بزرگوار قائم مقام علم او را اعتقاد همانست که در مقام توحید بیان شد.

در همین جا باید اضافه کرد که تمام حقایق متعالی که شیخ و سید بیان کرده‌اند هرگز برابری نمی‌کند با آنچه از قلم حضرت باب نازل شده و این نکته‌ای است که نفس مطهّر حضرتشان به آن شهادت داده‌اند. در تفسیر سوره کوثر می‌فرمایند:

فو ربّک ربّ السّموات و الارض لم يعدل کلّ ما کتب کاظم قبل احمد فی معارف الالهیه و شئون القدوسیّه و مکفهرات الافریدوسیّه بحرف ممّا انا ذا القیت الیک باذن الله فاعرف قدرها و اکتّمها بمثل عینیک الا عن اهلها فانا لله و انا الی ربّنا لمنقلبون.

در تفسیر سوره کوثر بار دیگر به این مطلب به گونه‌ای عارفانه اشاره کرده‌اند و خود را در مقام طیر الهی که به نغمه سرائی مشغولند مصوّر می‌سازند که "لم ينطق بمثل هذا الطّیر المدفّ فی جوّ العماء لا احمد و لا کاظم" و بنابراین باید درک مفاهیم شیخیه مربوط به آثار این دور دقت کرد. در بحث اصول عقائد شیخیه حضرت اعلیٰ به نکته لطیف دیگری اشاره

می‌فرمایند و آن این است که اگرچه شیخ و سید هر دو عالم به اسرار الهی بودند ولی هرگز از جاذبه سنت و احادیث ائمه اطهار دور نشدند؛ زیرا نمی‌توانستند برای احتجاج اقوال خود به امری دیگر استناد کنند. ولی کلمات حضرت اعلی نیازی به ادله ندارد، زیرا خود من عندالله نازل شده و فی نفسه حجت می‌باشد.

گاهی نیز تفاوت بین اقوال سید و شیخ و حضرت اعلی به سبب مقامات مختلف، متفاوت به نظر می‌رسد، چنان که حضرت باب در شرح دعاء غیبت می‌فرمایند:

و انّ قول الامام (ع) انّ النّفى شیء هو نفی الأمر بعد الاثبات مثل قولی بالعدم قبل ذکر الشّیء و فی هذه المسئلة قد ذهب الشّیخ رحمه الله الی مقام و السّید رحمه الله المعاصر قدّس الله مقامه فی طرفی القدر الی مقام و انا ما اخترت الا الواقع و هی خط الاستواء بین الامرین.

۵-۸- مصطلحات شیخیه

در مرقومات حضرت اعلی کثیری از اصطلاحات شیخ احمد و سید کاظم هست که محتاج تحقیق و تدبیر و فیر است و باید در مطالعه آثار حضرت اعلی آنها را مد نظر داشت. کلماتی نظیر دره بیضاء و کثیب احمر و فاعلین و منفعلین و ارکان اربعه بیت توحید و ملائکه اربعه و انهار اربعه و الف و مقامات آن و نقطه و مقامات هو و هورقلیا و جابلقا و جابلصا و رکن رابع و مشیت و اراده و قضاء و قدر و اجل و کتاب و اذن و بداء و امضاء و انشاء که در توابع مبارکه اشاره شده نظر بر مکتب شیخیه دارد.

۹- حروفیه

یکی از مهم ترین نهضت‌های معرفتی در تاریخ اسلام نهضت حروفیه و نقطویه می‌باشد که به وسیله شیخ فضل‌الله استرآبادی شروع و با نسیمی شاعر معروف تداوم یافت و مربوط به قرن نهم و دهم هجری می‌باشد و بزرگانی چون صائن الدین علی ابن ترکه اصفهانی نیز منسوب به آنان می‌باشد. این نهضت تأکید بسیار بر حقائق منطوی در اعداد داشت و به حروف نیز اهمّیت تکوینی داد و برای هر یک از حروف به صورت رمز و باطن و گاهی به شکل ظاهر معنای خاص و جلوه‌ای استثنائی قائل شد (۴۰).

تأکید بر حروف و نقطه و اعداد قبل از حروفیه بود و در اندیشه‌های ابن سینا و غزالی و ابن خلدون و ابن عربی و سعدالدین حموی و نیز ابن فارض و حتّی حافظ رجب بررسی مجال بحث و طرح مفصل یافت ولی به لحاظ افراط در این امر نهضت حروفیه اکمل از سابق بر آن پای

فشردند. با شیخ احمد و سید کاظم رشتی مداخل قبلی با حروفیه به هم پیوند خورد و به صورت جامع و شامل مطرح گشت. نزول آثار حضرت اعلی بالاخص تطابق اسماء با اعداد و نزول یک اثر به طور کامل در همین موضوع یعنی کتاب الاسماء، برخی از محققان را به این فکر انداخت که نهضت بابی و بهائی متأثر از حروفیه می‌باشند. یکی از اینان محقق برجسته دکتر کامل مصطفی الشیبی است که به این موضوع سخت علاقمند است (۴۱) و بابیه را شاخه‌ای از شیخیه و شیخیه را متأثر از حروفیه می‌داند. دیگر از محققان اخیر، دانشمند ترک و مولوی شناس برجسته، دکتر عبدالباقی گلپینارلی است که در نوشته خود به نام حروفیه با زبانی گزنده از همین اندیشه مدافعه کرده است (۴۲).

بحث اصلی آن است که حضرت اعلی با نگاشتن الواح هیاکل و کتاب الاسماء و پنج شأن و در بسیاری از توابع از حروف برای تبیین حقایق استفاده فرمودند ولی هرگز مضامینی از حقائق که بیان نمودند، سابقه نداشته و در این راه، افراط و تفریط نکرده‌اند.

از طرف دیگر حضرت اعلی بیان حقایق را منحصر به روش حروف و اعداد ننمودند و به صور دیگر و روشهای دیگر نیز بیان مطلب فرمودند. درست است که تفسیر سورة والعصر و تفسیر سورة کوثر، در قسمتی، تفسیر یکایک حروف سورتین مزبور است ولی بخش دیگری از هر دو اثر مبارک به تشریح حقائق دیگری نیز اختصاص یافته است. خلاصه کلام، همان قدر می‌توان امر بابی و یا بهائی را حروفی خواند که به همان مرتبه باید عرفانی و فلسفی و تفسیری و فقهی و اقتصادی و یا سایر موارد مشابه دید. این نکته‌ای است که نه در مورد امر حضرت باب بلکه در مورد سایر ادیان نیز هست؛ یعنی، فی‌المثل به صرف نزول قرآن نمی‌شود آن را شعر و کتاب قصه و متن فلسفی و کلامی و عرفانی خواند، اگرچه هر یک از این منشعبات فکری از قرآن بهره بسیار برده‌اند.

۱۰- سایر شئون

در توابع مبارک حضرت باب، می‌توان رگه‌هایی از تاریخ را دید، هم ذکر وقایع تاریخ شده و هم این که به فلسفه تاریخ عنایت دارند. می‌توان تاریخ ادیان را نیز لحاظ کرد، همان قسم که به ذکر حقایق تاریخ ادیان نیز اشارات بسیار می‌توان یافت. نکات مربوط به علم اخلاق و یا روانشناسی و مکاتب آن نیز در توابع مبارک کم نیست و از علم اقتصاد و فقه نیز می‌توان نکات فراوانی در آن جست که همه بدع است و تازه؛ می‌توان از مقاصد علوم جامعه شناسی بالاخص مردم شناسی نکته‌ها برگرفت و یا مطالبی از علم نجوم و اعداد و جفر و کیمیا نیز اشاراتی را ملاحظه کرد؛ علوم ادبی اعم از صرف و نحو تا بدیع و معانی و بیان لطایف دید؛ و می‌توان از حقوق قضائی، مواردی را مشاهده کرد و نیز سایر علوم که البته کم نیستند و همه در مطالعه

توابع مبارکه و نحو صحیح آن مفید می‌باشند. باید در خاتمه بیان داشت که مقصد از همه این علوم، فهم کلمه الله و آثار دور اعلی است؛ اما نکته این است که مقصد از نزول توابع بسیار حضرت اعلی چیست. البته اهل بهاء می‌دانند که به فرموده جمال قدم و حضرت اعلی مقصد از کل بیان، ایمان به من یظهره الله است، و آن حاصل نمی‌شود مگر به تحقق این بیان حضرت اعلی که جمال قدم در سورة الذکر بدان اشاره فرمودند:

قد بعثنی الله لخرق الاحجاب و تطهیرکم لهذا الظهور و انتم فعلتم ما يتذرف به عینای و عیون المقدسین (۴۳).

کتابشناسی

- ۱- /یقان، طبع مصر، ۱۹۱۰ میلادی
- ۲- مجمع تحقیق، مؤسسه معارف بهائی، ۱۳۱ بدیع
- ۳- سیر و سلوک در رساله سلوک، فریدالدین رادمهر
- ۴- یاران پارسی، طبع آلمان، ۱۹۹۸ م
- ۵- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، قاهره، مصر، ۱۳۱۰ قمری
- ۶- دریای دانش، بمبئی، ۱۹۷۰ م
- ۷- تاریخ نبیل، ترجمه به فارسی عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع
- ۸- قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، کانادا، ۱۴۹ بدیع
- ۹- اسرارالآثار ج ۲، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع
- ۱۰- اسرارالآثار ج ۴، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع
- ۱۱- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، مصر، ۱۳۲۰ قمری
- ۱۲- مقام شعر در ادیان، روح الله مهرباخانی، لجنة نشر آثار، ۱۳۳۱ شمسی
- ۱۳- مائده آسمانی، ج ۴، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع
- ۱۴- اقتدارات، به خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ قمری
- ۱۵- آثار قلم اعلی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵ بدیع

یادداشتها

- (۱) /یقان، ص ۱۱۲
- (۲) مجمع تحقیق، ج ۱، ص ۳۲

(۳) مقدمه سیر و سلوک

(۴) یاران پارسی، ص ۴۵۳

(۵) مکاتیب ج ۱، ص ۶۶

(۶) دریای دانش، ص ۶۶

(۷) تاریخ نبیل، صص ۲۲۴ به بعد

(۸) قرن بدیع، ص ۸۲

(۹) اسرارالآثار ج ۲، صص ۶۴-۶۱

(۱۰) یقین، ص ۶۷

(۱۱) می‌توان به حدود ۲۳ تفسیر که در این خصوص در دست است اشاره کرد. بنگرید به مقدمه کتاب زیر: معین الدین فراهی هروی (ملاً مسکین): تفسیر احسن القصص یا حدائق الحقائق؛ به کوشش سید جعفر سجادی، ج ۳، امیر کبیر، ۱۳۶۴ ش، مقدمه، ص ۲۷. یکی دیگر از تفاسیر احسن القصص منسوب به غزالی است که طبع نیز گردیده و از تفسیر دیگری محمد معین خبر می‌دهد. محمد معین، مجموعه مقالات ج ۱، قه کوشش مهدخت معین، نشر معین، ج ۱، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۳۰

(۱۲) بنگرید به تحقیق نگارنده در مورد آثار حضرت باب که در سال ۱۳۶۴ شمسی نوشته شده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ارض اقدس موجود است.

(۱۳) بسم الله در دور بدیع بسیار مورد اعتناء بوده؛ سوای تفاسیر پراکنده‌ای که از قلم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی در آثارشان هست، می‌توان به تفسیر باب الباب و نیز حضرت عبدالبهاء در این مورد اشاره نمود.

(۱۴) این جمله بخشی از حدیث مفصلی است که قسمتی از آن چنین می‌باشد: "اول عبادة الله معرفته و اصل معرفة الله توحیده و کمال توحید الله نفی الصفات عنه لشهادة العقول ان كل صفة و موصوف مخلوق و شهادة كل مخلوق ان له خالقاً ليس بصفة و موصوف و شهادة كل صفة و موصوف بالاقتران" (شیخ صدوق: کتاب التوحید، به اهتمام سید هاشم الحسینی، منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمیة قم، ۱۳۵۷ شمسی، صص ۳۵-۳۴)

(۱۵) تفسیر حضرت عبدالبهاء بر این حدیث مشهور است. به مکاتیب عبدالبهاء جلد ثانی، طبع ۱۳۲۰ قمری در مصر، مراجعه شود.

(۱۶) این حدیث در هفت وادی و چهار وادی از جمال ابهی ذکر شده و تفسیری از مرکز میثاق نیز بر این حدیث دیده شده است. در نوشته‌های منیب کاشی نیز تفسیر شده و در آثار حضرت اعلی نیز ضبط است.

(۱۷) روح الله مهربانانی: مقام شعر در ادیان، لجنة نشر آثار، ۱۳۳۱ شمسی، ص ۷۳ / این که گفته شد سید کاظم این شعر را در وصف حضرت اعلی نقل می‌فرمودند در توقیعی ذکر شده است: "اما سمعت

قوله فی كثير من الاوقات ... اما سمعت قوله فی حق من یجیء بعده بتلك الاشعار فی كثير من الاوقات: یا صغیر السن یا رطب البدن..."

(۱۸) برای توضیح این لطیفه بنگرید به: دکتره عزت مرقت بالی، *الاتجاه الاشرافی فی فلسفه ابن سینا*، بیروت، ۲۰۰۰ م، ص ۳۰۲

(۱۹) غلامحسین ابراهیمی دینانی: *قواعد کلی در فلسفه اسلامی* ۲، ج ۲، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ شمسی، صص ۶۴۲-۶۱۱

(۲۰) *اسرارالآثار*، ج ۴، ص ۱۵۸

(۲۱) بنگرید به مقاله "ما الحقیقه"

(۲۲) البته هر سه شرح مطبوع بر گلشن راز مفید فایده است:

محمد لاهیجی: *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، به اهتمام کیوان سمیعی، نشر محمودی، بی تاریخ الهی اردبیلی: *شرح گلشن راز*، به اهتمام محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، نشر دانشگاهی ۱۳۷۶ شمسی

صائن الدین علی ترک اصفهانی: *شرح گلشن راز*، به اهتمام کاظم دزفولیان، نشر آفرینش، ۱۳۷۵ شمسی

(۲۳) برای مقصد از سلوک بنگرید به ملا محسن فیض کاشی: *زاد السالك*، به اهتمام محدث ارموی، نشر سپهر، ۱۳۲۱ شمسی

(۲۴) برای بحث در منازل صوفیان بنگرید به سراج: *اللمع فی التصوف*، به اهتمام نیکلسون، لیدن هلند، ۱۹۰۷ م، ص ۴۶ و نیز هجویری: *کشف المحجوب*، به اهتمام ژوکوفسکی، افست طهوری، ج ۲، ۱۳۶۰ ش، ص ۲۶۹

(۲۵) برای معانی این اصطلاحات می‌توان به کتب اهل تصوف مراجعه کرد بالاخص: ابوسعید خرگوشی: *تهذیب الاسرار*، به اهتمام بسام بارود، ابوظبی، ۱۹۹۹ م / عبدالرزاق کاشی: *لطایف الاعلام فی اشارات اهل الالهام*، به اهتمام مجید هادی زاده، نشر میراث مکتوب، ج ۱، ۱۳۷۹ ش / عفیف الدین تلمسانی: *شرح منازل السائرین*، به اهتمام عبدالحفیظ منصور، تونس، افست بیدار، قم ۱۳۷۱ ش / و از تحقیقات متأخرین بنگرید به: انور فؤاد ابی حزم: *معجم المصطلحات الصوفیة: مراجعة جورج متری عبدالمسیح*، مکتبه الناشرون، لبنان ۱۹۹۳ م / محمدعلی رجائی بخارائی: *فرهنگ اصطلاحات حافظ*، علمی، ج ۲، ۱۳۶۹ ش / و برای تاریخ این اصطلاحات و مبادی بنگرید به: دکتر نصرالله پورجوادی: *رساله در اصطلاحات عرفا و صوفیه: معارف دوره ۳، شماره ۲، ۱۳۶۵ ش و دوره ۱۶ شماره ۳، ۱۳۷۸ / فریدالدین رادمهر: جنید بغدادی*، نشر روزنه، ۱۳۸۰ ش

(۲۶) عبدالکریم جیلی: *الانسان الکامل*، ج ۲، مصر، ۱۹۶۰ م، ص ۶۰

(۲۷) برای شرح کامل این اصطلاح در میان انبوهی از مراجع مفید، بنگرید به: ملا علی نوری: *رسائل فلسفی، بسیط الحقیقه و وحدت وجود*، به اهتمام سید جلال الدین آشتیانی، انجمن حکمت و فلسفه،

- ۱۳۵۷ ش، و نیز ملا نعیم طالقانی: *اصل الاصول*، به اهتمام سید جلال الدین آشتیانی، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۷ ش
- (۲۸) عبدالحمید اشراق خاوری، *مائدہ آسمانی* ج ۴، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب، و نیز جمال ابھی: *مجموعہ اقتدارات*، به خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ ش
- (۲۹) بهترین مآخذ برای این اندیشه عبارت است از: سید جلال الدین آشتیانی: *شرح مقدمہ قیصری*، نشر تبلیغات اسلامی، ج ۲، ۱۳۶۵ ش
- (۳۰) تہانوی: *کشاف اصطلاحات الفنون*، ج ۲، افست طهران، ۱۹۶۰ م، ص ۱۰۷۵
- (۳۱) این قول ابن عربی ہم در *فصوص الحکم* آمده و ہم در *فتوحات مکیہ*. جملہ "سبحانی" نظیر آن است کہ بایزید گفت کہ سبحانی ما اعظم شأنی کہ مشکل‌زا بوده و مجاہدات روزبہان بقلی شیرازی در شرح شطحیات مفید فایده می‌تواند افتد. از دیرباز صورت ظاہری این کلام مورد طعن و لعن سایر صوفیان قرار گرفته است و زخم زبان شمس تبریزی نیز بسیار خواندنی است. بنگرید بہ شمس تبریزی: *مقالات شمس*، ج ۱ و ۲
- (۳۲) محسن جہانگیری: *محبی الدین ابن عربی*، دانشگاه طهران، ۱۳۵۹ ش، ص ۶۷ بہ بعد
- (۳۳) مارتین مک دمورت: *اندیشہ‌های کلامی شیخ مفید*، ترجمہ احمد آرام، انتشارات مک گیل کانادا و دانشگاه طهران، ۱۳۵۸ ش
- (۳۴) عبدالرحمن بدوی: *تاریخ اندیشہ‌های کلامی در اسلام* ج ۱ و ۲، ترجمہ حسین صابری، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۴ ش
- (۳۵) برای این بحث بنگرید بہ دو کتاب زیر:
- الف) خواجه نصیرالدین طوسی: *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، بہ اهتمام ابراہیم موسوی، نشر شکوری، ۱۳۷۱ ش
- ب) محمد حسن طوسی: *تمہید الاصول در علم کلام اسلامی*، ترجمہ عبدالمحسن مشکوہ الدینی، انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۵۸ ش
- (۳۶) ابوالمعالی جوینی: *الشامل فی اصول الدین*، بہ اهتمام ر. م. فرانک، دانشگاه مک گیل، ۱۳۶۱ ش
- (۳۷) بنگرید بہ ہمین متن بنا بر قول فاضل مازندرانی در *اسرار الآثار* ج ۲، ص ۶۱
- (۳۸) شیخ احمد احسائی: *شرح الفوائد*، چاپ سنگی، ۱۲۷۹ ق
- (۳۹) این کتاب بارها طبع شدہ است. بنگرید بہ شیخ احمد احسائی: *جوامع الکلم* ج ۱، چاپ سنگی، ۱۲۷۱ ق، تبریز، و نیز شیخ احمد احسائی: *کتاب الرجعة*، دارالعلمیہ لبنان، ۱۹۹۳ م
- (۴۰) برای تکمیل بحث در باب حروفیہ بنگرید بہ روشن خیای: *عقاید و آراء*، نشر آتیه، ج ۱، ۱۳۷۹ ش. و دکتر یعقوب آژند: *حروفیہ در تاریخ*، نشر نی، ج ۱، ۱۳۶۹ ش و نیز ہلموت ریتز: *ترجمہ حشمت مؤید*، بی تاریخ و محل طبع و نیز تحقیقات اخیر کہ در مجلہ معارف شماره‌های متعدّد درج شدہ است.

- (۴۱) کامل مصطفی الشیبی: تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیرکبیر، ۱۳۵۹ش، ص ۶۰ و ۴۰۰ و نیز در کتاب همان مؤلف: همبستگی میان تصوف و تشیع، ترجمه دکتر علی اکبر شهابی، دانشگاه طهران، ۱۳۵۳ش، صفحات عدیده
- (۴۲) عبدالباقی گلپنارلی: فهرست متون حروفیه، ترجمه توفیق سبحانی، سازمان انتشار وزارت ارشاد اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۴ش، ص ۲۲ و ۲۳ و نیز از همان مؤلف: تصوف در یکصد پرسش و پاسخ، ترجمه توفیق سبحانی، نشر کیهان
- (۴۳) جمال ابهی: آثار قلم/علی، ج ۴، ص ۲۴۱

نظری اجمالی بر مندرجات "صحیفه عدلیه"

مهری افغان

صحیفه العدلیه یا رساله اصول و فروع در سال ۱۲۶۲ هجری قمری (۱) پس از رجوع از سفر حج از قلم حضرت نقطه اولی نازل شده است. قسمت فارسی، در باره اصول اعتقادات و قسمت عربی در مورد فروع مانند نماز و روزه و حج و زکوة و امثال آن می باشد، و در اینجا فقط به معرفی قسمت فارسی آن، یعنی اصول اعتقادات، مبادرت می گردد.

باید متذکر بود که اصل اظهار امر تدریجی در دیانت حضرت نقطه اولی در ابتدا متضمن اظهار بابیت و سپس قائمیت و بعد مظهریت تامه بوده است. تا قبل از نزول کتاب مستطاب بیان، فهم عامه مسلمین از کلمه بابیت، بابیت امام غائب بوده و هر چند در اکثر آثار مبارک از همان ابتداء، اگر بنظر دقیق ملاحظه شود مقام مظهریت ایشان واضح است، ولی اکثریت مردم هنوز آمادگی قبول این مطلب را نداشتند و لذا فی المثل در صحیفه عدلیه که اصول اعتقادات دیانت بابی را تشریح می فرمایند بر حسب ظاهر تأیید معتقدات اسلامی است، هر چند که در بسیاری از موارد آن اظهار مظهریت و نزول آیات کاملاً واضح است. بخش فارسی این رساله شامل پنج باب است:

باب اول "فی ذکر الله عزّ و جلّ" و بصورت خطبه نازل شده و وصف ذات الهی است، هر چند به فرموده مبارک "نیست دون ذات او وصفی و اسمی" (ص ۱۳۵)، و خلاصه مطالب این باب اینست که هیچکس ذات الهی را نمی تواند شناخت زیرا طلب محال است و "کافر است نفسیکه ادعای معرفت کنه او را نموده" (ص ۱۳۶). و "چه متعالیست قدرت او و تام است صنع او که کلّ اشیاء را از مابین حرف لا که عدم صرفست لا من شیئی بنفسه اختراع فرموده" (ص ۱۳۶) و سپس می فرمایند "و من استغفار می کنم به سوی او و لائذ بوده ام به جانب او از وصف کلّ موجودات و نعت کلّ ممکنات لاجل آن که هر ذکری نقض است از برای ساحت قدس او و هر وصفی کذبست از برای ذاتیه غیر او" (ص ۱۳۷) و بعد از درود به حضرت محمد صلّ الله علیه و آله، در بیان علت نزول این اثر می فرمایند که "بعد از رجوع از حج که اتمام حجت به اظهار علم بر کلّ عالم به کتب محکم و صحائف متقنه شده بود" (ص ۱۳۸) از نقاط مختلف عرائضی از اهل علم به محضر مبارک رسیده بود که در آنها اشاره به این مطلب بوده که غیر اهل علم از درک و عمل به آیات عربیه عاجزند. لذا، هیکل مبارک این تقاضا را اجابت فرمودند و به لسان فارسی این رساله را مرقوم فرمودند. مطالب مربوط به توصیف ذات الهی و عدم امکان شناسائی حقیقت او، در باب ثانی و به طور اخص در باب ثالث به طور مفصل تر نازل شده است.

باب ثانی "فی بیان القسطاس بامرالله عزّ وجلّ" در این قسمت در باره میزان (قسطاس) سنجش حقانیت ادعای خویش و این که حکم خداوند و آیات و کلمات او میزان و قسطاس است، شرح مبسوطی بیان می‌فرمایند. سیر تکاملی ادیان را از زمان حضرت آدم (بدیع اول) تا زمان حضرت محمد صلّ الله به نطفه تشبیه می‌فرمایند که همانند نطفه انسان از مراحل مختلفه می‌گذرد تا به مقام کامل یک انسان می‌رسد "و همین قسم دین و اهل آن بقدرت الله ترقی نموده‌اند تا يوم ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که در مقام دین و اهل آن به مقام فکسونا العظام لحمًا ثم انشأناه خلقاً آخر رسیده بوده فُتبارک الله أحسن الخالقین (۲) و از این جهت است نسخ شرایع و ملل لاجل آنکه تکلیف که به يوم نطفه بوده هر گاه به يوم مضعه شود محض ظلم است." (ص ۱۴۲) و بعد می‌فرمایند که شریعت اسلام چون مرحله کامل نطفه است. برای اینست که "حلال محمد حلال الی يوم القیامه و حرامه حرام الی يوم القیامه." (۳) چنانچه ملاحظه می‌نمائید پایه و اساس عقیده بهائی در مورد ظهورات الهیه در این اثر مبارک گذاشته شده است. و بعد می‌فرمایند "بعد از آنکه نطفه دین و اهل آن به مقام خلق انسانیه رسید خداوند عالم ایشان را تکلیف به اوامر دین مبین فرموده و تا به بلوغ مشعر توحید دین نرسیده حفظ دین و اهل آن را به چهارده نفس مقدس فرموده و بعد از آنکه اهل دین به اول سنه بلوغ رسیده غیبت از برای حجت خود امر فرموده" (ص ۱۴۳) سپس می‌فرمایند در این مدت ده مأه (هزار سال) اختلاف در بین آنها مقرر شده تا هر یک از خوف خداوند و به کمک اعمال حقّه مستثنی از اتباع دیگری شوند و در این مدت مردم به طرق مختلفه مُمتَحَن شدند و مقصود از همه اینها اطاعت اراده خداوند. یعنی مردم به مقامی برسند که حکم خداوند را اطاعت و عمل نمایند. و بعد چون در ایام "غیبت" اختلافات به منتهای خود رسید بر خداوند بود که از روی رحمت نفسی را از طرف حجت خود و با دلائل کافی بفرستد تا اختلافات از بین برود و "وحدت" حاصل شود و لازم بود همانطور که "اصل دین و اهل آن از عالم جسم ترقی نموده" (ص ۱۴۵) حجت خداوند هم از عوالم مجرد معرفت باشد، یعنی مردم قاعده می‌بایست که می‌توانستند حتی بدون حرف و کلام مطالب الهی را به طور مجرد درک کنند ولی چون این امر بر اکثر مردم سخت بود خداوند این مقامات عالیّه را به صورت "کلمات" در آورد و در بحبوحه این اختلافات فردی را از "عجمیین" (غیر عرب - کسی که زبان عربی نمی‌داند) انتخاب فرموده و "لسان او را بآیات مفتوح فرموده بشأنیکه احدی قبل از آن سبقت بمثل آن نگرفته" (ص ۱۴۶) و "نیست حکم آن مثل آیات قرآن، بل آیات نیست که حجت دارد بر کلّ اهل ارض" (ص ۱۴۶). مطالب نازله در این قسمت از اثر مبارک بسیار بسیار جالب است، زیرا به طور وضوح نشان می‌دهد که چقدر هیکل مبارک به ضعف عباد ناظر بوده و مطالب جدید و ادعای خویش را به صورت تدریجی نازل فرموده‌اند، به طوری که فی المثل از یک طرف استدلال به نزول آیات فرموده، و همان طور که در فوق استشهد شد آن را از آیات قرآنیّه ممتاز می‌دانند "زیرا حجت دارد بر کلّ اهل ارض"

(ص ۱۴۶) و بعد در جای دیگر می‌فرمایند که آیات ایشان "در مقابل یک حرف از کتاب‌الله و کلمات اهل بیت سلام الله عليهم معدوم صرفست." (ص ۱۴۶) و بعد دوباره می‌فرمایند "یک آیه آن در حجّیت کفایت می‌کند اهل ارض را لاجل آن که به فطرت محض من فضل‌الله از خزائن غیب جاری شده." (ص ۱۴۶).

بعد از دلیل آیات به ذکر خطبات (۴) می‌پردازند: "و ثانی از شئون قدسیّه آنست که خطبات به اعلی کلمات فصاحت و بیان از قلم اسهل از کلّ شیء از ید او جاری گشته." (ص ۱۵۳) و نیز می‌فرمایند: "و هر گاه کلّ حجّت صاحب این مقام یک خطبه از آنچه ظاهر گشته بوده کافی بود کلّ را." (ص ۱۵۳)

ملاحظه می‌شود که در مورد دلائل حقانیت ظهور خود اوّل به دلیل آیات و ثانی به خطبات استشهد فرموده‌اند و در رتبه سوّم می‌فرمایند: "و ثالث از شئون حقّه ظهور علم صاحب این مقام است که مقامات غیبیّه عالیّه را به کلمات مختصره بیان نموده، به شأنی که از احدی از علماء این قسم بیان صادر نشده و هر چه نوشته به دلیل حکمت که اعظم ادله منصوصه است محکم نموده." (ص ۱۵۴)

همان طور که قبلاً اشاره شد حضرت اعلی در این اثر به طور تدریجی حقیقت ظهور خود را اظهار می‌فرمایند و برای کمک به نفوس ضعیفه و آماده کردن آنها مثلاً می‌فرمایند که "وجود و صفات من و کلماتی که از لسان و قلم من جاری شده و به اذن‌الله خواهد شد معادل یک حرف از ادعیه اهل عصمت سلام الله نخواهد شد." (ص ۱۵۳) ولی در دنباله همین قسمت ثالث می‌فرمایند: "مطالبی که علماء در مباحث عدیده ذکر نموده‌اند در کلمات بدیعه به وجه اتمّ مختصر از صاحب آیات ظاهر گشته که کلّ اهل علم اقرار به این منّ قدیم من الله العظیم نموده‌اند." (ص ۱۵۴) یعنی نزول آیات را که مختصّ مظهر الهی است دلیل حقانیت خود بیان می‌فرمایند و بعد در توضیح این اعتراض که بعضی کلمات بر خلاف قواعد قوم نازل شده می‌فرمایند: "و اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی به خلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده، بل به نورالله صدر آن منشرح به علوم الهیه شده و تبدیل را به شأن بدیع و خلاف قواعد را به قاعده الهیه راجع نمایند." (ص ۱۵۵) و بعد مواردی از قرآن مجید شاهد می‌آورند که آن آیات نیز بر خلاف اصول متداول و قواعد قوم بوده است. سپس اشاره به اختلافاتی که در طائفه اثنی عشریه پیدا شده می‌فرمایند: (اصولی، اخباری، شیخی، صوفیه، و غیره) که هر یک خود را حقّ و ما سوی را باطل می‌دانند.

در دنباله استدلالات بر حقانیت امر خود می‌فرمایند که خداوند در هر زمان نفسی را که مبعوث می‌فرموده، دلیل و آیه‌ای بزرگتر از آنچه در بین خلق موجود بوده به او اعطاء می‌فرموده و حال

در این زمان که "شرف" علماء به "علم نکات قرآن" و احادیث است، خداوند عبد منتخب خود را به اعظم این آیات "که علم باطن باطن و فصاحت ظاهر و باطن باشد" (ص ۱۵۸) مبعوث فرموده. فی الحقیقه حضرت نقطه اولی در اینجا ادعای رسالت فرموده‌اند: "و همین است دین خالص خداوند احد. هر کس می‌خواهد تصدیق نماید از برای نفس خود تصدیق نموده و هر کس می‌خواهد تکذیب نماید از برای نفس خود تکذیب نموده و حجت خداوندی بالغ است بر کل عالم الا یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا ذا أعرفه بنفسی من احبّنی فقد احبّ الله و رسوله و اولیائه و من جهلنی فقد جهل الله و رسوله و اولیائه و کفی بذلک لنفسی فخراً و کفی بالله شهیداً." (۵)

باب الثالث فی معرفت الله و معرفه اولیائه بما امر الله عزّ و جلّ. در ابتدای این باب می‌فرمایند: "بدانکه اصل دین معرفه الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و اسماء است از ذات مقدّس او ... لم یزل بوده و وجودی از برای شیء نبوده و حال هم به حالت ازلی هست و وجود شیء در رتبه او نیست ... و ظهور خداوندی اعرف و اظهر و اجلّ و اکبر است از اینکه به خلق خود شناخته شود، بل ما سوی الله معروفند بوجود او." (ص ۱۶۰ تا ۱۶۲)

حضرت اعلی عقیده وحدت وجود را ردّ می‌فرمایند: "قائلین به وحدت وجود مشرکند به شهادت خود وجود لاجل آنکه وحدتی که اثبات می‌کنند فرع وجود اثنین، و الّا نفی اثنین و اثبات وحدت از چه مقام است." (ص ۱۶۲) و بعد می‌فرمایند: "لم یزل حقّ، حقّ است و معروف شیء نیست و لایزال خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست ... خلق فرمود مشیت را لا من شیء به علیّت خود مشیت ... و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را به علیّت او" (ص ۱۶۳) و بعد می‌فرمایند برای خلق هر شیء هفت مرتبه وجود دارد و کمتر از آن ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب است (۶). سپس می‌فرمایند تمام دلائلی که حکماء و عرفاء بر وجوب صانع و وحدت او ذکر کرده‌اند کلّ مردود است و ممکن نیست دلیل ذات باشد. "بل نیست دلیلی بر وجود و توحید او غیر او و غیر ذات او نشناخته است احدی او را و کلّ وصف موجودات مردود به نفوس ایشان است." (ص ۱۶۵) و بعد می‌فرمایند: "خداوند منزّه است از کلّ ماسوی خود و کلّ صفات ذکر وجود مشیت اوست و کلّ اسماء اسم اراده اوست." (ص ۱۶۶) در اینجا به ذکر حدیث جابر از حضرت علی ابن الحسین در مورد "معرفت" می‌پردازند که حضرت به او فرمود که می‌دانی معرفت چیست؟ و بعد در جواب خود آن حضرت می‌فرماید اوّل اثبات توحید است، دوّم معرفت معانی، سوّم معرفت ابواب، چهارم معرفت امام، پنجم معرفت ارکان، ششم معرفت نقباء، و هفتم معرفت نجباء است. و بعد دوباره حضرت زین العابدین برای جابر توضیح می‌دهند که اثبات توحید یعنی شناسائی خداوند قدیم است: "الغایه الذی لایدرکه الابصار و هو تدرك الابصار و هو اللطیف الخبیر." (۷) و در مورد شناسائی "معانی"

می‌فرمایند که ما (یعنی ائمه) معانی آن هستیم و از نور ذات او به وجود آمده‌ایم و امور بندگان خود را به ما سپرده است و ما به اذن و اجازه او آنچه را که بخواهیم مجری می‌داریم. آنچه ما بخواهیم خدا آن را خواسته و اراده ما اراده خداست.

سپس حضرت نقطه اولی در مورد حدیث فوق می‌فرمایند که شرح این حدیث مفصل است و دریا‌های عالم کفایت شرح یک حرف از آن را ننماید و بعد می‌فرمایند "و چون که انشاء این کتاب لاجل اعتقاد اولی الالباب است که از ارض سبحات به تجلیات سماء جلال فایض گردند و سوای دلیل حکمت که دلیل موصل به یقین است دلیلی دیگر اراده به ذکر آن نشده کلماتی ربانی لاجل اعتقاد کل ذکر و بیان می‌شود تا کل به مقام لقاء محبوب لایق شوند." (ص ۱۶۹) و در حقیقت مطالب این حدیث را تصدیق می‌فرمایند و بعد مجدداً اصول معرفت را که هفت مرتبه است بیان می‌فرمایند:

- اول معرفت الله است که توضیح می‌فرمایند که عبادت او (خداوند) باید فقط عبادت او باشد بدون توجه به هیچ شیئی دیگری و بدون تمنای جزائی غیر از او، بدون تمنای بهشت یا ترس از جهنم، بلکه باید خدا را به نحوی که خود او فرموده عبادت کرد. حتی اگر جزای عبادت را آتش جهنم معین می‌فرمود می‌بایست او را عبادت نمود و حال آنکه "رضوان"، یعنی بهشت، اولین عطیه‌ای است که خداوند برای مؤمن خالص معین فرموده است. و نیز می‌فرمایند که خداوند در چهار محل یا مشهد از مراحل خلق از همه موجودات عهد گرفته است. در ذرّ اول (۸) عهد الوهیت خود را از کل گرفته، و در ثانی عهد نبوت حضرت رسول صلّ الله علیه و آله را از کل گرفته، و در ثالث عهد ولایت آل الله را محکم فرموده، و در رابع عهد محبت اهل ولایت را اخذ فرموده (ص ۱۷۳).
- ثانی معرفت معانی است و "اصل ایقان به معانی و اذعان به کل مقامات آن اقرار به محمد ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد منافست به آنکه اول مخلوق و اشرف مجهولست" (ص ۱۷۵) و قدرت حضرت رسول بعینه قدرت ذکر اول است که مشیت اولیه باشد و بعد برای معرفت حضرت رسول هفت مقام یا خصلت (خصال سبع) بیان می‌فرمایند که عبارتند از مقام نقطه بدیّه، نقطه امکانیه، نقطه فصلیه، نقطه وصلیه، نقطه حقیّه، نقطه اصلیه، و مقام نقطه کونیه؛ که شرح آن مفصل است و برای درک بیشتر آن باید به متن اثر رجوع نمود.
- ثالث معرفت ابواب است که آن اقرار به وصایت حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام است.

• رابع معرفت امام است. "بر کلّ موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدّس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند." (ص ۱۸۳) که از حضرت امام حسن شروع و به حضرت صاحب الزّمان و حضرت فاطمه صدیقه ختم می‌شود و آیه "مایشأون الاّ ان یشاء الله" (۹) در مورد آنان صدق می‌کند.

• خامس معرفت ارکان است، یعنی انبیاء و اوصیاء. و در اینجا راجع به نبوّت چهار پیغمبر اولی العزم که "ارکان سلسله در نبوّت" (ص ۱۸۶) بیان می‌فرمایند که عبارتند از حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام.

• سادس معرفت نقباء است. آنان نفوسی هستند که در میان خلقند و با مردم معاشرت و لکن کسی ایشان را نمی‌شناسد، الاّ بعضی از عباد که بعضی از آنان را می‌شناسند.

• و سابع معرفت نجباء است. اینها علمائی هستند که در غیبت امام، احکام الهی را به مردم می‌رسانند. این بزرگواران را کسی به اسم و لقب نمی‌شناسد، بل ایشان با کلّ خلق محشورند.

باب الرابع فی بیان المعاد. در اینجا در وصف عالم بعد می‌فرمایند که "حیات دنیا به نزد حیات آخرت بلا ذکر است." (ص ۱۹۵) و بعد می‌فرمایند "احکام معاد در نشئه آخرت است و تکالیف آن عالم به مثل تکالیف این عالم است الحرف بالحرف." (ص ۱۹۶) و ایقان به معاد را جزئی از جزئیات معرفت خداوند محسوب می‌فرمایند و بعد چنین می‌فرمایند "هر کس جزئی از جزئیات شریعت مقدّسه که تکلیف این عالم است و حرفی از مقامات عالم آخرت که تکلیف نشئه بعد از موت است انکار نماید به مثل آنست که انکار وحدانیت خداوند را نموده." (ص ۱۹۶) در این قسمت در عین حال که مسائل مربوط به معراج به جسم و عود ارواح و اجساد را در یوم قیامت بر طبق معتقدات قبلی مسلمین تأیید می‌فرمایند، معذک توضیحات بعدی نشان می‌دهد که فی الواقع مراد آماده کردن تدریجی مردم به حقائق دین جدید است. فی المثل آنجا که می‌فرمایند: "معراج آن حضرت به جسم و نعلیه فرض و محقق است و اعتقاد به حدیث وارده از حمیراء هم در این مقام فرض است که ساعت معراج حضرت در خانه تشریف داشتند، بل همان ساعت بجسمه معراج ملکوت سماوات و ارضین فرمودند، مع آنکه بجسمه در مقام خود." (ص ۱۹۷) که فی الحقیقه برحسب ظاهر این دو امر مغایر هم است که هم در خانه بودند و هم معراج کردند و هیکل مبارک توجّه خواننده را به معراج روح و عوالم روحانی سوق می‌دهند، و پس از توضیحاتی چند مجدّداً می‌فرمایند: "و بدان که یقین به وجود جنّت و نار هم فرض است و در هر دو خلقی هستند ماشاء الله که قبل از وجود این دوره بدیع بعد از بعث و حشر داخل مقامات خود شده‌اند." (ص ۱۹۸)

ملاحظه می‌شود که در اینجا اشاره به این مطلب است که ظهور هر پیغمبری دوره بعث و حشر و قیامت ظهور قبل است و تمام این مسائل جنبه روحانی دارد، چه که قبل از ظهور حضرت اعلی، قیامتی با مشخصاتی که مردم منتظر بودند بر حسب ظاهر بر پا شده بود. معذک می‌فرمایند که الآن در جنت و نار هر دو نفوسی هستند که بعد از حشر و بعث (که از مشخصات روز قیامت است) داخل آن شده‌اند و بعد ادامه می‌فرمایند: "و اصل جنت و آلاء آن از نور حضرت سیدالشهداء علیه السلام مخلوق شده و کسی که عارف به حق آن حضرت باشد خود را در جنت می‌بیند و به آلاء آن متنعم است، اگرچه در این عالم باشد و توهم نمائی که این اشاره امر باطنی و موهوم است، لاوالله بل در حقیقت هر گاه کشف غطاء از دیده تو شود مشاهده می‌نمائی مقامات جنت را به مثل آنکه مخلوقات این عالم را مشاهده میکنی." (ص ۱۹۸) و پس از توضیحاتی چند می‌فرمایند: "به حق خداوندی که جانم مرید اوست از منتهای یقین خود به وجود خداوندی اگر کشف کل غطاء شود از برای من یقین زیاد نمی‌شود. می‌بینم در این ارض وحدت که نشسته‌ام کل آلاء جنت و مقامات آن را به مثل کسی که در جنت بر ارائک متکائه مستقر است." (ص ۱۹۹) و بالاخره پس از توضیحات دیگری که در باره بهشت و جهنم و معانی آن می‌دهند می‌فرمایند: "و بدان که ثمر اعتقاد به آنها و اهل آنها اینست که در این عالم با اهل جنت به محبت و با رحمت سلوک نماید." (ص ۲۰۴) مقصود این است که در عین حال که بر حسب اعتقادات شیعه، بهشت و جهنم را توضیح می‌دهند، ولی در همان جا، معانی واقعی و روحانی آن را بیان می‌فرمایند تا مردم کم کم به شنیدن این توضیحات عادت کنند و حقائق اصلی را که بعداً در کتاب مستطاب بیان و سایر آثار مبارک بیان فرموده‌اند درک کنند زیرا شریعت بیان به تدریج نازل شده و مردم را آهسته آهسته به طرف درک معانی واقعی کلمات الهیه و تعبیرات روحانی آن دلالت می‌فرمایند. در آخر این قسمت به طور خلاصه دستورالعمل اعتقادی و اخلاقی و طرز رفتار با نساء را بیان می‌فرمایند: "و سلوک کن با نساء خود به احسن سبیل محبت که نساء مؤمنه اوراق شجره کافورند در جنت، و میازار ایشان را به طرف عینی، که به قدر همین طرف محبوب از حکم الله خواهی شد، و در هر حال مستعد لقاءالله باش که موت اقرب به انسان است از کل شیئی و نظر از دنیا و زخارف آن بپوش که کل نعیم دنیا در نزد یک ساعت از دار آخرت عذاب صرفیست و در کل اشارات با یقین باش و حد یقین این است که نترس از احدی با وجود خداوندی در طاعت و حکم او و همین ابواب اربعه کافی است کل را در مقام اعتقاد و الله من ورائه المحيط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ." (ص ۲۰۵)

و بالاخره باب پنجم که شامل یک مناجات مفصل به لسان عربی است که در باره آن در باب قبلی فرموده اند: "دعائی که در باب خامس ذکر می‌شود جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل به اصل اصول دین خود نموده." (۵۰) ابتدای این مناجات مانند اکثر مناجاتهای حضرت اعلی در توحید ذات الهی و عدم امکان شناسائی او، اظهار استغفار و طلب

و بالاخره باب پنجم که شامل یک مناجات مفصل به لسان عربی است که در باره آن در باب قبلی فرموده اند: "دعائی که در باب خامس ذکر می شود جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل به اصل اصول دین خود نموده." (۵۰) ابتدای این مناجات مانند اکثر مناجاتهای حضرت اعلی در توحید ذات الهی و عدم امکان شناسائی او، اظهار استغفار و طلب بخشش و رحمت و جود الهی است، و نیز درود بر حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار و حجت اوست. سپس تأیید معتقدات دینی مانند این که موت حق است، بهشت و جهنم، حیات بعد از ممات و قیامت و بالاخره مقام خود آن حضرت است: "اشهد انّ علیاً کان عبد بقیة الله فی کلّ لوح حفیظ."

یادداشتها

- ۱- این اثر به تعداد محدود توسط لجنة ملی محفظة آثار شماره ۸۲ در ایران تکثیر شده است. مقدار صفحات آن که قسمتی از مجموعه شماره ۸۲ را تشکیل می دهد ۷۱ صفحه است. اعدادی که در متن در میان دو هلال آمده شماره صفحات این نسخه است.
- ۲- سورة المؤمنون (سورة ۲۳)، آیه ۱۲ تا ۱۵. (استخوان را با گوشت پوشانیدیم و خلق دیگری بوجود آوردیم).
- ۳- حدیث اسلامی به معنای آنکه هر چه را که حضرت رسول اکرم حلال فرموده تا روز قیامت حلال خواهد بود و هر چه را حرام فرموده، حرام.
- ۴- خطبه یکی از پنج شأن آیات بیان است. آیات و خطبات، مناجات، تفاسیر، صور علمیه و کلمات فارسیه.
- ۵- ص ۱۵۹ مجموعه فوق، (مفهوم بیان مبارک اینست که هر کس آن حضرت را دوست داشته باشد خدا و رسول و اولیاء او را دوست داشته و هر کس ایشان را انکار کند خدا و رسول و اولیاء را انکار کرده است).
- ۶- برای توضیح بیشتر به سفینه عرفان، دفتر اول، "مراتب سبعة و حدیث مشبّت"، وحید رأفتی، صص ۵۳ الی ۹۸ رجوع شود.
- ۷- ص ۱۶۸ مجموعه فوق، سورة ۶ (الانعام)، آیه ۱۰۳، که مفهوم آن به فارسی چنین است: خداوندی که چشمها او را نمی بیند و او چشمها را می بیند.
- ۸- سورة اعراف (سورة هفتم)، آیه ۱۷۲.
- ۹- ص ۱۸۴ مجموعه فوق، سورة دهر (سورة الانسان)، آیه ۳۰.

معانی برخی از لغات متن

لائذ = پناه برنده

نعت = ستایش

ذاتیّه = وجود، ذات

متقنه = محکم

فکسونا = پوشانیدیم آنرا (در بیان معنی سورة المؤمنون ر.ک. یادداشت شماره ۲)

"شرف" = اصطلاح خود حضرت اعلی در متن اثر است - بمعنای "افتخار"

لاجل = بخاطر

منّ = بخشش

نظری بر محتوای لوح مبارک افلاکیه

محمد افنان

لوح مبارکی از حضرت عبدالبهاء که بنام افلاکیه شهرت دارد از آثاری است که در دوره اشراق نیر آفاق و بامر و اراده حضرتش از قلم حضرت غصن اعظم صادر شده است. نام افلاکیه در اثر مزبور یا اثر دیگری از الواح مبارکه تصریح نشده ولی محتملاً بعثت اشتغال بر مسائل ریاضی و فلکی که محتوای اصلی آنست باین اسم شهرت یافته است.

مخاطب و تاریخ صدور لوح در نسخ منتشره مذکور نیست، اما در لوح مبارکی از جمال قدم خطاب به "جناب حا قبل سین" در طهران که مورخ به تاریخ ۷ شعبان ۱۲۹۳ و بامضای خادم است (۱) چنین نازل: "... در ایام توقف در عراق ورقه‌ای از سماء مشیت در ذکر این مقامات نازل ... از جمله در آن ورقه سیاره عدد نوزده نازل شده بود و فرمودند هنوز تمام ذکر نشده و آنچه از سموات و افلاک در آن ذکر شده بود غیر آن معانی بود که ناس ذکر می‌نمودند. باری به حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لتراب قدومه الاعزّ فدا امر فرمودند که در این مقامات شرحی مرقوم فرمایند. انشاءالله از بعد ارسال می‌شود چون حال مشغولند تأخیر افتاد ... " احتمالاً بیان مبارک فوق در باره همین اثر جلیل است. و متن لوح افلاکیه، علی‌الخصوص مناجات اخیر آن که برای مخاطب صادر شده حکایت از اشراق شمس ظهور در زمان صدور لوح دارد.

مخاطب لوح مذکور در فوق با توجه به اشارات وارده در آن، علی‌الخصوص مسائل علمی و ریاضی، باحتمال زیاد جناب میرزا محمد حسین منجم تفرشی است (۲)، و اگر این حدس درست باشد لوح مبارک افلاکیه نیز در جواب سئوالات نجومی ایشان صادر شده است. بهر حال، این استنتاج محتاج استقصای بیشتری است.

از حضرت عبدالبهاء آثار و الواحی در دست است که به امر و اراده جمال قدم صادر شده و از مشهورترین آنها می‌توان رساله مدنیّه، تفسیر کنت کنز، تفسیر "الم غلبت الروم" از آیات قرآنی و لوح خراسان را نام برد.

تاریخ صدور لوح افلاکیه بنابر شرح فوق بعد از سال ۱۲۹۳ قمری است. تاریخ وفات منجم باشی سنه ۱۳۰۰ بوده است. لوح افلاکیه لا اقل دو بار به طبع رسیده است. نخست در "مکاتیب عبدالبهاء" - جلد اول از صفحه ۱۳ تا ۳۲ و دیگر در "من مکاتیب عبدالبهاء" از صفحه ۴۷ الی ۵۷ می‌توان آن را زیارت کرد.

متن لوح مزبور را، اگرچه تجرّی و تجاوز از ادب است، می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد: نخست، خطبه توحیدی متضمّن بیان حقائق علمی و فلسفی؛ دوم، شرح و بیانی مستوفی در باره اصول و مبادی علوم و معارف مربوط به عالم وجود؛ سوم، اشارات و افاضات جامع و دقیق در باره علوم ریاضی و فلکی؛ و چهارم، مناجاتی است که از زبان مخاطب است تا با تلاوت آن به شکر آستان پردازد.

قسمت اول، یا خطبه لوح، که در ستایش ذات الهی است، متضمّن بیان این حقیقت است که همه مراتب و حقائق عالم وجود در ظلّ اسماء و صفات الهی است، و حقائق موجودات از ظاهر و پنهان مشمول اصول و احکامی است که حقّ تقدیر فرموده و این اصول در کلیّه مراتب دو قوس نزول و صعود جاری و ساری است. اسماء و صفات الهی مبدأ و منشأ ایجاد است و به همین سبب مظاهر اسماء و صفات که مظاهر ظهور غیب مشیّتند به شمس تشبیه شده و شمس ظهور همواره باعث بروز و نمایش حقائق مکنونه در تمام مراتب وجود است. نکاتی چند از این خطبه مبارکه شایان توجه مخصوص است:

- نخست اینکه چون ذات اشیاء و بالاخص ذات الهی غیر قابل وصول و شناسائی است، لذا اسماء و صفات وسیله وصول به حقیقت است، و حقّ جلّ جلاله مظاهر امر خود را مظهر اسماء و صفات خود قرار داده و مبدأ ایجاد مقرر فرموده است.
- دیگر اینکه همه شمس ظهور مانند انجم ظاهره در افلاک و دوائر و مدارهای معین سیر و تجلّی فرموده و خواهند فرمود و در عالم درخشیده و می‌درخشند و اگرچه تعالیم امر الهی متضمّن بیان وحدت حقیقت شمس مظاهر الهی است، اما در بیان فوق اشاره ظریفی به ارتباط همه عوالم و اصل دُوران و سیر ترقّی مراحل و مراتب خلقت چه از جهت مادی و چه معنوی محسوس است.
- مطلب دیگر اینکه وجود و حرکت بتقدیر الهی همواره با یکدیگر ملازمه و وابستگی دارند. این حقیقت در همه مراتب، چه جوهری، چه عرضی، و چه روحانی و یا جسمانی صادق است و از آنجا که بتقدیر حقّ برای حرکت عوامل تعدیل و تعادل یا عامل سوق دهنده و باز دارنده لازم است، قوّه جاذبه را تدبیر و ایجاد فرمود که منبعث از روابط قویم و دقیق حقائق اشیاء است و باعث کشش و واکشش و تحریک و تحرّک در همه عوالم غیر متناهی است.

خلاصه مطلب خطبه لوح در حقیقت این نکته است که مظاهر الهی جلوه متعالی و روحانی نظام فلکی و هر یک در مدار خود و آسمان خویش به بهترین نظام و برترین جلال ظهور کرده و می‌کنند. در افلاک شرائع تجلّی مطلق حقّ هستند و هر یک را در عالم شهود دور و زمانی معین

مقرر است و تعالیم و احکام ایشان باعث ایجاد حرکت روحانی و تعادل اجتماع انسانی و تکامل روحانی است، یا بعبارت دیگر افلاک و انجم ظاهره صورت زیرین و مادی عوالم ملکوتی است.

این توضیحات نارسای نگارنده را نباید بیان حقائق مندرج در این خطبه دانست. فقط این نکته را باید تأکید و تثبیت کرد که حضرت عبدالبهاء در این بیان دقیق که فقط بالغ بر بیست و چهار سطر (۳) است، حقائق بسیاری را با اصطلاحات فلکی و توجیهات علمی در ضمن آیات و کلماتی لطیف و پر هیمنه بیان فرموده‌اند، که اگرچه خود متنی مشحون به عناوین و مصطلحات فنی و فلسفی و عرفانی است، در عین حال بسیار فصیح و بلیغ است و در حقیقت تحمید و توحید حق و مظاهر الهی را با تطبیق به حقایق علوم فلکی بیان فرموده‌اند.

در قسمت دوم که خطاب به مخاطب لوح آغاز می‌شود، ضمن مقدمه‌ای کوتاه او را مورد عنایت مخصوص قرار داده و از اینکه به آستان جمال قدم پناه آورده و از درگاهش طلب هدایت کرده و از ظنون و اوهامی که مردمان به فهم نارسا به آن دلخوش داشته‌اند روگردانده است، او را شادباش و خوش آمد فرموده‌اند. در بحث از کلیات علوم، حضرت عبدالبهاء به نکات و دقائق زیر اشاره می‌فرمایند:

الف - تناهی و حدّ و پایان از خصوصیات موجودات ممکن است، ولی برای حصر و انحصار عوالم مطلق کون و وجود دلیل و برهانی وجود ندارد، و همچنان که برای مراتب و شئون الهی حدّ و پایانی نیست می‌توان استدلال کرد که در عوالم اکوان و امکان نیز محدودیتی نیست، زیرا عوالم امکان مادی تجلیات و آثار عوالم روحانی هستند و از آن آغاز می‌شوند. (۴)

ب - هر یک از صور و آثار وجود انعکاس حقائق و مراتب فوق خود است و همه مراتب وجود از روحانی و جسمانی و جوهر و عرض و کلی و جزئی با دیگر مراتب نسبت و ارتباط دارند. همان نظام و انتظام که در دریا وجود دارد در قطره نیز موجود، و هر آنچه در خورشیدها ظاهر است در ذرات عالم وجود نیز جلوه‌گر است و هر جزئی خود نسبت به آنچه پست‌تر از اوست کلی است، و هر حقیقت کلی در ظلّ حقایق برتر از خود جزئی می‌باشد. و اصطلاحات کلی و جزئی خصوصیتی اضافی یعنی وابسته به یکدیگر از لحاظ کیفیت و نسبی یعنی وابسته از لحاظ کمیت و مقدار است. از این جمله می‌توان دریافت که مظاهر و مشارق الهیه و عوالم روحانی و همچنین عوالم وجود جسمانی خارج از حدّ شمارش و قید عدد و بالاتر از ادراک عقول و افکار بشری است و هر جا از حدّ و حصر سخن رفته باعتبار ادراک و فهم نارسای انسانی است.

ج - از آنجا که ادراکات انسانی در مسیر ترقّی و کمال تدریجی است حقّ جلّ جلاله در هر دور و زمانی سهم و مقداری محدود و معین و متناسب با استعداد و قابلیت‌ها برای درک و فهم حقائق وجود مقدر فرموده است، و می‌توان آن را بتدرّج تدریجی از رتبه و مقام نطفه تا اعلی درجات بلوغ تشبیه کرد. اگر کسی در ظهورات این عصر جدید و دور اعظم تحقیق و تفرّس نماید، ترقّی

و تکامل و جلوه و تجلی تامّ ظهور مظهر کلی الهی را در تمام شئون به چشم حقیقت به یقین خواهد دید، به شأنی که در قطره دریاهاى حقیقت مشاهده نماید و در وجود ذرات تجلی خورشیدهای اسماء و صفات را ملاحظه کند. این است که در این دور بدیع علمای معاصرین در صفحات سنگی به اسراری دست خواهند یافت که گذشتگان در آینه صاف و صیقلی نتوانستند دید. زیرا این دور، دور ظهور اسرار و حقایق است و بدون بحث و استدلال به مدد گشایش باب مکاشفه و شهود، و خلاصی از دام اوهام، اسرار وجود جلوه گری خواهد نمود.

د - از آنجا که شأن عالم امکان فنا و ضعف و نابودی تدریجی است، قادر به استفاده از تجلیات این ظهور اعظم الاّ به تدریج نیست. پس خوشا بحال آنان که به علوم موهوم از مشاهده حقائق علم و ادراک در این ایام ظهور الهی باز نمانند و بشارت باد آنان را که چشم حقیقت بین به ایشان عطا شد.

ه - همچنان که قبلاً به آن اشاره شد معارف و علوم سابقه در قبال حقائق و دقائق اسرار کون در این ایام به مانند مبادی و مقدمات است، و شاید بهتر گفته شود اوهام و شبهات و تشبیه به مراتب طفولیت و نوجوانی، که اگرچه مقدّمه بروز صفات و کمالات انسانی است، اما از مراتب عقل و بلوغ به دور است و باید اوهام و اشارات آنان را فراموش کرد و به موازین دقیق و تامّ کشف حقایق نمود و حقایق و موازین را به میزان الهی سنجید.

بیان حضرت عبدالبهاء حاکی از این نکته است که نوع انسانی از ابتدا در طلب علم و فهم و کمال کوشیده است تا به این مرحله و مقام رسیده. لذا نه سهم گذشتگان را باید فراموش کرد و آن را بی ارزش نگاشت و نه آنکه به آن محدود ماند و از درک و کسب و تحقیق حقایق جدید خودداری نمود و بر افکار گذشتگان که در برابر حقائق و تحقیقات جدید بالنسبه چون اوهام است دلبسته ماند. در این مقام اگرچه از مطلب خارج است اما باید گفت که علوم تجربی این هدایت حقیقی را پذیرفته اما دین و علوم مذهبی آن را ردّ و انکار نموده است. و متقابلاً با کمال تأسف علمای علوم تجربی نیز لزوم و اهمّیت توجه به حقائق و تعلیم روحانی را در حوزه علم و تحقیق انکار نموده و می نمایند.

و اما در حوزه علوم ریاضی و فلکی که در این قرون جدید ترقیات مهمّه حاصل شده، مسائل مهمّی مطرح شده است که گذشتگان از آن بهره ای نداشته اند، زیرا قرنهای کرّه خاکی مرکز عالم وجود و جهان الهی منحصر به منطقه ای محدود بود. تبیینات حضرت عبدالبهاء به مطالب زیر اشاره دارد:

الف - موضوع خلاء، ملاء، عدم و اینکه آیا در فضای بیکران جهان بی پایان هر جا که ستاره ای یا سیاره ای نیست چه شیئی وجود دارد. متقدّمان عقیده داشتند که در فضای متمدادی چیزی جز عدم نیست. مفهوم بیان حضرت عبدالبهاء ردّ این مطلب و تثبیت این حقیقت است که برای

عالم وجود حدّ و حصری نیست و ضمناً از حدود ادراکات عقلی و علمی موجودات انسانی خارج است و باین آیه قرآنی که "لا يعلم جنود ربک الا هو" (قرآن - المدثر / ۳۱) استشهاد می‌فرمایند و در مقام دیگر امکان خلاء بودن را نیز نفی می‌فرمایند و لذا سراسر کیهان پر از مواد مختلف است.

ب - در خصوص هفت آسمان - اصطلاح هفت آسمان و سموات سبعة مبتنی بر معارف نجومی قدماست ولی در حقیقت اساس و بنیادی ندارد. متقدّمان هفت سیاره که ماه و خورشید نیز از آن جمله بود همه را بدور زمین در حال گردش و چرخیدن می‌دانستند. برای هر یک فلکی قائل بودند و مدار حرکتی معین می‌کردند و آنها را بر حسب بزرگی و اندازه و مقدار نور طبقه بندی می‌نمودند و بنابر این کیفیت آنها را به هفت قدر یا اقدار سبعة دسته‌بندی می‌کردند و باقی ستارگان را که بنظر آنها ثابت (در مقابل سیارات) و بی حرکت بودند از لحاظ میزان نور با سیارات می‌سنجیدند. ثوابت را مستقر در فلک البروج و بعد از آن را بنام فلک الافلاک یا فلک اطلس می‌خواندند و آن را عرش الهی می‌پنداشتند. حضرت عبدالبهاء، ضمن ذکر این عقیده و اینکه در معارف دینی گذشته فقط نظر به مراعات اصطلاحات قوم این مطالب آمده آن را مردود فرموده و اینکه همه ثوابت فقط هر یک منظومه مستقلی است تأیید فرموده‌اند.

ج - قدما معتقد بودند که افلاک سیارات و ثوابت یعنی قرارگاه ستارگان همه اجرام سخت و صلب است اما شیشه مانند شفاف و قابل نفوذ و دخول و خروج نور می‌باشد ولی خرق و التیام یا شکافته شدن و دوباره بهم پیوستن در آن ممکن نیست و بمرور زمان هیچگاه سایش و فرسایش در آن ممکن نمی‌شود. حضرت عبدالبهاء به استناد آیه قرآنی "کلّ فی فلک یسبحون" (قرآن - الانبیاء / ۳۳) این نظریه را ردّ می‌فرمایند. بلکه تصریح می‌فرمایند که فضای فاصله بین اجرام آسمانی و مسیر مدارهای افلاک همه غوطه‌ور در جسم لطیف، روان، و سیالی است و اگرچه مواد و اجزاء مرکبه ستارگان و اجرام آسمانی در لحاظ نوع ماده و کیفیت ترکیب عناصر مختلف است و هر یک را وزن مخصوص معین است اما هیچ فضائی خالی نیست یا بعبارت دیگر خلاء وجود ندارد.

د - چنانکه قبلاً نیز اشاره شد، بنا به بیان حضرت عبدالبهاء عدم و خلاء هیچ یک در عالم وجود موجودیتی ندارد و لذا در بین سیارات و ثوابت یا در فضای افلاک (به مفهوم مدار ستارگان) نیز جرم مادی موجود است و ماده را به جامد (سنگ و حجر)، متطرّق (معادن - فلزات)، سائل و جاری (آب - هوا)، مواد خفیف الوزن و سبک (گازها - مانند آنچه برای سفینه های هوایی بکار برده می‌شد)، و مواد بس خفیف وزن تر (مواد آتشین یا شعله و گرما - مواد کهربائی یا الکتریکی) تقسیم می‌فرمایند و تأکید می‌فرمایند که بعضی از آنها حتی غیر قابل توزین یعنی اندازه گیری است و چه بسا مواد و اجرام دیگری که عقل و علم از دریافت آنها نصیبی ندارد. از جمله اجرام

غیرقابل شناسائی و اندازه‌گیری مادهٔ اثری است که، اگرچه فضای کیهانی از آن انباشته است، ماهیت آن هنوز معلوم نیست. (۵)

ه - حضرت عبدالبهاء در خاتمهٔ این بحث به تصوّرات وهمی اهل علم اشاره می‌فرماید که چگونه با گمراهی در تصوّرات بی‌پایهٔ لازم و ملزوم (۶) از تمکین به حقیقت بازمانده و اموری را که حقّ مقرر و معین نفرموده مسلم و محتوم شناخته بودند.

شاهد مقال مسئلهٔ حرکت زمین بدور خورشید است که از آن روز و شب پدید می‌آید. حضرت عبدالبهاء تصریح می‌فرماید که فیثاغورث (۷) از (حکمای خمس) پانصد سال قبل از میلاد از نظر فلسفی خورشید را مرکز عالم دانسته و علت آن را نیز به سبب آتشین بودن خورشید دانسته است (اهمّیت نور و حرارت در حرکت و حیات). افلاطون نیز همین عقیده را در اواخر ایام حیاتش پذیرفته و اریستورخ (اریستارک) (۸) نیز ۲۸۰ سال قبل از میلاد این نظر را در کتابی که نوشته است مذکور نموده. این حکمای اولیه این حقیقت را بمدد الهامات فکری اظهار داشته‌اند. بعدها دانشمندان بنابر مشاهدات حسی و نظری خورشید را متحرک و زمین را ساکن دانستند، که از همه معروفتر بطلمیوس (۹) است. بطلمیوس استاد مدرسهٔ معروف اسکندریه (۱۰) و دویست سال بعد از میلاد زندگی می‌کرده است، و کتاب او مجسطی (۱۱) که عبری توسط فارابی (۱۲) شرح و تفسیر شده، بین علمای اسلام اعتباری پیدا کرده و اساس اعتقادات نجومی علمای مسلمان شده است. اما اگر آنان به این دو آیهٔ مبارکه "و کلّ فی فلک یسبحون" و "الشمس تجری لمستقر لها" (قرآن - یس ۳۸) از قرآن شریف که به حرکت همهٔ اجرام سماوی اشارت دارد توجه می‌کردند به چنین اشتباهی دچار نمی‌شدند که به تأویلات ناشایسته به تغییر در آیات کتاب متمسک گردند. تأکید حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در این مبحث به این حقیقت فلسفی که همهٔ ممکنات متحرک‌اند و حرکت از نوامیس عالم امکان است قابل توجه می‌باشد.

و - حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه ضمن تأیید تحقیقات و نظریات لکوفرنیکو (کوپرنیک) (۱۳) این نکته را تأکید مجدد می‌فرماید که عوالم وجود همه بهم وابسته است. ظاهر به باطن و عالی به دون و سافل، کوچک با بزرگ و اجمال با تفصیل قابل تطبیق و اساس تحقیق در روابط عوالم وجود است.

بالاخره قسمت اخیر این لوح کریم مناجاتی است که برای سائل صادر شده است و متضمّن بیان این نکته است که بظهور مظهر قیوم در این عصر، ظنون علوم و فنون سابقه به پایان رسیده و مشتاقان حقیقت به مقام شهود رسیده و بزبان حال به شکر و ثناء به آستان حقّ ناطقند که به درک دوران طلوع شمس حقیقت فائز شده‌اند و از آستانش حفظ از اوهام اشارات را رجا نمایند. در این مقام اشاره‌ای به مفهوم اصطلاح "اشاره و اشارات" شاید مفید باشد. اشاره در علوم اسلامی بمعنی دلالت کلام بدون صراحت و سوق لفظ است، و به همین سیاق در علم بدیع نیز

اشاره به مفهوم بیان معانی و مفاهیم فراوان در الفاظی کوتاه و محدود می‌باشد. لذا اشاره به اعتباری همان تلویح در مقابل تصریح است. از این جهت می‌توان گفت که "اشاره" همواره می‌تواند برای ناآشنایان سبب اشتباه در درک مطلب شود.

در متن لوح مبارک در چند مورد به آیات قرآنی و یکی از احادیث اسلامی (۱۴) استشهد و استناد فرموده‌اند و در مواردی نیز به نظریات و تحقیقات علمای یونانی، هر آنچه منطبق با حقیقت بوده، اشاره فرموده‌اند. این رویه علمی که متضمن ایجاد ارتباط با معارف سابقه و مطالب گذشتگان است، و در آثار بهائی مکرر دیده می‌شود، گاهی اوقات دستاویز اعتراض مخالفان شده و منکر اصالت و الهی بودن حقائق نازله در امر شده و آن را مقتبس از دیگران دانسته‌اند. اما حقیقت اینست که اهل انصاف که فرهنگ و تمدن انسانی را نظامی پیوسته و وابسته می‌دانند، و ادیان متعدده الهی را استمرار بیان حقایق روحانی بتناسب ازمنه و ادوار ترقی و تکامل مستمر نوع انسان می‌شناسند، این اعتراض را بی‌بنیاد و تنگ‌نظرانه می‌دانند. در حقیقت تأیید و استشهد مظاهر حق از معارف گذشتگان تنقیح و تصفیة تعالیم حقیقی و معارف صحیح از سایر اعتقادات بشر ساخته اقوام و ملل است و معمولاً پایگاهی برای شروع و ادامه ترقیات فکری، مادی و روحانی انسانی است.

بغیر از خطبة افتتاحیه لوح دو مناجات نیز در این اثر جلیل از قلم مبارک صادر شده است. مناجات نخستین بعد از اتمام قسمت کلیات و قبل از شروع به مطالب فلکیات است و دومی در خاتمه لوح و هر دو متضمن ادای شکر به آستان حق از فوز و فیض ایمان است. پیش از مناجات اخیر نیز خطبه‌ای غرآ قلمی فرموده مخاطب را به ترتیل آن امر فرموده‌اند.

اینک که این مقدمه نارسا به پایان می‌رسد با اقرار به ضعف و ناتوانی از بیان حق مطالب وارده در این اثر جلیل به این نکته باید متذکر بود که نثر لوح مبارک انشائی بسیار فاخر و آراسته دارد. در ضمن اینکه حقائق علمی و فلسفی در آن بکمال وضوح و صراحت بیان شده و حاوی اصطلاحات فنی و تخصصی است، با این همه به مدد تشبیهات و استعارات و تلمیحات فراوانی که در آن به کار رفته آن را، که یک متن فنی است، به صورت یک اثر ادبی بسیار زیبا و فصیح جلوه‌گر ساخته است، و جا دارد که عاشقان معارف امر آن را کلام به کلام و آیه به آیه مطالعه فرمایند و درس بگویند و بحث فرمایند تا از اعماق کلمات و عبارات به شهد بیان مبارک مذاق جان را شیرین نمایند.

نگارنده نمی‌داند که این نوع معرفی و بیان آیا شایسته آستان غصن اعظم ابهی است یا نه. لذا با کمال خضوع و انکسار عرض ادب و خجالت می‌نماید.

مآخذ

- ۱ - محفظه آثار ملی - شماره ۱۸ - آثار قلم اعلی - ۸۳ الی ۸۸ - "اینکه از قبل مرقوم فرموده بودید که شخصی از علمای علم ریاضی از افلاک و سیارات و حرکت آن از آن حضرت سؤال نموده در ساحت اقدس عرض شد. در ایام توقف در عراق ...".
- ۲ - جناب منجم باشی جدّ دو خاندان متبرک منجم و مصباح که در ایام عراق به حضور مبارک حضرت بهاءالله مشرف شده و مورد عنایت خاصّ جمال مبارک ابهی و حضرت عبداله‌بهاء بوده است.
- ۳ - در مجموعه "من مکاتیب عبداله‌بهاء" - دارالنشر البهائیه - برازیل.
- ۴ - این مطلب یادآور تعبیر فلسفی از اصل دوم قانون ترمودینامیک است که با عنوان Entropy بیان شده و متضمّن بیان این مطلب است که همواره انرژی حرارتی در هنگام تبدیل به سایر انواع انرژی مقداری از آن از بین می‌رود و لذا در نتیجه آن عالم و منظومه شمسی هم بالاخره به خاموشی و فنا خواهد انجامید، زیرا سیر تدریجی تحول اجرام کیهانی (universe) از این قانون تبعیت می‌کند. اما باید توجه داشت که اگرچه ممکن است اجرام سماوی بدینوسیله نابود شوند، اما همواره در سایر فضاهای کیهانی اجرام جدید به وجود می‌آیند، یا عبارت دیگر خلق و ایجاد، بنابر تعالیم ادیان، هرگز متوقف نمی‌شود، و علم نیز در حال حاضر معتقد است که کیهان همواره در حال گسترش است.
- ۵ - اثیر یا aether که سابقه در فلسفه یونان دارد ماده ایست که تاکنون خصوصیات آن معلوم نشده. گذشتگان معتقد بودند که اثیر بعنوان حامل نور و الکتریسیته عمل می‌نماید. Michelson دانشمند آلمانی تبار آمریکائی در اواخر قرن نوزدهم با آزمایشهای خود نشان داد که این مطلب حقیقت ندارد. اما نکته اصلی اینست که اگر وجود اثیر بعنوان حامل انتقال نور و حرارت ردّ شده، یعنی اثیر متحرک وجود ندارد، اثیر بعنوان شیئی ساکن که تمام فضاهای کیهانی را پر می‌سازد مطلبی است که می‌تواند مورد بحث و بررسی باشد. چون خلاء در اثر مبارک ردّ شده است، عجالتاً می‌توان ماده پرکننده فضاهای بین اجرام سماوی را به همین نام شناخته اثیر نامید تا زمانی که علم بتواند خصوصیات و مشخصات آن را تحقیق نماید.
- ۶ - لازم به مفهوم منطقی هر آن چیزی است که از چیز دیگر جدائی پذیر نباشد، مثل "فرسودگی از گذشت زمان"، که در این مثال فرسودگی لازم و ملزوم آن گذشت زمان است. ملازمه و تلازم را با انواع مختلف تعریف کرده‌اند و این مثال را می‌توان از نوع "ملازمه مطلق" دانست. البته لازم و ملزوم چون هر قاعده دیگری در عالم وجود مبتنی بر قوانین طبیعت است که علم تجربی تا حدّ امکان تجربی و عقلی بر آن احاطه تواند داشت و لذا ممکن است اصل لازم و ملزوم در همه مراتب عالم وجود صادق نباشد و تعمیم آن بعنوان یک اصل یا قاعده علمی صحیح نیست و شاید به همین سبب است که حضرت عبداله‌بهاء آن را با تعبیر "فلوات لازم و ملزوم" ذکر فرموده‌اند، یعنی تشبیه این قاعده به بیابان بلکه بیابانها که حاکی از امکان گمراهی و اشتباه در آن است.

- ۷ - فیثاغورث (Pythagoras) که از ۵۸۰ تا ۵۰۰ قبل از میلاد می‌زیسته، از پیشروان فلسفه و مؤسس نحله خاص مذهبی فلسفی است که اعداد را دارای خاصیت اساسی در عالم و همه نظام طبیعت را مبتنی بر اعداد می‌داند. از مشارالیه در آثار مبارکه، مخصوصاً لوح مبارک حکمت، ذکر عنایتی فرموده‌اند.
- ۸ - Aristarchus ستاره‌شناس یونانی است که بنا بر اطلاعات موجوده او را اولین کسی می‌دانند که مرکزیت خورشید را در منظومه شمسی تحقیق نموده است.
- ۹ - بطلمیوس (Claudius Ptolemaeus) Ptolemy - کتاب معروف او مجسطی Almagest دائرةالمعارف کرات آسمانی و بالغ بر ۱۳ جلد بوده است.
- ۱۰ - نخستین مؤسسه آموزش عالی معارف مسیحی که در اواسط قرن دوم مسیحی تأسیس شد و بین فلسفه یونانی و معارف مسیحی ارتباط و اتصال بوجود آورد.
- ۱۱ - این کلمه در اصل یونانی بوده و معرب به مجسطی شده و بمعنی ترتیب عظیم ترجمه شده است.
- ۱۲ - ابونصر فارابی ملقب به معلم ثانی و از پیشروان فلسفه و حکمت در اسلام و پیرو حکمت مشائی است. وی در سال ۲۶۰ تولد شده و وفات او در سال ۳۳۹ قمری بوده است.
- ۱۳ - Nicholas Copernicus (۱۴۷۳ - ۱۵۴۳) ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و کشیش لهستانی.
- ۱۴ - نص حدیث متضمن این مطلب است که خداوند تعالی صدهزار هزار قنديل آفرید و به عرش الهی آویخت و زمین و آسمان و آنچه در بین آنهاست حتی بهشت و جهنم را در قنديل واحدی قرار داد و جز خداوند کسی از آنچه در سایر قنديل‌هاست اطلاعی ندارد.
- "ان الله تعالی خلق مائة الف قنديل و علق بالعرش و الارض و السماء و ما بينهما حتی الجنة و النار کلهما فی قنديل واحد و لا یعلم ما فی باقی القنایل الا الله." نگارنده بعلة عدم دسترسی به مراجع لازم از معرفی مأخذ این حدیث عاجز است. مشابه به همین مفهوم در احادیث دیگر نیز آمده است.

تشریع و تبیین

وحید رافتی

کلمه طیبه خلاقه الهیه که از مصدر وحی به قلم اعلای مظهر امر الهی برای اهل عالم نازل می‌شود مصدر خیر و رفاه و تحول و تغییری بنیادی در جمیع شئون حیات فردی و اجتماعی جامعه انسانی است.

کلمه الله به قدرت و قوتی صمدانی از عالم غیب به عرصه شهود می‌آید. از عالم غیب به فطرت اصلیه تعبیر می‌شود که افاضه‌اش ذاتی و لدنی است، و نه کسبی و موهوبی. جمال قدم در اشاره به فطری بودن کلمه نازله از قلم مقدس خویش در لوح قناع چنین می‌فرمایند: "... اتق الله و لا تجادل بآياته بعد انزالها انها نزلت بالفطرة من جبروت الله ربك و رب العالمين ...". (۱)

و در لوح شیخ محمد تقی نجفی چنین آمده است: "... ان الفطرة في هذا الحين تنادی و تقول يا قوم قد اتی اليوم و اظهري ربی بنور کسفت عند اشراقه شمس البیان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من الغافلين ...". (۲)

مظهر امر الهی به اعتبار فطری بودن کلامی که از قلم او نازل می‌شود "امی" است، یعنی علوم و معارف الهی را از بطن امّ داشته و در این عالم به کسب و تحصیل آن دست نیافته است. جمال قدم در اشاره به این مطلب که اسّ اساس معارف مذهبی را تشکیل می‌دهد در فقره ۱۰۴ کتاب اقدس چنین می‌فرمایند: "انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الامی الى الله الابدی ...".

صورت کلام فطری هنگامی که از غیب به شهود می‌آید از ماده‌ای که در عالم شهود موجود است بهره می‌گیرد، در آن می‌آمیزد و به وسیله آن هستی خود را در عالم شهود عیان می‌سازد. کیفیت این بهره‌گیری و آمیزش به نزول وحی به لسان قوم تعبیر می‌شود. نصّ قرآن حاکی از آن است که "و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ...". (آیه ۴، سوره ابراهیم، ۱۴)

لسان البته در لغت به معنی زبان است. انا زبان که عبارت از مجموعه‌ای از حروف و کلمات و قواعد جاریه بین آنها است باورها، ملاکها، اعتبارات، و آدابی را که می‌توان از آنها به فرهنگ یک قوم تعبیر نمود با خود حمل می‌کند. نتیجه این مطلب آن که کلام فطری که از فطرت مظهر امر ظاهر می‌شود در فطرت خلق متجلی می‌گردد، که عبارت از سیاق سکنت، حرکات، و آداب و شئون زندگی آدمی است. بنابر این نزول کلمه الله به زبان فارسی و عربی، یعنی زبان طبیعی و متداول مردمی که در حول و حوش مظهر امر بوده‌اند، عبارت از نزول وحی الهی در قالب

فرهنگ، آداب، سنن و اعتقاداتی است که مردمان متکلم به این دو لسان با آن مؤالفت داشته و مأنوس بوده‌اند.

دو زبان وحی در این ظهور، یعنی زبان عربی و فارسی، هر دو از زبانهای بسیار غنی در استعارات، کنایات، اشارات، تلمیحات، و کاربرد تعبیرات مجازی است که خود سائق زبان به متشابهات و تمثیلات است. بنابر این کلام الهی حاوی آیات واضح، مجمله، محکمه، متشابهه، و مملو از فنون فصاحت و بلاغت و همه آرایشهای زبانی است که در بین خلق مرسوم و متداول می‌باشد. نه فقط در قالب که در محتوا نیز کلمه منزل رنگ فطرت قوم می‌گیرد و سطوح و اعماق مختلفه می‌یابد، لحن عوض می‌کند، به درجات مختلفه از ظرافت و صلابت می‌رسد، گاه با کلام عامیانه در هم می‌آمیزد، و گاه از معانی متداول در عرف و عادت فراتر می‌رود.

با استفاده از همه امکانات زبانی، مظهر امر به تأسیس و تشریع می‌پردازد، یعنی راه را نشان می‌دهد، بنیان را آماده می‌سازد، و حدود و مقررات لازمه را وضع و تنصیص می‌کند. احکامی که از قلم شارع جاری می‌شود ممکن است کیفیت عمل مؤمنین را مشخص سازد و احکام عملی محسوب گردد و یا احکامی در عرضه آراء و اعتقادات باشد که احکام اصولی و اعتقادی را شامل می‌گردد. احکام عملی در علوم شرعیه مطالعه می‌شود و علم حکمت و کلام به مطالعه احکام اصولی و اعتقادی می‌پردازد. قرآن مجید در آیه ۱۳ سوره شوری (۴۲) از تشریع دین الهی با عبارت "شرع لکم من الدین" یاد می‌کند و جمال قدم در خطبه نکاح به این مطلب تصریح می‌فرمایند که خداوند برای نظم عالم و اظهار جود و کرم خود بر امم به تشریع شرایع و ارائه مناهج پرداخت و از جمله حکم نکاح را حصنی برای نجات و فلاح قرار داد. (۳)

احکام عملی نظیر نکاح و احکام اعتقادی نظیر عصمت مظاهر مقدسه هر چند در کلمه خلاقه الهیه عرضه می‌گردد و محتوای کتب و آثار شارع را به خود اختصاص می‌دهد، اما در بین تشریع و تأسیس احکام و شرح و تبیین و فهم و اجرای آنها فاصله‌ای عظیم موجود است و این فاصله را باید نفثات، افاضات، ارشادات، و تبیینات کسی که از طرف شارع تعیین می‌شود و مأموریت می‌یابد پُر نماید و با مساعدت و تمشیت و تدبیر او خلق خدا با کلمه الهیه مأنوس گردند و به ابعاد و سطوح و اعماق آن دست یابند. واضح است که به نص قرآن کریم کتاب الهی را آیات محکمت و آیات متشابهات است. لزوم شرح و تبیین آیات متشابهه اگرچه به سهولت پذیرفته می‌شود، اما جای تأمل در آن است که آیات محکمت نیز که بر حسب ظاهر واضح و روشن‌اند محتاج به نوعی تبیین‌اند تا معلوم شود که چگونه باید به عمل درآیند، کی به عمل درآیند، اهمیت آنها در کجاست، و محل تأکید در چیست و در کجاست.

مقصود آن است که تبیین دامنه نص را اعم از متشابه و محکم توسعه می‌بخشد، کاربرد نص را معلوم می‌کند، و اهمّیت آن به حدّی است که هم آیات فقهی و مبانی عملی و هم آیات کلامی و مبانی اعتقادی هر دو باید از فیض تبیین سود جویند تا خمیرمایه اصلی کلام الهی در ظلّ توجه مقام تبیین به ماکول مطلوب درآید و تغذیه جسم و جان آدمی را سبب گردد. با توجه به این مطلب حقیقتی که در ادیان الهیه مطمح توجه همه مظاهر مقدّسه قرار گرفته تبیین کلمه‌الله و مبتنی است که پس از شارع و مؤسّس امر در صدد حفظ، اشاعه، تفسیر، و تبیین کلمه‌الله برآید و روابط خلق را با کلمه منزله معین و مشخص سازد. در این مقام در تاریخ یهود هارون، در تاریخ مسیحیت پطرس، در تاریخ اسلام علی امیرالمؤمنین، و در تاریخ امر بهائی حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله سمت تبیین و مرکزیت یافته‌اند.

کلام رسول‌الله در تاریخ اسلام کلامی مسجّل و بدون معارض است که فرمودند "یا ایها الناس انی تارک فیکم ما ان اخذتم به لن تضلّوا: کتاب‌الله و عترتی اهل بیتی." معنی این کلام آن که ای مردم من در بین شما چیزی به ودیعه گذاشته‌ام که اگر به آن متمسک گردید هرگز گمراه نشوید و آن عبارت از کتاب خدا و اهل بیت من است. این حدیث که به حدیث ثقلین (دو امر گراندقدر) مشهور است از احادیث متواتره‌ای است که در کتب حدیث شیعیه و سنی به تکرار نقل گردیده و مورد شرح و تفسیر کثیری از علمای مسلمان قرار گرفته است. سابقه این حدیث آن که چون رسول خدا پایان عمر خود را نزدیک یافت بر آن شد که امت مسلمان را از دو امر عظیم و بسیار گراندقدر که وحدت جامعه اسلامی منوط به توجه به آنها است با خبر سازد تا تکلیف خود را بدانند و راه خود را پس از درگذشت آن حضرت درست بشناسند. لذا قریب سه ماه قبل از رحلت از این عالم رسول خدا در مجامع و مواقع مختلفه به الفاظ مشابهه به "تارک فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی" ناطق گردید و سپس رخت به سرای دیگر کشید. (۴) جمال قدم در کتاب / یقان شریف به این مطلب تصریح می‌فرمایند که "نقطه فرقان در آخر امر فرمودند که انی تارک فیکم الثقلین کتاب‌الله و عترتی ... " (۵)

علی‌رغم کلام رسول‌الله ندائی که در صدر اسلام برخاست و نیت رسول خدا را تحت‌الشعاع خود قرار داد قول عمر ابن خطاب مبنی بر "حسبنا کتاب‌الله" بود، مقصود او آن که کتاب قرآن مسلمین را کافی است و امت را به عترت نیازی نیست.

حضرت عبدالبهاء در الواح هزاربیتی به تفصیل به شرح قول و مقاصد عمر پرداخته، از جمله چنین می‌فرماید که: "این کلمه کفایت کتاب من دون مبتنی اصلش از عمر است که گفت حسبنا کتاب‌الله و به چیز دیگر محتاج، یعنی مبتنی، نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشتیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضاء بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها گشت و چون مطلع بر حقایق

وقایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت می‌دهید که اسّ اساس دین‌الله از این کلمه برهم خورد و جنود نفس و هوی هجوم آورد ... اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر می‌نمود و حسبنا کتاب‌الله بر زبان نمی‌راند ابدأ این فتن و فساد رخ نمی‌نمود و این فتک و هتک به میان نمی‌آمد ... (۶)

جمال قدم با نقل حدیث ثقلین در کتاب/یقان و تصریح به این مطلب که در اسلام "حجّت منحصر شد به دو، یکی کتاب و دیگری عترت" (۷) احادیث، یعنی کلمات و روایات منقوله از رسول خدا و ائمه اطهار را از حیز "حجّت" خارج نموده کتاب را حجّت باقی الهی محسوب داشتند و با تنصیص مبین کلمه‌الله در دو موضع از کتاب اقدس اصل توجه به عترت را پذیرفتند.

آیات کتاب/قدس (فقره ۱۲۱) در تنصیص این مطلب حاکی از آن است که: "توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القویم"؛ و آیه دیگر (فقره ۱۷۴) مشعر بر آن است که: "ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم". سپس در وصیت‌نامه مبارکه که به کتاب عهدی موسوم است مقصود از "من اراده الله" و "الفرع المنشعب" را به وضوح و صراحت تام معین و مشخص فرموده و "غصن اعظم" یعنی پسر ارشد خود عباس را از بین عترت و اهل بیت خود به سمت "محل توجه و ارجاع امور" تعیین نمودند (۸) در آثار دیگری غیر از کتاب/قدس و کتاب عهدی که از قلم جمال قدم در توصیف حضرت عبدالبهاء عزّ نزول یافته از جمله چنین آمده است که "نسئل الله ان ینور العالم بعلمک و حکمتک" و در اثری دیگر در باره حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند: "انا جعلناک حرزاً للعالمین." (۹)

دقت در کلمات و اصطلاحاتی که در آثار فوق به کار رفته نشان دهنده آن است که اهل بهاء پس از جمال قدم باید "توجه"، یعنی حصر نظر در حضرت عبدالبهاء نمایند و "ما لا عرفتموه"، یعنی آنچه را نمی‌فهمند و نمی‌دانند - و می‌خواهند بدانند - از او بپرسند. بیان دیگر جمال قدم که در فوق نقل شد ناظر به "علم" و "حکمت" غصن اعظم است که از خداوند مسئلت شده تا عالم از انوار آن منور گردد. فقره دیگر بیان جمال قدم در اشاره به غصن اعظم به عنوان "حرز" عالم است، به این معنی که توسل و توجه به او به منزله ملجاء و پناهی برای حفظ و مصونیت از آفات روزگار محسوب می‌گردد.

بیان بسیار پر اهمّیت دیگر جمال قدم در حقّ حضرت عبدالبهاء آن است که می‌فرمایند: "... نسئل الله بان یلهمک ما یکون مطلع الغنی لاهل الانشاء و بحر الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الامم." (۱۰)

در این بیان از درگاه الهی مسئلت شده است که غصن اعظم به "الهام" الهی ملهم گردد تا به آنچه سبب غنای اهل انشاء است توفیق یابد. الهام در معنی و مفهوم لغوی به معنی اعلام است، و در اصطلاح مذهبی به معنی القاء حقائق و معانی در قلب از طریق فیض و تجلی ربانی است. بنابر این آنچه بر قلب وارد و به آن افزوده می‌شود عبارت از الهام الهی است. حضرت عبدالبهاء در آثار و مکاتیب خود به کرات به این اصل اساسی اشاره فرموده‌اند که "... این قلم مؤید و ملهم است ... " و "... این قلم ملهم است ... " (۱۱)

مفهوم الهام در این بیانات بنیان اصل تبیین و تعریف است که در آثار حضرت بهاء‌الله مورد تصریح قرار گرفته و به نصّ قلم اعلیٰ به حضرت عبدالبهاء افزوده و احاله گردیده است. منطوق کتاب/قدس که در وصیت نامه جمال قدم، یعنی کتاب عهدی، نیز مورد تصریح و تأکید مجدد قرار گرفته دالّ بر آن است که امر تبیین آثار حضرت بهاء‌الله پس از صعود ایشان به حضرت عبدالبهاء راجع شده و آن حضرت در مقام مرکز امر و مرکز میثاق شارح و مبین آثار نازله از قلم حضرت بهاء‌الله می‌باشند.

کلمه تبیین و مقام مبین آیات البته سابقه‌ای در اصطلاحات قرآنی دارد و در کتاب مستطاب/قدس نیز به دفعات آمده است. تبیین به معنی آشکار کردن و ظاهر نمودن است. خداوند، بر اساس آیات قرآنی، مبین آیات برای اهل ایمان است، احکام الهیه را ظاهر می‌سازد، آیات قدرت خویش را برای اهل اندیشه آشکار می‌کند، تعالیم اخلاقیه خود را بر خلق مکشوف می‌دارد، و بالاخره خداوند آشکار کننده صفات و تمایزات خلق در روز قیامت است. (۱۲)

در کتاب/قدس خداوند مبین حکیم است که وضع حدود و احکام می‌کند، راههای حق و هدایت را عرضه می‌دارد و آشکار کننده لئالی علم و حکمتی است که در کلام شارع بیان مستور است. خداوند به نصّ کتاب/قدس آشکار کننده و بیان کننده آن چیزی است که به خلق نفع می‌رساند و انسان را از مادون خود بی‌نیاز و غنی می‌سازد. (۱۳)

با تأمل در نحوه کاربرد کلمه تبیین در قرآن و کتاب/قدس معنی و مفهوم این اصطلاح را می‌توان عبارت از شرح و توضیح، استقصاء و استنتاج و عرضه بواطن و مستورات در نظر گرفت. در مسیر تبیین طراحی، پیوند دادن، و هندسه اندازه‌ها و مقادیر نیز از عناصر اصلیه کار مبین محسوب می‌گردد.

اگرچه عنصر اصلی که مورد تبیین قرار می‌گیرد کلمه‌الله و تجلیات آن است، اما دامنه تبیین به شرح مقاصد و نیات شارع کلمه الهیه نیز کشیده می‌شود و در این مسیر ظهور و تجلی است که شاخه‌ها و برگها، و میوه‌ها به درایت و هدایت و سرپرستی مبین از بذر کلمه طیبه سر بر می‌آورد و استعدادات مستور و مکنون در کلام شارع در کلام مبین ملموس و محسوس

می‌گردد. در نتیجه، آنچه در تبیین و به همت مبین به منصه ظهور و شهود می‌رسد سیر رموز و اسرار مودوعه به عرضه لمس و رؤیت است؛ تفصیل و تشریح وجوه مجمله و محتمله در کلمه‌الله است؛ رفع ابهام و اجمال است؛ توضیح مشاکل و شکافتن ظواهر برای رسیدن به جواهر است. اگر "بیان" صرفاً عبارت از واضح کردن باشد، "تبیین" عبارت از واضح کردن با ارائه حجت و برهان است. در تبیین کلام‌الله تثبیت می‌شود و بر غنای ابعاد استدلالی و منطقی آن افزوده می‌گردد.

در ادامه این مبحث توجه به این مطلب مفید است که دامنه تبیین و صور آن بسیار وسیع و گوناگون است. در آثار مبین گاهی منظور و مقصود شارع ارائه می‌گردد؛ گاهی کلام شارع شرح و توضیح می‌شود؛ زمانی پای عرضه تعبیرات و توسع مفاهیم به میان می‌آید و هنگامی عمل تبیین به جهات عملی اجرای تعالیم مصرّحه در کلام شارع ناظر می‌شود و بالاخره در مواردی کلام بسیط و عام شارع بر مصادیق محدود حمل می‌گردد. آنچه مسلم است آن که کیفیت و نحوه عمل مبین را در کار با آثار شارع نمی‌توان محدود و معدود به انواع و اقسامی خاص نمود.

علی‌رغم مساعی خستگی‌ناپذیر حضرت عبدالبهاء در تبیین کلمه‌الله در مدت سی سالی که بر اریکه مرکزیت میثاق جالس بودند، حقیقت آن است که وسعت، عمق، جامعیت و تجلیات کلام شارع امر بهائی که در بیش از یکصد مجلد از قلم اعلای جمال قدم در عرصه زمانی چهل سال عزّ نزول یافته بیش از آن بوده است که جمیع قوا و استعداداتش در آثار مبین به زینت شرح و توضیح درآید. بنابر این چه بسا دراری شاهوار گهرباری که در اعماق کلمات شارع ناسفته مانده و طی ادوار و ازمان و ممر قرون و اعصار است که به تدریج پرده از جمال آن حقائق بر خواهد گرفت.

مطلب دیگری که در خصوص تبیین آثار قابل توجه و تذکار است ربط کلام مبین منصوص با تبیینات این و آن از کلام‌الله و ارزش و اعتبار آن تبیینات برای اهل بهاء است. واضح است که یکی از عظیم‌ترین نعمای الهی در این ظهور عزّ صمدانی دعوت خلق به انغماس در بحر کلمات الهیه و اعطای حق اظهار نظر شخصی و تحرّی فردی در حقیقت امور است. اصل آزادی در اظهار رأی و ابراز استنباط شخصی از مفاهیم مودوعه در کلمه‌الله واضحاً از تبیین آیات حکایت می‌کند و در این خصوص منع و تحذیری وجود ندارد. اما نکته‌ای که قابل توجه و دقت و فیر است آن که گرچه حق نفوس در تبیینات شخصیه محتوم و محترم است، اما اعتبار و وثاقت آراء و استنباطات شخصیه نفوس در این امر از حدّ حقوق فردی فراتر نمی‌رود و جمع مؤمنین را مکلف و موظف بر قبول آن نمی‌نماید. در عین حال، این حق از افراد سلب شده است که به عنوان عالم، مفتی، مجتهد، فقیه، و غیر ذلک در صدد تخطئه آراء دیگران برآیند و یا در سبیل قبولاندن نظریات خود به ذیل تحزّب و تشعب متمسک گردند. در اینجا است که حق تبیین با

حقّ مرکزیت و رهبری دینی در هم می‌آمیزد و این حقوق به حکم تصریحات قلم اعلی فقط به فقط در شخص حضرت عبدالبهاء محدود و متمرکز می‌گردد و از دارنده انحصاری این حقوق به صاحب عصمت موهوبی یعنی صاحب حق و اختیار رهبری و مرکزیت یاد می‌شود.

آنچه در زمینه تبیین و حقوق مبتین گفته شد ما را به مبحث اساسی مواد و عناصر تبیینات حضرت عبدالبهاء سوق می‌دهد. اولین و مهمترین ماده‌ای که برای شرح و تبیین هادی حضرت عبدالبهاء گشته و در عین حال خود نیز محمول تبیینات هیکل اطهر قرار گرفته "آثار کتبی" حضرت بهاءالله است. حضرت عبدالبهاء از ایام طفولیت با این آثار دمساز بوده‌اند، کثیری از آنها را خود به دست خود در ایام جمال قدم کتابت نموده‌اند و بیش از هر کس دیگری به لحن، محتوا، شرائط نزول و کم و کیف آثار آن حضرت وقوف ذهنی، عاطفی، و عقلانی داشته‌اند.

در امر بهائی "آثار مسموع" از حضرت بهاءالله حکم روایات و احادیث دارد و لذا مسموعات را ارزشی در زمینه احکام، اصول و مبانی اعتقادی نیست، اما برای حضرت عبدالبهاء آنچه از آب والاگر خود شنیده‌اند لامحاله به صورت عاملی مؤثر در تربیت، تهذیب، تعلیم و جهان‌بینی آن حضرت درآمده و واضحاً در تبیینات صادره از قلم میثاق مؤثر واقع گشته است.

حضرت عبدالبهاء قُرب به پنجاه سال ناظر و شاهد اطوار، احوال، آداب، و سکنات حضرت بهاءالله در سفر و حضر بوده‌اند. (۱۴) حضور حضرت عبدالبهاء در محضر جمال قدم و تأمل و نگاه آن حضرت به مشی و سکون جمال مبارک می‌تواند به عنوان "مشهودات" مرغوب و بی‌نظیری محسوب گردد که حضرت عبدالبهاء فریداً، وحیداً وارث آن گردیده‌اند و همین تجربیات و مشهودات حاصله از مؤانست و مؤالفت با مظهر امر الهی است که در جهان‌بینی و نظام فکری و عاطفی حضرت عبدالبهاء تأثیرات شگرف به جا گذاشته و در تبیینات صادره از قلم آن حضرت مؤثر گردیده است.

آنچه از تأثیرات فاعلی آثار "مکتوب، مسموع و مشهود" حضرت بهاءالله برشمردیم در ارض قابلیت استثنائی و محیرالعقول حضرت عبدالبهاء به ثمره‌ای فائز و نائل گردید که در تمام تاریخ ادیان گذشته مطلقاً بی‌مثل و نظیر است.

حال که مبانی فکری و عقیدتی قضیه تبیین تا حدّی که در یک مقاله میسر بود معلوم گردید به مطالعه چند نمونه بارز در کیفیت تبیین می‌پردازد.

در زمینه احکام بهائی آنچه معلوم و مشخص است آن که مثلاً شرب افیون در کتاب / قدس (فقره ۱۹۰) حرام شده است. در این زمینه وقتی به مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء می‌پردازیم ملاحظه می‌نمائیم که حرمت شرب، به حرمت فروش و خرید نیز توسع یافته و زرع تریاک نیز

ممنوع گردیده‌است. به قیاس حرمت شرب افیون شرب حشیش نیز حرام شده و به مذمت شرب دخان نیز تصریح گردیده است. (۱۵)

در زمینهٔ رحم بر حیوانات حکم کتاب/قدس (فقره ۱۸۷) ناظر به آن است که بر چهارپایان باربر باری زیاده بر توانائی آنها حمل نگردد. در عین حال آن کتاب مستطاب امر به آن می‌کند که "کونوا مظاهر العدل و الانصاف." (فقره ۱۸۷) در پرتو حکم محدود کتاب/قدس در رحم بر چهارپایان باربر و اصل کلی رعایت عدل و انصاف، در آثار حضرت عبدالبهاء قضیهٔ رحم بر حیوانات به صورتی وسیع انعکاس یافته و مسائل مربوط به عزت حیوان، روانشناسی حیوان، روشهای عملی کردن اصل رحم بر حیوان، دفع مضرات حیوانات مودیه و ضاریه و نکات وابسته به این حکم از قلم آن حضرت عزّ صدور یافته است. (۱۶)

در مطالعهٔ کیفیت و سیر تبیین احکام و تعلیم بهائی در آثار حضرت عبدالبهاء توجه به این مطلب مفید است که در کتاب/قدس مثلاً آیاتی در بارهٔ لزوم تعلیم و تربیت اطفال و یا حکم تأسیس تشکیلات بهائی نظیر محافل محلیه و ضیافت نوزده روزه در بلاد و یا احکام وابسته به حقوق الله عزّ نزول یافته و در بسط و توضیح این احکام در آثار سائرهٔ جمال قدم نظیر رسالهٔ سؤال و جواب نیز آیاتی نازل شده، اما شرح و توضیح فروع و جزئیات مطالب مربوط به این احکام را چه از نظر تئوری و چه در نحوهٔ اجرای عملی آنها باید در آثار حضرت عبدالبهاء جستجو نمود.

امر توسعه و تحکیم تعلیم و مبادی امر مبارک در تبیینات حضرت عبدالبهاء مرهون عوامل چندی است: مهمترین عاملی که در این جریان مؤثر واقع شده است عملی شدن و به کار بستن تعلیم و یا سیر احکام از مرحلهٔ قوه به فعل است.

مثلاً در ایام حضرت عبدالبهاء حکم تأسیس مشرق‌الاذکار به مرحلهٔ اجرا در آمد و طبیعتاً احکام موجز و معدود موجود در آثار حضرت بهاءالله در این باره در مسیر اجرای حکم و بنای عملی مشرق‌الاذکار عشق‌آباد و ویلمت به قلم حضرت عبدالبهاء به شکوفائی رسید و جزئیات کیفیت بنای مشرق‌الاذکار در آثار آن حضرت بالضرورة شرح و تبیین یافت.

نمونهٔ دیگری از این نوع تحولات را مثلاً در زمینهٔ بنای گلستان جاوید می‌توان یافت. آنچه معلوم است آن که در آثار حضرت بهاءالله غیر از آیاتی که در بارهٔ نقل میت به عزت و احترام و کیفیت کلی تکفین و تدفین اموات وجود دارد در نحوهٔ ساختن مراقد بهائی و کیفیت طرح و نقشهٔ آن و حتی تسمیه گورستان بهائی به گلستان جاوید مطلبی در دست نیست، اما در آثار حضرت عبدالبهاء طرح عمومی گلستان جاوید و کیفیت بنای آن و نحوهٔ قرار گرفتن قبور و

جزئیات دیگری از این قبیل شرح و بسط یافته و بر اساس این تبیینات حتی المقدور گلستانهای جاوید بنا گردیده است.

عامل مهم دیگری که در جریان تبیین و گسترش آن مؤثر واقع شده توسعه عمومی امر الهی و عمیق تر شدن بینش مؤمنین در معرفت کلام الهی و نیز کوشش آنان در سبیل اجرای احکام و تعلیم امر مبارک بوده است.

در سالهای اخیر قرن نوزدهم میلادی اقبال غربیان به امر مبارک آغاز شد و احبای غرب مزید بر یاران شرق در زمینه تعلیم و تربیت اطفال، قضایای مربوط به مقام و حقوق زنان، کیفیت نشر و توسعه امر الهی، مسائل وابسته به صلح عمومی، مطالب مربوط به کتب مقدسه قبل و ارتباط مندرجات آنها با معارف امر جدید و دهها مطلب دیگری که در حیات روزمره بهائیان و ارتباط فکری و عقیدتی آنان با اطرافیان رخ میگذرد از حضرت عبدالبهاء کسب اطلاع، نظر و تکلیف نمودند و در پاسخ به سئوالات متنوع آنان آثار حضرت عبدالبهاء که حاکی از برداشت، بصیرت، و فهم هیکل اطهر از کلمه طیبۀ الهیه بود عزّ صدور یافت.

در جریان توسعه و غنای تبیین آثار جمال قدم، مطالعه و تعمق احباء در آثار آن حضرت نیز نقشی عمده ایفا نمود. با نشر و توزیع تدریجی مجلدات آثار حضرت بهاءالله و دسترسی بیشتر و وسیعتر احباء به اصل الواح و ترجمه انگلیسی آنها، سیل اسئله احباء در باره جنبه های مختلفه مطالب مطروحه در آثار جمال قدم رو به فزونی گذاشت و استفسارات احباء از مرکز منصوص و اجوبه حضرت عبدالبهاء به هزاران نامه ای که در دو دهه اول قرن بیستم از سراسر عالم بهائی دریافت نمودند منتهی به ظهور گنجینه ای از معارف الهی گردید که در طول تاریخ ادیان عالم بی مثل و نظیر است.

علی رغم مقام عظیم و منحصر به فردی که به اراده جمال قدم به حضرت عبدالبهاء تفویض شده بود و طبیعتاً می توانست مورد استفاده و بهره برداری خصوصی و شخصی حضرت عبدالبهاء قرار گیرد، حرکت، روش و آثار حضرت عبدالبهاء کل نشان از آن دارد که آن حضرت جلوه جمال، قدرت، عظمت، و سایر شئون و استعدادات خود را در آن دیدند که با تمسک به ذیل عبودیت از امیال و آمال خود بگذرند و با فناء نفس، هویت واقعی خود را در اصل عبودیت ظاهر سازند. چه حقیقت آن است که فوز به اعلی مرتبه عبودیت سبب جلوه کامل کمالات الوهیت در آن حضرت گشت.

اعلی مرتبه عبودیت حضرت عبدالبهاء در شناخت صریح حدود و وظائف محوله به مقام مبین آشکار می شود. مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء نشان می دهد که آن حضرت به کرات و مرات در مواجهه با استفسارات اهل بهاء که لازمه پاسخ به آنها تشریح و تنصیص احکام جدید بود به

صراحت تام به محدودیت وظائف خود در مقام تبیین و عدم حق تنصیص و تشریح تصریح فرموده‌اند. از جمله در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

"... هر حکمی که مصرح کتاب نیست راجع به بیت عدل است. عبدالبهاء مبین کتاب است، نه مؤسس احکام غیر مذکوره در کتاب." (۱۷)

و نیز در بیانی دیگر چنین می‌فرمایند:

"... این احکام [احکام مهریه] فی‌الحقیقه راجع به بیت عدل عمومی است که شارع است، اما عبدالبهاء مبین است، نه شارع..." (۱۸)

امثال این بیانات از یک طرف نشان‌دهنده تمکین حضرت عبدالبهاء نسبت به حدود وظائف محوله و هوشیاری عمیق و بصیرت وفیر آن حضرت نسبت به مقام شاریت بیت‌العدل اعظم است و از طرف دیگر اخلاص، ادب، فروتنی، و احترام آن حضرت را نسبت به کلمه‌الله نشان می‌دهد و مفاهیم جمیع این صفات را می‌توان در کلمه "عبودیت" ملحوظ و منظور داشت، کلمه‌ای که در دهها اثر حضرت عبدالبهاء مورد تأکید قرار گرفته، به صورت "عبدالبهاء" لقب آن حضرت واقع شده و در جمیع اعمال و افکار و آداب هیکل اطهر تجلی یافته است.

مبانی قدرت و مرکزیت حضرت عبدالبهاء اگرچه از نظر شرعی و حقوقی در آثار عدیده حضرت بهاء‌الله تثبیت شده، اما حکمروائی و فرماندهی حضرت عبدالبهاء در امر بهائی از کاخی بلند و برج و باروی مستحکم رهبری نیست، بلکه از فراش بسیط و حیات وارسته‌ای سرچشمه می‌گیرد که بیش از نیم قرن در معرض اقسام بلا از زندان و دربدری و فقر و محرومیت قرار گرفته و در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیای وقایعی بس خطیر و هولناک بوده است. مبین آثار جمال قدم مردی خوش‌خورده، خوش‌غنوده، و خوش‌گذران نیست؛ او بلادیده، رنج‌کشیده و سرد و گرم چشیده‌ای است که زیبایی عالم وجود را در انقطاع از آن دیده، به چشم تفکر و تعمق به قضیه هستی نظر دوخته و در انسان به آنچه مایه تقرب او به شرافت و فضیلت است به بحث و فحص پرداخته است. آثار صادره از قلم مبین کلمه الهیه که نه صرفاً از مغز بلکه از تمامی وجود مرکز میثاق همچون باران فیض الهی بر قلوب و افکار اهل بهاء از شرق و غرب عالم از وضع و شریف و عالم و عامی باریده برای آنان از هر قوم و نژاد و سرزمین مقدس، محترم، و واجب‌الاتباع بوده و هست.

آنچه در آثار و تبیینات حضرت عبدالبهاء عنصری اساسی، سازنده، و بی‌نهایت مهم و حیاتی محسوب می‌گردد و شخصیت عقلانی و برداشت فکری هیکل اطهر را از قضیه قیادت مذهبی متجلی می‌سازد آن است که قلم حضرت عبدالبهاء در بستر سماحت، رأفت، و تفهیم نمودن لزوم متابعت از شریعت به لسانی نرم و گیرا و دوستانه به حرکت درآمده و از شائبه فرمان‌دهی و

حاکمیت آمرانه به دور بوده است. با اتخاذ این روش در حقیقت قوی‌ترین و برنده‌ترین وسیله‌ای که حضرت عبدالبهاء در آثار خود به اهل بهاء داده‌اند مهرورزیدن به عالم آفرینش است تا با تمسک به آن اهل بهاء خود به حریت حقیقی رسند، در وجود مؤثر واقع شوند و در بنیان جامعه انسانی نقشی آفریننده بازی نمایند.

جهان در مراحل آینده وصول خود به بلوغ فکری، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی به تدریج در خواهد یافت که اعتصابات اقتصادی، اغتشاشات اجتماعی، انقلابات سیاسی و بهره‌گیری از خشونت دواي زخمهای عمیق بشری نیست، بلکه مهر ورزیدن و روح مسالمتی که در اثر تربیت روحانی در افراد انسانی ایجاد می‌شود حلال بسیاری از مشاكل عمده عالم تواند بود.

با بهره‌مندی از صفای باطن، مشعر فؤاد و حبّ جمال قدم، در مقام فنای از خود و بقای در کلمه الهیه، در آثار حضرت عبدالبهاء مقصد عمده در آن است که افکار آزاد شود، قلوب به یکدیگر الفت یابد، عقول در فهم کلمه‌الله تنویر یابد و به مرتبه بلوغ تقرّب جوید؛ افراد در جامعه به تربیت روحانی و با حفظ شخصیت فردی به هماهنگی اجتماعی فائز گردند و هیچ نفسی از پستان دهش الهی محروم نماند.

حضرت عبدالبهاء شعر گفته‌اند، نثر نوشته‌اند، خطابه ایراد کرده‌اند، در عمده قضایای فلسفی، عرفانی، مذهبی، سیاسی و فرهنگی آثار پدید آورده‌اند؛ اما نه به آن خاطر که شاعر، نویسنده، سخنور، و یا حکیم محسوب شوند و یا در زمره سیاستمداران و مصلحین اجتماعی و مذهبی قلمداد گردند. آن حضرت به عنوان مبین آیات و محور و مرکز عهد و میثاق و در ظلّ ظلیل علم بلند بندگان درگاه الهی، مدام طهور حقایق مودوعه در خمخانه کلمه طیبیه الهیه را در اکواب و کئوس مختلفه به الوان و صور متعدده به دور آورده‌اند تا هر فردی از افراد انسانی در حدّ ذوق و قابلیت خود از نوشیدن رحیق مختوم الهی به نشاط مستی گراید و از کف ساقی ملکوتی از جام سخن دوست باده معانی بیاشامد. پس از صعود جمال قدم سی سال از حیات حضرت عبدالبهاء صرف تبیین یعنی آرایش، دهش، و نیایش کلمه‌الله گردید.

یادداشت‌ها

- ۱ - حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م)، ص ۷۲.
- ۲ - حضرت بهاء‌الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی (کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۱ م)، ص ۲۳.
- ۳ - اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۶ م)، ج ۴، ص ۱۵۷.

- ۴ - مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف (قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۹ ه.ش)، ج ۲، صص ۵۶۰ - ۵۶۳. و نیز نگاه کنید به کتاب قاموس/یقان (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۷ ب)، ج ۱، صص ۴۸۰ - ۴۹۰، اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری.
- ۵ - حضرت بهاء الله، کتاب/یقان (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۸ م)، ص ۱۳۲.
- ۶ - حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م)، ج ۴، صص ۲۶۳ - ۲۶۴ و ۲۶۶.
- ۷ - کتاب/یقان، ص ۱۳۳.
- ۸ - حضرت بهاء الله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۰ م)، صص ۱۳۴ - ۱۳۷.
- ۹ - برای ملاحظه این نصوص به کتاب حضرت ولی عزیز امرالله موسوم به دور بهائی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۸ م)، صص ۶۰ - ۶۱ مراجعه فرمائید.
- ۱۰ - دور بهائی، ص ۶۱.
- ۱۱ - حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ ب)، ج ۵، ص ۱۶۰ و مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۲ ب)، شماره ۱۶، ص ۲۱۰.
- ۱۲ - دکتر محمد باقر محقق، اسماء و صفات الهی (طهران: اسلامی، ۱۳۷۲ ه.ش)، ج ۱، صص ۱۶۷ - ۱۷۴.
- ۱۳ - برای ملاحظه نصوص کتاب مستطاب/قدس در باره این مطلب به فقرات ۱۰، ۱۴، ۱۸۰ و ۱۸۹ مراجعه فرمائید.
- ۱۴ - به عنوان مثال حضرت عبدالبهاء در باره یکی از مشاهدات خود در محضر جمال اقدس ابهی چنین می فرمایند که "... هر وقت ذکر افیون می شد چهره مبارک متغیر می شد ..." (عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ ب، ص ۴۳۳).
- ۱۵ - گنجینه حدود و احکام، صص ۴۳۳ - ۴۳۵.
- ۱۶ - گنجینه حدود و احکام، صص ۴۳۹ - ۴۴۱.
- ۱۷ - گنجینه حدود و احکام، ص ۳۴۵.
- ۱۸ - گنجینه حدود و احکام، ص ۱۷۴. و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح بشیرالهی در شیراز چنین می فرمایند:
- "ای ثابت بر پیمان نامه آن جناب رسید و مضمون معلوم گردید ... بر ماست بیان حکم الله و بیان معنی آیات مجمله و اما احکام غیرمذکوره در کتاب جمیعاً راجع به بیت عدل است نه عبدالبهاء زیرا او مبتن حکم مذکور در کتابست نه شارع احکام غیرمذکوره. اما بیت عدل عمومی الهی که بعد از اعلان امرالله بانتخاب عموم بهائیان تأسیس می شود آن بیت العدل عمومی شارع احکام غیرمنصوصه در کتابست و بر جمیع اطاعت فرض و واجب و حتم است و

چون بیت عدل بالأجماع یا با کثرت آراء احکام غیرمنصوصه در کتاب را تعیین نمایند هر کس لم و بم گوید فقد خالف الله فی سلطانه و خاصمه فی برهانه و جادله فی آیاته و انکره فی اوامره. شما پایی نفوس نشوید زیرا سبب حزن می شود و دلها شکسته می گردد. بیت عدل جمیع این مشکلات را حل می نماید ..."

علم و علماء از منظر حضرت عبدالبهاء

شاپور راسخ

مقدمه

نخستین سؤالی که در پژوهش این موضوع به خاطر می‌رسد آن است که چرا در امر بهائی این همه به علم توجه شده است. هم چنانکه بعضی از محققان متذکر شده‌اند امر بهائی دینانی عمیقاً عقلانی است و حقائق دینی مانند خدا - روح - عالم بعد - فلسفه خلقت در آثار مبارکه این ظهور شریف به وجهی تشریح شده‌اند که کاملاً عقل‌پسند است. دیانت بهائی به انسان اجازه کاربرد ضوابط علمی را در مطالعه دین می‌دهد و قائل به امکان شناخت حقیقتی مطلق یک بار برای همیشه نیست و اصل نسبیت را که در جهان مادی پذیرفته بود در قضیه دین هم وارد می‌کند.

شاید اول علت توجه به علم در امر بهائی این است که آئین مذکور در یکی از انقلابی‌ترین و پربارترین دوره‌های تحول دانش به ظهور رسیده و ناچار این تحول عظیم در آثار بهائی نمی‌توانست مسکوت ماند. ناگفته روشن است که چنین کیفیتی را در تاریخ ادیان سابقه نمی‌توان باز یافت.

علت دوم این است که علوم، با گرایش مادی و مکانیکی که از قرن هفدهم به بعد حاصل کرد، کم کم معارض دین و منکر حقائق روحانی شد. درست است که علم به حق با خرافات دین درافتاد (ولتر و امثال او)، اما از حمله به خود دین و انکار ماوراء الطبیعه و خدا و عالم روح نیز کوتاهی نکرد. لذا بر امر بهائی لازم آمد که حدود علوم مادی را مشخص کند، و نیاز و ضرورت معرفتی جدا از علم تجربی را برای راهنمایی زندگی بشری معلوم بدارد.

سومین توجیه این است که یکی از تعالیم مهمه امر بهائی تطابق علم و دین بوده و هست. حضرت عبدالبهاء سعی کردند که در خطابات مبارکه خود به جهان غرب اثبات کنند که دین پیراسته از اضافات و الحاقات، معارضه‌ای با علم ندارد و ضمناً اصحاب دین را به دور افکندن افکار غیر علمی برانگیزند.

دعوت امر بهائی دعوت همکاری میان روحانیت و علم برای ساختن مدینه فاضله آینده است. حتی انتظار حضرت عبدالبهاء این است - چنانکه اشارت رفت - که با چراغ علم به مطالعه ادیان بروند، چون علم قادر است که کشف حقیقت ادیان الهی را کند.

باید یادآور شد که اگر عده کثیری از علمای مسلمان به مخالفت امرین بابی و بهائی برخاستند، اما عده کثیری از دانشمندان نیز به این دو آئین پیوستند و حتی در راه آن قبول و تحمل انواع زحمات و صدمات کردند (نفوسی چون ابوالفضائل گلپایگانی و نبیل اکبر قائنی). لذا جامعه اهل علم نمی‌توانست مورد توجه و نظر مرکز امر الهی قرار نگیرد.

بالاخره این نکته را هم باید یادآور شد که امر بهائی می‌بایست ثابت کند که همان دیانت مورد انتظار اصحاب ادیان سابقه است و قادر به گشودن معمای متشابهات و نبوّات گذشته در مورد ظهور آخرالزمان. لذا کاربرد عقل را که تکیه گاه علم است ضرور شمرد و از این رو فی الحقیقه دیانتی عقلی و علمی جلوه کرد.

دیانت بهائی در الهیات خود مقامی شامخ برای عقل قائل شده و عقل را مترادف اراده و مشیت و کلمه اول صادر از حق دانسته و عقل را اول نعمتی شمرده که به عالم انسانی اعطاء شده است. عقل وجه امتیاز انسان از سایر حیوانات است و هدف از اعطای موهبت عقل، عرفان حق جلّ جلاله تعیین شده و انسان را در جستجوی حقیقت روحانی مکلف به استفاده از عقل کرده. به فرموده حضرت بهاءالله: "خرد پیک رحمن است و مظهر اسم علام. باو مقام انسان ظاهر و مشهود." و نیز "اول نعمتی که به هیكل انسانی عنایت شده خرد بوده و هست."

امر بهائی در زندگی عادی و روزمره انسان هم ارج و مرتبه عقل را که به صورت علم تجلی میکند بسیار بالا برده است. حضرت عبدالبهاء در خطابه‌ای به تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۱۲ می‌فرمایند که "علم اول صادر از حق بسوی انسان است." باید یادآور شد که در الهیات اسلامی مقصود از عقل جوهر مجردی است که صادر اول است بر طبق حدیث *اول ما خلق الله العقل* که در این جا عقل معادل همان است که حضرت اعلی در مراتب هفت گانه هستی مشیت خوانده‌اند. بنا به معتقدات اسلامی از عقل اول عقل دوم و از آن عقل سوم آفریده شد، به همین ترتیب تا عقل دهم که عقل فعال است و در عالم ماده تأثیر مستقیم دارد و تمام صور مرکبات و نفوس و اعراض این عالم از اوست.

عرفا گویند که عقل دو گونه است، یکی عقل معاش که محل آن سر است، و دیگر عقل معاد یا عقل هدایت که محل آن دل است. علم هم دو نوع است، علم طبیعی و علم روحانی. و این علم طبیعی است که انسان را از اسارت طبیعت نجات می‌دهد و در تنظیم امور معاش بس مؤثر است. در بیانات حضرت عبدالبهاء است که علوم بر دو قسم است، علوم ماده که کشف اسرار طبیعت کند و علوم الهیه که کشف اسرار حقیقت کند.

زمان ظهور، انقلابی ترین و بارورترین ادوار تاریخ تمدن

دوره ظهور حضرت بهاءالله و ایام زعامت حضرت عبدالبهاء (از ۱۸۶۳ تا ۱۹۲۱م) از نظر پیشرفت علوم و فنون و اختراعات و تأثیر آنها در زندگی آدمیان در میان همه اعصار تاریخ بشری بی سابقه و نظیر است. به اجمال گفته می شود که در طی این دوره است که عظیم ترین تحول در نیروی محرک روی داد. بعد از استفاده از باد و آب، اینک استفاده از نیروی بخار و زغال سنگ اهمیت می یابد. جیمز وات (James Watt) در سال ۱۷۶۹ اولین ماشین بخار را ساخت، اما دیری نگذشت که نیروی برق به میان آمد و گرام اولین ژنراتور برق را در سال ۱۸۶۹ ساخت. در سال ۱۸۸۳ انتقال نیروی برق به فواصل دور امکان پذیر شد و در سال ۱۸۹۲ اجاق الکتریکی ساخته شد. سابقاً، طی قرن هجدهم، بیشتر کشتیها بادبانی بودند. در سال ۱۸۸۶ تعداد کشتیهای حمل کالا که به نیروی بخار حرکت می کردند بر کشتیهای بادبانی تفوق پیدا کرد.

در زمینه مخابرات پدید آمدن تلگرام مورس مقارن ظهور حضرت اعلی است. مارکونی (Marconi) در سال ۱۸۹۶ تلگراف بی سیم را اختراع کرد و در سال ۱۸۶۶ اولین کابل تلگرافی از طریق اقیانوس اطلس بین آمریکا و اروپا برقرار شد. تلفن توسط گراهام بل (Graham Bell) در سال ۱۸۷۶ به وجود آمد و این دو، یعنی تلگراف و تلفن، فواصل را از میان برداشتند.

اما در باره حمل و نقل - از اوایل قرن نوزدهم، یعنی از ۱۸۱۴، بود که راه آهن متداول شد و بزودی گسترش یافت. وقتی در نیمه دوم قرن فولاد ساخته شد، هم به ساختن خطوط آهن و هم به اسلحه سازی و صنایع دیگر کمک بی سابقه ای کرد. از این پس، پیشرفت وسائل ارتباط و حمل و نقل حیرت آور است. اولین اتومبیل در اوائل قرن بیستم به کار افتاد و فورد (Ford) کارخانه معروف اتومبیل سازی خود را در سال ۱۹۰۳ برقرار کرد.

در زمینه سفرهای هوایی، که آرزوی دیرین بشر بود، نخست استفاده از بالون معمول شد و سپس بالون هدایت شونده (۱۸۸۴). بالون هدایت شونده معروف زیپلین Zeppelin در سال ۱۹۰۸ ساخته شد. بعد از چند دهه از آغاز تلاشها در این زمینه، اولین پرواز طیاره توسط برادران رایت Wright در سال ۱۹۰۳ صورت عمل به خود گرفت.

تحولات عظیم در بیولوژی فصل دیگری از ترقیات علمی قرن مورد بحث است. پیدا شدن مکتب داروین و مبارزه برای سلامت انسان توسط کلود برنارد Claude Bernard و لوئی پاستور که اولین تلقیح بر ضدّ مرض هاری را در سال ۱۸۸۵ انجام داد از جمله این تحولات است.

تحوّلات عظيم در علم شيمي و بهره‌برداري صنعتي از آن، منجمله در داروسازي، در دو دهۀ ۱۸۸۰ - ۱۹۰۰ و پس از آن روي مي‌دهد.

در علم فيزيك، پس از مذهبها سلطۀ مكتب مكانيكي نيوتن، مارسلن، برتلو، و لرد كلوين، فيزيك كوانتاي Quantum Physics ماكس پلانك Max Planck در سال ۱۹۰۰ پا در ميان نهاد و طرز نگاه مكانيكي پيشين به كلي دگرگون شد و انديشۀ نسبت از حدود سال ۱۹۰۵ به وجود آمد.

پيشرفت در شناسائي راديواكتيويته در سال ۱۸۹۸ به مدد آقا و خانم كوري Curie روي مي‌دهد و در سال ۱۸۹۹ هم خواص راديواكتيويته اورانيوم را كشف مي‌كنند.

تحوّل عظيم در اسلحه‌سازي شاخص ديگر اين دوره است. مسلسل در سال ۱۸۸۵ ساخته شد و تانك زره‌پوش در سال ۱۹۱۶ و مواد انفجاري جديد، منجمله ديناميت، به ميان آمد. نوبل در سال ۱۸۶۶ ديناميت را ساخت، و فن بمباران هوايي از سال ۱۹۱۳ مورد استفاده واقع شد. زيردريايها از سال ۱۸۶۵ داراي موتور بخاري شدند و در سال ۱۸۸۷ از موتور برقي بهره‌برداري كردند.

اهميت تحولات در زندگي روزمرۀ مردم كمتر از آنچه مذكور افتاد نبود. پرورش انواع ميوه‌ها، حبوبات، سبزيها و توسعۀ كشاورزي و دامپروري به ميزان بي‌سابقه، سفرۀ مردم را در مغرب زمين در هر جا رنگين كرد. حتي امكان حفظ غذا توسط يخچالها توسط شارل تليه در سال ۱۸۶۷ عملي شد.

مواد پلاستيكي از سال ۱۸۶۵ به بعد ساخته شد و فيبر پلاستيكي از سال ۱۸۸۴ نساجي را دستخوش انقلاب كرد. اولين اتومبيلي كه با مصرف بنزين به كار افتاد به دست دايملر Daimler آلماني در حدود سال ۱۸۸۵ ساخته شد. در سال ۱۸۹۰ كشور فرانسه اولين اتومبيل خود را، با مارك پژو، به راه انداخت.

چرخ در حمل و نقل اهميت اساسي دارد. اولين پوشش لاستيكي چرخ براي دوچرخه در سال ۱۸۸۹ اختراع شد. بعداً اتومبيلها نيز از طابير استفاده كردند. موتور ديزل در سال ۱۸۹۳ ساخته شد.

كشف ويتامينها توسط يك دانشمند لهستاني در سال ۱۹۱۱ صورت گرفت و انسولين براي علاج مرض قند را در سال ۱۹۲۱ كشف كردند.

انقلاب در چاپ و مطبوعات نيز در اين دوره چشمگير است. در سال ۱۸۶۷ با اختراع ماشينهاي چاپ روتاتيو (rotative) توسط مارنيوني انقلاب عظيمي در چاپ مطبوعات روي داد. ماشين آفست (offset) در سال ۱۹۰۴ ساخته شد.

در سال ۱۸۹۳ اولین پروژکتور سینما توسط ماری (Marey) ساخته شد و در سال ۱۸۹۵ برادران لومیر اولین دستگاه فیلم‌برداری و نمایش سینما را ساختند. گرامافون در سال ۱۸۷۷ ساخته شد و اولین صفحه گرامافون در سال ۱۸۸۷ به بازار آمد. عکس رنگی از سال ۱۹۰۷ متداول شد. پس از کشف اشعه ایکس در سال ۱۸۹۵ اولین رادیوگرافی پزشکی در سال ۱۸۹۶ عملی شد.

استقرار تلسکوپ عظیم رصدخانه کوه ویلسن، با قطر دوربینی معادل ۲/۵ متر در سال ۱۹۱۷ انجام شد.

می‌دانیم که میرزا آقا جان کاتب وحی چگونه تقریرات الواح مبارکه را ثبت می‌کرد، با کاسه‌ای از مرکب و دهها قلم نی تراشیده از قبل. اختراع خودنویس توسط واترمن در سال ۱۸۸۳، یعنی ۹ سال قبل از خاتمه دوره وحی الهی، صورت گرفت.

در پایان باید اشاره‌ای مجمل به کشف نقاط ناشناخته کره ارض کرد، از جمله قطب شمال، و بعد قطب جنوب، که از سال ۱۸۸۸ آغاز شد (۱).

چالشی که علم و علمای زمانه برای امر مبارک بوجود آوردند

در زمانی که علم مهمترین شاخص زندگی جامعه‌های پیشرفته شده، البته نمی‌تواند در آثار ظهور جدید الهی نادیده گرفته شود.

می‌توان با اطمینان گفت که هیچ یک از ادیان سابقه با چالشی (challenge) از جانب دنیای علم و علماء در حدی که امر بهائی با آن مواجه شد روبرو نگردید. این چالش (یا مبارزه طلبی و ستیز) تنها از جانب علمای ادیان سابقه نبود (۲)، بلکه خصوصاً مقابله و معارضه‌ای بود از جانب علمای جدید علوم مادی چون طرفداران اصالت علم (scientisme) که منکر هر حقیقتی بودند که به حسّ و تجربه درنیاید و یا کسانی که با دید مکانیکی به جهان نگرستند و دنیا را چون ماشین تحت سلطه جبر علی (déterminisme) تصوّر کردند و یا دانشمندانی که مفروضات علمای دینی را چون مرکزیت کره ارض و خلق عالم در هفت روز و ثبات انواع و نظائر آن را به باد انتقاد گرفتند و مردود شمردند، از گاليله و پیروان او تا داروین و دیگران.

روبرت شنرب Schnerb مؤلف تاریخ تمدن قرن ۱۹ عصر مذکور را عصر scientisme، یعنی غلبه مطلق علم خوانده است. آگوست کنت، واضع علم جامعه‌شناسی، قانون حالات سه‌گانه را عرضه کرد. بر طبق فلسفه اثباتی یا تحقیقی او، دین مرحله ابتدائی از تحول فکر بشری محسوب است. در قرن نوزدهم، به دنبال راسیونالیسم (rationalism) یا خردگرایی دکارتی که پایه‌اش بر شهود باطنی بود، راسیونالیسم متکی بر تجربه محسوسات ظاهر شد.

رنان (Renan) در سال ۱۸۴۸ گفت که علم خود نوعی دین است، چه که به تنهایی می‌تواند مسائل همیشگی انسان را حل کند.

جان استوارت میل (John Stewart Mill) با تجربه‌گرایی سودجویش از مسائل متافیزیک پرهیز کرد. طبیعت‌گرایی همراه با اعتقاد به اصالت علم سبب شد که تن (Taine) فعالیت ذهنی انسان را تحلیل و تنزیل به برخورد اتمهای ذهن کند. تن و جیمز میل وجدان بشری را معادل تداعی افکار و صور پنداشتند.

عده‌ای از علماء گفتند همان طور که کبد صفرا ترشح می‌کند، مغز هم ترشحش فکر است. برای بسیاری از علماء اعتقاد به یک حقیقت متعالی به کلی بی‌معنی شد. ریبو (Ribot) روانشناسی انسان را مرتبط به فیزیولوژی سیستم عصبی وی انگاشت.

موضع دشوار حضرت عبدالبهاء

برای ابداء نظر در مورد علم و علماء حضرت عبدالبهاء در موضع دشواری از تحول فکری جهان قرار گرفته بودند. از یک طرف مواجه با عقب‌ماندگی فکری، علمی، و فرهنگی مشرق زمین، خصوصاً کشور ایران، بودند، و می‌بایست علماء مذهبی و عامه مردم را به اتخاذ علوم و فنون غربی تشویق و تحریص فرمایند. و از طرف دیگر با غرور علمی غرب که به صورت مکتب اصالت علم (scientisme) یا نحله اثباتی (positivisme) و امثال آنها ظاهر شده، و با نگاه صرفاً مادی و مکانیکی به جهان و آن چه در اوست می‌نگریست، روبرو بوده‌اند، و می‌بایست نارسائی و غیرجامع بودن علوم مادی را اثبات کنند، و برای جنبه‌های روحانی مکانی در عرصه معارف بشری بگشایند. می‌بایست از سوئی با علمای شرع که مخالف ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله بودند و از هیچ گونه دشمنی و آزار رسانی به امر جدید دریغ نداشتند مقابله کنند و از سوئی طی اسفار غربی خود و از طریق مکاتبه با علمائی چون آگوست فورل یا ملاقات با جمعی از دانشمندان در اروپا و امریکا و ضمن برخورد با دانشگاهیان موضع والای دانش و خرد را در آئین جدید بشناسانند و ثابت کنند که دین مخالف علم نیست، بلکه بین آن دو در مقصد و هدف موافقت است (جستجوی حقیقت) ولو روشها متفاوت باشد (مشاهده و تجربه در مورد علوم مادی و طبیعی؛ و تعقل و شهود باطنی و اتکاء بر کلمه وحی شده الهی در مورد علوم روحانی و الهی). از سوئی می‌بایست روشن کنند که نباید به ظاهر کتب مقدسه هنگام قضاوت تکیه کرد، بلکه معنای باطنی بسیاری از کلمات و عبارات، چون أسطوره آفرینش یا بشارات در مورد ظهور آخرین را جويا شد؛ و از سوی دیگر اثبات کنند که بعضی حقائق علمی در کتب مقدسه مذکور شده و ادیان همواره منشأ پیدائی و رشد تمدنات مهمه بوده‌اند.

حضرت مولی‌الوری می‌بایست از سوئی از علم نوظهور قرون جدید ستایش کنند و از سوی دیگر مانع این شوند که دین به زاویه خمول افکنده شود، همان طور که رنان در نیمه قرن گفته

بود. از سوئی می‌بایست لزوم کاربرد عقل را حتی در تحرّی حقیقت دینی توصیه فرمایند، و از سوی دیگر انحرافات عقل و علم را در جهت مادیگری و نظریّه مکانیکی و فلسفه تبدل انواع مورد تردید و نقد قرار دهند.

آن چه در صفحات آینده می‌آید نشان خواهد داد که چگونه آن حضرت با قدرت و مهارت از همه این "مضایق"، استادانه بیرون آمدند و معنی علم حقیقی و مفهوم دین حقیقی و سازگاری آن دو را با هم با حسن وجه بیان فرمودند و طریق اعتدال میان دو طرز تفکر به ظاهر متضاد را نشان دادند.

سابقه‌ای در مورد علم و علماء از دیدگاه جمال ابهی

در ادیان قبل از اسلام توجه چندانی به عرصه علوم خارج از حوزه تئولوژی دیده نمی‌شود. از مزایای اسلام آن بود که هم در قرآن و هم در حدیث مروج علم و طلب علم شد و می‌دانیم که خلیفه عباسی مأمون اساس تحقیقات علمی و آکادمی را در زمینه‌های مختلف نهاد، اما هیچ دیانتی به اندازه امر بهائی به علوم و فنون اهمیت نداده و شاهد آن نصوص متعدد در الواح مقدسه حضرت بهاءالله است که در آن به ستایش عقل و تجلیل از علم و علماء پرداخته‌اند و مطابقت دین و علم را یکی از اصول آئین خویش قرار داده‌اند. نمونه‌ای از کلمات جمال ابهی را در اینجا می‌آوریم:

"بشارت یازدهم - تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جائز و لکن علومی که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است."

"تجلی سوّم - علوم و فنون و صنایع است. علم به منزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود. تحصیلش بر کلّ لازم، و لکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند، نه علومی که به حرف ابتداء شود و به حرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حقّ عظیم است بر اهل عالم ... فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزّت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط."

علوم و فنون را حضرت بهاءالله از ارکان تعلیم و تربیت کودکان دانسته‌اند. در لوح مقصود می‌فرمایند:

"از علوم و فنون آن چه سبب منفعت و ترقی و ارتفاع مقام انسان است، اطفال به آن مشغول گردند ... علمای عصر باید ناس را در تحصیل علوم نافع امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند. علومی که از لفظ ابتدا و به لفظ منتهی گردد مفید نبوده و نخواهد بود. اکثری از علمای ایران عمرها به درس حکمت مشغولند، و عاقبت حاصل آن جز الفاظی نبوده و نیست."

حضرت بهاء‌الله حکمت را به کلی طرد و حکما را ردّ نفرموده‌اند. در کلمات فردوسیّه آمده: "این مظلوم حکما را دوست داشته و می‌دارد، یعنی آنان که حکمتشان محض قول نبوده، بلکه اثر و ثمر در عالم از ایشان ظاهر شده و باقی مانده. بر کلّ احترام این نفوس مبارکه لازم."

در لوح حکمت حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند که ریشه علم و حکمت را باید در ادیان جست: "انّ اساس الحکمة و اصلها من الانبياء و اختلفت معانيها و اسرارها بين القوم باختلاف الانظار و العقول ... و القدما اخذوا العلوم من الانبياء لانهم كانوا مطالع الحکمة الالهيه و مظاهر الاسرار الربانية." در مورد فیثاغورث تصریح می‌فرمایند که وی در زمان سلیمان بن داوود می‌زیست و اخذ الحکمة من المعدن النبوة.

پس علم حق ندارد که منکر دین و خدا شود. هدف اصلی و بنیاد حقیقی علوم چیست؟ اصل کلّ العلوم هو عرفان‌الله جلّ جلاله و هذا لن یُحقّق الاّ بعرفان مظهر نفسه (اصل کلّ الخیر). پس علم یا حکمت حقیقی نباید انکار خدا و دین خدا را کند: من کان فیلسوفا حقیقیا ما انکر الله و برهانه بل اقرّ بعظمته و سلطانه المهیمن علی العالمین (لوح حکمت). انتظار جمال مبارک از علما این است که مظهر امر را در هر دوری تصدیق کنند. در لوح برهان می‌فرمایند: "اعلم انّ العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر علمی و طار فی هواء حبی و نبذ ماسوائی و اخذ ما نزل من ملکوت بیانی البدیع. انه بمنزلة البصر للبشر و روح الحيوان لجسد الامکان."

از خلال نصوص مبارکه حضرت بهاء‌الله برخی از صفات و ملکاتی که از علما انتظار می‌رود مشخص می‌شود. مثلاً در لوح مقصود فرموده‌اند: "در کلّ احوال باید به انصاف ناظر باشد و به طراز عدل مزین." در همان لوح دو صفت دیگری برای خردمندان ذکر می‌فرمایند: "آسمان خرد به دو آفتاب روشن: بردباری و پرهیزکاری."

عالم باید همه فکرش معطوف به خدمت عالم انسانی باشد. در کلمات فردوسیّه فرموده‌اند: "قوة متفکرة مخزن صنایع و علوم و فنون است. جهد نمائید تا از این معدن حقیقی لثالی حکمت و بیان ظاهر شود و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه عالم گردد."

اثر و ثمری که در این عالم از عالم می‌توان انتظار داشت آن است که اولاً به ارتقاء مقام و منزلت انسان کمک کند؛ و ثانیاً محصول کارش، یعنی اختراع و یا اکتشاف او، موجب آسایش و رفاه بنی آدم گردد؛ و ثالثاً به وحدت و اتحاد بشریت کمک کند.

بیانات حضرت عبدالبهاء در شرافت علم

در بیانات حضرت عبدالبهاء، من جمله خطابات مبارکه، ستایش علم و تجلیل علما به کرات و مراتب آمده. در نطقی در پاریس به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۱۱ فرموده‌اند: "اعظم فضائل عالم انسانی علم است. علم سبب ظهور فیض الهی است. علم کاشف اسرار است. علم نظیر آئینه‌ای است

که صور اشیاء در آن مُرَتَّب است ... علم آنچه جمیع اکتشاف کرده‌اند، یعنی معلومات جمیع بشر را به انسان تعلیم می‌کند. علم است که انسان را مَطَّلَع بر جمیع وقایع زمان سابق می‌نماید. علم است که انسان را کاشف اسرار مستقبل می‌کند. (۳) بعد می‌فرمایند: "جمیع کائنات اسیر طبیعت هستند، مگر انسان که به مدد علم بر طبیعت حاکم است."

در خطابه دیگر در دانشگاه کلارک (۲۳ می ۱۹۱۲) می‌فرمایند: "اعظم منقبت عالم انسانی علم است و انسان به عقل و علم ممتاز از حیوان است. انسان به علم کاشف اسرار کائنات است ... علم سبب عزت ابدیه انسان است. علم سبب شرف عالم انسانی است."

در خطابه‌ای در دانشگاه استنفرد Stanford می‌فرمایند: "خداوند انسان را به عقل اختصاص داده و این عقل اشرف کائنات است. فی‌الحقیقه قوه‌ای است از تجلیات الهی." و بعد می‌فرمایند "عقل است که انسان را از اسارت طبیعت می‌رهاند." (۴)

به خلاف نفوسی که تعبد یا قبول کورکورانه را اساس ایمان قرار داده‌اند، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "علم خدمت به عالم حقیقت کند، علم ادیان سابقه را از تقلید نجات دهد، علم کشف حقیقت ادیان الهی کند." (۵)

وقتی حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند "علم انسان را از اسارت طبیعت نجات دهد" مقصودشان تنها طبیعت بیرونی نیست، بلکه به طبیعت درونی انسان هم توجه دارند. لذا، عباراتی چون "علم سبب عزت ابدیه انسان است"، "علم سبب شرف عالم انسانی است"، و "علم سبب صیت و شهرت انسان است" (۶) معطوف به جهت اخلاقی و روحانی هم هست که انسان به مدد علم الهی بر طبیعت بهیمی خود فائق و مسلط می‌گردد.

در ستایش علما می‌فرمایند: "شخص ذلیل به علم عزیز شود و شخص گمنام نامدار گردد و مانند شمع روشن مابین ملل درخشنده شود، زیرا علم انوار است و شخص عالم مانند قندیل درخشنده و تابان. جمیع خلق می‌تواند و علماء زنده ... مشاهیر علماء سلف را ملاحظه کنید که ستاره عزتشان از افق ابدی درخشنده است و تا ابدالآباد باقی و برقرار." (۷)

انتظار حضرت عبدالبهاء از علما این است که علمشان تقلید موهومه و تعصبات جاهلیه را از میان بردارد. حتی از علم و علماء توقع دارند که علم وحدت عالم انسانی را بلند کنند و جمیع بشر را متحد نمایند، یعنی موانع و حائل‌های میان افراد بشر را مرتفع سازند و وحدت حقیقت ادیان را بر ملا کنند و تقلید را منکوب نمایند. (۸)

محتماً توجه حضرت عبدالبهاء در این بیان مبارک هم به علوم صوری است و هم به علم الهی که در ظهور جدید منعکس شده و فواصل وطنی - طبقاتی - نژادی را مضمحل کرده. از این

روست که در همان بیان (۹) ترقی انسان در جمیع مراتب کمالات را مرهون علم حقیقی می‌دانند.

حاصل کلام آن که وقتی حضرت عبدالبهاء علوم و فنون بشری را از جمله تجلیات علوم الهی می‌شمردند، همان طور که در لوح خطاب به فورل ملاحظه می‌توان کرد، علم را به یافته‌های علمای تنگ نظر طبیعی محدود نمی‌فرمایند.

علم البته بر قوای عقلانی انسان متکی است و از منظر امر بدیع عقل یا خرد "بیک رحمن است و مظهر اسمِ علام. به او مقام انسان ظاهر و مشهود." (۱۰) حضرت عبدالبهاء نیز در رساله مدنیّه تصریح می‌فرمایند که "معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه کلّ از فیوضات عقل و دانش است" و با اشاره به حدیث "اول ما خلق الله العقل" یادآور می‌شوند که "این آیت کبرای خداوند بی‌همتا در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته." (۱۱)

کتاب *Promulgation of Universal Peace* مجموعه‌ای از خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در ایالات متحده آمریکا و کانادا به سال ۱۹۱۲ است که تعدادی از آنها به فارسی در دسترس نیست. لذا، مضمون برخی از آن خطابات در ارتباط با موضوع علم در اینجا آورده می‌شود. (۱۲) از جمله بیانات مبارکه است (ترجمه به مضمون): "فضائل و مناقب عالم انسانی متعدّد و علم یکی از آنهاست که اعظم و انبسط از همه است. وجه تمایز انسان از حیوان است. موهبت و عطیه الهی است. علم تجلی شمس حقیقت است و عبارت است از قدرت تحقیق و کشف حقائق عالم و وسیله‌ای است برای وصول انسان به خدا ... علم اول صادر از حقّ به سوی انسان است ... قدرت تحقیق علمی و اکتساب علم عالیترین مزیت مخصوص انسان است و سایر موجودات از این قابلیت محرومند."

ترقی ملل موکول و منوط به موفقیت‌های علمی است. در نطقی در ۸ جون ۱۹۱۲ محدودیت علم را نیز بر ملا می‌فرمایند: "درد اصلی جهان فقدان محبت حقیقی و نودوستی است و این درد را علم در هیأت اجتماعی درمان نتواند کرد. تنها تعلیمات دین است که می‌تواند عشق و وحدت و اتحاد قلوب را بیافریند."

تعریف علم

پس از مقدماتی که رفت و بیشتر جنبه توصیفی داشت، اینک وارد بخش تحلیلی این مطالعه می‌شویم و آن تعریف علم است از نظر فلاسفه و علماء و بعد بحث در آنچه دیدگاه حضرت عبدالبهاء است.

تعریف علم هم مانند طبقه‌بندی آن کاری بس دشوار است، زیرا با تحول بحث‌المعرفه علمی ناچار تغییر تعاریف ضرورت می‌یابد. مثلاً وقتی اندیشه واقع‌گرایی به صورت خام آن حاکم بود، علم را مطابق ذهن و عین می‌دانستند و پی بردن به حقائق اشیاء را ممکن می‌دانستند، در حالی که امروزه می‌گویند نیل به حقیقت چیزها مقدور نیست و ناچار باید به مطالعه پدیده‌ها و خواص و روابط آنها اکتفا کرد و نقش فعال و متصرف‌شانسده را در شناسائی منظور داشت. امروزه فلاسفه گویند که علم یک معرفت سیستماتیزه یعنی نظم و نسق یافته است که موضوع آن روابط عمومی و کلی بین پدیده‌ها و چیزهاست (۱۳)، و نتایجش توسط دلائل عقلی یا تجربی تأیید و تأکید می‌شود. در علوم تجربی وقایع و واقعیات به جای آن که اموری مجزای از هم و تصادفی تلقی شوند، به صورت پدیده‌هائی مطرح می‌گردند که قابلیت تکرار دارند و مرتبط به قوانین عمومی و حتی تئوریهای وسیع هستند. معرفت علمی تبیین کننده است، یعنی تعیین کننده روابط علت و معلولی، در حالی که معرفت عامی فقط متوجه عمل و فعل یا برای جوابگوئی به یک کنجکاوی حسی است. علم جوابگوی کنجکاوی عقلی است و البته نیل به آن جز با کاربرد روشهای دقیق، من جمله اندازه گیری و آزمایش، مقدور نیست. (۱۴)

در حالی که آگوست کنت، از بنیادگذاران جامعه شناسی جدید، علم را بررسی پدیده‌ها و برگرداندن آنها به قوانین، یعنی روابط ثابت و غیر متغیر، فارغ و میرا از بحث در علل فاعلی یا غائی و نیز ماهیت درونی و ذاتی چیزها، می‌انگاشت و آن را در نقطه مقابل و معارض شناسائی تئولوژیک و متافیزیک قرار می‌داد، در دنیای امروز، به تأثیر فیزیک جدید، تحولی دارد روی می‌دهد که مبانی علمی را خیلی به اصول و مبانی مورد قبول ادیان نزدیک می‌کند و در نتیجه، آن طرز فکر را که می‌گفت علم و دین به طور مطلق از هم جدا و از نظر روش و محتوی کاملاً با هم نا آشنا هستند مورد تأمل و تردید قرار می‌دهد. (۱۵)

کاپرا تاریخ علم را به دو دوره تقسیم می‌کند: دوره نیوتنی که دنیا را مانند ماشینی می‌دید مرکب از اجزاء و پیوندها، که باید یکایک را مطالعه کرد تا به شناخت کلی دست یافت؛ و دوره فیزیک جدید کوانتا و ترمودینامیک (Quantum Physics & Thermodynamics) که به کلی پایه‌های فکری را نه فقط در فیزیک تغییر داد، بلکه محتملاً علوم اجتماعی و اقتصادی و روانشناسی را هم دگرگون کرده. مدت دو قرن و نیم فیزیک تابع طرز نگاه مکانیکی جهان بود. ناچار عقیده به امکان تحویل و تنزیل کل به اجزاء غالب بود. اما در قرن بیستم فیزیک محدودیت و نارسائی طرز فکر مکانیکی را به ثبوت رساند و این امر منجر به پذیرش طرز دید آرگانیکی و اکولوژیکی شد، یعنی طرز دیدی جامع‌نگر که مشابه و متوازی طرز دید عرفانی در همه ازمه و در همه فرهنگها است. کاپرا، پس از بیان نظریه سوروکین (P. Sorokin) در مورد توالی بنیادهای مختلف فرهنگی، می‌گوید که در علم فیزیک هم ما از یک فرهنگ حسی - مادی به یک فرهنگ جدید روی آورده‌ایم که در آن دیگر این اندیشه که روش علمی تنها

نحوه ارزنده حصول معرفت است از اعتبار می‌افتد و فعالیت‌های عقلانی و شهودی ذهن مکمل یکدیگر تلقی می‌شوند.

باید متذکر بود که فکر عقلانی به صورت امتدادی یا خطی *linéaire* و متمرکز و تحلیلی عمل می‌کند و نقش آن جدا کردن، اندازه گرفتن، و طبقه‌بندی کردن است؛ در حالی که شناخت شهودی *intuitive* که جلوه آن را در عرفان و دین می‌توان دید تألیفی، جامع‌النظر و غیرخطی *holistique et non-linéaire* است.

کاپرا توجه می‌دهد که چون قرن‌هاست جامعه غرب توجهش حصر در پرورش و توسعه جنبه عقلانی انسان بوده، در نتیجه شکاف بزرگ نامطلوبی میان رشد شناسائی‌های علمی و قابلیت‌های فنی از یک طرف و بسط و گسترش خردمندی و روحانیت و اخلاق از طرف دیگر به وجود آمده است. همین که فیزیک معاصر با عرفان ارتباط برقرار کند (۱۶) مکمل بودن طرز شناخت عقلانی و طرز فکر شهودی را به ثبوت می‌رساند.

توضیحاً اضافه شود که تفکر مکانیکی نیوتنی در فیزیک که در باطن مدلی برای همه علوم انسانی و اجتماعی بود، فی‌الحقیقه با دکارت آغاز شد که دنیای مادی را یک ماشین دید فاقد هدف، فاقد حیات، و فاقد روح. دکارت هم مانند فرانسیس بیکن *Francis Bacon* قائل به این بود که هدف معرفت علمی تسلط و غلبه بر طبیعت است، در حالی که با ترقیات و کشفیات بیولوژی (زیست‌شناسی) معلوم شد که جهان را باید چون سیستمی دید در تحول و جهش دائم، سیستمی که در آن ساخت‌های پیچیده‌تر متدرجاً از صور ساده‌تر حیات بر اثر رشد و تکامل به ظهور می‌رسد.

در خود فیزیک هم با پیدائی ترمودینامیک و اصول آن مبانی فکر دگرگون شد. مثلاً به جای اندیشه اصالت تعیین *déterminisme* بولتزمان قائل به آن شد که رفتار سیستم‌های مکانیکی پیچیده را می‌توان نه با جبر علی، بلکه با قوانین احتمالات آماری توصیف کرد.

با پیدا شدن تئوری نسبیت و نظریه‌های فیزیک اتمی، تمام مفاهیم بنیادی طرز نگاه نیوتنی در باره جهان بی‌ارزش شدند، تا بدانجائی که یکی از اندیشمندان بزرگ گفت که جهان بیشتر به یک دنیای وسیع اندیشه همانند است تا به یک ماشین عظیم. من جمله مسلم شد که الکترون خاصیتی عینی مستقل از رابطه بین شناسنده و موضوع شناسائی ندارد و در نتیجه تفکیک و فصل قطعی (به شیوه دکارت) میان ذهن و عین، روح و ماده، مشاهده‌گر و مشاهده‌شده عاری از توجیه است. در مورد ماده هم فیزیک جدید آن را چیزی منفعل و بی‌حرکت نمی‌داند، بلکه قائل است به آن که ماده به حرکتی دائمی متحرک است و ثبات جز یک تعادل پویا (دینامیک) چیز دیگری نیست.

از این بررسی ها معلوم شد که جهان را به یک عده واحدهای بنیادی (عناصر اولیه) تحویل نمی توان کرد، بلکه جهان مثل بافتهای دینامیک از حوادث و وقایع به هم پیوسته است.

این که جدائی میان علوم طبیعی و علوم الهی مربوط به گذشته است و باید مورد تجدید نظر قرار گیرد، نظر پرفسور یان باربور Barbour نیز هست (وی در کارلتون کالج، در ایالت مینه سوتا، هم استاد فیزیک بوده و هم مدیر گروه دین و صاحب کتابی است که عنوان فارسی آن "علم و دین" است) (۱۷). باربور در پایان کتاب خود، "علم و دین" کوشاست که به جای natural theology یعنی بحث در اثبات وجود خدا با استناد به شواهدی از طبیعت، یک theology of nature پیشنهاد کند، یعنی "کوششی در بازنگری به نظم و نظام طبیعت در چارچوب آراء کلامی که عمدتاً متخذ از تعبیر و تفسیر وحی تاریخی و احوال دینی است." (از مقدمه کتاب)

باربور در کتاب ارزشمندش نشان می دهد، همان طور که از کاپرا نقل کردیم، که فیزیک جدید در تکامل خود بعد از پایان قرن نوزدهم بر سه اصل، که سابقاً مسلّم انگاشته شده بودند، خط بطلان می کشد: اول بر اصل تعین یا جبرانگاری déterminisme، دوم بر اصل تبدیل و تحویل کلّ به اجزاء réductionisme، و سوم بر واقع گرایی خام naïve realism که در آن نظریه های علمی را المثنای (نسخه دوم یا رونوشت) دقیق جهان خارج می انگارند، حال آن که به اعتقاد علمای امروز علم یا زبان علمی المثنائی از طبیعت تهیه نمی کند، بلکه یک سیستم سمبولیک می سازد که انتزاعی و انتخابی است و فقط به جنبه های محدودی از موضوع، آن هم به مقاصدی خاص، می پردازد.

تعریف علم از نظر حضرت عبدالبهاء

هم چنان که در توضیحات دکتر علیمراد داودی در باره لوح خطاب به پرفسور فورل آمده، حضرت عبدالبهاء طبیعت را روابط ضروری یا خواص ضروری منبعث از حقائق اشیاء تعریف کرده اند (۱۸). علم این روابط و خواص را مطالعه می کند، یعنی به خود حقائق اشیاء دسترسی ندارد. اما البته حقائق اشیاء را نباید منکر شد. به گفته همان مولف "در ورای همه این حقائق، حقیقت واحدی است که همه این حقائق سهمی از حقیقت خود را از همان حقیقت کلی برده است." آن ماوراء طبیعت ناچار باید مورد تصدیق هر متفکری واقع شود.

این نکته درخور توجه است که حضرت عبدالبهاء موضوع علم را آحاد عناصر نمی دانند، بلکه روابط میان آنها را درخور مطالعه علمی منظور می فرمایند، و این اندیشه کاملاً با فیزیک جدید توافق دارد.

حضرت عبدالبهاء به نقش عقل در حصول علم کمال عنایت را دارند. علم به مشاهده و آزمایش واقعیات (facts) محدود نمی‌شود. ذهن انسان با تفکر بر روی تجارب خود به facts اکتفا نمی‌کند. جویای قوانین است، نه قوانینی که عقل انسان را بر موضوع مورد بررسی (ماده - شیء - طبیعت) تحمیل کند، بلکه قوانینی که از خود اشیاء استنتاج و استخراج توانند شد (گفته امیل بوترو حکیم فرانسوی). (۱۹)

چون علم با مجموعه‌ای از نظریه‌های معقول و مقبول سر و کار دارد، بد نیست یادآور شویم که به گفته مؤلف کتاب "علم و دین"، پرفسور باربور، در مورد رابطه میان نظریه و واقعیت چهار نظریه طرح شده است: مکتب اول پوزیتیویسم است، که نظریه علمی را ملخص داده‌های تجربی و نوعی تسهیل و تعبیه روانی برای رده‌بندی مشاهدات می‌داند (به عقیده این مکتب، مفاهیم نظری فرمولی هستند برای ارائه ماحصل و سیاهه تجربه‌ها). مکتب دوم مکتب وسیله‌انگاری است که می‌گوید قوانین علمی سررشته‌هایی برای جهت‌یابی و راه‌جویی پژوهشگران هستند و نظریه‌ها عبارتند از شیوه‌ها و شگردهای استنتاج که در درجه اول برای پیش‌بینی مفیدند. به عبارت دیگر نظریه‌ها ابداعات بشری برای هماهنگ کردن یا ایجاد گزاره‌های مشاهداتی هستند. سوم مکتب ایدئالیست و نئوکانتی است که در آن نظریه به عنوان صورت ذهنی مطرح است. ساخت نظریه‌ها همانا فراافکنده ذهن آدمی بر هیولای بی‌شکل داده‌های حسی است. و بالاخره مکتب چهارم آن است که می‌گوید نظریه چون باز نمود جهان واقع است (مکتب واقع‌گرائی یا اصالت واقع)، یعنی مفاهیم نظری ماهیت حوادث واقع شده در جهان را باز می‌نماید. (۲۰) این مکتب اخیر می‌تواند یا صورت خام داشته باشد، یا پخته و سنجیده باشد، که باربور شخصاً از همین صورت سنجیده واقع‌گرائی دفاع می‌کند. ژان پیازه سوئیسی هم از آن به عنوان مکتب interactionnisme تعبیر می‌کرد. در این مکتب واقع‌گرائی انتقادی هم خلاقیت ذهن انسان مورد تأیید است و هم وجود خارجی انگاره رویدادها که نباید آن را آفریده ذهن بشر شمرد. (۲۱)

حاصل کلام آن است که هدف علم شناخت طبیعت است، نه فی نفسه، یعنی در واقعیت حقیقتی و اصلی آن، بلکه به‌صورتی که در آزمون تجربی می‌آید و مقرون به انسجام فکری و عقلی شناسنده است.

تقسیم بندی علوم از منظر مبارک

از نظر جمال مبارک در کتاب مستطاب/یقان علم به دو قسم منقسم است: علم الهی و علم شیطانی. "آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات انفس ظلمانی باهر. بیان آن اتقوا الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر. اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجر کبر و غرور و نخوت."

هم در آن کتاب شریف تفکیک می‌فرمایند بین علوم باقیه قدسیه و علوم فانیه مردوده. مثال علوم اخیر کیمیا و سیمیاست و منظور از علوم اولین علومی است که هادی به معرفت الهی است.

در مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه که کتابی فارسی در تصوّف است، و در واقع ترجمه مانندی است از عوارف‌المعارف شهاب‌الدین عمر سهروردی، از عزالدین محمود بن علی کاشانی چنین آمده: علم نافع را علامت آن است که در نفس، تقوی و تواضع و نیستی زیادت کند و نائره شوق و طلب را مشتعل‌تر گرداند. علامت علم ضار آن که در نفس کبر و تفاخر و غرور و طلب دنیا زیادت گرداند.

در آثار حضرت عبدالبهاء این تقسیم بندیها از علوم را می‌توان دید:

- ۱- علوم مادیه که کشف اسرار طبیعت کند و علوم الهیه که کشف اسرار حقیقت کند.
- ۲- علم حصولی و علم حضوری یا تصوّری و تحقیقی. علم حضوری یا تحقیقی یا وجودی چون دانائی و وقوف انسان به نفس خود است.
- ۳- علمی که به ذات تعلّق دارد، یعنی علم ذاتی الهی که عین ذات است، و علمی که در حیّز فعل است، یعنی عین معلوم است، و آن تحقیق در خارج است.
- ۴- علم ذاتی که ادراک شیئی است بدون صورت متمایزه در ذهن و علم حضوری یا علم شهودی و آن ادراک شیئی است مع صورته‌التمایزه فی الذهن. (۲۲)
- ۵- و نیز آن حضرت علم مفید را از علمی که سبب غرور و کبر و عامل ظلم شود تفکیک فرموده‌اند.

یادآوری این نکته بیفایده نیست که تقسیم‌بندی علوم کاری بس دشوار است و با تحوّل زمان مکرراً در آن تجدید نظر به عمل آمده و می‌آید. بعضی تقسیم‌بندیها بر اساس احکام تقدیری است و پاره‌ای بر اساس احکام توقیعی. تقدیری چون تشخیص بین علوم نافع و علوم مضرّ و توقیعی مانند طبقه‌بندی علوم نزد یونانیان: علوم نظری شامل علوم طبیعی - ریاضیات - الهیات؛ علوم عملی شامل تدبیر منزل - اخلاق و سیاست مدن؛ و ریاضیات شامل حساب - هندسه - هیئت و موسیقی بوده. بنابر این در آثار حضرت عبدالبهاء طبقه‌بندی هم از جهت فلسفی شده است (حصولی - حضوری یا تصوّری - تحقیقی) و هم از جهت دینی (علوم مادیه و علوم الهیه) و هم از نظرگاه اخلاقی (علوم مفید و علوم زیان خیز).

طبقه بندی علوم در حال حاضر گسترش عظیمی پیدا کرده که بحث آن خارج از موضوع اصلی ماست و البته بسته به این که ملاک حوزه بررسی باشد (علوم طبیعی - علوم حیاتی - علوم

انسانی - الی آخر) یا مَد و روش تحقیق (علوم ریاضی - علوم تجربی - علوم کاربردی یا تطبیقی ...) نتیجه طبقه‌بندی فرق خواهد کرد. بعضی از علوم که سابقاً جزئی از یک علم وسیع‌تر بودند حال آنقدر توسعه یافته‌اند که خود عنوان علمی مستقل را زیبنده هستند، نظیر علوم مربوط به محیط زیست، یا علوم فضائی و نظائر آنها.

رابطه علم و دین

پیش از آن که نظریه امر بهائی و حضرت عبدالبهاء را در رابطه علم و دین مطرح کنیم مناسب خواهد بود که برای تشحیذ ذهن به نظراتی که در قرن بیستم در این زمینه مطرح شده پردازیم. از جمله بحثی که امیل بوترو در سال ۱۹۰۸ در مورد این رابطه داشته یا گفتگویی که یان باربور در سال ۱۹۷۲ طرح کرده است.

در مجموع می‌توان نظرات متفکران در باره رابطه علم و دین را به چهار دسته تقسیم کرد: اول نظرات برخی از طبیعت‌پژوهان که به فرموده حضرت عبدالبهاء تنگ‌نظر هستند و "محسوس را محتوم شمرند و غیرمحسوس را معدوم یا مشبوه دانند" و در نتیجه طرفدار تعارض کامل میان علم و دین هستند. در اینجا، علم می‌خواهد بر بی‌اعتباری دین رأی دهد، زیرا در حال معارضة با اندیشه دینی است. در میان متفکران طبیعی می‌توان از آگوست کنت، مارکس، طرفداران اصالت روان‌شناسی یا اصالت روان‌کاوی نام برد. ناگفته نباید نهاد که برخی دین را رد نمی‌کنند، بلکه ساخته و پرداخته قوه و اهمه ذهن انسان می‌دانند و مانند مارکس در زمره روبنای اجتماعی می‌شمرند. عده‌ای هم چون کنت دین و متافیزیک را نمودار مراحل اولیه سیر تفکر بشری می‌پندارند و برآنند که دیگر زمان آن دو گذشته و امروزه باید علم جایگزین آنها شود.

دسته دوم آنان هستند که از جدا انگاری کامل و قطعی حوزه‌های علم و دین طرفداری می‌کنند، بدون آنکه منکر ارزش دین باشند. از جمله استدلال‌ات این گروه از متفکران این است که:

الف - دین روشهای خاص خود را دارد که به کلی از روشهای علمی متفاوت است، بدین معنی که دین از طریق وحی و مکاشفه حاصل می‌شود، در حالی که علم از راه مشاهده و تجربه و اکتشاف بشری به دست می‌آید.

ب - مسائل دینی در حوزه هویت مشخص انسانی مطرح می‌شود، نه در حوزه عینیت غیرشخصی مستقل از انسان که خاص پژوهش علمی است.

ج - امور و مسائل دین قطعی و غائی است و نوعی همدلی شخصی می‌طلبد که با "ره یافت" عینی فارغ‌البال اهل علم خیلی فرق دارد.

د - علم عرضه دارنده دانش فنی تخصصی است و با فلسفه جامع حیات سر و کاری ندارد.

ه - میان علم و دین فرق زبانی هست، از جمله نقشهای خاص زبان دینی نیایش و عبادت و بیان تعهد به شیوه‌ای از عملکردهای زندگی است، در حالی که زبان علم زبان پیش‌بینی و کنترل پدیده‌هایی است که همگان مشاهده می‌توانند کرد و قابل تکرار است. جامعه دینی زبان عامل actor را به کار می‌برد و جامعه علمی زبان ناظر spectator را. به عبارت دیگر علم و دین به زبانهای مکمل یکدیگر سخن می‌گویند. در نتیجه علم و دین دو حقیقت مستقل از هم و خودمختارند. هر یک باید به کار خویش پردازد، ولیکن دو دیدگاه مکمل یکدیگر را به دست می‌دهند.

دسته سوم شاخص مکتبی است که می‌گوید دین آنجا آغاز می‌شود که علم از پیشروی باز می‌ماند. امیل بوترو این نظریه را زیر عنوان "حدود علم و قضیه دین" آورده که می‌تواند برای ما جالب توجه باشد. حاصل استدلال اصحاب این مکتب چنین است:

الف - بنیاد علم بر تجربه حسی است و در نتیجه آغاز و منشأ چیزها و غایت آنها هر دو بیرون از حوزه بررسی علم است و مورد نظر دین.

ب - علم به بررسی پدیده‌ها می‌پردازد و پدیده‌ها قابل اشتباه با خود هستی (حقیقت یا حقائق اشیاء) نیستند. علم روابط پدیده‌ها را بررسی می‌کند و خواص آنها را، و نه ماهیت آنها را.

ج - حدود و محدودیت علم خصوصاً در زندگی عملی به چشم می‌زند. علم قادر نیست که هدفی را برای زندگی ما مشخص کند. درست بر خلاف دین، علم به مشاهده و ثبت وقایع و واقعیات facts می‌پردازد و در صلاحیت او نیست که هدف را معلوم کند و تعیین تکلیف نماید.

د - زندگی عملی به بیش از علم نیازمند است. جامعه برای استمرار و ترقی نیازمند فداکاری فرد است. ایمان او به این که مصلحت جامعه در عدالت است منشأ غیرت و حمیت او برای حفظ مصالح ضروری نسلهای آینده است، و علم را توانائی آن نیست که چنین روحیه فداکاری را در فرد برانگیزد، یا به محبت هموع وادارد.

ه - حتی نمی‌توان گفت که علم انسان را به ایقان کامل و حقیقی رهنمون می‌شود. دیگر علم جزمی گذشته وجود عینی ندارد و قطعیت علمی که اصحاب مدرسه (اسکولاستیکها scholastics) به آن معتقد بودند دیگر پذیرفته نیست. تئوریهای متفاوت، حتی متناقض، اگر محقق را به نتایج متساوی هدایت کنند، همه از نظر علمی قابل تأیید

خواهند بود. شناخت علمی هرگز معادل موضوع شناسائی، یعنی بر آن کاملاً منطبق، نیست؛ اما می‌تواند نزدیک به واقعیت باشد. (۲۳)

اما دسته چهارم متفکران به لزوم گفت و شنود و حتی همراهی و همکاری میان علم و دین قائل هستند. در این میان جمعی نیز برآنند که میان علم و دین نزدیکی بسیار است و این حقیقت گاه از دید محققان پنهان مانده است. ماحصل سخنان این دسته را که امر بهائی نیز با آن همفکر است ذیلاً می‌آوریم:

الف - علم و دین هر دو در طلب کشف حقیقت هستند.

ب - توازی و تفاهم مهمی در روش آنها موجود است.

ج - گاه تفاسیر غلط از دین و گاه تقالید مانع از تطابق و توافق علم و دین گردیده است.

نکته اول مورد تأیید حضرت عبدالبهاء است. به قول یان باربور علم و دین هر دو مبتنی بر آزمایش هستند، و متخذ از تجاربی تفسیر و تعبیر شده. در هر دو حوزه عینیت (objectivity) محض ممکن نیست و مداخلت آگاهی انسان در هر دو عرصه ناگزیر و محرز است. در فیزیک نوین مسأله تأثیر مشاهده‌گر بر موضوع مطالعه یا داده‌ها و یافته‌های علمی امری مسلم شناخته شده. به عبارت دیگر نقش خلاق ذهن انسان در ابداع مفاهیمی که طبعاً با مشاهدات علمی تلازم دارند مورد تصدیق دانشمندان است. باربور می‌گوید: "ما ناگزیریم در صدد یک جهان‌بینی یک‌پارچه برآئیم. علم و دین باید در به دست دادن یک تفسیر منسجم از کل تجارب بشری با هم سهیم و شریک باشند."

در مورد نکته دوم کافی است فعلاً به نقش مهم عقل هم در علم و هم در دین اشاره کنیم. دین نیز از ارزش ادراک حسی و مشاهده غافل نیست، و لکن همان طور که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند میزان عقل را تام و بی‌خطا نمی‌توان انگاشت. (۲۴)

در مورد نکته سوم، نقل برخی از بیانات حضرت عبدالبهاء به مورد خواهد بود:

"دین با علم توأم است، زیرا دین و علم هر دو حقیقت است. اگر دین مخالف حقیقت باشد وهم است و هر مسأله دینی که مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد شایان اعتماد نه. پس تقالید و رسوماتی که منافی علم و ترقی است باید زائل نمود." (۲۵)

در دانشگاه کلارک ضمن خطابه‌ای فرمودند: "علم کشف اسرار کتب آسمانی کند ... علم ادیان سابقه را از تقالید نجات دهد ... علم کشف حقیقت اسرار الهی کند." (۲۶)

در موضعی دیگر می‌فرمایند (۲۷) که همه تعالیم الهی چون نصائح اخلاقی و رهنمودهای روحانی مطابق عقل است و در این مورد توجه می‌دهند که آنچه به عالم اخلاق و عرفان تعلق

دارد در همهٔ ادیان یکی است و آن حقیقت و قابل تأیید و تصدیق علم است، ولی آنچه تعلق به اجسام و احکام (چون احکام مربوط به معاملات) دارد به اقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل می‌پذیرد. حضرت عبدالبهاء تأیید می‌فرماید که در صورت تحول زمان ممکن است احکام سابق دیگر صادق نباشد و البته باید تقالید را که مخالف عقل و علم است به کنار نهاد. اگر حقیقت دین یعنی اصول ابدی اخلاقی و روحانی را به علم تطبیق می‌کردند جایی برای اختلاف باقی نمی‌ماند.

ضمناً حضرت عبدالبهاء در دو رسالهٔ سیاسی و مدنی و غیر آن نقش مؤثر ادیان را در ایجاد مدنیت و پیشرفت علم مشخص می‌فرماید.

این نکته گفتنی است که حتی ادیان که الهیات و علم را دو زمینهٔ مستقل و مجزی از هم می‌دانند بعضاً معتقدند که الهیات هم باید وسیعاً تجربی و اخلاقی شود و به قول هارولد دوولف DeWolf (۱۹۵۹) "ره‌یافته‌های مشابه به ره‌یافته‌های علمی برای پژوهشهای دینی هم مناسب است." این بیان تأییدی بر کلام حضرت عبدالبهاء است. کسانی هم چون آلفرد نورث وایت هد (فوت در ۱۹۴۷) معتقد بودند که باید دنبال یک جهان‌نگری جامع و عاری از تعارض و تناقض گشت که مبتنی بر تعبیر و تفسیر و تحلیل انتقادی همهٔ تجارب بشری اعم از مادی و معنوی باشد. وایت هد این نظام متافیزیکی جامع را در عین حال پویا و متحرک می‌خواهد.

البته فقط الهیات نیست که می‌تواند از علم اخذ و اقتباس کند (مانند برهان اتقان صنع و نظم عالم خلقت که برهانی است بر اثبات صانع و خالق، ولكن متخذ از فیزیک و زیست‌شناسی است). علم هم می‌تواند از دین دستاورد فراوان داشته باشد، کما این که در طی تاریخ داشته است. بی‌گمان برای حیات انسانی بنیادی لازم است و آن اعتقاد به حقیقت و اعتقاد به ارزش فرد انسانی است. منشأ این اعتقاد دین است و هم دین است که قضیهٔ هدف و غایت هستی و زندگی را مطرح می‌کند و ایمان ناشی از دین است که به عقل و هوش انسان جهت می‌دهد. ادیان همواره مشوق کسب معرفت بوده و اکثراً سرچشمهٔ تمدنهای درخشانی گردیده‌اند.

یادآوری نکته‌ای دیگر در اینجا ضرورت دارد و آن این است که بعضی علما و متفکرین در کوشش خود برای نزدیک کردن علم و دین حتی دوگانگی میان انسان و طبیعت، دوگانگی ذهن و فکر (مغز) را می‌خواهند از میان بردارند (نظیر یان باربور). حضرت عبدالبهاء به خلاف این عده به یک روح غیرمادی که به یک بدن مادی تعلق دارد معتقد هستند و انسان را تافته‌ای جدابافته از بقیهٔ طبیعت می‌دانند. (۲۸) راه حل باربور که میگوید "با دو دسته رویداد سر و کار داریم که از دو چشم‌انداز به آنها نظر می‌شود، یکی از درون و دیگری از برون" نمی‌تواند مقنع باشد.

در بحث از رابطه میان علم و دین بعضی از محققان چون امیل بوتروی فرانسوی به این نتیجه رسیده‌اند که اگر تفاوتی هست میان روحیه علمی و روحیه دینی است. آرماند کوویه در کتاب /هنمای جدید فلسفه - جلد اول ۷ مشخصه را برای روحیه علمی قائل شده که دقت در آنها معلوم می‌دارد که تفاوت روحیه علمی با روحیه دینی (آن گونه که امر مبارک تشریح کرده و در کتاب مستطاب /یقان در شرائط شخص مجاهد که به دنبال حقیقت دینی است بیان شده) امری نسبی است و نه مطلق و قطعی. آن مشخصات که کوویه ذکر کرده عبارتند از:

۱- کنجکاوی و میل شناخت؛

۲- توانائی تجزیه و تحلیل؛

۳- روحیه اثباتی، یعنی تابع واقعیات بودن؛

۴- علاقه به دقت و نکته سنجی و روشنی فکر؛

۵- آمادگی به نقادی؛

۶- اعتقاد به نسبیت دانش و این که علم چیزی جز تقرّب به حقیقت نیست (کوویه گوید این مشخصه نقطه مقابل متافیزیک است که ادعای وصول به حقیقت مطلق در هستی شناسی دارد. اگر این مطلب در مورد الهیات ادیان گذشته صادق باشد، در مورد امر مبارک که قائل به نسبیت حتی در مورد حقائق دینی مکشوف بر انسان شده، صدق نمی‌تواند کرد؛ و بالاخره

۷- آزادی در تحقیق و خودداری از رفتن زیر بار نفوذ و تأثیر عوامل بیرونی (حضرت عبدالبهاء لزوم ترک تقلید را به عرصه دین هم تعمیم داده‌اند).

پس ملاحظه می‌شود که آن تعارض میان روحیه علمی و روحیه دینی که بوترو از آن دفاع می‌کرد در نظرگاه حضرت عبدالبهاء مطرح نیست. امر مبارک مدافع چند اصل جزمی چون خدا و مظهریت و مقام انسان و بقای روح و مانند آن است. در ورای این اصول جزمی، که باید با عقل علاوه بر ایمان پذیرفته شوند، دیگر مانع و رادعی بر آزادی فکر و نقادی وجود ندارد.

جایگاه علم و علما در جامعه بهائی و در مدنیت آینده

از نصوص مبارکه جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء بر می آید که علم و علما مقام شامخی در جامعه و مدنیت بهائی دارند و در تعلیم و تربیت فرد نیز سهم مهمی به تعلیم علوم داده شده است.

جمال ابهی فرموده‌اند:

حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم. انشاءالله ارض از این دو عطیه کبری محروم نماند.

صاحبان علوم و صنایع را حق عظیمی است بر اهل عالم.

دانائی از نعمتهای بزرگ الهی است. تحصیل آن بر کل لازم است.

علمای عصر ناس را در تحصیل علوم نافع امر نمایند تا خود و اهل عالم از آن منتفع گردند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

احبای الهی چه صغیر چه کبیر، چه ذکور چه اناث، هر یک به قدر امکان در تحصیل علوم و معارف و فنون متعارف، چه روحانی چه امکانی بکوشند و در اوقات اجتماع مذاکره کل در مسائل علمیه و اطلاع بر علوم و معارف عصر باشد، و اگر چنین گردد به نور مبین آفاق روشن شود و صفحه غبرا گلشن ملکوت ابهی گردد.

در تورات می‌فرماید لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا. این صورت رحمانیت عبارت از جمیع صفات کمالیه علم و دانائی است. پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید، و صورت رحمانیت از شمس حقیقت تجلی بر مرایای قلوب نفوس نماید. (۲۹)

اطفال بهائی باید در تحصیل علوم و فنون از سایر اطفال ممتاز باشند.

در نظام تربیتی بهائی هر چند اولویت با تربیت دینی، روحانی، و اخلاقی است، ولیکن بلافاصله تعلیم به علوم و فنون مطرح می‌شود:

اما باید در مدارس ابتدا به تعلیم دین کرد و بعد از تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت به تعلیم سایر علوم پرداخت.

اهمیت آموزش علوم بدان جاست که در موضع دیگر فرموده‌اند:

ترویج معارف و نشر علوم نافعه از روابط کلیه ضروریه عالم انسانی است، بلکه از اعظم وسائل نجاح و فلاح است.

هر گاه بخواهیم سریعاً و در یک نگاه طرز برخورد حضرت عبدالبهاء را با علم و علما روشن کنیم، می‌توانیم دوازده نکته زیر را مورد توجه و تعمق قرار دهیم:

۱- حضرت عبدالبهاء تطابق و توافق اصولی میان علم و دین را در خطابات متعدد خود در غرب بیان فرمودند.

۲- ضمن ستایش از علوم و فنون مفید غربی، و نه آنها که منشأ جنگ و غلبه و تسلط ملّتی بر ملل دیگر است، اهل ایران و شرقیان را به اخذ و اقتباس و حتی تسخیر آن علوم و فنون که سرمایه و میراث کلّ جامعه بشریت است تشویق و تحریص فرمودند.

۳- ضمن تحسین از علوم، محدودیتهای علوم مادی و تجربی و محدودیت روشها و رویکرد آنها را به ثبوت رساندند.

۴- خود با اجله علمای زمان خویش حضوراً و کتباً در ارتباط مودّت‌آمیز بودند، اعم از علمای اسلامی چون محمد عبده و علماء و فلاسفه غرب و حتی مخترعان در آمریکا و اروپا و غالباً مورد ستایش این نفوس واقع شدند.

۵- برای رفع تعارض ظاهری میان علم و دین بسیاری از اشارات و متشابهات و رموز کتب مقدسه را نه در معنای تحت‌اللفظی بلکه در معانی روحانی آنها ایضاح فرمودند که بخشی از مفاوضات مبارکه و تعدادی از مکاتیب حضرتش ناظر به این هدف است.

۶- علم و دین و عرفان و فلسفه را برای حصول یک نظر جامع متّسق در باره جهان هستی به هم نزدیک کردند.

۷- کاربرد روشها و نحوه برخورد علمی را در بررسی و پژوهش حقائق دینی تجویز فرمودند.

۸- مانند حضرت بهاء‌الله شرائط اخلاقی علما را تشریح کردند. این بحثی است که امروزه در ارتباط با پیشرفت برخی علوم، چون بیولوژی و پزشکی، شدیداً مطرح است.

۹- در آثار خود برخی از تحولات مهمّ علمی و فنی آینده را پیش‌بینی فرمودند، چون معالجه امراض به اغذیه و اشربه و گیاههای طبیعی و حبوبات، چون هشیاری به قدمت انسان و کره زمین، چون دگرگونی نظریه تبدل انواع که هنوز بر اندیشه علمای بیولوژی فرمانرواست، چون سفر به کرات دیگر و وجود انسان در سایر کرات، چون تأثیر دعا و مناجات در معالجه امراض، و موارد متعدد دیگر که خود می‌تواند موضوع بررسی مستقل شود.

۱۰- حضرت عبدالبهاء شخصاً برخی نفوس را به تحصیل بعضی از علوم، نظیر پزشکی، تشویق و ترغیب فرمودند.

۱۱- علم را از ارکان اساسی تعلیم و تربیت مقرر فرمودند، و برای آن پایگاهی والا در مدینه قائل شدند.

۱۲- ضمن تجلیل از عقل، که تکیه گاه علم است، ارزش اندیشه شهودی یا الهام را نیز مشخص کردند.

بر آن چه مذکور آمد این نکته را می توان افزود که حضرت عبدالبهاء همکاری علم و دین را برای حصول اهداف والائی چون وحدت عالم انسانی و صلح عمومی توصیه فرمودند، نکته ای که گراهام بل، مخترع تلفن، در ملاقات با آن حضرت در آمریکا به خوبی دریافت.

از باب نتیجه گیری

تمدن بهائی بی شبهه بر دو رکن مستقر خواهد بود، یکی دین و دیگری علم. هر چند علم به شناخت جهان مادی و کشف قوانین طبیعت می پردازد و غالباً به پدیده ها، خواص و روابط آنها بسنده می کند و کاری با حقائق اشیاء ندارد، اما ضمناً وجود حقائقی در وراء علم و پدیده های مورد مطالعه آن را انکار نمی تواند کرد. علم و دین هر دو به عقل اهمیت می دهند، اما در آثار دینی عقل در معنای کلی استعداد تفکر آدمی آمده (به فرموده حضرت بهاء الله: "اول نعمتی که به هیکل انسانی عنایت شده خرد بوده و هست و مقصود از او عرفان حق جلّ جلاله بوده" (۳۰) و درک امور انتزاعی و مجرد من جمله حقائق روحانی به آن محول شده، در حالی که عقل در علم عقلی است که از مشاهده و تجربه استنتاج و استخراج قوانین می کند.

پرداختن به علم خود مقتضی بسیاری از فضائل اخلاقی است که غالباً محصول تربیت دینی است، مانند عشق به حقیقت، جرأت و شهامت اخلاقی، صداقت و امانت و شرف عقلی. ذهن نقاد را از خواص و شرائط روحیه علمی دانسته اند و این صفت یا خصوصیت در آثار این ظهور اعظم به صراحت تشویق شده. اصل تحرّی حقیقت و ترک تقلید از اصول اساسی امر بهائی است. به علت ترویج همین مکارم اخلاقی بوده که ادیان توانسته اند نقش عظیمی در پیدایی علوم و رویندگی تمدنهای ایفا کنند، همان طور که در تاریخ اسلام مشاهده شده است.

اگر دنیای انسان را به جهان فکر و جهان عمل تقسیم کنیم، در جهان عمل تنها دین است که حق فرمانروائی دارد و اوست که می تواند تعیین تکلیف کند و هدف و جهتی به زندگی دهد. به قول بوترو مقصد دین تغییر و اصلاح آدمها از درون است. علم در دنیای برون تصرف می کند و به جهان فکر تعلق دارد و در توان او نیست که نظام ارزشها و غایات زندگی را تعیین کند و بگوید آدمی چه باید بکند یا نکند و چون فکر و عمل به هم ارتباط بسیار نزدیک دارند، ناچار

عالم باید نگاهش به دین هم باشد که با اصلاح درون، امکان اصلاح جهان برون را هم به وجود می‌آورد.

بنابر آنچه رفت، همکاری صمیمی میان اصحاب دین و اصحاب علم از ضروریات عمده عصر حاضر است، زیرا اگر اخلاقیات وارد دنیای علم نشود خطر آن هست که علم مغرور و رها شده از قیود اخلاقی جهان را به ویرانی و نیستی سوق دهد.

بر اصحاب علم است که متذکر آن باشند که علم معرفتی نیست که کاملاً منطبق با حقیقت باشد. علم، چنان که باشلارد می‌گفت، تنها کوششی در جهت تقرّب هر چه بیشتر به حقیقت است. حسن و مشاهده و تجربه نمی‌توانند به عنوان معیارهائی کاملاً مطمئن مطرح شوند. علوم و تئوریهای علمی، چنان که تجربه تاریخ به ثبوت رسانده، از خطا بر کنار نیستند. خود علما گاه کشف حقائق را از طریق نوعی الهام که به آن اصطلاحاً شهود intuition گویند حاصل کرده‌اند. بنابر این قبول روشی غیر از روشهای متعارف در علوم نباید با مخالفت علما مواجه گردد. چه بسا حقائق که به طور ضمنی در کتب مقدّسه آمده و بعدها علما به کشف آن به عنوان یک قانون علمی توفیق یافته‌اند.

همه میدانند که زبان دین زبانی نیست که دقّت و صراحت زبان علمی را داشته باشد. زبان دین زبان تمثیلی و استعاره و کنایه و لبریز از نمادهاست. لذا ممکن است این زبان به ظاهر مخالف مسلّمات علمی باشد. لذا باید زبان دینی را به نوعی تعبیر و تفسیر کرد که تناقض زبان دین و حقائق علمی برداشته شود. این کاری است که جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء در تفاسیر خود از اساطیر و اشارات و بشارات و متشابهات مندرج در آثار مقدّسه قبل کرده‌اند.

کتابشناسی

- ۱- لوح خطاب به پرفسور فورل، از الواح حضرت عبدالبهاء (چاپهای مختلف).
- ۲- کتاب ملکوت وجود، اثر جناب دکتر علی مراد داودی با حواشی جناب دکتر وحید رافتی، آلمان ۱۹۹۸.
- ۳- خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء (۳ مجلد).
- ۴- مفاضات عبدالبهاء (چاپهای مختلف).
- ۵- امر و خلق، اثر جناب فاضل مازندرانی، جلد ۳، طهران.
- ۶- *Science et Religion dans la Philosophie Contemporaine*, Emile Boutroux, Paris ۱۹۰۸

۷- *Le Temp du Changement*, Fritjof Capra, Monaco, 1983

۸- علم و دین، اثر ایان باربور - ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، طهران ۱۳۶۲.

۹- تاریخ فلسفه در اسلام، اثر میان محمد شریف، در ۴ جلد، چاپ طهران، سالهای مختلف.

مأخذ و یادداشت ها

۱- در زبان فرانسه از جمله به این آثار رجوع شود:

Histoire générale des civilisations, le XIXe siecle, dir. Māurice Crouzet (1965 - 8)

"تاریخ عمومی تمدنها، قرن نوزدهم"، زیر نظر موریس کروزت؛

Chronologie Universelle du monde, Marc Ferro, 1993

"تاریخ نگاری عمومی جهان" اثر مارک فرو.

۲- مانند علمای یهود چون قیفا که حضرت مسیح را محکوم کردند یا ابوالحکم، ملقب به ابوجهل، که با پیامبر اسلام درافتاد.

۳- خطابات، ج ۱، ص ۶۹.

۴- خطابات، ج ۲، ص ۲۷۱.

۵- خطابات، ج ۲، ص ۷۸.

۶- خطابات، ج ۲، ص ۷۷.

۷- خطابات، ج ۲، ص ۷۹.

۸- مضمون، خطابات، ج ۲، ص ۸۰.

۹- مضمون، خطابات، ج ۲، ص ۸۱.

۱۰- کلمات فردوسی، ورق پنجم.

۱۱- قبلاً مذکور آمد که در الهیات اسلامی مقصود از عقل جوهر مجردی است که صادر اوّل است و از او عقول دیگر آفریده شده تا عقل دهم یا عقل فعال که در عالم ماده تأثیر دارد و تمام صور مرکبات و نفوس و اعراض این عالم از اوست. پس عقل مذکور واسطه صدور موجودات و کثرات از ذات واحد و یکتای الهی است. اما عقل در علم النفس قدیم و جدید هم مطرح است که از جمله مراتب نفس انسانی است و گویند دو جنبه دارد: نظری و عملی. نفس انسانی به مدد عقل عملی به فضائل اخلاقی آراسته می شود. عقل عملی احکام کلی عقل نظری را بر امور جزئی تطبیق می کند.

۱۲- تنظیم و تدوین توسط هووارد مک نات - نشر سال ۱۹۸۲.

۱۳- ر.ک. کتاب راهنمای فلسفه، اثر آرماند کووییه (به فرانسه)، که جلد اوّل آن به موضوع شناسائی اختصاص یافته است.

- ۱۴- در کتب فلسفه سخن از چهار نوع معرفت می‌رود: معرفت عامّه که فقط مبتنی بر تجربه عملی است؛ معرفت علمی متکی بر آزمایش و تجربه؛ متافیزیک و معرفت فلسفی متکی بر تفکر و تعقل؛ و بالاخره معرفت دینی که این یک مبتنی بر ظهور و وحی الهی است.
- ۱۵- ر. ک. از جمله به کتاب زمان دگرگونی *Le Temps du Changement*, trad. 1983 اثر F. Capra. ف. کاپرا
- ۱۶- کاپرا خود صاحب کتابی است به نام *The Tao of Physics* که در آن می‌خواهد ثابت کند که علم راه منحصر به فرد درک حقیقت نیست. آئین تائوئی هم فی‌المثل از طریق بیانی آمیخته به سمبولها (رموز و نمادها) متضمّن بعضی حقائق علمی است.
- ۱۷- Barbour, *Issues in Science and Religion*, 1972 ترجمه فارسی آن توسط بهاء‌الذین خرمشاهی در سال ۱۳۶۲ انجام گرفت.
- ۱۸- ملکوت وجود، ص ۴۷.
- ۱۹- در *مفاوضات مبارکه* آمده "علم که عبارت از صورت حاصله عندالعقل است، آن امری است معقول..."
- ۲۰- در بیان این چهار مکتب همان لحن کلام مترجم را نگاه داشتیم.
- ۲۱- ر. ک. ص ۲۰۸ کتاب سابق الذکر باربور.
- ۲۲- رجوع شود به یادداشتهای آقای دکتر وحید رأفتی در کتاب ملکوت وجود (صص ۱۲۱ الی ۱۲۳) که عین بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء را نیز نقل کرده‌اند.
- ۲۳- ر. ک. کتاب سابق الذکر باربور: فصل ۱۰ در باره فیزیک و عدم تعین.
- ۲۴- ر. ک. *مفاوضات مبارکه*، فصل در موازین ادراک.
- ۲۵- *خطابات*، ج ۲، ص ۵۶.
- ۲۶- *خطابات*، ج ۲، ص ۷۸.
- ۲۷- *خطابات*، ج ۱، ص ۱۵۶.
- ۲۸- ر. ک. لوح مبارک خطاب به پرفسور فورل.
- ۲۹- این بیان مبین منصوص درست نقطه مقابل اسطوره خلقت عالم است که آدم با خوردن "میوه معرفت" از مواهب بهشت محروم می‌شود و به عالم خاک سقوط می‌کند.
- ۳۰- *منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله*، ص ۱۲۷.

تبیینات حضرت عبدالبهاء در باره برخی آیات قرآن و احادیث اسلامی

مونا علیزاده

یکی از امتیازات آئین بهائی تعیین مبین آیات الله بنابر نصّ صریح و قاطع مؤسس و شارع این دیانت است که اختیار و مسؤولیت تأویل و تفسیر و تبیین و تشریح غوامض مسائل الهیه به وی تفویض شده است. جمال قدم این مسؤولیت را در کتاب مستطاب اقدس به فرزند ارشد خود حضرت عبدالبهاء محول نمودند و از این جهت حضرت عبدالبهاء دارای موقعیتی بی‌مثیل و نظیر می‌باشند که در ادوار گذشته بی‌سابقه است. تبیینات حضرتشان منبعی الهی و سرچشمه هدی جهت کشف حقائق اسرار و رموز الهیه امر بهائی و ادیان گذشته می‌باشد. جلوه‌های این موهبت الهی از همان اوان جوانی در ایام بغداد بتدریج نمودار گردید و تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً که به اشاره جمال مبارک در جواب عالی پاشا از قلم معجز شیم حضرتشان در آن ایام نازل شد دلیلی آشکار بر این قدرت کامله و علم و احاطه لدتی آن حضرت بود و این امر سبب شد که مردم از جمیع طبقات جامعه از نحل و امم مختلف از ادیان و مشارب متنوع به محضر آنورش مشرف شده هر نفسی حاجت خویش را بیان و طالب هدایت و راهنمایی می‌شد. تعدادی از این نفوس سؤالاتی در باره مشکلات مسائل مذهبی و معضلات دینی می‌کردند و به جستجوی جوابی منطقی و شافی می‌گشتند. أجوبه و بیانات حضرت عبدالبهاء در این موارد گنجینه‌ای گرانبها از کشف حقائق و اسرار ادیان سالفه به بشریت اهداء کرد.

تبیینات حضرتشان بعضی بسیار مختصر در یکی یا دو جمله است و بعضی دیگر مطول و در چندین صفحه گنجانده شده و در همه احوال متناسب با مشرب و استعداد و قابلیت شخص سؤال کننده می‌باشد. بعضی از این آثار به شیوه استدلال است و بعضی مبنی بر تأویل آیات الله و برخی دیگر منحصرأ توضیح و تشریح مطالب به زبانی بسیار ساده. برای مثال در تفسیر باء بسمله بیان بعضی از مسائل عرفانی و فلسفی اسلامی شده و شواهدی از حضرت علی امیرالمؤمنین و امام جعفر صادق و محی‌الدین عربی آمده است که این روش را می‌توان روش استدلالی نام برد. در صورتی که در شرح آیه " غلبت الروم " هیکل اظهر تعابیر و معانی جدیدی از کلمات و آیات الهیه می‌نمایند که تا کنون در هیچ اثری به آنها اشاره نشده و اشاره می‌فرمایند که این معانی که ذکر شد قطره‌ای از یم علم الهی است زیرا کلام حق دارای معانی لاتعد و لاتحصی است.

قسم سوم مطالب متنوعه از مسائل دینی و آیات قرآنی و احادیث نبوی و احادیث ائمه اطهار را در بر می‌گیرد. و ملاحظه می‌شود که گاهی جوهر و اصل یک مطلب در چند تفسیر مختلف بر

حسب اقتضای زمان و شخص سؤال کننده به صور متنوعی شرح و تبیین شده است مانند مسأله عرفان الهی و لقاءالله و همچنین مسأله خلقت و آفرینش. در این وجیزه سعی می شود که چند نمونه از قسمت اخیر تفاسیر قلم میثاق ارائه گردد:

۱ - "قد ظهر سر التنکيس لرمز الرئيس" ^۱

این بیان منسوب به شیخ أحمد أحسانی است که در اخبار به وقایع ظهور موعود آمده و دارای دو معنی است:

اولاً: "مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل واقع گردید دوباره عود می نماید طابقوا النعل بالنعل" ^۲.

ثانیاً: این بیان نشانه سرنگونی و دگرگونی است، زیرا حاکی از آن است که انقلاب عظیمی رخ دهد و محک الهی بمیان آید نفوس در معرض امتحان افتند. در نتیجه ایمان و ثبات و استقامت نفوس عادی امثال گندم پاک کن آشکار شود و نیز اعراض و اعتراض علمای رسوم دینی که زمام امور ناس در دست آنها بود مانند ذنب (شیخ محمد باقر) و ابن ذنب (شیخ محمد تقی نجفی) عیان گردد و حقیقت (يجعل أعلامكم أسفلکم وأسفلکم أعلامکم) تحقق یابد زیرا نفوسی که خود را أعلم خلق می دانستند و ظاهراً دارای مقام صوری و معنوی بودند در اثر انکار به درجات سفلی تدنی کردند و نفوس مؤمنه ثابته به مراتب قبول و رضای حق فائز شدند.

۲ - سبعا من المثانی.

"وَلَقَدْ أَتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ." ^۳

در تبیین این آیه قلم میثاق اشاره ^۴ می نماید که این آیه شریفه را علماء حوامیم سبعة یا سورة فاتحه گفته اند، زیرا سورة فاتحه دارای هفت آیه است، و مثانی از آن جهت گفته شده که دو مرتبه نازل شده یکی در مکه و دیگری در مدینه، پس مقصود هفت آیه ایست که دو مرتبه نازل شده. و نیز گفته شده که چون سورة الفاتحه در نماز تکرار می شود از این جهت سبع المثانی نامیده شده است، و لکن حقیقت اینست که این آیه مبارکه اشاره واضح به نام دو مظهر ظهور الهی یعنی حضرت اعلی و جمال قدم است، زیرا اشاره به ذو الحروف السبع است که تکرار شده است یعنی (علی محمد) و (حسین علی).

و نیز یک معنی دیگر آن اشاره به هفتی است که دو بار تکرار یافته و آن مظهر ظهور کلی الهی در دور فرقان با سیزده بزرگوار که میشود چهارده که مضاعف هفت است.

۳- نفس مطمئنّه و نفس مرضیه:

"يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً" (سوره الفجر آیات ۲۷ و ۲۸)

ترجمه: "ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام (بیاد خدا)، به حضور پروردگارت بازآی که تو خشنود از او و او راضی از توست."

حضرت عبدالبهاء، در بیان مراتب مختلفه نفس انسانی، یعنی نفس ناطقه که حیات و قوام انسان و کمالات صوری و معنوی و علو و پستی او به آن منوط است، می‌فرماید^۵ که این جوهر یکی از نشانه‌های آیات قدرت و عظمت الهیست و دارای شئون مختلفه و مراتب متنوعه و درجات متعدده است و چنان مستعد ترقی در میدان کمالات می‌باشد که می‌تواند تجلی گاه کلیه اُسماء و صفات الهیه گردد و همچنین می‌تواند به اراده و اختیار خود راه سقوط در ظلمات امکان را پیش گیرد و از مبدأ و مرجع و خالق خود دور شود. از این جهت در هر حالتی و رتبه‌ای به قمیصی مقمّص و به اسمی مسّی است. مثلاً در حین نزول به اُسفل درجات نقائص عالم امکان و گرفتاری به شئون و زخارف فریبنده آن و خمودت و غفلت از ذکر حق بر آن **نفس اماره بالسوء** اطلاق می‌گردد. و گاهی اوقات هنگامی که وجدان بیدار می‌شود و قدری تنبّه و آگاهی دست می‌دهد و مراتب پستی و ذلت خود را ملاحظه می‌کند به ملامت و سرزنش خویش می‌پردازد در این حین **نفس لوّامه** نامیده می‌شود و اگر چنانچه مراتب ترقی را پیش گیرد به **نفس مُلهمه** مبدل می‌شود یعنی نفسی که به تأییدات ربانیه و عنایات و الطاف مؤید گشته و به دیده بصیرت اسباب بزرگواری و رستگاریش را مشاهده نموده لذا با سعی و کوشش همراه با تأییدات رحمانی موفق می‌شود که از امور فانی چشم بپوشد و به ساحت ربّ غفور رو آرد. در این مقام قلبش سرشار از محبت الهی گشته بیاد حق دم‌ساز می‌شود و با ملاحظه آثار عظمت و قدرت و شفقت و رأفت پروردگار ایمان او به اطمینان، و اضطراب و هيجانش مبدل به سکون و آسایش جان و وجدان می‌گردد، و در این حالت است که به مقام رفیع تسلیم و رضا فائز شده **نفس مطمئنّه** می‌گردد که اراده خود را در اراده محبوب فانی نموده و از خود خواهشی ندارد. حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرماید: "گویند که ما شاء الله کان، یعنی هر چه خدا خواهد واقع خواهد شد، در آیه قرآن می‌فرماید **أَوَلَمْ تُؤْمِن قَال بَلَىٰ وَلَكِنْ لَّيَطْمَنَّ قَلْبِي** ^۶. استعداد لازم است. هر چه استعداد بیشتر یابی اطمینان بیشتر حاصل گردد. آئینه هر چه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد ... ^۷ اطمینان قلب و آسایش جان و جنان از فیوضات دین و ایمان و عمل است. این اطمینان جنت و بهشت جان و روان است. هرنفسی که دارای آن شد دارای سرور روحانی می‌گردد که به او قدرت و حالتی خارق العاده می‌بخشد.

نفس وقتی که به اطمینان رسد، آنچه از بلایا و قضایای مبرم الهی بر او نازل شود کل مطلوب و محبوب بلکه مراد اوست. اینست که در جمیع احوال و کل شئون راضی به رضای حق است و این مقام **نفس راضیه** است. همین تعبیر را نیز قلم میثاق در تبیین حدیث: **مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوائي** ذکر نموده می‌فرمایند که "رضای بقضا عبارت از این است که در راه خدا هر بلائی را به جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را به کمال سرور تحمل نمائی، سم نقیع را چون شهد لطیف بجوشی و زهر هلاهل را چون غسل مصفی بطلبی، زیرا این بلا اگر چه تلخ است ولی ثمر شیرین دارد و حلاوت بی‌منتهی بخشد. این است معنی **لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوائي**".^۸ نفس راضیه چون بتأییدات صمدانیه و فضل و رحمت ربانیه به این مقام آسنی و رتبه‌علیا می‌رسد مقبول درگاه الهی می‌افتد و **نفس مَرْضِيَّه** می‌شود و چون موفق به طی این مدارج روحانی و سیر در معارج رحمانی گشته به **نفس کامله** تعبیر می‌شود و این نفسی است که متصف بصفات و کمالات الهیست و چنین نفسی قابل دخول در ملکوت‌الله است که جنت ابرار و منزلگه احرار است. این است که در قرآن کریم می‌فرماید **"يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي"**.

انسان وقتی که اراده کند که در راه سیر و سلوک معنوی قدم نهد اگر نظر به استعداد و قابلیت خود نماید ممکن است مأیوس شود زیرا در می‌یابد که این راه، راه سهل و آسانی نیست، ولی حضرت عبدالبهاء اطمینان می‌دهند که "فیوضات ملکوت ابهی مشروط به استعداد و قابلیت نیست. نفس فیض عین قابلیت گردد. چنانکه نفس فعل چون از فاعل به منفعل رسد انفعال گردد، مثلاً کسر چون از فاعل انتقال به منکسر نماید انکسار شود در این مقام قابل و مقبول، استعداد و فیض شیء واحد است پس فیوضات ملکوت ابهی به هیچ قیدی مقید نیست، قطره را حکم دریا دهد و ذره را آفتاب کند... در این مقام استعداد و قابلیت را حکمی نه بلکه حکم بر نفس فیض است...".^۹ انسان با تشبث به ذیل دعا و مناجات و تفکر در عاقبت امر و حیات آخروی و کوشش در پیروی از احکام الهی می‌تواند راه را جهت کسب فیوضات صمدانیه برای خویش هموار سازد.

۴- ترقی و تکامل صوری و معنوی:^{۱۰}

"لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ".

پروردگار عالمیان عالم خلقت را به کاملترین و زیباترین وجه آفریده است و هریک از کائنات را جلوه‌گر آیتی از آیات عظمت خود قرار داده است، و مانند حلقه‌های یک سلسله همه را به یکدیگر وابسته و مرتبط نموده بنحوی که نمی‌توان وجودی را فاقد اهمیت و ارزش شمرد زیرا خلق هر شیء مبنی بر حکمتی و مصدر فضل و عنایتی است، و این آفرینش پر جلال را بدون

اراده و اختیار بر طبق یک قانون طبیعی به سیر و حرکت و جنبش درآورده است و از این جهت هر کدام از مخلوقات در رتبه خود و در فلک خود در حرکت است و به این موهبت مفتخر. در این میان فقط کائنات ذی روحند که دارای اراده‌ای هستند که مقید به حدود رتبه آنان است. مثلاً حیوان که دارای اراده می‌باشد چون فاقد عقل و هوش و ادراک است، از این جهت در مرتبه پائین‌تر از انسان قرار دارد، لذا اگر حرکتی نماید که بر خلاف قانون طبیعی باشد معذور است. اما انسان که اشرف مخلوقات و دارای اراده و اختیار کامل و به خلعت عقل و ادراک مزین است البته باید در جمیع کمالات بر سائر کائنات متفوق و ممتاز گردد. حال اگر خود را عمداً از این فضل و موهبت محروم نماید و عنایت الهیه را به هدر دهد البته از رتبه والای انسانی تدنی نموده، از حیوان هم پست‌تر شود زیرا هیچ کائناتی از لطف و مرحمت ربانی خود رامحروم نمی‌سازد مگر انسان که در اثر غرور و نادانی به دام کفر نعمت گرفتار می‌شود، این است که می‌فرماید: "ولقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم ثم رددناه أسفل السافلین". چه بسیار است لحظاتی که ضعف بشری بر نفس انسانی غالب می‌گردد و در آنی او را به هاویه غفلت می‌کشاند، اما از آنجائی که رحمت حق همیشه بر غضبش سبقت گرفته است هرگاه انسان متنبه و متوجه شود و توبه و انابه کند از این دام رهایی یافته مظهر "إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" ^{۱۲} می‌گردد.

انسان باید در دوره حیات کمالات جسمانی و روحانی را توأمأ طی کند زیرا هر یک مکمل دیگری است و حسن و ملاحات وجود انسانی منوط به هردوی آنهاست. همان‌طوری که به صورت تدریجی نطفه در عالم رحم مراتب تکامل را طی می‌کند تا به مقام "فتبارک الله أحسن الخالقین" ^{۱۳} می‌رسد و بعد از آن دوران طفولیت و صباوت را می‌گذراند تا به مرحله بلوغ برسد یعنی مرحله‌ای که در آن قدرت درک و کشف اسرار کائنات و وقوف بر حقائق امور حاصل می‌شود، به همین نحو باید تدریجاً و مستمرأ طی مراتب کمالات روحانی را نمود و شرط این راه استقامت است زیرا می‌فرماید "إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ" ^{۱۴} انسان باید با اراده و تصمیم محکم و استوار راه ترقی و پیشرفت را بپیماید و فتوری و خللی به خود راه ندهد و همیشه متذکر باشد که در آیه کریمه می‌فرماید "إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ" ^{۱۵} حال اگر نفسی مؤید و موفق به این مهم گردید تجلی کامل آیه مبارکه "ولقد خلقنا الإنسان فی أحسن تقویم" میشود و این راهی است که یاران باید به جان و جان بکوشند تا مسیرش را طی نمایند و مظهر صفات بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی گردند.

۵- مقصود از آیه کریمه: "وَالْفَجْرُ، وَلَيَالٍ عَشْرٌ" ^{۱۶}

در بعضی از آیات قرآنی خداوند به اوقات مختلف قسم یاد می‌کند مثلاً: "وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ" ^{۱۷} ایضا "وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ" ^{۱۸} و آیات مشابه ^{۱۹}. و مفسرین هر کدام به نحوی به شرح و تفسیر این آیات پرداخته‌اند. در تبیین آیات مبارکه اول و دوم سورة الفجر

حضرت عبدالبهاء اشاره می‌نمایند^{۲۰} که مفسرین گفته‌اند که لیال عشر، ده شب آخر ذی الحجه و شبهای اخیر شهر رمضان می‌باشد که از اهمیت خاصی برخوردارند زیرا گفته شده است که قرآن در اواخر ماه رمضان و در لیلہ القدر نازل شده. اما حقیقت این است که این ده شب، شبهایی بود که در آن ذات الهی به جمیع اسماء و صفات بر هیکل مکرم حضرت رسول تجلی نمود و این در ایام بدایت نزول وحی درغار حراء بود که حضرت رسول اکرم به راز و نیاز می‌پرداختند. دراین لیالی اسرار الهی و حقائق ملکوتی بر آن حضرت مکشوف شد و آیات بینات آفاق را احاطه نمود و انوار شمس حقیقت بر عالم ناسوت اشراق نمود.

مظاهر ظهور گرچه از بدایت عظمت مقام و امتیاز ایشان از سائر خلق واضح و عیان و از اطوار و رفتار و گفتارشان آثار جلال و جمال نمایان است و لکن قبل از بعثت و اظهار امر هر کدام به نحوی به خلوت و کناره جوئی از خلق پرداخته آماده تحمل ثقل عظیم رسالت می‌شدند و این امری است که اکثر مظاهر مقدسه اختیار نمودند، درباره ده روز دور حضرت موسی در قرآن کریم چنین بیان شده: "وواعدنا موسی ثلاثین لیلة وأتمنناها بعشر فتم میقات ربه أربعین لیلة"^{۲۱} و این ده شب آخر ایام بعثت آن حضرت بود.

حضرت عبدالبهاء بر این آیه تفسیر دلنشین دیگری اظهار داشته‌اند که در آن وجه صبیح و منیر جمال محمدی را به فجر و طره سوداء و دو ابرو و چهار مژگان و دو سیل و محاسن که جمعاً ده میشود را به ده شب تشبیه نموده‌اند. سپس اشاره می‌نمایند که این آیه مبارکه حاوی معانی دیگری می‌باشد که مجال تبیین آن برای حضرتشان در آن وقت میسر نبود.

۷- در باره مجازات و مکافات جسمانی و روحانی:

"يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ"^{۲۲}

"لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى"^{۲۳}

"وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً"^{۲۴}

از حضرت عبدالبهاء سؤال شده است که جهت اجراء قصاص لابد باید شخصی اقدام نماید و قصاص را اجراء کند، نفس این عمل مستلزم اجراء قصاص بر این شخص می‌شود. در این صورت لازم است که تسلسل بمیان آید. این چگونه است؟

در بیان این مطلب قلم میثاق شرح می‌دهد که مجازات بر دو قسم است یکی انتقام است که مذموم است زیرا مبتنی بر غرض و هوای نفس است و دیگری قصاص است که مبتنی بر احکام الهیه و أساس عدالت است. از این جهت شخص مجری قصاص چون حکم الهی را به جا می‌آورد

مستحق مکافات خیر است نه مجازات.

اما آیا رفتار و کردار سوء پدر اثرش به پسر می‌رسد و پسر به مجازات پدر گرفتار می‌شود یا نه؟ آنحضرت می‌فرمایند: "بدان که این بر دو قسم است. یک قسم تعلق به روحانیات دارد، یک قسم تعلق به جسمانیات. آنچه تعلق به روحانیات دارد پسر به جرم پدر مؤاخذه نمی‌شود، زیرا پسر سعید است و پدر شقی، "يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ"، "لا تزروا زرة و زراً" و آنچه تعلق به جسمانیات دارد لابد است که ظلم و تعلل أعمال قبیحه پدر سبب مضرت پسر می‌شود. در این مقام در قرآن می‌فرماید "وليشخ الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافاً" یعنی باید انسان رحم بر ایتام بکند که مبدا ذریتی ایتام از او بماند و سوء رفتار او یعنی ظلم به ایتام سبب ذلت اولاد خود شود. مثلاً ملاحظه بفرمائید که شخصی ظلماً و عدواناً خون جمعی بریزد و اموال ناس را تالان و تاراج نماید و هزار خانمان و دودمان را بر باد دهد. البته آن شخص شقی بعد از رجوع به اسفل جحیم سبب نکبت و ذلت و عدم رستگاری اولاد و احفاد شود مظلومان به انتقام برخیزند و به انواع وسائل در هدم بنیانش کوشند. این است که گفته می‌شود "الجزاء من جنس العمل و عليك البهاء". ع ۲۵

۸- حدیث: الشقی شقی فی بطن أمه و السعید سعید فی بطن أمه. ۲۶

این مسأله افکار بسیاری را به خود جلب کرده است که انسان تا چه اندازه در شکل دادن سرنوشت خود مسیر و یا مخیر است؟ آنچه که از این حدیث به دست می‌آید نشان دهنده آن است که خداوند سرنوشت انسان را از همان بدایت وجودش معین و مشخص فرموده است و انسان هیچ مدخلیتی در این مورد ندارد، اما حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند^{۲۷} که این بیان اشاره به کمال علمی حق است که محیط بر حقائق اشیاست. در مرآت علم الهی زمان و وقت مطرح نیست. حقیقت هر شیء به جمیع حالاتش نزد حق معلوم و مکشوف است. مثالش مانند باغبانی است که میداند این درخت میوه تلخی به بار می‌آورد و دیگری میوه شیرینی. اما مجرد علم به این واقعیت دلیل و سبب حصول آن نیست، بلکه نشانه‌ای از دانائی و آگاهی باغبان بر حقیقت درخت است. و انسان با اراده و عقل خود سازنده سرنوشت خویش می‌باشد.

۹- حکایت ناقه صالح.

"كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا، فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا، وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا". ۲۸

این آیه کریمه اشاره به داستان حضرت صالح و قوم ثمود است که متأسفانه در کتب تاریخ اطلاعات موثقی در باره این قوم و محل سکونتشان قید نشده است. در آیات قرآنی جهت تذکر و

تنبه در عاقبت اعراض از امر الله در مواقع متعددی نام قوم ثمود و عاد و سدوم که پیامبران الهی حضرت صالح و هود و لوط در میانشان ظاهر شدند به میان آمده است. در مورد حضرت صالح ذکر شده که طبق درخواست قوم ثمود که از او معجزه‌ای خواستند تا به امرش ایمان آرند و به عنوان دلیلی بر حقانیت دعوی‌ش، ماده شتری را به عنوان امانت و آیت الهی در بین قوم به ایشان معرفی نمود که با سائر شترها فرق داشت و مقرر شده بود که یک روز آن شتر از چاه آب سیراب شود و روز دیگر قوم ثمود از آن چاه استفاده نمایند و آن روزی که مخصوص شتر بود از پستانش آنقدر شیر بدست می‌آمد که همه مردم را کفایت بود. حضرت صالح قوم ثمود را اطمینان داد مادامی که این شتر در میان ایشان در امان است ایشان نیز از عذاب و قهر خدا در امان خواهند بود. مدتی بر این نهج می‌گذرد تا این که مغرضین و معاندین همدست شده ناچه را ذبح می‌کنند. و طبق وعده الهی پس از سه روز دچار قهر و سخط الهی می‌شوند، چنانچه که از ایشان هیچ اثری و ثمری باقی نمی‌ماند.

قلم میثاق شرح می‌دهد^{۲۹} که مقصود از ناقه صالح نفس مقدس مظهر ظهور بود که به دست قوم عنود گرفتار و به انواع محن و بلایا گرفتار شد، پس "دمدم علیهم ربهم بذنبهم" یعنی خداوند ایشان را به علت آنچه مرتکب شدند از مواهب الهیه محروم نموده و تا ابد آن قوم را در غفلت و بدبختی و جهل و حرمان از الطاف حق وا گذاشت. در بیانی حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

"ناقه صالح در آثار مبارک اشاره است که نفس مقدس صالح بود و از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل، اما نفوس خبیثه آن ناقه الهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب نمودند و به عذاب الیم حرمان و کفران و طغیان گرفتار شده به هلاکت ابدی افتادند. و اما آن چشمه، چشمه حیات این جهان بود و من الماء کل شیء حیّ آن قوم عنود خواستند که زندگی این جهان فانی به تمامه شایان ایشان باشد. لهذا به انکار و استکبار و اذیت و اضطهاد قیام کردند و آن ناقه الهی را پی نمودند و چون آن ناقه الهی را انکار کردند نتیجه و اثر آن حضرت از میان قوم خروج نمود و غائب گردید. این است که مذکور است که نتیجه ناقه راه به کوه و صحرا نهاد و غائب گردید و آن قوم به خسران ابدی افتادند و به انعدام سرمدی مبتلا گشتند..."^{۳۰}

۱۰- "وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةَ" ^{۳۱}

این بیان مبارک در آیه ۱۷ سوره حاقه نازل شده است. در این سوره مبارکه ذکر اقوام پیشینی گشته که ندای الهی را نادیده گرفتند و به مبارزه و اعراض و اعتراض حق پرداختند و در نتیجه گرفتار قهر و غضب الهی شدند، مانند قوم عاد و ثمود و فرعون مصر. سپس ذکر روز قیامت و علامات آن می‌شود که من جمله این نشانه است که در آن روز عرش خدا را هشت ملک

برمی گیرند. حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه مبارکه می فرمایند ^{۳۲} که اشاره ای صریح به عدد اسم اعظم است زیرا بعد از عدد هشت عدد نه است که مطابق با اسم اعظم است.

۱۱- تفسیر حدیث مشهور علم "بیست و هفت حرف است." ^{۳۳}

قال ابو عبدالله ع: العلمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حُرُوفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَيَبْتِئُهَا فِي النَّاسِ وَ ضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبْتِئَهَا سَبْعَةٌ وَ عِشْرِينَ حَرْفًا.

این حدیث از احادیث مشهوره شیعه است که در اکثر کتب معتبر مذکور است ^{۳۴}. و مضمونش این است که علم بیست و هفت حرف است و جمیع آنچه که مرسلین آورده اند دو حرف است و مردم تا امروز بیش از دو حرف نشناخته اند، پس اگر قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف را ظاهر می نماید و بین مردم منتشر می کند و دو حرف سابق را نیز بآن منضم می نماید تا آنکه بیست و هفت حرف منتشر گردد.

این حدیث اشاره ای روشن و صریح به عظمت و جلال ظهور حضرت قائم و دور بدیع است. آنچه که در عالم از کمالات صوری و معنوی از قرون اولی تا کنون به همت انبیا و مرسلین تأسیس شده بمنزله دو حرف است، ولكن با ظهور قائم علوم و فنون و اکتشافات و اختراعات و کشف حقائق و اسرار بدیعه و تأسیسات عظیمه مدنیّت و سیاست و غیرها چنان جلوهای شدید بنماید که آثار سابقه را تحت الشعاع قرار دهد، و از آنجائی که مادیات عنوان روحانیات است، مسلماً همان گونه نیز تحول و تطوّر و تغییر و تبدیلی اساسی و کلی در قوای روحانی عالم انسانی دست خواهد داد و قابلیت و استعداد بدیعی یافته، موفق به کشف حقایق ملکوتی و درک اسرار لاهوتی خواهد نمود، و این امور از مواهب و مزایائی است که مختص این ظهور مبارک است.

۱۲- مقصود از قصور و نقائص بشری که به انبیای الهی منسوب می گردد: ^{۳۵}

... "وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى" "وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسِيٍّ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا" ^{۳۶}

"وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ" ^{۳۷}

"إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ" ^{۳۸}

در بعضی از سور قرآنی آیاتی زیارت می شود که در آن حق جلّ و عزّ مظهر مقدسی را مورد عتاب و ملامت قرار می دهد، مانند این آیات مبارکه که خطاب به حضرت رسول اکرم است "انا

فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر" و یا "عَبَسَ وَتَوَلَّى إِنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى..."^{۴۰} و "ووجدك ضالا فهدى"^{۴۱}، و نیز "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ، الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ..."^{۴۲}. با چنین آیاتی که دارای همین لحن و خطاب می باشد حضرت یونس و حضرت آدم و دیگران نیز مورد خطاب حق واقع شده اند. زیارت این گونه آیات مقدسه این سؤال را مطرح می کند که آیا مظاهر مقدسه مانند سائرین مرتکب اعمالی می شوند که منافی رضای حق است؟ و آیا قصور و گناه به بارگاه ایشان راه دارد؟

در نصوص الهیه به تصریح در حق انبیا و مرسلین الهی ذکر عصمت کبری شده است. این مقام و موهبت مختص به این وجودات مقدسه است، ایشان مظهر تجلی جمیع اُسماء و صفات الهی می باشند، حقیقت ذات و مقامشان ورای ادراک عقول و نفوس در رتبه خلق است. مظهر ظهور الهیه شمس حقیقت است، نور علی نور است که از انوار او عالم آفرینش درخشنده و تابان می گردد. آیا می شود تصور نمود که نور از خورشید منقطع شود و تاریکی او را فراگیرد؟ بلی ممکن است آبهای تیره ای که در آسمان است مانع از رسیدن آن نور به زمین شود و دیده ها را از مشاهده انوار منع کند، ولی این آبها عوارضی است که مختص به کره زمین است و اثری در خورشید و نور آن ندارد، بنا بر این باید اذعان کرد که این آیاتی که دال بر عصیان و خطای انبیای الهیست و مباین عصمت کبری، آیات متشابهات است، نه محکمت، و قلم میثاق به بیانی واضح و روشن آنها را تبیین و تفسیر نموده، من جمله:

"وعصى آدم ربه فغوى ولم نجد له عزما". مراد از قضیه حضرت آدم معانی باطنی آنست^{۴۳}. مقصود از درخت شجره حیات است که اصلش ثابت و فرعش در آسمان ممتد و میوه پرطراوت و نضارتش پاینده و همیشگی است. این شجره اشاره به مقام بلوغ عالم که مختص به سید وجود و حبیب رب و دود حضرت رسول اکرم است می باشد. حضرت آدم خواست که در آن دور و عهد کمالات الهیه و شئون رحمانیه ای که مختص به وقت و دور محمدی است ظاهر و عیان گردد، پس به این خطاب مخاطب شد که این امر غیرممکن و محال است، مانند ظهور و بروز عقل و نُهی در جنینی که هنوز در رحم مادر است، و چون آن حضرت تمنای این امر محال را نمود گرفتار عسرت و زحمت شد که عبارت از اخراج از بهشت برین بود. البته این تحریم و منع، منع تشریعی تحریمی نبود، بلکه منع وجودی بود، مثل منع جنین از شئون فرد بالغ رشید.

دیگر حکایت حضرت یونس و گرفتاری در درون ماهی است "و ذا النون إذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر عليه فنادی فی الظلمات..." حضرت عبدالبهاء در تبیین این قضیه می فرماید: "حضرت یونس علیه السلام چون مونس درون حوت طبایع و عناصر شد و در ظلمات امکان مبتلی گشت، یعنی از عالم ملکوت وجود که انوار لامکان است جدا شد در حیز امکان موجود گردید. پس حقیقت ذو النون کینونت شاخصه او، و حوت جسد عنصری و هیکل بشری و حقیقت ظاهره او،

بحر عالم امکان است و شعون ظلمانی اکوان، و چون در این تنگنای تنگ و تاریک افتاد از حقیقت جان و وجدان ندا کرد *سبحانک انی تبت الیک*.^{۴۳}

از آنجائی که رحمت حق بر غضبش سبقت داشته و شفقت و رأفتش همیشه شامل حال عباد بوده، از این جهت در بعضی موارد که خطاب عتاب و ملامتش را متوجه مظاهر مقدسه می‌نماید در واقع این خطاب به بندگان می‌باشد ولی چون رحمن رحیم نمی‌خواهد بر سمع عبادش ثقیل و سخت و گران افتد از این جهت مظاهر رحمت و عطوفت و عنایت خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و به نحوی غیر مستقیم عباد را متوجه و متنبه می‌کند. برای مثال بیان حبیب نجار خطاب به قوم که می‌فرماید "و مالی لا أعبد الذی فطرنی و إلیه ترجعون". در حقیقت به ایشان می‌فرماید که شما را چه باشد که آفریدگار خود را عبادت نمی‌کنید. و یا آنجائی که به این خطابات شدیده به حضرت محمد می‌فرماید: "فاسْتَقِمْ کما أَمَرْتُ" و نیز "و وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدَى" کلیه این خطابات در حقیقت متوجه مؤمنین است و خداوند به طور غیر مباشر بدین وسیله ایشان را هدایت می‌فرماید.

اما بیان حضرت سلیمان علیه السلام که می‌فرماید: "رَبِّ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي"^{۴۴} این امید و آرزو در نزد اولو النهی بسیار مقبول و ممدوح است. زیرا شؤون عالم امر و انبیای الهی قابل قیاس با شؤون بشری عالم خلق نیست و بشر نیز قادر بر درک آن نمی‌باشد. از این جهت تمنا و آرزوی حضرت سلیمان به مانند تمنای یک انسان عادی نیست و یا آنجائی که در قرآن کریم می‌فرماید "أَمَّنَ الرَّسُولُ بَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ" این ایمان مانند ایمان سائر مؤمنین نیست بل این مقام مقام حسنات الأبرار سیئات المقربين است.

باری آنچه که مسلم است این است که انبیای الهی و مظاهر مقدسه دارای عصمت کبری می‌باشند و هرگز ارتکاب گناه و عصیان به درگاه ایشان راه ندارد، اما به علت حکمتهای بالغه مکنونه حق تعالی به این گونه بیاناتی ایشان را خطاب می‌نماید تا نفوس مؤمنه هوشیار و دانا با نهایت خضوع و خشوع به درگاه کبریا رو آرند و هرگز مال و منال و جاه و مقام ایشان را از راه تواضع و فروتنی منحرف نکنند، به کمال تنبه و آگاهی متذکر باشند که اگر مظاهر مقدسه به چنین بیاناتی مخاطب گشته‌اند پس شأن بشر غافل گنه کار چه خواهد بود. چنین حالتی باعث تذکر و تنبه و در نتیجه ترقی روحانی و مادی انسان می‌شود.

۱۳- مقصود از خواب اهل کهف:

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید: "آن قوم در نوم جسمانی نبودند اما خواب، غفلت از این سراسر و چون آن نفوس از این جهان به کلی منقطع بودند و دل به عالم دیگر بسته بودند حکم نیام حاصل نمودند و رؤیای حقیقی مشاهده کردند و آنچه در مدت مدیده از برای خلق

میسر نمی‌گشت در مدت قلیله از برای ایشان حاصل می‌شد. چون نظر به اهل عالم بنمودی مسلکی را که سیصد و چیزی از سنه می‌توانستند طی نمایند آن نفوس مقدسه در مدت قلیله آن مسافت بعیده را طی نمودند...^{۴۵} اما آن غاری که به آن پناه بردند شریعت الهیه است که رحمانیت صرفه می‌باشد. این نفوس مقدسه به نفحات روحانیه ربانیه بیدار و آگاه گشتند.

۱۴- حکمت عدد دوازده و تعداد نجوم ائمه هدی:

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرمایند:

"بنویس اولاً چون آفتاب اثیر را در فلک بروج دوازده برج محقق و مقرر است، لذا حکمت الهیه چنین قرار گرفت که شمس حقیقت را هم در فلک احدیت دوازده برج مقرر باشد، چه که تثلیث را که حقیقت ولایت است چون در تربیع که حقیقت نبوت است ضرب نمائی عدد دوازده ظاهر گردد. این است که منجمان می‌گویند *إن التثلیث عین التربیع* و دیگر آنکه چون حروف کلمه توحید که *لا اله الا الله* است و کلمه نبوت که محمد رسول الله است ترکیب از دوازده حرف است مقتضی حکمت الهیه چنین بود که مظاهر ولایت که عبارت از تفصیل اجمال هستند نیز در عدد دوازده ظاهر گردد تا هر حرفی از این حروف در عالم ملک مطلع و مشرق انوار احدیت باشند.^{۴۶} البته این عدد فقط مختص به ائمه اطهار نیست، زیرا در دور حضرت خلیل حضرت یوسف در رؤیای صادق خود مشاهده نمود که یازده کوب حضرتش را سجده می‌نمایند که با خود آن حضرت می‌شوند دوازده، و در دور حضرت موسی دوازده سبط و نقیب بودند که آنجم سماء تفرید و تجرید آن دور محسوبند، در زمان حضرت مسیح دوازده حواری و در عصر حضرت محمد دوازده امام حروف کلمه توحید و ماههای تابان آسمان اسرار الهی بودند.

۱۵- حدیث "الْعِلْمُ عِلْمَان، عِلْمُ الْأَبْدَانِ وَعِلْمُ الْأَدْيَانِ".

این حدیث مروی از حضرت رسول اکرم است که در آن علم طب مورد تعریف و تقدیر قرار گرفته است و ذکر آن مقدم بر علم ادیان آمده. مفسرین در این باره چنین تفسیر نمودند که گرچه شرائع ملکوتیه و ادیان الهیه طب روحانی است که توسط اطبای معنوی جهت علاج امراض روحانی بشر تجویز می‌شود و لکن چون اداء فرائض دینی و قیام به وظائف روحانی منوط به صحت و سلامت جسم عنصری می‌باشد از این جهت طب ابدان مقدم بر طب ادیان شده است. این تفسیر موافق صواب است و نیز حضرت عبدالبهاء توجیه لطیف دیگری را بیان نموده می‌فرمایند هدایت و معرفت الهی که منجر به تخلق به صفات ملکوتی و عمل به شیم رحمانی می‌شود اهم امور و مطلوب و مراد نفوس آگاه که دارای بصیرت و دیده حقیقت بین هستند می‌باشد. از آنجائی که بین معالجه بوسیله طب جسمانی و طب روحانی تطابق تام و تشابه کامل حتی در نکات جزئیه وجود دارد از این جهت مبلغین امرالله و نفوس نفیسه‌ای که به هدایت خلق

می‌پردازند مسلک و روش اطبای جسمانی را پیش گرفته و مردم را معالجه می‌نمایند، یعنی همان طوری که طبیب مرض را تشخیص داده علاج مناسب را تجویز می‌کند و سپس راه صبر و مدارا و ملاطفت با مریض را پیش می‌گیرد تا اعتدال مزاج و سلامت کامل دست دهد، به همین نحو حکیمان الهی نیز عمل نموده در بدایت امر تشخیص امراض معنویۀ فرد را داده، برحسب استعداد و قابلیت و طاقت و تحمل او علاج مناسب را ترتیب می‌دهند. سپس راه صبر و تحمل را پیش گرفته با شفقت و رأفت و محبت و مهربانی با او مدارا می‌نمایند تا این که به فضل الهی به عرفان حق مؤید گردد و به کل الخیر فائز شود. البته بدیهی است که این روش مسلک اهل بهاء است. در بیانی حضرت عبدالبهاء یاران الهی را چنین نصیحت و هدایت می‌فرمایند: "در این کور اعظم مدار رفتار و گفتار و کردار احبای الهی بر این منوال است و طب باطن را به طب ظاهر تطبیق و قیاس لازم. لهذا در حدیث طب آبدان مقدم شمرده شده است، چه که میزان عمل و قیاس است و مقیاس لابد مقدم است. پس ای پزشک دانا اگر حذاقت کامله خواهی و حکمت جامعه جوئی جمع بین طبین نما و به این جناحین پرواز کن یعنی طبیب اجسام باش و حکیم ارواح و پزشک دلها و معالج جانها. جسم علیل عالم را دواى نافع باش و مزاج ضعیف آدم را داروی نافع. سمّ جَهل و غفلت را دریاى اعظم شو و زهر احتجاب و سوء اخلاق را پاد زهر مکرم گرد تا از افق طب الهی چون آفتاب بدرخشی و از مشرق حکمت ربانی چون مه تابان طالع شوی و حیات روحانی و زندگی جاودانی مبذول داری. والبهاء علیک و علی الذین عالجوا القلوب بنفحات الله ع ^{۴۷}."

۱۶- حدیث "لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا از دَدْتُ يَقِيناً" و مسأله لقاء الله. ^{۴۸}

مسأله لقاء الله نه فقط آیات بسیاری را از قرآن کریم به خود اختصاص داده بلکه احادیث بی‌شماری از حضرت رسول و ائمه اطهار نیز مروی است که کل از حتمیت زیارت و مشاهدۀ حق جلّ و عزّ در یوم قیامت به چشم ظاهر سخن می‌گویند. از زیارت این گونه آثار چنین به نظر می‌رسد که در مفهوم و معنای آنها تضاد و اختلاف وجود دارد. مثلاً در آیه‌ای نازل: "إِعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ" و در آیه دیگری چنین آمده: "لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ". یا این که در بیانی حضرت رسول اکرم می‌فرماید: "سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْبَدْرَ فِي لَيْلَةٍ أَرْبَعٍ عَشَرَ" و به صراحت زیارت و لقاء حق را عیاناً شهوداً تأکید نموده‌اند، در صورتی که در بیانی دیگر فرموده‌اند: "مَا غَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ". از حضرت عبدالبهاء در این باره استفسار شده است و در شرح این گونه مسائل، حضرتشان اشاره‌ای کلی به چهار عالم یعنی عالم جماد و گیاه و حیوان و انسان نموده توضیح می‌دهند که همان گونه که امکان درک حقیقت هر رتبه مافوقی برای رتبه ادنی مستحیل و محال است به همین نحو امکان مشاهده و درک حقیقت عالم حق برای عالم خلق غیرممکن است. اما از آن جایی که در جمیع عوالم الهیه و در جمیع اشیاء و

در هر مقام و رتبه‌ای اُسماء و صفات الهی دارای تجلیاتی است که حکایت و دلالت بر عالم حق می‌کند، و فقط از راه تفحص و تمعن در این گونه دلائل و نشانه‌ها است که ما موفق به معرفت یزدان می‌شویم این است که در قرآن کریم نازل شده: "سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ..." زیرا ذره‌ای و کائناتی و مخلوقی نیست که نشانه‌ای از آثار جلالیه و یا آثار جمالیه حق جلّ و عزّ در او نباشد. در این میان انبیای الهی و مرسلین ربانی آئینه تمام نما و تجلی‌گاه جمیع اسماء و صفات الهیه‌اند و معرفت ایشان نفس عرفان یزدان است. چون نظر به این جنبه افتد حقیقت بیان حضرت علی علیه السلام واضح گردد که فرموده: "لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا". یعنی اگر پرده حجاب از میان رود بر ایقان من افزوده نخواهد شد و نیز در همین زمینه بیان دیگری فرموده: "وَرَأَيْتُهُ وَعَرَفْتُهُ فَعَبَدْتُهُ لَا أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَ". یعنی پروردگار خویش را دیدم و شناختم پس او را پرستش نمودم. عبادت نمی‌کنم پروردگاری را که ندیده باشم. از جهتی دیگر وقتی نظر را معطوف به عجز و قصور از ادراک ذات غیب منیع لایدرک در رتبه احدیت کنیم و جمیع راههای عرفان را بسته یابیم و کلیه موازین ادراک و فهم بشری را در عرصه شناخت و فهم حقیقت کلی الهیه ناقص بل معدوم و السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَالطَّلَبُ مَرْدُودٌ یابیم در این رتبه معنای واقعی بیان حضرت رسول عیان و روشن شود که می‌فرمایند "مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ".

با این توضیح لطیف و جامع و جزیل حضرت عبدالبهاء حل یکی از معضلات مسائل عرفانی را فرموده‌اند که موافق عقل و منطق و قابل قبول همگان می‌باشد.

۱۷- مقصود از ملائکه و جن:

در کتب مقدسه ادوار گذشته صحبت بسیار از ملائکه و جن به میان آمده است. در قرآن کریم سوره‌ای به نام سوره الجن نازل شده و از ملائکه و جن در بسیاری از سوره‌های دیگر اشاره شده. طلعات مقدسه این دور مبارک به تفصیل مقصود و معنی را شرح و تفسیر نموده‌اند که در سطور آتیه به برخی از تبیینات قلم میثاق اشاره می‌شود.

قبل از هر سخنی باید در نظر داشت که حروف و کلمات الهیه دارای معانی و حقائق متعدد لاتحصى می‌باشد و آنچه که از قلم حق به بشر خطاب می‌شود اکثراً در حیطه قدرت فهم و ادراک آدمی است ولی گاهی تجلی عظمت و جلال تراوشات بیان الهی که ما فوق استعداد بشری است لسان حق نظر به رأفت کبری و شفقت عظمی این مطلب را به ما گوشزد می‌نماید تا در این میدان قدم نگذاریم زیرا نتیجه‌ای جز حسرت و تعب ندارد.

با توجه به مطلب فوق حضرت عبدالبهاء در تبیین معنای ملائکه می‌فرمایند که دارای مفاهیم متنوع می‌باشد، در مقامی منظور نفوس مقدسه‌ای هستند که به ذیل تقوی متمسک و از رذائل

دنیای دنیه در کنارند و به مدد مواهب رب جلیل موفق به کسب فضائل و صفات رحمانی گشته و به آنچه حق امر نموده متمسک و عاملند. از این جهت حقیقت و سریرتشان مَلَك صفت و منعکس کننده صفات الهیه است. ذکر این نفوس مقدسه در آیات مبارکه به اسامی و اوصاف متنوعی آمده، من جمله "حَمَلَةُ الْعَرْشِ" یعنی آنانی که عرش الهی را بر دوش می گیرند. مقصود از عرش قلب انسان مؤمن است، چنانچه گفته شده که "قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ" و در کلمات مبارکه مکنونه می فرماید: "فَوَإِذَاكَ مَنَزِلِي قَدْسَةٍ لِنَزُولِي وَ رَوْحَكَ مَنظَرِي طَهْرَةٍ لِّظَهْوَرِي". فؤاد تجلی گاه آیات عقل و جایگاه بروز الهامات قلب است و نفوسی که دارای قلب پاک صافی هستند و محبت سلطان لا یزالی و تجلی جمال رحمانی در قلوبشان منعکس شده و با مددگیری از عقل، عملاً و قولاً آنچه را که حق امر نموده عاملند در این مقام ملائکه "حملة العرش" به ایشان اطلاق می شود.

در مقام دیگر ملائکه انبیا و مرسلین الهی هستند که با آیات بینات و دلائل محکمه متنوعه مختلفه مردم را به معرفت یزدان هدایت و دلالت می نمایند، چنانچه در قرآن کریم آمده "الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَّثْنَى وَ ثُلَاثَ وَرُبَاعٍ"^{۴۹} و منظور از این بال و پر شؤون آیات و اقسام مختلفه بینات و دلائل جلال و جمال رحمانیه است که به مثابه مشعلهای هدایت مردمان را به شاهراه حقیقت و معرفت راهنمایی می کند و طیور قلوب صافیه را به اوج علا پرواز می دهد و به بهشت محبت یزدان می رساند. تعبیر دیگر از بال و پر تائیدات و توفیقات و مواهب رب مجید است که به واسطه آن انسان مدارج ترقی روحانی خود را طی می کند. در هر صورت اگر انسان به سمع فؤاد و گوش جان آیات رحمان را استماع کند و به درک و فهم معانی مستوره در آن مؤید و موفق گردد چنان لذت و حظ روحانی برد که در طرفه العینی از عالم ناسوت به عالم ملکوت و جهان لاهوت پرواز نماید و مقامات راستی و درستی را طی کند.

در مقامی دیگر مقصود از ملائکه احکام الهی و شریعت ربانی است که باعث حیات و ممات است. این احکام چون نفحه حیات باقیه در ارواح می دمد و باعث تولد روحانی نفوس مؤمنه می گردد اسرافیل حیات است و چون علت حفظ و صیانت بشر است ملائکه حافظات است. و چون روگردانی و اعراض از آنها علت مرگ روحانی است بر آن نام عزرائیل اطلاق می شود و به همین نحو در هر مقامی به اسمی مسمی می گردند. حضرت عبدالبهاء، جهت توضیح، بیان مقدس جمال قدم را در جواب شخصی که از جبرئیل سؤال کرده بیان می فرماید قوله الکریم: "و اما ما سألت من جبرئیل، اذاً جبرئیل قام لدى الوجه و يقول يا ايها السائل فاعلم اذا تكلم لسان العظمة بكلمته العليا يا جبرئیل تراني موجودا على احسن الصور في ظاهر الظاهر. لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقتدر القدير"^{۵۰}.

در باره مفهوم جن. در قرآن کریم نازل: "وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ"^{۵۱}. خداوند عالمیان انسان را از چهار عنصر آب و آتش و باد و خاک خلق نمود و از آتش حرارت و در نتیجه حرکت ایجاد شد و طبیعت آتش بر سائر طبایع در انسان غلبه نمود و چون حقیقت و جهت این عنصر ناری که آیا متوجه بسوی حق است یا بغیر آن از ابصار مخفی و مستور است و آنچه به ظاهر مشهود است نفوس انسانی است که باطن و سریرتشان نامعلوم و مبهم است که آیا از ابرارند یا از اشرار. این اسم بر هردو اطلاق می شود زیرا طینت هردو از "مارج من نار" می باشد.^{۵۲} نام جن در مرتبه اول به نفوس مؤمنه موقنه گفته می شود زیرا ایشان از نار کلمه ربانیه و محبت الهیه خلق شده اند و آتش محبت و عشق الهی چنان جنبش و حرکتی در وجودشان آفرید که هر مانع و رادعی را در این سبیل به مانند برق لامع و سیف قاطع از میان برمی دارند. ایضا وصف جن در حق نفوسی آمده که در ایمان به مظهر الهی از نفوس سائره سبقت داشته اند. این سبقت در اثر شدت حرکت از نار موقده الهیه در قلوب ایشان است. این نفوس به عشق و محبت حضرت رحمن در سوز و گدازند و در همه حال از ارکان وجودشان زفرات آه و انین محبت و مودت مشهود و نمایان است. این تفسیر حقیقی کلمه جن است و لکن مجازاً به نفوس غیرمؤمنه در مقام اعراض و اعتراض و استکبار نیز گفته می شود، چنانچه در قرآن نازل قوله الحق: "قُلْ أَحْيَ إِلَىٰ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا"^{۵۳} تا آیه ۱۱ "وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونُ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قَدَدًا"^{۵۴}.

باری آنچه که ذکر شد فقط چند نمونه به عنوان مثال حضور یاران عزیز تقدیم شد و مسلماً برای آشنائی با مفاهیم واقعی آیات قرآنی و احادیث اسلامی و درک رموز و اسرار نهفته در آن می بایست آثار دیگر قلم میثاق بررسی می شد که متأسفانه در این دقائق معدود میسر نمی گردد. از این جهت از یاران گرمی دعوت می شود که با زیارت این گونه آثار مذاق جان را شیرین کنند و حظّ موفور برند.^{۵۵}

کتاب شناسی

- ۱- امر و خلق، فاضل مازندرانی، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، آلمان، ۱۴۱۰ بدیع، چاپ سوم، جلد ۱ و ۲.
- ۲- مائده آسمانی، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری، طهران ۱۲۹ بدیع، جلد ۲ و ۵ و ۹.
- ۳- مکاتیب عبدالبهاء، الجزء الثانی - تاریخ و محل چاپ نامعلوم.
- ۴- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی،

آلمان، ۱۵۷ بدیع، چاپ اول، جلد ۴، و جلد ۳، ۱۴۹ بدیع.

۵- من مکاتیب عبدالبهاء من منشورات دار النشر البهائیه فی البرزیل، ۱۳۹ بدیع.

یادداشتها و مأخذ

۱- ن. ک. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۲۹، و نیز مائده آسمانی ج ۲، ص ۳۴.

۲- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۹۲.

۳- سوره الحجر، آیه ۸۷. ترجمه: ای محمد همانا ما هفت آیه با ثنا (در سوره حمد) و این قرآن با عظمت را بر تو فرستادیم.

۴- ن. ک. مائده آسمانی، ج ۲، ص ۷۴.

۵- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۸.

۶- سوره بقره، آیه ۲۶۰: "و إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِم تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَئِن لِّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي. ترجمه: و چون گفت ابراهیم بار پروردگارا بمن بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد، خداوند فرمود باور نداری؟ گفت آری، لیکن خواهم تا به مشاهده آن دلم آرام گیرد.

۷- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان، ج ۳، ص ۹۴.

۸- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۶۲.

۹- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، چاپ آلمان، ج ۳، ص ۹۵.

۱۰- ن. ک. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۹۵، ۹۶، ۱۱۱.

۱۱- سوره التین، آیه های ۴ و ۲. ترجمه: که ما انسان را در (مقام) احسن تقویم بیافریدیم، سپس به اسفل سافلین برگردانیدیم.

۱۲- سوره شعراء، آیه ۲۲۷. ترجمه: مگر آنان که اهل ایمان و نیکوکار بودند.

۱۳- سوره مؤمنون، آیه ۱۴، ترجمه: آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده.

۱۴- سوره فصلت، آیه ۳۰. ترجمه: آنان که گفتند محققا پروردگار ما خداست و بر این ایمان پایدار ماندند فرشتگان بر آنها نازل شوند.

۱۵- سورة الرعد، آیه ۱۱. ترجمه: خدا حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند.

۱۶- سورة الفجر، آیه‌های ۲ و ۱. ترجمه: قسم به صبحگاه، و قسم به شب اول ذیحجه.

۱۷- سورة عصر، آیه‌های ۱ و ۲. ترجمه: قسم به عصر (نورانی رسول یا دوران ظهور ولی عصر) که انسان همه در خسارت و زیانست.

۱۸- سورة الليل، آیه‌های ۱ و ۲. ترجمه: قسم به شب هنگامی که بپوشاند و قسم به روز هنگامی که روشن سازد.

۱۹- رجوع کنید به سوره‌های الشمس، الليل، و الضحی.

۲۰- ن. ک. / امر و خلق، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲۱- سورة اعراف، آیه ۱۴۲ (یا ۱۳۸؟) ترجمه: و با موسی سی شب وعده و قرار نهادیم. چون پایان یافت ده شب دیگر بر آن افزودیم تا آنکه زمان وعده به چهل شب تکمیل شد.

۲۲- سورة روم، آیه ۱۹. ترجمه: آن خدائی که زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون آورد.

۲۳- سورة فاطر، آیه ۱۸. ترجمه: هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نگیرد.

۲۴- سورة نساء، آیه ۹. ترجمه: و باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند (و با یتیمان مردم نیک رفتار باشند). کسانی که می ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی ماند و زیردست مردم شوند پس باید از خدا بترسند و سخن به اصلاح و درستی گویند.

۲۵- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، چاپ دار النشر البهائیه فی برازیل، ۱۹۸۲، لبنان، ص ۲۹۳.

۲۶- ترجمه: انسان بدبخت از همان زمانی که در شکم مادر است بدبخت است، و انسان خوشبخت از همان وقتی که در شکم مادر است خوشبخت است.

۲۷- ن. ک. مکاتیب عبدالبهاء، ص ۱۶۰.

۲۸- سورة الشمس، آیه ۱۱. ترجمه: طایفه ثمود از سرکشی تکذیب کردند، هنگامی که شقی‌ترینشان برانگیخته شد، و رسول خدا به آنها گفت این ناقه آیت خداست و آن را سیراب گردانید، پس او را تکذیب کردند و ناقه او را هم پی کردند. خدا آنان را به کیفر گناهانشان هلاک و شهرشان را با خاک یکسان کرد، و هیچ باک از هلاک آنها نداشت.

۲۹- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۸۲.

- ۳۰- مائده آسمانی، اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع، ج ۲، ص ۹۹.
- ۳۱- سورة الحاقة، آیه ۱۷. ترجمه: و فرشتگان بر اطراف آسمان (منتظر فرمان حق) باشند و عرش پروردگارت را در آن روز هشت ملک بگیرند.
- ۳۲- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۸۲.
- ۳۳- ن. ک. مائده آسمانی، ج ۵، ص ۹۸ و ج ۲، ص ۸.
- ۳۴- ن. ک. قاموس/یقان، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۸ بدیع، ج ۲، ص ۱۱۰۶.
- ۳۵- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۷۵.
- ۳۶- سورة طه، آیه های ۱۲۱ و ۱۱۵. ترجمه: و آدم نافرمانی خدای خود کرده و گمراه شد و ما با آدم عهدی بستیم و در آن عهد او را استوار و ثابت قدم نیافتیم.
- ۳۷- سورة انبیاء، آیه ۸۷. ترجمه: و یاد آر حال یونس را هنگامی که از میان قوم خود غضبناک بیرون رفت و چنین پنداشت که ما هرگز او را در مضیقه و سختی نمی‌آفکنیم تا آنکه به ظلمات دریا و شکم ماهی در شب تار گرفتار شد. آنگاه در آن ظلمتها فریاد کرد که الهها خدائی بجز ذات یکتای تو نیست تو از شرک و شریک و هر عیب و آلائش پاک و منزهی و من از ستمکارانم.
- ۳۸- سورة فتح آیه های ۱ و ۲. ترجمه: ما تو را به فتح آشکاری در عالم فیروز میگردانیم تا از گناه گذشته و آینده تو درگذریم.
- ۳۹- سورة عبس، آیه های ۱ و ۲. ترجمه: چرا عبوس و ترش رو گشت چون آن مرد نابینا حضورش آمد.
- ۴۰- سورة الضحی، آیه ۷. ترجمه آیه های ۶ و ۷: آیا خدا تو را یتیمی نیافت که در پناه خود جای داد و تو را ره گم کرده یافت رهنمائی کرد.
- ۴۱- سورة الشرح، آیات ۱، ۲ و ۳. ترجمه: آیا ما تو را شرح صدر اعطا نکردیم، و بار سنگین گناه را از تو دور نداشتیم، در صورتیکه آن بار سنگین ممکن بود پشت تو را گران دارد.
- ۴۲- من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۷۵.
- ۴۳- مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲.
- ۴۴- سورة ص، آیه ۳۵. ترجمه: عرض کرد (حضرت سلیمان) بارالها بلطف و کرمیت از خطای من درگذر و مرا ملک و سلطنتی عطا فرما که پس از من احدی لایق آن نباشد.

- ۴۵- نقل از مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲۰.
- ۴۶- مائده آسمانی، ج ۹، ص ۴۶.
- ۴۷- مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۵.
- ۴۸- ن. ک. من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۶۷ و ص ۸۶.
- ۴۹- سورة فاطر، آیه ۱. ترجمه: سپاس خدای را است که آفریننده آسمان و زمین است و فرشتگان را رسولان پیمبران خود گردانید و دارای دو وسه و چهاربال و پر (قدرت) قرار داد.
- ۵۰- مائده آسمانی، ج ۲، ص ۴۶.
- ۵۱- سورة رحمان، آیه ۱۵. ترجمه: و جنیان را از رخشنده شعله آتش خلق کرد.
- ۵۲- ن. ک. مائده آسمانی، ج ۲، صص ۴۳ و ۷۱.
- ۵۳- سورة جن، آیه ۱. ترجمه: ای رسول ما بگو مرا وحی رسیده که گروهی از جنیان آیات قرآن را استماع کرده‌اند و گفته‌اند که ما از قرآن آیات عجیبی می‌شنویم.
- ۵۴- سورة جن، آیه ۱۱. ترجمه: و همانا برخی از ما صالح و برخی بر خلاف آن عقیده و اعمال ما هم بسیار متفرق و مختلف است.
- ۵۵- ترجمه آیات قرآنی منقول از کتاب قرآن کریم ترجمه مهدی الهی قمشه ای، از انتشارات پیری، چاپ طهران می باشد.

جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء

فاروق ایزدی نیا

اگر تقرّب الهی خواهید ... در بحر محبت الله
مستغرق باشید و بذکر و ثنای او اوقات را حصر
نمایید. بهاء‌الله وحده باید محبوب عالم باشد.^۱

مقدمه

شاید اغراق نباشد اگر بگوییم به ندرت می‌توان در الواح و بیانات حضرت عبدالبهاء موردی را یافت که ذکری از جمال مبارک در آن نباشد. طلعت میثاق در کمال محویت و فنا از جمال مبارک یاد می‌کردند و خود را بدون تأییدات حضرت بهاء‌الله نیست و نابود می‌دانستند. اگر کلامی ادا می‌کردند، قطره بود در مقابل بحر اعظم؛ اگر به تقاضای بنده‌ای از بندگان جواب می‌دادند، به بیان "هر چه کند او کند ما چه توانیم کرد" از خود نفی اراده می‌فرمودند. اگر سائلی راهی را به سوی سعادت ابدی طلب می‌کرد، حصول رضای جمال قدیم الهی را مطرح می‌فرمودند و اگر در خصوص روضه مبارکه کلامی بر زبان می‌راندند یا عبارتی از یراعه مبارک صادر می‌شد، چنان عشق و محبتی نسبت به آن تربت پاک ظهور می‌کرد که مخاطب را چون هاله‌ای از نور فرا می‌گرفت.

بدین لحاظ نمی‌توان با قاطعیت گفت که حضرت بهاء‌الله به چه نحو در آثار حضرت عبدالبهاء مطرح شده‌اند. گاه حضرت عبدالبهاء در نهایت عبودیت به این نسبت بالیده‌اند، و گاه مطاع بودن خود را جهت حفظ وحدت امر والد بزرگوار خویش ذکر کرده‌اند و حتی در این خصوص روح القدس را هم مستثنی نفرموده‌اند بقوله الاحی: "اليوم میزان کلّ شیء و مغناطیس تأیید، عهد و میثاق ربّ مجید است. کلّ را باید به این اساس متین دلالت نمود، چه که بنیان رصین جمال مبین است. هر نفسی ثابت‌تر، مؤیدتر و موفق‌تر است؛ و اگر روح القدس مجسم گردد فرضاً ادنی توقف نماید قسم بجمال قدم روحی لاجبانه الفدا که جسم معوق و جسد معطل گردد." لذا آنچه که در این مقال ذکر می‌شود، نگاهی گذرا به آثار کتبی و بیانات شفاهی مرکز میثاق است که در موارد گوناگون به أنحاء مختلف طلعت ابهی را ذکر کرده‌اند. سعی شده‌است در ذیل عناوین

فرعی به برخی از آثار و بیانات مبارکه استناد شود تا که شاید لمحهای از عشق و فیر و عبودیت بی‌نظیر عبد بهاء به جمال ابهی مشاهده شود.

رابطه پدر فرزندی

حضرت عبدالبهاء به ندرت از این رابطه سخن می‌گویند و خود بنفسه بر این امر شهادت داده‌اند: "این عبد قسم به جمال مبارک، خود را وجودی مشاهده نمی‌نمایم و در ساحت احتیای مخلصین فانی می‌بینم و ابدأ ادعایی نداشته و ندارم و تا بحال اظهار کلمه‌ای که دلالت بر انتساب آستان مبارک باشد ننمودم." (من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۲۳۵) اما گاهی بنا به حکمت‌هایی به آن اشارتی دارند: "این عبد تا بحال خود را غصن اعظم ننمیده بلکه عبدالبهاء خوانده، نهایت شاید در موردی نادر بلکه اندر ابن البهاء از قلم جاری گشته که این نیز نظر بحکمت‌های بالغه بود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۳۲۲) و در بیانی دیگر این عبارت از قلم مرکز میثاق صادر: "لیس لی شأن الا عبودیه البهاء، و لیس لی مقام الا الخضوع و خدمه احباء الله و لم یصدر من قلمی الا اتنی عبدالبهاء و ابن البهاء و رقیق البهاء و بهذا افتخر بین الملأ." (مکاتیب، ج ۲، صص ۳۱۹-۳۱۸) می‌توان مواردی را نیز مشاهده نمود که به فرع منشعب از اصل قدیم اشارتی دارند. می‌فرمایند: "اگر جمال قدم تو را خطاب فرماید که مرکز میثاق مرا و فرع منشعب از اصل قدیم مرا و منصوص کتاب مبین مرا و مبین کتاب را چگونه عجل خواندی ... چه جواب خواهی داد؟ آیا کتاب اقدس سی سال پیش نازل نشد؟ آیا کل را دعوت باطاعت فرع منشعب ننمودم؟" (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۷۱) و در بیانی دیگر که در جواب نفسی که از مقام هیکل مبارک سؤال کرده، نفی هر ادعایی را می‌فرمایند و عنوان می‌کنند که، "چنانچه مقامی را بخواهم خدا نکرده از برای خویش، چه مقامی اعظم از فرع منشعب از اصل قدیم است؟" (منتخبات، ج ۴، ص ۲۴۴) و در بیانی دیگر نیز اشارتی به پدر فرزندی دارند. در بدایع الآثار آمده است: "وقتی در محضر انور، جناب میرزا علی اکبر نخجوانی ذکر اهتزاز نفوس در محافل دبلین را عرض می‌نمود که انقلاب این نفوس فقط بقدرت عهد و اثر کلمه مبارک می‌شود، بقوة دیگر ممکن نیست. فرمودند، 'قوة من هم نیست بلکه قوة پدر من است، این کار کار اوست.'" (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۷۲)

ولی برای آن که مبدا دیگران این ارتباط را حمل بر ادعایی نمایند بنفسه المبارک اشاره دارند: "جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا من یظهره الله، موعود جمیع کتب و الواح حضرت باب است و عبدالبهاء مرکز میثاق، لکن غصن، فرع شجره است. اما اصل، شجره است، اساس، شجره است و حقیقت کلیه، شجره است." (منتخبات، ج ۴، ص ۹۸)

اما آنچه که در این رابطه پدر فرزندی اهمیت شدید دارد، عشق حضرت عبدالبهاء به جمال مبارک است.

عشق حضرت عبدالبهاء به جمال مبارک

از نظر حضرت عبدالبهاء "عشق و محبت جمال ابهی روح حیاتست و مفرح یاقوتی ملأ اعلی، ذره‌ای از این علاج درمان هر دردیست و شفاء هر صدی، چنان شفائی بخشد که مرض از پس ندارد و چنان دوائی بود که درمان هر درد بی‌درمان گردد" (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۸) و احبّاء را به برافروختن به آتش این عشق دعوت می‌فرمایند: "قلب را چنان به آتش عشق جمال ابهی برافروزید که شعله‌اش جهانگیر گردد و حرارتش به فلک اثر رسد، نورش ساطع شود و شعاعش لامع تا طالبان چون پروانه حول شمع پرواز نمایند و اقتباس نور عرفان کنند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۹۵)

اگرچه می‌توان در این مناجات عشق بنده به مولی را مشاهده نمود؛ "در این جهان به آتش عشقت بسوز و در آن جهان به مشاهده روی مهرویت کامران نما. در این عالم چون شمع بگداز و در آن عالم چون پروانه به گرد شعله جمالت پرواز ده" (مناجات، ص ۱۵) اما شاید بتوان ظهور و بروز آثار این محبت عمیق را در دو دوره جستجو کرد؛ اول، ایام حیات جمال قدم و دیگر دوران بعد از صعود که خاطرهٔ مظلومیت حضرت بهاء‌الله موجب استغراق طلعت میثاق در بحر احزان می‌شد. از آنجا که حضرت عبدالبهاء بنفسه به خدمات عاشقانهٔ خویش به حضرت بهاء‌الله اشارتی نفرموده‌اند، باید شدت آن را در آثار دیگران مانند حضرت ورقهٔ علیا یافت. اما از چند خاطره از دوران حیات جمال مبارک می‌توان به گوشه‌ای از این محبت پی برد.

قبل از نقل این خاطرات، سطور اولیهٔ مکتوبی که طلعت میثاق در زمان عزیمت دلبر آفاق از خطهٔ عراق به اسلامبول به یکی از بستگان خویش که ساکن مازندران بود مرقوم فرمودند و گویای عشق عظیم ایشان به پدر بزرگوارشان می‌باشد، نقل می‌شود:

در این وقت که بلبل گلزار بقا قصد آشیان وفا نموده و شاهد انجمن عاشقین عزم دیار قسطنطنین فرموده تا از شاخسار دارالسلام بغداد بآشیان دارالاسلام اسلامبول برپرد و از این مرز و بوم بخطه و دیار روم شتابد و در آن گلستان بیدایع الحان قدس تغنی فرماید که شاید انفس ترابی از مقرر فانی برپند تا در ظلّ همای حقیقی مقرر گزینند و چون اطیاری عرشی بگلشن باقی طیران نمایند، این عبد فانی خامه را با مداد قرین نموده که شاید از تلاقی این دو، نالهٔ جانسوز فراق از عالم دل و جان به عالم ظهور و بیان پیوندد و نمی‌ازیم اشتیاق بافاق مترشح گردد تا از این رشحات محبت قلوب محبتان در خروش آید و از این آتش جگرسوز هجران، دل‌های دوستان بجوش آید.

ولیکن چه توان نمود که قلم را این الم در خور نه و الواح را این الحاح وسعت نه؛ زیرا که هر عالمی بیش از قدر و اندازه خود تحمل ننماید و از عهده بر نیاید؛ البتّه دریا‌های بی‌پایان عشق در شهرهای امکان جاری و ساری نشود و ارواح قدسیّه لامکان در قالب مکان ننگند. پس خوشتر آنست که ابواب لسان را از عالم مجاز بر بندیم و به لب و زبان حقیقت پردازیم و از عرصه الفاظ بقضای جانفزای عوالم معنی پرواز نماییم.

با تو بی لب این زمان من نو بنو رازهای کهنه می‌گویم، شنو

البتّه این عالم خوشتر و دلکشتر است از عوالم دیگر؛ زیرا که قاصد این مقصد ممنوع نگردد و فیض این سحاب مقطوع نشود، بلکه در مرور ایام و دهور این پیک معنوی در سیر و سلوک است و این هدهد سبای قدس در بشارت و سرور... (حضرت عبدالبهاء، صص ۱۷-۱۵)

یکی از خاطراتی که حضرت عبدالبهاء از جمال مبارک نقل می‌کنند و به دو صورت روایت شده چنین است: "در طهران طفل بودم. مرا بانبار جمال مبارک بردند. یک نائب فرآش بود که جمال مبارک باو خیلی عنایت کرده بودند، خلعت و بخشش داده بودند. بپاداش این عنایات جمال مبارک، مرا برد بانبار که بحضور مبارک مشرف شوم. وارد ارگ شدیم؛ از آنجا بدایره توپخانه و از آنجا رسیدیم بجبهه خانه؛ از آنجا گذشتیم، رسیدیم به یک خرابه. در آنجا یک حیاطی بود، اطراف آن حیاط، اطاقها بود. خوانین بختیار و لرستان در آن اطاقها محبوس بودند. در توی حیاط یک دریچه را باز کردند، سردابه بود، زیر زمین تاریک از آن دریچه پله می‌خورد. مرا از آن پله‌ها پایین بردند تا پنج شش پله که پایین رفتیم، صدای مبارک از توی آن سردابه تاریک بلند شد. فرمودند، برگردانید این طفل را، خوب نیست بیاید اینجا، برای او خطر دارد. مرا برگردانیدند. آمد در توی حیاط در پیش سجان، مأمور حبس، نشستیم. بعد از چندی که ظهر شد محبوسین را برای تنفس یک ساعت از حبس بیرون می‌آوردند. صدای مبارک را شنیدم. در این بین جمال مبارک را هم با زنجیر با آقا میرزا محمود بیرون آوردند. این میرزا محمود برادرزاده جمال مبارک بود و خیلی باو عنایت داشتند و چنین افتخاری را بهیچ فروخت و چون از حبس بیرون آمد بطرف یحیی رفت و جمال مبارک را سبّ نمود. این تاج وهاج را بهیچ فروخت، از سر خود بخاک سیاه انداخت ... بر گردن مبارک زنجیر قره کهر گذارده بودند، بر سر مبارک کلاه نمد که کله نداشت و بنهایت صعوبت مشی می‌فرمودند. من که وضع را دیدم از حال رفتم. فرمودند ببرید او را. مرا ببغل گرفتند و بردند. ولی من هیچ ملتفت نشدم، در خانه بهوش آمدم. آب آوردند، صورتم زدند. حال اگر ما وفا داشته باشیم دیگر فکر راحت و آسایش نخواهیم افتاد." (قاموس لوح ابن ذنب، ص ۷۹۲ / بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۰۶)

مهاجرت جمال مبارک و دوری از هیکل اطهر برای حضرت عبدالبهاء بسیار طاقت فرسا بود. در بدایع‌الآثار آمده است: "وقتی حین مشی و گردش در ذکر و یاد جمال مبارک ناطق و بعبارتی حزن‌انگیز ذکر ایام سلیمانیه و وحدت و مظلومیت طلعت قدم می‌فرمودند. با آن که مکرر این حکایت را فرموده بودند ولی آن روز بغتۀ حال مبارک منقلب شده های های بنای گریه گذاردند بقسمی که صدای مبارک تا دور می‌رفت و جمیع خُدام بگریه درآمدند و از استماع بلایای جمال قدم و رقت قلب سرّ اکرم کدورت و اندوه شدید روی نمود." (بدایع‌الآثار، ج ۱، ص ۳۲۷) این تأثیر و تأثر را در خاطره‌ای از دکتر ضیاء بغدادی نیز می‌توان مشاهده کرد: "حضرت عبدالبهاء فرمودند صبحی مناجات بخواند. در بین آن که او مناجات معروف که اوّل آن می‌فرمایند، 'قلّباً طاهراً فاخلق فیّ یا الهی ...' می‌خواند، آن حضرت از اطاق خارج شدند و چشمان مبارک اشک‌آلود گردید و حزن شدیدی به ما عارض شد و چون مناجات تمام شد مراجعت نموده فرمودند، 'این مناجات را جمال مبارک در ایام هجرت بسلیمانیه نازل فرموده و غالباً گریان بوده‌اند و در حقیقت درس انقطاع به ما آموختند. در مدّت دو سال قبای کردی که آستین کوتاهی داشت در بر داشتند.' " (حضرت عبدالبهاء، ص ۱۳)

حضرت ورقۀ علیا این رنج عظیم ناشی از فُرقت جمال قدیم در حضرت عبدالبهاء را چنین توضیح می‌دهند: "برادرم بی‌اندازه علاقمند به جمال مبارک بود و هر چقدر بزرگتر می‌شد علاقه و محبتش ازدیاد مییافت. پس از مهاجرت پدرم، او بی‌اندازه متأسف و رنجور گشت. غالباً برادرم تنها به طرفی رفته و چون ابر بهاری در مفارقت پدرمان می‌گریست. به قدری مهموم و مغموم بود که هیچکس را یارای آن نبود تا او را تسلیت دهد." حضرت ورقۀ علیا مراجعت طلعت ابهی و صحنۀ ملاقات پدر و پسر را این‌گونه به تصویر می‌کشند: "در حین ورود، ملاقاتش با برادرم بسیار عجیب بود، چنانچه این ملاقات از مؤثرترین و مهیج‌ترین حوادثی است که در عمر خود دیده‌ام. عباس خود را در مقابل جمال مبارک روی خاک انداخته پاهای مبارک را در بغل گرفته می‌گریست و می‌بوسید و می‌گفت چرا ما را ترک کردید، چرا ما را تنها گذاردید. پدر به حال او اشک میریخت. به حدّی این منظره تأثر‌آور بود که با کلمات و اصطلاحات معمولی شرح و بیان آن نتوان نمود ... برادرم عاشقانه قیام کرد و زحمات جمال مبارک را مرتفع نمود." (همان مأخذ)

نمونه دیگری از عشق حضرت عبدالبهاء نسبت به پدر بزرگوار را می‌توان در تهیۀ وسائل راحتی ایشان مشاهده کرد. می‌فرمایند: "یک وقتی جمال مبارک فرمودند که من نه سال است یک زمین سبز ندیدم. میل مبارک به سبزه و صحرا بود. می‌فرمودند، عالم صحرا عالم ارواح است، عالم شهر عالم اجسام. از این فرمایش مبارک فهمیدم اشاره است. یک پشایی بود در عکّا محمّد پاشا صفوت نام. خیلی با ما ضدّ بود. در یک فرسخی عکّا قصر داشت (مزرعه) در اطراف باغستان بود، بسیار جای باصفایی بود و آب جاری داشت. رفتم خانۀ آن پاشا. گفتم، پاشا آن قصر را تو انداختی آمدی توی عکّا نشسته‌ئی. گفت من علیم نمی‌توانم در خارج شهر بنشینم و

آنجا محلّ خالی است، کسی نیست که با او معاشرت کنم. من از اشاره مبارک فهمیدم که میل مبارک است بیرون بروند. فهمیدم هر کاری بکنم پیش می‌رود. گفتم مادام که تو نمی‌نشینی آنجا خالیست، بده بما. تعجب کرد. آن پاشا خیلی تعجب کرد. از پاشا اجاره گرفتم بقیمت خیلی ارزان، در سالی پنج لیره، خیلی غریب است، پنجساله پولش را دادم. بعد بتا فرستادم تعمیر کند، حمام ساختم آنجا. بعد آمدم یک کالسکه درست کردم، بزرگ. یک روز خودم گفتم اول بروم. من همچو تنها از دروازه بیرون آمدم، قراول ایستاده بود، هیچ حرفی نزد. همینطور رفتم، هیچ نگفت. فردا عصر رفتم به بهجی، هیچکس حرفی نزد، ابداً ... بعد یک روزی آمدم حضور مبارک عرض کردم قصر حاضر است، عرابه هم حاضر است؛ آنوقت در عکا هیچ کُروسه نبود؛ فرمودند من نمی‌روم، من محبوسم. یک دفعه عرض کردم، همان جواب را دادند، دفعه ثالث عرض کردم فرمودند نه. دیگر جسارت نتوانستم بکنم. یک شخصی از اسلام بود آنجا، خیلی شهرت و نفوذ داشت. او را خواستم گفتم کیفیت این است، لکن حضرت بهاء‌الله از ما قبول نمی‌کنند. آن شخص محبت داشت. گفتم تو جسوری برو حضور مبارک مشرف شو و دست مدار تا وعد قوی بگیری. این عرب بود، رفت و آمد مقابل دو زانوی مبارک نشست، دست مبارک را گرفت، بوسید. عرض کرد چرا بیرون تشریف نمی‌برید؟ فرمودند من مسجونم. گفت استغفرالله کیست که بتواند شما را محبوس کند؟ شما خود خود را حبس کرده‌اید. اراده خود شما چنین است، حالا من خواهش دارم بیرون تشریف ببرید، سبز است، خرم است، درختها خیلی باصفاست، برگها سبز است، پرتقالها قرمز است. هر چه فرمودند من مسجونم، نمی‌شود، باز دست مبارک را بوسید. بقدر یک ساعت متماداً رجا می‌کرد. بعد فرمودند خیلی خوب. فردا سوار کالسکه شدند؛ من هم حضور مبارک بودم. از شهر بیرون آمدم، هیچکس هیچ نگفت، رفتیم مزرعه. من برگشتم. دیگر یا در مزرعه تشریف داشتند یا در عکا تشریف داشتند، یا در حيفا یا در صحرا." (حضرت بهاء‌الله، ص ۲۳۲)

بعد از صعود جمال مبارک، حضرت عبدالبهاء وقتی به یاد حضرت بهاء‌الله می‌افتادند، اشکشان جاری می‌شد. می‌فرمایند: "ای موقن به آیات الله صبح است و قلم در جریان است و قلب در هیجان؛ نفحات ملکوت ابهی در سطوع است و نسیم جانبخش ملأ اعلی در هبوب. آیت کبری باهر و موهبت عظمی ظاهر و این عبد بهاء به یاد رویش و بوی کویش با چشمی اشکبار چون غمام ماطر ع" (آیات بینات، ص ۲۳۴)

یاد مظلومیت هیکل مبارک نیز موجب حزن شدید بود. در بدایع الآثار آمده است: "بیانات مُحزنه اغلب در ذکر و یاد جمال قدم و اسم اعظم از فم اطهر صادر که کاش جمال مبارک باین صفحات تشریف آورده بودند، از بس جمال مبارک اینگونه مناظر را دوست می‌داشتند. اغلب در سفر هر جایی که سبزی بیشتر و صحرا خرم‌تر بود امر بتوقف می‌فرمودند. وقتی از کنار

دریاچه ئی مرکب مبارک می‌گذشت چنان آن سبزی صحرا و صفای ماء و لطافت هوا در نظر مبارک مقبول افتاد که تا چند ساعت مکث فرمودند. " (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۴۴)

در همان کتاب آمده است: "از چهره مبارک آثار حزن نمودار بود. پس از چند دقیقه فرمودند اینگونه مناظر را که می‌بینم محزون می‌شوم و به خاطر می‌آید که جمال مبارک مواقع سبز و خرم را خیلی دوست می‌داشتند. خدا خیر بآن نفوس نهد (نداد) که جمال مبارک را در چه محلی حبس نمودند." (همان، ص ۵۸)

گاهی اوقات از این مناظر اجتناب می‌کردند: "طرف عصر شخص محترمی رجا نمود به هتل پلزای نیویورک که ممتازترین عمارت‌های آنها بود و مخصوص رؤسا و بزرگان آمریکا، تشریف بردند. چون وارد شدند و وضع عمارت را مشاهده فرمودند در کوچکترین اطاق‌های آن جالس شدند و هر قدر مدیر رجا نمود و وجود مبارک را به سیر و گردش دلالت کرد قبول نمودند. بعد به احباء فرمودند که چون عمارات عالیه و مناظر باصفا می‌بینیم یاد سجن و بلایای جمال قدم می‌افتم قلب منقلب می‌شود و از رغبت سیر و گردش منصرف." (همان، ص ۱۴۴)

این عشق چنان قوی بود که حتی حالت صعود خود را مانند صعود پدرشان می‌خواستند: "این عبد در حالت تب این نامه نگارد و حال، بعد از سفر سه سال در کوه و صحرا و دریا به امید حسن ختام حیات، رو به سجن اعظم می‌رود که شاید آنچه نهایت آرزوی دل و جان است حاصل گردد. جمال قدم در حال مسجونی صعود فرمودند، چه قدر انسان بی‌وفا و پرجفا باشد که راضی شود در حالت آزادی به جهان دیگر شتابد." (آیات بیّنات، ص ۳۸۲)

این عشق را می‌توان در بیان مبارک در اشاره به مصیبت فرقت بعد از صعود نیز مشاهده نمود، "از مصیبت کبری اگر صد هزار سال ناله و فغان کنیم و آه و زاری آغاز، جامه پاره کنیم و گریبان بدریم و اشک بریزیم و خاک بر سر بیفشانیم و بسوزیم و بگدازیم، این درد درمان نیابد و این زخم التیام نپذیرد و این شعله نشیند." (همان، ص ۷۶ / به صفحات ۷۹ و ۸۶ نیز مراجعه کنید). چه که علت صعود را بی‌وفایی اهل جهان و محتجبان می‌دانند: "آن مجلی طور با رخی تابان و جعدی عنبرافشان و زلفی مشکین و فعلی نمکین و جمالی ظاهر و حسنی باهر ساقی بزم امکان گشت و درهای میکده الهی را بر جهانیان گشود و می تجلی خوشگوار سبیل فرمود و الحان بدیع به گوش میگساران رساند، خاموش و محجوب و محروم ماندند و چون حال را چنین یافت روی منیر را در پس پرده کرد و جمال عظیم را در سحاب غیب متواری فرمود." (همان، ص ۷۷)

و کلام آخر در این خصوص تمنای فدا در سبیل جمال مبین بود: "کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است، موهبتی اعظم از این برای من نه. چه عزتی اعظم از این است که این گردن برای او تحت سلاسل آید و اقدام مغلول گردد و در سبیل محبت و امرش این جسد شرحه شرحه شود و یا بقعر دریا انداخته گردد. اگر بحقیقت محبتان خالص او هستیم و اگر من خادم صادق او

باشم پس باید حیاتم را فدایش کنم و در آستان مقدّسش جمیع وجودم را قربان نمایم. " (حضرت عبدالبهاء، صص ۱۵-۱۴)

مقام اعلی و روضه مبارکه

طلعت میثاق این عشق را به روضه مبارکه نیز اظهار می‌دارند. با این که بحث از حضرت بهاء‌الله است اما از آنجا که روضه مبارکه و مقام اعلی پیوندی عمیق با طلعت میثاق دارند، و محلّ استقرار رمس طلعت اعلی را جمال ابهی تعیین فرموده‌اند، این دو را در آثار حضرت مولی الوری با هم مرور می‌کنیم:

در لوحی می‌فرمایند: "جمال قدم و اسم اعظم روحی لاحتبائه الفدا در وقتی که در حیف تشریف داشتند موقعی را در جبل کرمّل به کرات و مرآت تعریف فرمودند که آن محلّ بسیار باصفا و لطافت و نظارت و نضارت است و امر فرمودند که آن محلّ را به هر قسم است بگیرند. بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محلّ بود. چهار سال پیش به هر وسیله بود آن محلّ گرفته شد و جزئی ترتیبی داده شد و مهیا گشت ... حال در جبل کرمّل مشغول بنیاد مقام مقدّس هستیم. انشاء‌الله شما را نیز می‌خواهیم تا با ما در سنگ و گل کشی در آن مقام مقدّس مبارک شریک و سهیم گردید و اقتباس فیوضات غیرمتناهیة نمائی و به این شرف اعظم موفق گردی." (منتخبات، ج ۴، ص ۶۷) بیان صریح مرکز میثاق به ارتباطی دیگر نیز در این خصوص اشاره دارد: "الحمدلله که مخابره و مکاتبه با حضرت افنان دوحه مقدّسه متتابع و متواصل است، این از شدت تعلّق قلب به محبّت جمال اعلی روحی له الفدا است. الحمدلله مقام مقدّس طبقه تحتانیة در نهایت متانت و لطافت و ظرافت بنایش تکمیل شد و قطعه جسیمه‌ای زمین بالای مقام مقدّس بود که اگر دست بیگانگان باقی می‌ماند یُمكن در آینده در آنجا بنائی انشا می‌نمودند و محذوری عظیم حاصل می‌شد و آن زمین به کرات و مرآت موطیء قدم مبارک شده بود و چند سروی در آن موجود و جمال قدم روحی لاحتبائه الفدا مراراً در سایه آن سروها نشستند و احتبای الهی به حضور مشرف گشتند. آن قطعه زمین نیز در این ایام مجبوراً به دو هزار تومان خریده شد و به مقام مقدّس ملحق گشت." (منتخبات، ج ۴، ص ۶۸)

زمانی که احبّاء جهت حفظ مبارک توصیه می‌کنند که به جای ارض اقدس در مصر مقیم شوند، اشتیاق هیکل مبارک به مجاورت تربت مقدّسه بیان می‌گردد: "جمعیت اتحاد و ترقی در اسلامبول خوبند ولی مفسدین خارج و داخل می‌خواهند چون من به ارض اقدس رَسَم دوباره مرا مسجون نمایند. عرض شد اقامت هیکل مبارک در بر مصر بهتر است. فرمودند، مبدء و مآب من آستان مقدّس است. آنچه داریم از آن درگاهست و عودمان به او. اگر عون و عنایت او نبود این نفوس که در یمین و یسار شما نشسته‌اند کجا به من و شما اعتنا می‌نمودند ... باید انصاف داد و راست گفت؛ ما کجا و این عنایات کجا؛ ایران کجا و آمریکا کجا..." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۳۶)

عشق حضرت عبدالبهاء به روضه مبارکه آن قدر شدید است که پیاده به زیارت رفتن را فیضی عظیم می‌دانند: "پس از مشی مفصلی در ایوان کشتی جالس شده فرمودند، چهار هزار و ششصد قدم راه رفتم، به طول راه عکا تا روضه مبارکه. می‌خواهم مشق راه رفتن کنم بلکه پیاده به روضه مبارکه بروم و در ارض اقدس اواخر ایام چنان ضعف مستولی شده بود که از این فیض محروم بودم، پیاده نمی‌توانستم بروم." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۳)

حبیب مؤید خضوع حضرتش در مقابل روضه مبارکه را چه زیبا توصیف می‌کند: "طولی نکشید حضرت عبدالبهاء جلوی تلمبه دستی تشریف برده شروع به تلمبه زدن فرمودند. مدت نوزده دقیقه از روی ساعت تلمبه میزدند. مقدار زیادی آب ذخیره شده که بعدش به وسیله باغبان به درختها و گلها داده میشد ... سابقاً که چاهی در اینجا نبود وسیله آبیاری مشکل بود و گلکاری اطراف روضه مبارکه تازه شروع شده بود و نهالها احتیاج به آبیاری مستمر داشتند. حضرت عبدالبهاء اوایل شب با یک عده از ثابتین پیاده از عکا تا بهجی روضه مبارکه کوزه‌های مسی آب برداشته روی سر برای آبیاری این گلها و درختها می‌بردند و در طول راه احتبای خوش صدا به تلاوت اشعار مشغول می‌شدند. حضرت هم آب را بر سر گرفته از جلو اصحاب قدم زنان آهسته و در نهایت خضوع و احترام مناجات کنان رو به روضه مبارکه حرکت می‌فرمودند و این کار هر شب آن حضرت بود تا وقتی که چاه کنده شد و دیگر این وسیله آبیاری متروک گشت." (خاطرات حبیب، ص ۱۷۴)

روضه مبارکه روح و جان حضرت عبدالبهاء بود با این همه خدمت را بر آن مرجح دانستند: "امروز تبلیغ تکلیف کل است مثل این که عبدالبهاء با وجود آن که تراب تربت پاک روح و جان اوست از این فیض عظیم خود را مهجور نموده تا آن که شاید به قدر عجز خویش خدمتی به آستان مقدس نماید." (مکاتیب، ج ۱، ص ۸۲)

و کلام آخر آن که، به کار بردن عنوان "عتبه علیا، مسجود ملاً اعلی" (مکاتیب، ج ۸، ص ۳۷) برای روضه مبارکه نشان دهنده احترام عمیق آن حضرت به محل استقرار عرش طلعت ابهی است.

عبودیت نسبت به جمال قدم

در قرآن کریم (سوره احزاب، آیه ۷۲) است که خداوند اراده فرمود امانتی عظیم را به یکی از مخلوقات بسپارد و هیچیک از کائنات را متحمل این بار عظیم نیافت و نهایتاً آن را به موجودی مظلوم و مجهول القدر، یعنی انسان سپرد. این امانت عظیم همان عبودیت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "هو الله ای شریک و سهیم عبدالبهاء در عبودیت آستان کبریا بیا دست بهم دهیم و پا در صراط بندگی نهیم و بآنچه سزاوار این امانت عظماست قیام کنیم تا روی تابان کنیم و خوی رشک مُشک موی حور جنان. اینست

فضل بی پایان ع" (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۱۵) این موضوع بیش از هر موردی در آثار حضرت عبدالبهاء مشاهده می‌شود، چه که منتهی آرزوی هیکل مبارک عبودیت درگاه جمال قدم بود چه که می‌فرمایند: "نهایت عروج این عبد مقام بندگی و عبودیت یزدانست اگر در درگاه عبودیت مقبول گردد،" (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۹۰) و حتی در موارد عدیده از احباء می‌خواستند که در حق ایشان برای توفیق در عبودیت به دعا بپردازند: "از یاران الهی استدعا می‌نماید که شب و روز به ملکوت الهی بزارند و بنالند تا عبودیت این عبد در آن آستان مقبول افتد،" (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۹۱) / به ص ۱۸۳ مکاتیب ج ۴ نیز مراجعه شود. و در بیانی دیگر از احباء رجای دعا می‌کنند: "باری یک رجا از احبای حضرت بهاء می‌نمایم و آن اینست که در آستان مقدس سر بسجده نهند و از برای عبدالبهاء پرخطا کأس فدا طلبند تا در عبودیت آستان بهاء بقطره‌ئی از بحر وفا کام شیرین نماید." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۲۹) در این زمینه به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- **بندگی جمال قدم از اوان طفولیت** - می‌فرمایند: "من بنده جمال قدم هستم. در بغداد طفل بودم در آن زمان و مکان القاء کلمه به من فرمودند؛ مؤمن شدم و به مجرد القاء کلمه خود را بر اقدام مبارکش انداختم و تضرع و استدعا نمودم که این قطره خون را بقدا در سیبش قبول فرماید. کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است." (بهاء‌الله و عصر جدید، ص ۵۹)

۲- **راحت و مسرت در عبودیت است** - "حضرات عرض نمودند محض رفع خستگی هیکل اطهر از زحمات سفر، چند روزی اقلأ بدون آمد و شد و تشرّف نفوس در اینجا اقامت فرمایند ... فرمودند، مقصد ما گردش و راحت و سیر و تفرّج نیست، بلکه خدمت به آستان الهی و نشر نفعات الله است، راحت و مسرت ما در عبودیت آستان حضرت بهاء‌الله است." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۲۴)

"بعد عرض شد مسس پارسنز میلش این است که تا چند روز به احدی اطلاع داده نشود بلکه وجود اطهر قدری در اینجا راحت شوند. فرمودند، ما برای کار و خدمت آمدیم نه برای هواخوری. باید به عبودیت آستان جمال مبارک پرداخت و چنین بندگی را سبب راحت و مسرت جان و دل ساخت." (بدایع الآثار، ج ۱، صص ۱۶۶-۱۶۷)

۳- **عبودیت و خدمت** - "در تمام ایام مبارک همیشه آرزوی من این بود که روزی بیاید بلکه انشاء‌الله به جهتی سفر کنم و بقدر عجز خود در سبیل امرالله یک حرکت مذبوحی بنمایم. لکن از این جهت که مسئله سجن در میان بود جمیع آن اوقات به حسرت گذشت ... این مدت بسیار افسرده و پژمرده بودم از این که میدیدم مؤید و موفق به خدمت آستان نیستم. ولکن چون ملاحظه می‌گردید که مانع هست و مانع هم سجن است و آن هم در سبیل مبارک است، لهذا تسلی حاصل می‌شد تا آن که صعود واقع گردید. شدت تأثر و تحسّر بدرجه‌ئی بود که وصف

نتوان داد. آن تأسف و تحسر غالب بر جمیع احساسات بود، دیگر در من جان و اراده و فکری نگذاشت. مدتی در این حالت تحسر بودم ... تا این که اعلان حریت شد و بند و بست برخاست. به محض این که اعلان حریت گردید در فکر افتادم که حالا وقت است، هرچه باداباد. بغته در حالی که مریض بودم بدون اطلاع نفسی سوار کشتی شدم و بسم‌الله مجریها و مرسیها گفتم و رفتم." (یادداشتها، صص ۵۳۱-۵۳۰)

۴- دعوت دیگران به عبودیت حضرت بهاء‌الله - "هوالله ای عبدالحسین چه مبارک است نام تو و چه فرخ است ابتسام تو. همنام منی، تو عبدالحسین، من عبدالبهاء. این دو نام فی الحقیقه یک نام و عنوان. پس اشتراک در نام داریم انشاءالله مشترک در کام نیز خواهیم شد. یعنی هر دو به عون و عنایت حضرت مقصود بر عبودیت و رقیّت آستان مقدّس موقّق خواهیم شد." (آیات بّینات، ص ۳۸۶)

گاه این معنی در لحنی تشویق آمیز ظهور و بروز می‌یابد: "الله ابهی ای عبدالحسین روحی لاسمک الفداء من و تو همنامیم، تو خوشکام و من گمنام. تو به عبودیت او قائم و من هنوز در وادی عصیان و بادی نسیان هائم. چون موقّق به عبودیت او شدی دعائی نیز در حقّ من نما شاید به عجز و نیاز و نفس پاک یاران، این عبد نیز در میدان عبودیت حرکتی نماید ع" (همان، ص ۳۸۷ / به ص ۳۸۹ نیز مراجعه شود).

۵- محویت - "ستایش یاران الهی نموده بودید که در هر شهری به نهایت محبّت احتفال به قدوم شما نمودند و در نهایت مهربانی پذیرایی کردند. آنچه مجری داشتند جمیع در حقّ عبدالبهاء بود و به من راجع و عبدالبهاء را وجود و شهودی نه. در آستان مقدّس جمال ابهی فانی و نابود است؛ لهذا آنچه یاران مجری داشتند فی الحقیقه راجع به عتبه مقدّسه بود." (همان، ص ۳۹۱)

۶- آرزوی عبودیت - "ای غلام علیّ علیّ این غلام مضاف به نام جمال کبریا علیّ علیّ و شطر ثانی از اسم مبارک جمال ابهی. ای کاش این عبد به حقیقت این اسم موسوم و متحقّق میشد تا معنی مبین و حقیقت عبودیت جمال قدیم روحی لاجبائنه الفداء در این کینونت فنا واضح و آشکار گردد." (همان، ص ۴۲۹)

۷- تأیید در عبودیت حاصل می‌شود - "امروز تأیید با نفوسی است که در عبودیت آستان مقدّس عبدالبهاء را شریک و سهیمند و در خدمت درگاه احدیت قرین و ندیم." (همان، ص ۴۲۴) "باید قیام بر عبودیت نمود تا تأییدات از جمیع جهات شامل حال شود. یقین است چون قیام بر خدمت و تبلیغ نمایید مؤید و موقّق گردید. مطمئن باشید." (بدایع الانوار، ج ۱، صص ۳۸۲-۳۸۳)

۸- **شرمندگی از قصور در عبودیت** - "ای دو یار مهربان، عبدالبهاء از قصور در بندگی شرمندگی دارد و از فتور در امور عفو ربّ غفور جوید. ولی اگر یاران مانند شما مراقت نمایند و معاونت فرمایند و به عبودیت پردازند و در این شرکت ربّانیه داخل گردند قصور مبذل به کمال موفور گردد و عجز به قوّت و قدرت کامله مؤید شود." (آیات بینات، ص ۲۲۴) "جمع یاران الهی باید ذبیح الهی باشند، یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان جمال یزدان نمایند تا بمقام فناء فی‌الله که قربانی کلی ربّانیت فائز گردند و آن ترک اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت بندگان جمال ابهی روحی له الفداست. چه ذات احدیتش مقدّس از عبودیت عالم بشریت است و غنی از رقیّت مادون است. پس باید به عبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت اوست." (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۴ / به صفحه ۱۰ نیز مراجعه نمایید.)

۹- **اجتناب از تقلید از جمال قدم** - محمد شفیع روحانی در خاطرات خود می‌نویسد: "یک نفر از احتبای مسیحی نژاد ارمنی مشرف بود. عرایض بزبان ترکی عرض می‌کرد و حضرت عبدالبهاء به ترکی جواب می‌فرمودند که چون ما زبان ترکی نمی‌دانستیم، نتوانستیم استفاده کنیم و بعداً که از جناب ذکرالله یکی از عموزاده‌های مبارک شرح آن بیانات را استفسار نمودیم اظهار داشتند مطالب متنوع بود و یکی از سؤالات این بود که جمال قدم جلّ ذکره الاعظم گاهی رأس مبارک را به تاج متوجّ می‌فرمودند؛ چرا حضرت عبدالبهاء تاج بر سر نمی‌گذارند. حضرت عبدالبهاء در جواب فرمودند: به پاس احترام جمال مبارک از طرز لباس و سبک بیان و نحوه تحریر آن حضرت تقلید نمی‌کنم زیرا خود را بنده آستان می‌دانم." (تلخ و شیرین، ص ۷۳)

۱۰- **عبودیت بندگان جمال ابهی مایه افتخار است** - "در ملاء اعلی افتخار نمایم که کمترین خادم یاران جمال ابهی هستم و در ملکوت ابهی مباحات می‌کنم که کهن چاکر دوستان اسم اعظم." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۳۵)

اطاعت از جمال مبارک

این موضوع در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء نمود ویژه دارد. اما آنچه که بالصراحه به آن اشاره شده در ارتباط با ازدواج هیکل مبارک است. همان‌طور که هیکل مبارک در لوحی خطاب به شیخ قمی، برادر استاد محمد رضا خان رضائی (معمار) اشاره می‌فرمایند: "هو الله ای حبیب دل و جان شکر کن خدا را که مورد امتحان واقع شدی و در افتتان شدید افتادی. الحمدلله ملال نیافتی، کلال نیوردی و از زوجة حلال گذشتی. سلسبیل شماتت اعداء در سبیل کبریا چون سیل شود عاشقان تشنه گردند و مشتاقان از حرارت عطش بگدازند و بکوشند و بجوشند و بخروشند تا بنوشند. حال الحمدلله تو جامی از این عذب فرات نوشیدی و از این شهد لقا چشیدی و در طول شماتت و ملامت اعداء ثابت قدم ماندی. غصه مخور رفیق منی. مرا هم از این جام نصیبی و از این شهد بهره‌ئی بود. الی الآن هر وقت خاطر آید سبب شادمانیست و علت

سرور و کامرانی، زیرا در سبیل الهی. یکی از بنات اعمام از صغر سن باراده مبارک نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدم، عم بزرگوار بساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود. ولی این عبد قبول نمی‌نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم، مع ذلک همواره آرزوی تجرد داشتم تا به ادرنه آمدم. در ادرنه بودیم که عمه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت محض سرور خاطر آن کوشید تا آن بیچاره را به پسر میرزا علیخان داد..." (یادداشتها، ص ۱۵۱)

ازدواج با منیره خانم نیز به اراده جمال مبارک صورت گرفت. در بیانی از جمال قدم خطاب به منیره خانم است که: "یا ورقتی و یا امتی إنا آخرناک و قلبناک لخدمة غصنی الأعظم..."

حتی بیان مرکز میثاق و دعوت کلّ به تبعیت از تبیینات مرکز میثاق نیز نظر به اطاعت بوده است بقوله الاحلی: "جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند نه مخالفت و این را من محض حفظ امرالله و اتحاد احباء میگویم. اگر نه بجهت سداوهام و دفع اختلاف بود، اظهار این که من مرکز میثاقم نمی‌نمودم. ما باید بندگی جمال مبارک نمائیم، عنایات و وصایای او را فراموش نکنیم والا اگر نفحه و اثری از وجود در ما باشد فوراً معدوم میشویم. احباء باید بیدار باشند، هر کسی کلمه‌ئی بدون نصّ بگوید اختلاف بین احباب بیندازد. جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند، یعنی احدی از خود کلمه‌ئی نگوید، اجتهاد ننماید، والا هر کسی بابتی مفتوح نماید و نصّ الهی را تفسیری کند. چون یکی گوید من قوه روح القدس دارم، خوب می‌فهمم، فوراً هر کسی گوید من هم دارای روح القدس حتی این پیره زنها، با آن که قوه قدسیه حصر در جمال مبارکست و بیان با من و السلام..." (بدیع‌الآثار، ج ۱، صص ۱۴۹-۱۴۸)

توکل و اتکاء بر تأییدات جمال مبارک

در قاموس حضرت عبداله‌اء هیچ امری بدون تأییدات جمال مبارک منجر به توفیق نمی‌گردد و هباء منشورا است. اما با تأییدات جمال مبارک مور نیز حشمت سلیمانی خواهد یافت. در مورد اسفار خود به غرب می‌فرمایند: "به عون و عنایت جمال مبارک در هر شهری به ملکوت ابهی ندا شد، علناً تبلیغ گردید، اعلان امر مبارک شد؛ در معابد و کنائس و صوامع و مجامع، دیگر جایی باقی گذاشته نشد و حال آن که در نهایت ضعف بودم، لکن تأییدات جمال مبارک می‌رسید. با حالت ضعف در خانه بودم ولی چون در مجامع و کنائس حاضر می‌شدم، توجه به ملکوت ابهی می‌کردم، هرچند ما کلاً ذره هستیم لکن پرتو جمال مبارک مثل شعاع آفتاب می‌ماند. هر ذره که در پرتو آفتاب افتد جلوه کند و نمودار شود. این نموداری ما مثل نموداری ذرات است در پرتو آفتاب..." (یادداشتها، ص ۵۳۲)

در مورد سفر با کشتی تایتانیک که از لندن به صوب نیویورک می‌رفت یا سدربیک که مستقیماً عازم مدینه میثاق بود، نیز تأیید جمال مبارک حارس بود. وقتی به هیکل مبارک پیشنهاد شد با کشتی تایتانیک سفر نمایند فرمودند: "خیر یکسر می‌رویم و توکل بر عون و صون جمال مبارک می‌کنیم. او حافظ حقیقی و حارس معنویست." (همان، ص ۲۹۹) و می‌دانیم که کشتی تایتانیک در همان سفر غرق شد.

مورد مشابه دیگری نیز در مورد سفر با قطار رخ داد: "بعد از صحبت، وجود مبارک خیلی خسته بودند و به تشریف بردن به کنوشه موعود دکتر نات مذکور هم با ملازمان حضور و یکی از احتبای جاپانی مأذون و ملتزم رکاب اقدس بود. بعد از دو مَحَطَّه^۲، ترن تبدیل شد و با عجله دوستان به ترن دیگر نرسیدند. احتباء خیلی متأثر شدند. فرمودند، هیچ عیب ندارد در این حکمتی است. و چون بعد با قطار دیگر حرکت فرمودند بین راه به آن قطار اول رسیده دیدیم شکسته افتاده و بعضی از مسافریں آن هم مجروح شده‌اند. معلوم شد تصادم واقع شده. فرمودند این هم حفظ و حمایت جمال مبارک بود؛ و حکایت عزیمت مبارک از اسکندریه به آمریکا فرمودند که بعضی همچون صلاح دانستند که ما از راه لندن با کشتی تایتانیک که در همان سفر غرق شد بیاییم ولی جمال مبارک چنین دلالت نمود که یکسر آمدیم." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۴۷)

در هر کلامی به ذکر عنایات جمال مبارک می‌پردازند و خود را در این راه جز وسیله‌ای به حساب نمی‌آورند: "در این راه مخصوص چند اوطاق سرباز بدون سقف به قطار راه آهن متصل نمودند که چون کوهها خیلی نزدیک راه بود و در اوطاقهای سرپوشیده دیده نمیشد در آن اوطاقها مسافریں در یمین تماشای کوههای باشکوه و در یسار ملاحظه صفای آب و رودخانه جاری نمایند و چون مرکب مبارک از آن حدود گذشت فرمودند: حضرات! الطاف جمال مبارک موج میزند. الآن چون نگاه می‌کنم می‌بینم بحر عنایتش مواجست و می‌فرماید من با شما هستم. واقعاً اگر این نویدهای مبارک و نصرت و حمایت او نبود من چه می‌کردم؟ یک نفر انسان و این شرق و غرب آمریکا، در این کوه و صحرا، شوخی نیست، به لفظ گفتن آسان است. به تصوّر نمی‌آمد که ما را در این کنائس راه بدهند. ببینید چه تأیید و عنایتی رسید. این سفر سفر عجیبی است. شکر کنید جمال مبارک را که چنین تأییداتی شامل حال شد." (همان، ص ۲۷۴)

ذکر القاب جمال مبارک

اگرچه جمال مبارک در آثار مبارکه خود و نیز آثار حضرت اعلی به نامهای مختلف نامیده شده‌اند و در آثار حضرت عبدالبهاء می‌خوانیم که، "جمال ابهی از مطلع آمال به جمیع اسماء و صفات اشراق فرمود،" (منتخبات، ج ۴، ص ۵۸) اما در آثار و بیانات حضرت عبدالبهاء با توجه به موضوع و نیز مخاطب به صور مختلف یاد شده‌اند.

زمانی که از عشق به آن حضرت صحبت می‌شود القابی مانند جان جهان (آیات بَینات، ص ۴۱۲)، دلبر بی همتا (منتخبات، ج ۴، ص ۴۵)، دلبر حقیقی، دلبر ابهی (آیات بَینات، ص ۴۰۹)، دلبر مهربان، معشوق عالمیان، محبوب روحانیان، محبوب آفاق، نیر اشراق (منتخبات، ج ۴، ص ۱۸۲)، مقصود ربّانیان (همان، ص ۲۹)، طبیب ارواح (همان، ص ۱۰۳)، جمال جانان (آیات بَینات، ص ۳۲۶)، دلبر آفاق (همان، ص ۳۵۶ و ۴۲۰)، محبوب ابهی (همان، ص ۳۲۹ / منتخبات، ج ۴، ص ۵۱)، مقصود ملاّی اعلیٰ (منتخبات، ج ۴، ص ۵۲)، بلبل گلزار بقا، شاهد انجمن عاشقین، همای حقیقی (منتخبات، ج ۱، ص ۳۵)، حضرت مقصود (منتخبات، ج ۴، ص ۲۳۴)، جمال معبود (همان، ص ۱۰۲)، دلبر بی‌نشان، یار مهربان، سالار عشق، طلعت مقصود، دلبر دو جهان، معشوق حقیقی، جمال محمود، ساقی عنایت (مکاتیب، ج ۷، ص ۶۳)، روح مصوّر (همان، ص ۵۹) به کار می‌رود.

چون به نور و ظلمت پرداخته می‌شود، وجه پر انوار (آیات بَینات، ص ۳۳۳)، جمال مبین (همان، ص ۳۹۰)، نور مبین (همان، ص ۴۵۰)، نیر آفاق (منتخبات، ج ۴، ص ۲۳۶)، جمال نورانی، مربّی رحمانی، آفتاب انور جهان الهی (همان، ص ۲۵۵)، نور حقیقت، نیر ملاّی اعلیٰ، سراج ملاّی اعلیٰ، آفتاب ملکوت، نیر اعظم، آفتاب فلک قدم (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۱)، آفتاب ملاّی اعلیٰ (همان، ج ۷، ص ۱۹) استفاده می‌شود.

موقعی که عظمت حضرتش مطرح می‌شود القابی مانند جمال قدم، اسم اعظم (آیات بَینات، ص ۳۲)، حضرت کبریا (همان، ص ۳۳۲)، سلطان مُلک قدم (همان)، جمال اعظم (من مکاتیب، ص ۲۳۴)، ملوک ملکوت (منتخبات، ج ۴، ص ۱۰۳)، جمال مقدّس (آیات بَینات، ص ۳۴۷)، جمال معلوم و ملوک قیوم (منتخبات، ج ۴، ص ۲۲۵)، ملوک وجود، حقیقت موجود، حضرت مَنّان، حضرت بیچون، حضرت احدیت، مطاف ملاّی اعلیٰ، ربّ ودود، ربّ جلیل و جمال کبریا به کار می‌رود.

زمانی که به نبوّات اشارتی می‌گردد، با نبأ عظیم (آیات بَینات، ص ۳۹۰)، مجلّی طور، سرّ مکنون، رمز مصون (منتخبات، ج ۴، ص ۳۴)، موعود بیانیان (همان، ص ۲۹) از ایشان یاد می‌شود. وقتی سخن از ظهور آن حضرت به عنوان موهبت حضرت یزدان به میان می‌آید، این القاب در یک لوح واحد بیان می‌گردد: جمال رحمن، عندلیب حقائق، ورقاء بیان، بلبل وفا، حمامه فردوس ابهی، افسر سلطان گل (همان، ص ۳۰). زمانی که از اشراق آن حضرت سخن به میان می‌آید، کلک اطهر این‌گونه در مضمار لوح به جولان می‌آید: "آن شمس حقیقت در افق مبین طالع و لائح و سلطان ملکوت توحید بر سریر تفرید در حیّز شهود جالس، پرتو آفتاب اوج عزّت شرق و غرب را منوّر نموده و نیر اعظم به اشدّ اشراق ابصار را خیره فرموده..." (همان، ص ۲۸۷) اما در خطابات عمومیّه خود از لقب "بهاء‌الله" و در سایر آثار از دو لقب "جمال مبارک" و "جمال قدم" بیشتر استفاده می‌کردند که گاهی لقب اخیر به "جمال قدیم" یا "جمال قدیم الهی" تبدیل می‌شد. گاهی از عنوان سوزناک "مظلوم آفاق" استفاده می‌کردند.

زمانی که از الوهیت و ربوبیت حضرتش سخن به میان می‌آید، کلک اطهر القابی چون حضرت احدیت، سلطان ربوبیت (همان، ص ۱۲۳)، جمال اقدس اقدم احدیت، ذات هویت وجودی (صدرالصدور، ص ۲۰۷)، یهوه (منتخبات، ج ۴، ص ۱۸۶) را بر صفحه کاغذ جاری می‌سازد و چون مقام هدایت کبری مطرح می‌شود یراعه میثاق به این کلام ناطق می‌شود: "اگر در سبیل الهی رهبر و دلیلی طلبی جمال مبین و سرّ القدیم و کوکب منیر بود چه که هادی و دلیل و مقصود جلیل و کعبه عاشقان روی معشوق حقیقی بود. آن کینونت قدم جمیع اهل عالم را دلالت بر ثبوت بر پیمان الهی نمود." (همان، ص ۱۵۴) گاه به سطوت حضرت بهاء‌الله نیز اشارتی می‌شود: "چون غضنفر الهی از بیشه رحمانی برون شتافت چنان زئیر و نعره‌ای زد که روبه‌پاهان جهل و شغالان رنگین از خم رنگ، از میدان گریختند و طرح حيله و تزویر ریختند و غبار ظلم و جفا انگیختند و بر فرق خویش خاک مذلت بیختند." (همان، ص ۱۲۰)

اشاره به معجزات جمال مبارک

اگرچه در خاطرات احتیاء و تواریخی که از قلم مورّخین امر نوشته شده به خوارق عادات و معجزات حضرت بهاء‌الله اشاره شده، اما در آثار حضرت عبدالبهاء به ندرت می‌توان چنین مواضعی را یافت، چه که به بیان نفس مرکز میثاق این قبیل معجزات از برای حاضرین می‌تواند دلیل و برهان محسوب شود نه غائبین. اما طلعت میثاق جمیع شئون جمال مبارک را معجزه می‌دانند بقوله الاحلی: "اگر برهان خواهی الحمدلله به سراج حجت الهی آفاق روشن است، جمال مبارک جمیع شئونش معجزه بود از جمله در سجن اعظم در حالی که اسیر بود این امر عظیم را بلند کرد و ولوله در شرق و غرب انداخت." (همان، ص ۱۴۲) و در بیانی دیگر به ظهور خوارق عادات نیز تصریحاً اشاره دارند، "و من آیاته ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متتابعاً مترادفاً کفیض سحابه و اقرار الغافلین بنفوذ شهابه." (منتخبات، ج ۱، ص ۱۵)

اما آنچه که به تصریح به ظهور معجزه‌ای که از جمله خوارق عادات محسوب شود در مفاوضات و نیز تذکره الوفا ذکر شده است. مورد اول حکایت ملا حسن عمو است که سفیر علمای مسلمان به حضور جمال رحمن برای ظهور معجزه بود. حضرت عبدالبهاء بعد از ذکر تقاضای ملا حسن عمو از طرف علماء جواب جمال مبارک را چنین نقل می‌فرماید: "جمال مبارک فرمودند هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را، ولی حال این قول مرغوب و مقبول. اما امرالله دستگاه تیاترو نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روز یکی چیزی بطلید، در این صورت امرالله بازیچه صبیان شود. ولی علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه را انتخاب کنند و بنویسند که بظهور این معجزه از برای ما شبهه نمی‌ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر می‌نماییم و آن ورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند. اگر ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد." (مفاوضات، ص ۲۲)

اما معجزات و آیاتی که بر حقیقت جمال مبارک دلالت می‌کند و برهان و حجت محسوب می‌شود در لوحی از الواح فهرست‌وار ذکر شده است: "و من آیاته ظهور الدلائل و الاشارات و بروز العلایم و البشارات و انتشار آثار الاخبار و انتظار الابرار و الاخیار ... و من آیاته انواره المشرقه من افق التوحید و اشعته الساطعه من المطلع المجید و ظهور البشاره الکبری من مبشره الفرید ان فی ذلك لدلیل لائح لقوم یعقلون و من آیاته ظهوره و شهوده و ثبوت و وجوده بین ملأ الأشهاد فی کلّ البلاد بین الاحزاب الهاجمه کالدثاب و هم من کلّ جهه یهجمون و من آیاته مقاومه الملل الفاخمه و الدول القاهره و فریق من الأعداء السافکه للدماء الساعیه فی هدم البنیان فی کلّ زمان و مکان ... و من آیاته بدیع بیان و بلیغ تبیان و سرعه نزول کلماته و حکمه و آیاته و خطبه و مناجاته و تفسیر المحکّمات و تأویل المتشابهات ... و من آیاته اشراق شمس علومه و بزوغ بدر فنونه و ثبوت کمالات شئونه ... و من آیاته صون جماله و حفظ هیکل انسانه مع شروق أنواره و هجوم اعدائه بالسنان و السیوف و السهام الرّاشقه من الالوف ... و من آیاته صبره و بلاؤه و مصائبه و آلامه تحت السّلاسل و الاغلال و هو ینادی "الیّ الیّ" یا ملأ الابرار ... و من آیاته صدور کتابه و فصل خطابه عتاباً للملوک و انذاراً لمن هو أحاط الأرض بقوّه نافذه و قدره قابضه ... و من آیاته علو کبريائه و سموّ مقامه و عظمه جلاله و سطوع جماله فی افق السّجن فذلّت له الأعناق و خشعت له الأصوات و عنّت له الوجوه ... من آیاته سطوع شمس عصره و شروق بدر قرنه فی سماء الأعصار و الأوج الأعلى من القرون بشئون و علوم و فنون بهرت فی الأفاق و ذهلت بها العقول ... " (منتخبات، ج ۱، صص ۱۵-۱۴ / من مکاتیب، صص ۹۹-۱۰۰)

در مقام مقایسه، تأثیر و نفوذ کلام حضرت بهاء‌الله را معجزه‌ای می‌دانند که هیچ چیز برتر از آن نیست: "ای بهاء‌الله بقربانت، ای بهاء‌الله بفدایت. حرفی زده‌ئی که منکر ندارد، چه امر عظیمی تأسیس فرموده‌ای که هر مجمعی را قانع نماید، هر فرقه‌ئی بر عظمتش گواهی دهد. در کنائس ارواح را باهتزاز آرَد، تیسافیه را هیجان دهد، روحانیون را روحانیت بخشد، موحدین را بحقیقت توحید آگاه نماید، اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند، مجالس صفح را به نشاط و طرب آرَد، هیچ حزبی جز خضوع مفری نیابد. این معجزه است. این اقوی قوای عالم وجود است، این تأیید جمال مبارکست، والا اگر پای لنگ و شلی را شفا دادن معجزه باشد، این کار از قدری مومیایی بر می‌آید، شأن و هنری نیست." (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۵۳)

اما حضرت عبدالبهاء در مورد اعظم معجزه طلعت ابهی می‌فرمایند: "با وجود آن که عبدالحمید بی‌نهایت تشدید می‌نمود و متصل تأکید در سجن می‌کرد، لکن جمال مبارک روحی لاحتائه الفدا در نهایت عزّت و اقتدار ... اهالی و ارکان حکومت جمیع می‌دیدند با وجود این نفسی نفسی نمیزد و این از اعظم معجزات جمال مبارک است که مسجون بودند ولی در نهایت حشمت و اقتدار حرکت می‌کردند، زندان ایوان شد و نفس سجن باغ جنان گشت و این در قرون اولی ابداً وقوع ندارد که شخصی اسیر زندان بقوّت و اقتدار حرکت فرماید و در زیر زنجیر صیت امرالله

بفلک اثیر رسد و در شرق و غرب فتوحات عظیمه گردد و به قلم اعلی کون را مسخر کند. هذا ما أمتاز به هذا الظهور العظيم." (تذکره/وفاء، ص ۴۸)

با وجود این، از آنجا که میل انسان مشاهده خوارق عادات از مظهر ظهور ربّ سبحان است، به سه مورد اشاره می‌شود:

اول - پیشگویی‌های جمال مبارک - حضرت عبدالبهاء در خصوص تحقق انذارات جمال قدیم الهی می‌فرمایند: "انذارات جمال مبارک به ملوک ارض بنهایت صراحت بدون تأویل و احتیاج تفسیر در اثبات قوه قدسیه ماوراءالطبیعه برهان کافی و وافی است. سور ملوک را مطالعه نمایید و خطابه‌های شدید را دقت کنید و انذارات عظیمه را ملاحظه نمایید و خطاب "یا ایتها النقطه الواقعه فی شاطئ البحرین" را تمعن فرمایید و خطاب بطهران را نیز اندک ملاحظه کنید و خطاب به سواحل نهر رین را از نظر بگذرانید و تطبیق به وقوعات حاصله کنید که جمیع این انذارات در مدتی قلیله تحقق یافت. آیا بادرک طبیعی کشف این وقوعات مهمه در اندک زمان پیایی ممکن است و تحقق این وقوعات در ایام قلیله تصور می‌شود؟ لا والله. مگر آن که بقوه ملوک مقتدر تحقق یابد و بکلمه نافذدهش مجری کند و از پیش خبر دهد." (من مکاتیب، ص ۲۶۸)

دوم - شفای بیمار قریب الموت - از لسان حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در تذکره الوفا (ص ۷۴) آمده است: "روزی خبر دادند که آقا شیخ صادق دم عروج است. رفتم بیعادت. ملاحظه شد که نفس آخر است. قولنج ایلاقوس نموده است. بساحت اقدس شتافتم، کیفیت را عرض کردم. فرمودند برو دست بموضع قولنج نه و بگو، "یا شافی". رفتم، ملاحظه شد که محلّ قولنج ورم کرده، نظیر سیبی مثل سنگ بالا آمده و مانند مار بر خود میپیچد و بی‌تاب است. دست بر آن موضع نهاده و توجه نموده بلسان تضرع "یا شافی" گفتم. فوراً برخاست، قولنج زائل شد و آن ورم تحلیل رفت."

سوم - تجدید حیات - در همان اثر (ص ۲۴۱) در شرح حیات میرزا جعفر یزدی آمده است: "در سربازخانه زمان حبس به مرض شدید مبتلا گشت و اسیر بستر امراض متعدده گردید. عاقبت طبیب جواب داد و دیگر حاضر نشد. جناب آقا میرزا جعفر دم در کشید و نفس اخیر بر آورد. میرزا آقا جان بساحت اقدس شتافت و خبر فوت میرزا جعفر عرض کرد و گذشته از نفس اخیر بعضی از اعضا را قوت ماسکه نمانده بود و بکلی باز شده بود و متعلقینش به گریه و زاری انباز. جمال مبارک فرمودند بروید مناجات "یا شافی" بخوانید، میرزا جعفر زنده میشود و بنهایت سرعت به حالت اول می‌آید. بر سر بالین او آمدم در حالتی که سرد شده بود و جمیع آثار موت ظاهر و مشهود بود. اندک اندک بحرکت آمد و اعضا بحالت اصلی عود نمود. یک ساعت نگذشت که میرزا جعفر برخاست و نشست و بنای مازحه و مطایبه گذاشت. باری بعد از این واقعه مدت مدیدی زیست نمود."

بیان مقام جمال مبارک

در توصیف و تبیین مقام حضرت بهاء‌الله، بیانات شتی در آثار حضرت عبدالبهاء مشاهده می‌شود. در مقامی به ذکر تفاوت این ظهور اعظم با سایر ظهورات می‌پردازند: "در هر عصر و قرنی مطلع آفاق به تجلی خاصی مُشرق و لائح و آیت کبرائی باهر. در عصر خلیلی افق وجود به انوار خلت ساطع، در عصر کلیمی مشرق شهود به پرتو لمعه طور لامع، در قرن روح الهی انحاء وجود به نفحات قدس معطر، در يوم طلوع نیر یثربی فجر ابداع به شعاع محبت و عظمت منور و در وقت کشف غطاء از جمال نقطه اولی صبح هدا به اشعه ساطعه بشارت کبری مزین و در ظهور اعظم و طلوع جمال قدم آفاق عالم به جمیع فیوضات و تجلیات و اسماء و صفات محاط و مستفیض و مبرهن و مکمل، چه که محیط اعظم دارنده و جامع جمیع کمالات کلّ بحور و خلجان و نهور و عیون و شئون است." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۱۲)

در بیان کلی مقام حضرتش را در تجلی بر سایر انبیاء اولوالعزم سابقین و ظهور جمال مبین بر ساکنین زمین چنین بیان می‌فرمایند: "الحمد لله الذي تجلّى في البقعة المباركة الارض المقدّسه طور الايمن طوى جبل سيناء على موسى الكليم و أشرق في بريته القدس وادی المقدّس جبل ساعير البقعة البيضاء و العُدوه النورا على عيسى المسيح و ظهر في فاران الحبّ مطلع الانوار مشرق الآثار بطحاء الروح يثرب الاسرار ظهور الضياء في رابعه النهار على محمد الحبيب و لاح و أشاء في كينونه العلى و الذاتيه الثناء مصباح الملاء الأعلى النقطه الاولى افق التوحيد ثم هتك ستر الغيوب و زال الظلام الذيجور و انكشفت السّبحات المجلّله على شمس الظهور و ارتفع النقاب و انشقّ السّحاب و زال الحجاب و كان يوم الاياب الموعود في كلّ صفح و زبر و كتب أنزله العزيز الوهاب في سالف القرون و الذهور و الاحقاب فأشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال في هيكل الجلال و استقرّ الرحمن على عرش الأكوان..." (رحیق، ج ۲، ص ۱۲۲۳)

و اما در مورد انبیاء لاحقین نیز اشارتی بالصّراحه از کلک اطهر میثاق موجود و مشهود: "اما المظاهر المقدّسه التي تأتي من بعد في ظلل من الغمام من حيث الاستفاضه هم في ظلّ جمال القدم و من حيث الافاضة يفعل ما يشاء." (مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۵۱) حضرت عبدالبهاء مقام جمال مبارک را با حضرت اعلى نیز مقایسه فرموده‌اند: "جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلى شمس حقیقت لامع از برج حقیقت، یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجه رحمانیت و این مشکوه وحدانیت ساطع و لامع ... و آن نور حقیقت در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجه فردانیت ساطع و هم در مشکاه وحدانیت ظاهر و واضح و لامع. ولی مشکاه مقتبس از زجاج، چه که نور حقیقت در زجاجه رحمانیت ساطع از زجاج وهاج فائض بر مشکاه چون مقام مبشری باین برهان محقق می‌گردد." (مکاتیب، ج ۲، ص ۲۵۰)

اما در بیانی دیگر تفاوت میان این دو نفس مقدس چنین بیان شده است: "مقام حضرت اعلی الوهیت شهودی و مقام جمال اقدس اقدم احدیت ذات هویت وجودی..." (صدرالصدور، ص ۲۰۷)

در مقامی دیگر مقام حضرت بهاء‌الله را مقام یهوه می‌دانند: "و اما آیه چهاردهم از فصل ثالث یوئیل تا آیه هفدهم اخبار به ظهور جمال مبارک است ... ملاحظه کنید می‌فرماید، پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس صهیون ساکن می‌باشم." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۸۶) و درباره ظهور مبارک چنین بیان می‌کنند: "حضرت احدیت و سلطان ربوبیت بر عرش عظمت استقرار یافت و به جمیع اسماء و صفات تجلی و بر سریر الوهیت جلوس فرمود و صلاهی عام داد." (همان، ص ۱۲۳)

عطف توجه عموم به آثار جمال مبارک

اگرچه حضرت عبدالبهاء در مواضع مختلف برای حفظ وحدت جامعه بر مقام خود به عنوان مبتن منصوص تصریح می‌فرمایند ("لوح هزاربیتی"، منتخبات، ج ۴، صص ۳۰۰-۲۵۹)، اما همواره نظر سائلین و احتیاء را به بیانات جمال مبارک معطوف می‌فرمودند. فی‌المثل در سفرنامه آمده است که یکی از حضار عرض نمود چه کنم تا بنده حقیقی باشم. فرمودند: "به موجب تعالیم حضرت بهاء‌الله عمل نمایید نه آن که فقط بخوانید بلکه عمل به موجب کلمات مکنونه و سایر وصایای الهی نمایید. هر چه من بگویم نمی از بحور قلم اعلی و قطره‌ای از بحر ذخار فضل و عطای جمال ابهی نمی‌شود. من تعالیم حضرت بهاء‌الله را به این مملکت آورده‌ام که باید تحرری حقیقت نمود و به عالم انسانی خدمت کرد، در ترویج صلح عمومی کوشید و بجهت هدایت خلق جانفشانی نمود و بجمیع خلق مهربان بود، ندای ملکوت را بلند نمود. انسان باید به صفات الهیه متصف باشد و در زمره علّیین درآید. این تعالیم قطره‌ای از بحور مستوره در کلمات مکنونه است." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۶۷)

زمانی که شیخ فرج‌الله ذکی الکردی از هیکل اطهر تقاضای اجازه نمود تا رساله مدنیّه را به عربی ترجمه کند، ضمن اعطای اجازه به او، میزان را آثار مبارکه جمال قدم معین فرمودند: "نسئل الله أن يجعلك آية الفصاحة و رايه البلاغه في ترجمه الرسالة المدنيّه الى العربيّه؛ ولكن الميزان ترجمه الاشراقات و البشارات و الكلمات و التجليات و الطرازات بأبداع عباره و افصح الكلمات. إن كنت توفقت بهذا لا شك أنك أفصح من سبحان □□ و اكثر بلاغه من قيس بن ساعده ۷ في ما مضى الزمان..." (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۲۱)

اما در مواقع مختلف احتیاء را به زیارت آثار حضرت بهاء‌الله هدایت می‌فرمودند: "بالواح مقدسه مراجعت نمائید، اشراقات و تجلیات و کلمات و بشارات و طرازات و کتاب اقدس؛ ملاحظه می‌نمائید که این تعالیم الهیه الیوم درمان درد عالم انسانی است و مرهم زخم جسد امکانی، روح

حیاتست و سفینه نجات و مغناطیس عزت ابدیه و قوه نافذه در حقیقت انسانیّه. " (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۵۲ / من مکاتیب، ص ۲۸۳) و در سپاس به درگاه جمال ابهی که احباء را برای موهبت ایمان برگزید باید به زیارت آثارش پرداخت: "بشکرانه این هدایت کبری همت را بلند کنید و مقصد را ارجمند، بقوت ایمان بموجب تعالیم الهی رفتار نمایید و اعمال را تطبیق با احکام الهی فرمایید؛ کلمات مکنونه تلاوت کنید و به مضمون دقت کنید و بموجب آن عمل نمایید؛ الواح طرازات و کلمات وتجلیات و اشراقات و بشارات را بامعان نظر بخوانید و به موجب تعالیم الهیه قیام نمایید تا آن که هر یک شمع روشن گردید." (منتخبات، ج ۱، ص ۳۳)

و در مورد کتاب اقدس می‌فرمایند: "پس نظر در کتاب اقدس نمایید که جمیع احکام مانند روح در جسم امکان است و چون جمیع طوائف و ملل اطلاع یابند ولو ایمان نیارند فریاد برآرند، هذا هو العدل و هذا هو الموافق لهذا العصر و هذا هو روح هذا القرن." (منتخبات، ج ۴، ص ۲۲۱) چه که تعالیم حضرت بهاء‌الله حلال جمیع مشکلات و رموز است: "ای ثابت بر پیمان ... معانی کتاب مقدس را ادراک خواهی، پس به تعالیم حضرت بهاء‌الله عمل نما تا اطمینان حاصل گردد و شک مبطل به یقین شود، آن وقت به جمیع اسرار و رموز کتاب مقدس پیبری، ابواب معانی بر رخت گشوده گردد و اسرار ربانی آشکار شود." (همان، ص ۱۴۱)

یادآوری عظمت جمال مبارک

عظمت جمال مبارک در آثار حضرت عبدالبهاء به لحنی زیبا و عاشقانه بیان می‌گردد. در هر خاطره‌ای، در هر کلامی و هر مطلبی که به جمال مبارک مربوط باشد، حضرت عبدالبهاء عظمت طلعت ابهی را بیان می‌فرمایند. فی‌المثل در خصوص ایام بغداد می‌فرمایند: "وقتی جمال مبارک از سلیمانیّه به بغداد تشریف آوردند، در را گشودند و صلاّی عام دادند. ابتدا یک دو نفر از معاندین ایرانیها آمدند تعرض نمایند و بعضی گفتند دومرتبه بابیها آفتابی شده‌اند که جمال مبارک به دهان آنها زدند، دیگر همه حساب خودشان را کردند، کم کم قیام مبارک امرالله را بلند نمود، پرده‌ها را درید و نفوس را به مقام تقدیس و انقطاع کشانید ... والله الّذی لا اله الا هو که چون زنجیر گران گردن مبارک را بخاطر آرم لرزه باندادم افتد، چه صدمات شدیده وارد شد و چه بلایای عظیمه چون باران نازل گشت. آخر با این مصائب و رزایا امر را غالب و نداءالله را منتشر در آفاق فرمودند." (بدایع/الآثار، ج ۲، ص ۱۳۴)

عظمت هیکل مبارک در تأییدات ایشان نیز مشهود است: "بواسطه تعالیم و عنایات جمال مبارک هر فوز و فلاحی حاصل می‌شود. اگر تأییدات و عنایات او نبود والله الّذی لا اله الا هو که چون ما از ساحل شرق بآمریکا داخل و از غرب خارج می‌شدیم بما ابدأ کسی اعتنا نمی‌نمود. اینها همه تأییدات جمال مبارکست که این ابواب را مفتوح فرمود." (همان، ج ۱، ص ۲۴۳)

عظمت طلعت ابهی در احاطه علمیه هیکل مبارک نیز متجلی است، "جمال مبارک در عنفوان جوانی روزی در قصبه یالرود وارد منزل میرزا محمدتقی مجتهد مشهور شدند، در حالتی که چهار نفر از تلامذه معتمد مجتهد مذکور با جمعی از طلاب دیگر حاضر بودند و مجتهد این حدیث را از تلامذه قریب الاجتهاد خود می‌پرسید که می‌فرماید، "الفاطمة خير نساء العالمين الا ما ولد المريم"، یعنی حضرت فاطمه بهترین زنان دنیاست مگر آن که را مریم تولید نمود، و حال آن که مریم دختری را تولید ننموده که در این حدیث او را مستثنا می‌فرماید. هر یک در جواب تفسیری نمود و توجیهی کرد ولی میرزا محمدتقی مجتهد هیچیک را قبول ننمود و در آن میان جمال مبارک فرمودند این تعلیق به امر محال است، یعنی جز آن که از مریم متولد شد دیگر حضرت فاطمه علیها سلام الله از همه زنان دنیا بهتر است و چون مریم دختری نداشت پس مثل فاطمه محال است ... مجتهد مذکور سکوت نمود و چون جمال مبارک بیرون تشریف بردند به تلامذه خود گفت که من متوقع نبودم که جوان باکلاه معنی حدیث را چنان بیان نماید که شما نفوس قریب الاجتهاد با عمامه و لباس علم پی بآن نبرده باشید." (همان، ج ۲، ص ۱۳۹)

در خصوص احاطه علمیه جمال مبارک در لوحی نازل: "در ایامی که جمال قدم و اسم اعظم به انوار اشراق افق عراق را منور فرمودند، جمیع رؤسای امم از علما و فضلا و امرا و کبرا در ساحت اقدس حاضر میشدند و شفاهاً سؤالات مشکله از مسائل معضله می‌نمودند. فوراً از فم مطهر بابدع بیان و اتم تبیان جواب میشنیدند و در نهایت قناعت و اذعان و اعتراف به احاطه رحمن رجوع مینمودند ... جمیع به کمالات بی‌نهایت جمال قدم مقرر و مدعن. قدرت واحاطه حق را در این ظهور اعظم ملاحظه نما و چون تطبیق بمظاهر ظهور در سابق نمائی عظمت این ظهور مشهود و معلوم گردد." (مکاتیب، ج ۲، ص ۱۱۷)

نفوذ جمال مبارک در عراق نیز حاکی از عظمت هیکل اطهر است: "با وجود این که وحید و فرید بود و ناصر و معینش معدودی ضعیف، زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت؛ سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناعت نمی‌کرد." (همان، ص ۱۷۷)

وفای جمال مبارک و بیان لزوم وفای احباء به ایشان

کلمه وفا در مذاق حضرت عبدالبهاء بسیار شیرین است و این مقتبس از پدر بزرگوارشان بود که در لوح وفا^۶ به کلامی زیبا آن را توضیح فرموده و در جمیع ایام حیات عنصری به منصفه ظهور رسانده و بعد از صعود نیز "به آنچه وعده فرمود وفا کرد." حضرت عبدالبهاء مراتب وفای جمال مبارک را در کلامی موجز بیان می‌فرمایند: "سالهای دراز این بندگان را در آغوش الطاف پرورش داد و به ظهور رحمانیت و فرط عنایت تربیت فرمود و تفهیم کرد و تعلیم داد و چون مشفق مهربان، طفلان آموزگار را رسم ادب بیاموخت و در دبستان الهی درس و سبق داد که بعد از

صعود جمال منیرش بر روش و سلوک اهل وفا قیام نمائیم و به خدمت امرالله و اعلاء کلمه الله بکوشیم؛ وعده تأیید فرمود و نوید توفیق داد و "نریکم من افقی الابهی و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملاً الاعلی و فریق من الملائکة المقربین" فرمود. حمد و شکر حضرت احدیتش را که به آنچه وعده فرمود وفا کرد و هر چه نوید داد مهتا ساخت؛ جمیع سُبُل و عِرة^۷ را مستوی فرمود و کل راههای سنگلاخ را هموار کرد؛ ابواب فتوح گشود و نفحات روح القدس مبدول داشت؛ جنود ملکوت ابهایش هجوم نمود و سپاه بی پایان ملاً اعلایش با سیف مسلول^۸ نزول فرمود؛ صفوف اعدایش را در هم شکست و جُند احزاب را مهزوم کرد؛ در هر نقطه عالم آثار قدرتش را ظاهر فرمود و در هر اقلیمی امر عظیمش را آشکار نمود؛ در مُلک فرنگ، آهنگ تقدیسش بلند شد و در بُلغار و سقلاب آثار ظهورش نمودار گردید؛ در امریک سراجش نوربخش شب تاریک شد و هادی هر دور و نزدیک؛ در ایران صیت عظمتش بلند شد و در طهران بندگانیش به حقیقت ارجمند گردید که قیاس به سابق نتوان نمود..." (منتخبات، ج ۴، ص ۹۱ / به ص ۸۵ نیز مراجعه شود).

حضرت عبدالبهاء شرط وفا به عنایت جمال ابهی را در قیام به موجب وصایا و نصائح حضرتش میدانند: "آن نفوس مبارکه باید هر دمی به آستان مقدس حضرت مقصود سجده شکرانه نمایند و به محامد و نعوت آن ذات یگانه پردازند و به موجب وصایا و نصائح او قیام نمایند تا در جهان ظلمانی سُرُج نورانی گردند و در عالم امکانی نجوم لامکانی شوند ... امیدواریم که خلل و فتور و خطا و قصوری که در ادوار سابقه حاصل گشت در این دور عظیم و کور جمال کریم رخنه ننماید و یاران در نهایت صدق و امانت و حسن نیت، خدمت به سرور خویش نمایند و متابعت متبوع مفتخّم فرمایند، وفا چنین اقتضا نماید، صدق و صفا بر این مجبور کند، ایمان و ایقان چنین حکم فرماید..." (همان، صص ۱۲۰-۱۱۹)

شرط وفا پیمودن راه سلطان بقا و داشتن شوق لقا و عروج از عالم فناست، نه فراقش را تحمل نمایند و نه غیبت ظاهری‌اش در این عالم ادنی را، که فرمود: "جمال قدم اعظم زهر هر بلائی چشیدند و جام لبریز هر ابتلائی نوشیدند ... حال، ای دوستان باوفا و یاران آن طلعت نورا آیا سزاوار است که دیگر دقیقه‌ای ما آسوده نشینیم و صبر پیشه گیریم و آسایش و راحت جوئیم تا در آزمایش و کسالت افتیم و به خیالات خویش پردازیم و به بیگانه و خویش دل بندیم؟ لا والله. باید شب و روز آنی نیاساییم و دل پاک را به آرایش این عالم نیلائیم، بزم فدا بیارائیم و جشن عشق برپا نمائیم و با چنگ و دف و نی به آهنگ ملکوت ابهی نغمه سرائیم و رقص کنان شادمان خندان به قربانگاه فدا بشتابیم و جان و تن و سر و بدن انفاق نمائیم. ای یاران، وفائی؛ و ای دوستان، ثبوت واستقامتی؛ ای مبتهلان، تشبّث و توسّلی؛ ای متضرّعان، تعلّق و تمسّکی..." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۳۸) اما مباد به اندیشه ما خطور نماید که مقصود هیکل اطهر خروج ظاهری از این دنیای فانیهست، اگر چنین شود عالم آشفته گردد و جهان پریشان شود. لذا طلعت میثاق

در بیانی دیگر مقصود از فدا و عروج به ملکوت ابهی را توضیح می‌فرمایند: "اگر به خدمت امر موفق گردیم و به نشر نفعات‌الله پردازیم و در اعلاء کلمه‌الله بکوشیم و چون نسائم صبحگاهی بر بلادالله مرور نمائیم و مرده را جان تازه بخشیم و پژمرده را نشاط و انبساط بی‌اندازه دهیم، هیاکل جهل را به معین علم دلالت نمائیم و حقائق غافله را متنبه کنیم و خفتگان را بیدار نمائیم، آن وقت چون سلاطین با شوکت و شکوه و لشکر انبوه، طبل و دُهل بکوبیم و از افق ادنی به ملکوت ابهی شتابیم و ندای جانفزای الهی را به تحسین تمام از جبروت اعلی شنویم. آن رجوع، رجوع ذره به آفتاب است و عود بلبل به گلزار..." (همان، ص ۱۴۱)

لهمذا، هر بلائی در سبیل جمال ابهی جز فضل حضرتش نیست و اگر این موهبت نصیب شود، جای شکر است نه شکایت، چه که همه حلاوت است و لطافت. می‌فرمایند: "عبدالبهاء نیز در این سجن اعظم گرفتار. ولی من این زندان را ایوان یافتم و این قید را آزادی شمردم و این قفس را گلشن روحانی دیدم و این اسیری را سریر ابدی مشاهده نمودم. زیرا در راه خدا و سبیل محبت جمال ابهاست روحی لاحتائه الفدا؛ چقدر پرلطف است و پر حلاوت؛ چقدر شیرین است و نازنین ... اسم اعظم جمال قدم روحی لاحتائه الفداء به نفس نفیس مبارک تحمل صد هزار بلایا فرمودند و ما ذلیلان را در مصیبت بقدر استعداد سهیم و شریک خود فرمودند. انصافش این است که این مصیبت مستحق شکرانیت است و این بلایا عین عطایا." (همان، صص ۵۱-۵۰)

وفای به جمال مبارک آن است که با سلوک و رفتار خویش عظمت امر را علی رؤوس الأشهاد اعلام نماییم، بر اثر اقدام طلعت میثاق حرکت کنیم، حیثیت امرالله را حفظ کنیم و طهارت و پاکی‌اش را و عزت و اعتلایش را نشان دهیم. ملاحظه فرمایید که ذلت ظاهره اوائل ورود به عکا چگونه به عزت بی‌منتهی تبدیل شد. حضرت عبدالبهاء سلوک خویش را علت آن می‌دانند: "فرمان پادشاه بی‌انصاف در نهایت تشدید بود که در حبس شدید حتی من تشرف به ساحت اقدس نیابم، بلکه جمال قدم فرداً و حیدراً در محلی شب و روز در تحت نگهبان باشند. لکن عبدالبهاء نوعی سلوک نمود که خیمه جمال مبارک در نهایت عظمت و شوکت فوق جبل کرمل منصوب بود و نفس مقدس در خارج قلعه عکا در نهایت اقتدار و احترام در یگانه قصر آن اقلیم ساکن و ابداً اعتنائی به نفسی نبود. متصرف عکا پنج سال پایی من بود و خواهش این داشت که به ساحت اقدس مشرف شود واذن و اجازه نمی‌فرمودند؛" و در ادامه بیان مبارک در خصوص نفوذی که در اثر این سلوک حاصل شده می‌فرمایند: "متصرف با هیئت حکومت مضبطه بسیار شدید نگاشتند و به بغض و عناد برخاستند. این عبد متصرف را با هیئت حکومت عزل کرد، یعنی نفوذ به این درجه بود و این را بیگانه و آشنا مطلقند." (همان، صص ۶۴-۶۳)

اگرچه سخن در این باب فراوان توان گفت و استناد به بیان عبد بهاء بسیار توان نمود، اما وجیزه را گنجایش نیست و خلاصه را استعداد نه، لذا باید لختی نیز به عهد و میثاق، بلاهای جمال

مبارک، سلاله جمال مبارک و پایان حیات عنصری پرداخت و دم فرو بست که اگر در بحر آثار طلعت میثاق غوطه‌ور شویم بیم غرق شدن و از خود بیخود شدن برود و دنیا و مافیها را از خلعت هستی عاری شدن تصوّر گردد، که کلام حضرتش با ذکر والدش عجین است و اسم آب بزرگوارش در بیان مبارکش چون شمس، مبین. اما در یک کلام حضرتش می‌توان گفت، "شرط وفا نزد اهل ولا تحمّل مشقّت کبری است تا بسرّ فدا قیام نمایند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۵۹)

عهد و میثاق جمال مبارک

در آثار حضرت عبدالبهاء شاید هیچ موضوعی مانند عهد و میثاق جمال مبارک مورد تأکید واقع نشده است. لهذا این موضوع را در ذیل چند عنوان فرعی مطرح می‌کنیم:

جمال مبارک در جمیع الواح به عهد خود اشاره فرموده‌اند: "از بدایت ظهور شعله نورانی طور تا غروب آفتاب انور جمال مشکور، هیچ لوحی نازل نشد مگر آن که صراحه یا کنایه یا اشاره ذکر این عهد الست و میثاق قدیم فرمودند." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۶۱)

- **معالجه مرض نقض** - طلعت میثاق می‌فرمایند: "هر مرضی را علاجی و هر مصیبتی را فرجی، علاج سریع این مرض که به محفل عارض شده تذکر و تفکر در عهد و میثاق است که آیا این عهد و میثاق را جمال مبارک به جهت اطاعت گرفته‌اند یا به جهت مخالفت. اگر جهت مخالفت گرفته‌اند حرفی نداریم و اگر به جهت اطاعت و موافقت گرفته‌اند تزلزل سبب خسران مبین است و عدم اطاعت و عدم توجه ضلالی عظیم..." (همان، ص ۱۵۵)
- **لزوم اطاعت از مرکز عهد** - از قلم میثاق صادر: "جمال مبارک به خطّ خود به اثر قلم اعلی و صریح عبارت، کلّ را امر قطعی به اطاعت و توجه فرمودند. یا باید گفت جمال مبارک نعوذ باللّه نادان بودند و خطا کردند که کلّ را امر به اطاعت مرکز عهد فرمودند و مبینی کتاب را حصر در مرکز عهد به صریح عبارت فرمودند یا باید اطاعت کرد و توجه نمود. عجا در ملکوت الهی چه جواب جمال مبارک را خواهند داد؟" (همان)
- **عدم اطاعت سبب محرومیت از الطاف جمال مبارک است** - از کلک عهد و پیمان صادر: "به صریح عبارت در لوح مخصوص که پیش کلّ مسلم است می‌فرماید مرکز نقض، فلان شخص، اسم صریحش را می‌فرماید، اگر ادنی انحرافی از ظلّ امر بجوید از غصنیت ساقط است. دیگر چه صراحتی اعظم از این می‌شود. حال یا باید گفت جمال مبارک مخطی بود و سبب ضلالت ناس بود، زیرا کلّ را دلالت بر اطاعت نفسی فرمود که جائز نه؛ یا آن که باید گفت ادنی انحراف از عهد و میثاق سبب محرومیت از الطاف نیر آفاق است. از این دو شقّ یک شقّ صحیح است ثالث ندارد." (همان، ص ۱۵۷)

• **عهد و میثاق مربوط به جمال مبارک است نه حضرت عبدالبهاء** - هیکل اطهر می‌فرماید: "من به جمیع خلق مهربانم و به هیچ نفسی اعتراض ننمایم. در حق کلّ دعا نمایم تا نظر عنایت الهی شامل کلّ گردد. این عهد و میثاق را جمال مبارک گرفته‌اند من نگرفته‌ام. جواب او را بدهند، من اعتراضی ندارم. بر من است که به کلّ نفوس مهربان باشم. انتقام راجع به جمال مبارک است به من نیست. من به کلّ نفوس مهربانم و اگر کلمه‌ای مرقوم شود مقصد بیان حقیقت است و محافظه دین‌الله تا وحدت بهائی محفوظ ماند." (همان، ص ۱۵۸)

• **عهد و میثاق جمال قدم بی‌نظیر است** - از قلم میثاق است: "جمال قدم و اسم اعظم روحی لاجبانه الفداء از بدو امر اساس عهد و میثاق را از زبر حدید متین رزین و رصین نهاد و این بنیان بلندپیمان را ایوان رحمن قرار داد. هر نفس اندک انصاف دهد ملاحظه می‌نماید که از بدایت نشئه انسانی تا این کور رحمانی چنین عهد و پیمانی در قطب ملأ اعلی و مرکز ملکوت ابهی تأسیس نگشت." (همان، ص ۱۶۱)

• **خشم حضرت عبدالبهاء نسبت به متزلزلین در میثاق** - در بیانی چنین می‌فرماید: "انصاف باید داشت که جمال مبارک چقدر احتیاط مجری داشتند، حتی در کتاب اقدس که ناسخ کلّ کتب است به بیان واضح صریح نه اشاره و کنایه و تلویح در مواضع متعدده به چه قوت و قدرت مشدده بیان فرمودند. با وجود این خاک بر سر خلق احمق که ما محلّ ظنون و اوهام گوناگون واقع شدیم بلکه به سهام و سنان شبهات مطعون." (همان)

• **مصونیت از خطای مرکز میثاق** - حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "اگر حصن حصین امرالله به قوه میثاق محفوظ نماید در یک روز در بهائیان هزار مذهب پیدا شود چنانچه در دوره‌های سابق حاصل شد. ولی در این دور مبارک محض صیانت امرالله که تفریق در بین حزب‌الله نشود جمال مبارک روحی له الفداء به اثر قلم اعلی عهد و پیمان گرفت و مرکزی معین نمود که مبین کتاب است و رافع اختلاف، آنچه او بنگارد و بگوید مطابق واقع و در صون حمایت جمال مبارک از خطا محفوظ. مقصد از این عهد و میثاق رفع اختلاف از آفاق است." (همان، ص ۱۶۵)

• **تمسک به میثاق اعظم موهبت است** - در جمیع الواح و مناجات تشبث به عهد و میثاق الهی را اعظم موهبت شمرده تا کلّ به عظمت عهد و پیمان الهی پی‌برند." (همان، ص ۱۷۸)

• **القاب عهد و میثاق** - حضرت عبدالبهاء در بیانی می‌فرماید: "الیوم عروه وثقی و وسیله عظمی و سفینه نجات و معین حیات و حبل‌الله المتین و کتاب مبین و آفتاب علّیین و لوح

محفوظ و رقّ منشور و رکن شدید و سدّ زبر حدید عهد و پیمان الهی است." (همان، ص ۱۷۹)

• آیاتی که در حق ایشان نازل شده و مقایسه ناقضین این دور با ناقضین دور

اسلام - حضرت عبداله‌ها در لوح هزاربیتی آنچه را که ناقضین انجام دادند و بیانات مبارکه‌ای را که در حق ایشان نازل شده به نسیان سپردند نقل می‌فرمایند: "ای احباب شما را به خدا تبسم نمائید، «اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المآل توجّهوا الی مَنْ أَرَادَهُ اللَّهُ الَّذی انشعب من هذا الاصل القديم» منسوخ گشت و «حسبنا کتاب الله» عمر مثبت شد و آیه منصوصه «یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ایکه الثناء و قصدت المقصد الاقصى الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم» مهمول و فراموش شد و دسیسه عمرو بن عاص که قرآن سر نیزه کرد و «ندعوکم الی کتاب الله» گفت مقبول و معمول شد و «وصیت الله آن که باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند، انظروا ما أنزلناه فی کتابی الأقدس اذا غیض بحر الوصال ... مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده» از لوح قلوب محو شد و روایات کعب الأخبار مشهور اقطار شد و البه‌ها علیکم و علی من یخدمک و یطوف حولک و الولیل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک هباءً منبثاً شد و اقوال هر بی‌تمکین منتشر در روی زمین گردید. «طوبی لمن والاک و السقر لمن عاداک» منسیّ هر خس و خاشاک شد و مبعوض حق به منزله خواجه لولاک گشت و «...یا غصنی الأعظم ... انا جعلناک حرزاً للعالمین و حفظاً لمن فی السموات و الأرضین و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخبیر ...» از افکار زائل شد و حکایات و قصص مؤتفکه ورد زبان حاضر و غایب گردید." (همان، ص ۲۹۶)

• عظمت عهد و میثاق و ذلت ناقضین - این نکته را مرکز میثاق چنین بیان

می‌فرمایند: "عظمت هر امری بقدر عظمت آن امر است. چون تا بحال چنین میثاق صریح بقلم اعلی وقوع نیافته لهذا امتحانات نیز عظیم است ... این شبهات نقض مانند کف دریاست و دریا بی‌کف نمی‌شود. بحر میثاق یک موج زند تا اجسام میته را بیرون اندازد زیرا دریا جسم مرده قبول ننماید. اینست که بحر میثاق موج زد تا اجسام میته را بیرون انداخت. این کفهای دریا بقایای ندارد عنقریب محو و نابود گردد؛ ولی دریای میثاق الی الابد پرموج است و در جوش و خروش." (من مکاتیب، ص ۲۳۹)

• جمیع قوای عالم خادم میثاق است - این بیان احلی در این خصوص از قلم میثاق

صادر: "امروز ربّ الجنود حامی میثاق است و قوای ملکوت محافظ میثاق و نفوس آسمانی خادم میثاق و فرشته‌های ملکوتی مروج میثاق، بلکه اگر بدیده بصیرت نظر بشود جمیع قوای عالم بالتّیجه خادم میثاق." (همان، ص ۲۴۳)

ذکر بلایای جمال مبارک

- بر احدی پوشیده نیست که جمال مبارک جمیع بلاها را برای خود پذیرفتند و تحمل فرمودند تا بندگان محفوظ و مصون مانند. عظمت بلایای جمال مبارک آنقدر است که قلم تحمل ننماید و لسان در بیانش طریق عجز و قصور پیماید. معهذا در آثار حضرت عبداله‌اء نیز تفحصی نماییم تا ببینیم از خامه پیمان چه صادر شده، گو این که جمیع ما صدر من قلمه دال بر تأثر شدید هیکل اطهر است

۱- **بلاهای جمال مبارک برای بندگان غیر قابل تحمل است** - می‌فرمایند: "ای مسجون محزون آشفته مباش و آزرده مگرد ... شب و روز بنفحات گلشن تقدیس همدم باش و بیاد بلایا و محن جمال قدم مشغول شو، آنچه آن دلبر مهربان در مدت مدیده کشیده ما در ایام عدیده تحمل نتوانیم و از دیده خون بباریم..." (من مکاتیب، ص ۲۵۳/ مکاتیب، ج ۸، ص ۱۳۶)

۲- **استمرار بلایا در مورد جمال مبارک** - حضرت عبداله‌اء می‌فرمایند: "جمال قدم روحی لاسمه الاعظم در مدت مدیده که افق امکان بانوار ساطع لائح بود آنی راحت نفرمودند و دقیقه‌ئی آسایش نیافتند، صد هزار بلا در هر آنی وارد و صد انواع رزایا در هر دمی واصل." (من مکاتیب، ص ۲۵۴)

۳- انواع بلاهای وارده به جمال مبارک:

۳-۱ "آن مرکز جمال به سلاسل و اغلال مبتلا شد و ضرب تازیانه و شکنجه روز و شبانه دید، سرگشته و سرگردان کوه و هامون شد و نفی و سرگون و محبوس و مسجون گشت، بیست و پنجسال در زندان بود و معذب و مهان." (منتخبات، ج ۴، ص ۴)

۳-۲ "جمال مبارک را تسلیم علما نمودند و آن بی‌انصافها بر ظلم برخاستند و انواع ستم و زجر را روا داشتند و بی‌نهایت اذیت کردند، از جمله جمال مبارک را چوب زدند به قسمی که پاهای مبارک مدتی مجروح بود..." (همان، ص ۶)

۳-۳ "نفس مقدس مبارک روحی لاحتیائه الفداء چقدر بلایا و رزایا تحمل نمود، صه‌اء بلا از هر جام سرشار نوشید و هدف سهام و سنان اهل بغضاء گشت، شبی نیارمید و دمی سر به بالین راحت ننهاد، گهی زیر زنجیر بود و گهی مبتلا به دست تطاول هر یزید پلید، گهی سرگون عراق بود گهی منفی ممالک بلغار و عاقبت بیست و پنج سال مسجون قلعه عکا..." (همان، ص ۴۴)

۴- بیان علت قبول بلایا:

۴-۱ نشان دادن طریق عشق: "این محن و بلایا را به ذات مقدس قبول نفرمود مگر به جهت آن که عاشقان را رسم عاشقی آموزد و دردمندان را آئین بندگی، مشتاقان را راه نماید و

دوستان را دلالت فرماید که اگر مدّعی ایمان و ایقانید و آشفته جمال رحمن و اگر دلدادۀ جمال دلجوی اوئید و پریشان روی و موی او جام بلا را چون شهد بقا بنوشید ... " (همان، ص ۴۶)

۲-۴ مبعوث شدن مظاهر الفت: "جمال قدم و اسم اعظم ... جمیع بلایا و محن از ضرب و شتم و سلاسل و اغلال و اسیری و نفی و سرگون و زندانی و سجن قبول فرمودند تا نفوسی در حیز وجود مبعوث گردند که مظاهر الفت حقیقی گردند و مطالع محبت قلبی صمیمی شوند و تا این انوار از افق قلوب به کمال اشراق سطوع نمایند کور نتیجه نبخشد و مقصود حاصل نگردد." (همان، ص ۵۰)

۳-۴ تأسیس وحدت عالم انسانی: "جمال ابهی از مطلع آمال به جمیع اسماء و صفات اشراق فرمود و این قرن عظیم را به اشراق جدید مظهر فیض مجید فرمود و شمع اتحاد را در انجمن عالم ایجاد برافروخت و بر شاخسار حدائق و معانی به انواع الحان یگانگی و نغمات وحدت رحمانی تغنی فرمود تا جمع پریشان عالم را در ظلّ کلمۀ الهیه مجتمع و طوائف متخاصمۀ متنازعۀ امم را در تحت خیمۀ ربّانیه متحد و متفق فرماید و در این مقصد مقدّس و موضوع مسلّم منزّه صد هزار تیر بلا را سینه هدف فرمود و صد هزار زخم سنان را چون مرهم اعظم به کمال سرور و رضا قبول فرمود..." (همان، ص ۵۸)

۴-۴ روحانی ساختن احبّاء: حضرت عبدالبهاء بعد از ذکر انواع بلاهای جمال ابهی می‌فرماید: "تحمل جمیع این بلایا می‌فرمود تا یاران و اماء رحمان را نورانی نماید، ربّانی کند، سبحانی نماید." (همان، ص ۷۰)

۵- وظیفۀ اهل بهاء در مورد بلاهای جمال مبارک:

۱-۵ آرزوی بلا: "با وجود بلایا و رزایاء جمال قدم ... آیا جائز است که جز بلا منحه عظمی طلبیم و جز زخم مرهمی خواهیم و جز درد درمانی جوئیم، جز موارد خوف مأمنی خواهیم و جز مواقع ذلّ ملجئی جوئیم، جز در میدان فدا جولان کنیم و به غیر تیغ جفا مونس جان خواهیم؟ لا و نفسه المهيمنة على العالمين." (همان، ص ۴۶)

۲-۵ شرط وفا متابعت جمال ابهی است: "ای بنده صادق، جمال قدم همواره پنجاه سال به بلایا و ضراء و محن و رزایا و صدمات و جور و جفا گرفتار بود. حال دل و جان چگونه راضی گردد که ما در امن و امان با راحت جان و آسایش وجدان بیاساییم. آن دلبر بی‌همتا همواره تلخی سمّ نقیع چشید، ما چگونه جام شهد و شکر نوشیم؛ او صدمات شدیده دید، ما چگونه راحت جدیده جوئیم؛ او در زیر زنجیر رفت، ما چگونه شکر و شیر بی‌امیزیم. این وفا نبود و محبت را نشاید..." (همان، ص ۴۷)

۳-۵ قیام به خدمت: "جمال قدم و اسم اعظم محض هدایت ما پنجاه سال صدمات بلا فرمود آیا سزاوار است که ما راحت و آسایش طلبیم، راحت و آرایش جوئیم و به فکر خویش افتیم و نفس اماره خود را پرستیم. لا والله. چنین سزاوار نه. بلکه باید در هر دمی صد جان بیفشانیم و در هر نفسی هزار ساغر بلا بیاشامیم و به جان و دل بکوشیم و مانند نهنگ دریای فنا بخروشیم تا قطره آخر از خون خویش را در سبیل حق بر خاک بیفشانیم." (همان، ص ۴۸)

۴-۵ آئینه تمام‌نمای سجایای حق در بین خلق باید شد: "جمال قدم و اسم اعظم ایام را در تحت سلاسل و اغلال گذراندند و اوقات را در تنگنای زندان در تحت سیوف ندا فرمود و در زیر قیود فریاد برآورد و ما را طریق عبودیت آموخت و هر یک را طریقی آزمود و هر مشقت و بلائی را به جهت هدایت عباد تحمل فرمود ... ما که بنده آن آستانیم و برده آن درگاه، آیا جایز است ساکن نشینیم و راحت جوئیم ... لا والله. این انصاف نیست و از خرد و عقل خارج. ما حال باید سبب ازدیاد نار محبت الله گردیم و اسباب نشر نفعات الله. در هر انجمنی روشن باشیم و از برای هر نفسی گلشن. دقیقه‌ئی آرام نجوئیم و ساعتی راحت نیابیم. به اخلاق الهی و اطوار رحمانی و صفاتی ربّانی و روشی آسمانی و جوششی قدوسی و حرارتی سینایی در بین ناس محشور گردیم." (همان، ص ۵۶-۵۵)

۵-۵ به هیچ چیز نباید دلبستگی داشت: "الیوم باید در ظلّ کلمه توحید جمع شویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش عشق بسوزیم. بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم و چگونه بیاساییم و به چه امید محفل قلب بیارائیم. صد هزار حسرت اگر دقیقه‌ئی آسوده نشینیم و صد هزار افسوس اگر به جز بلایا و محن و آلام سبیلش راحت و نعمتی بجوئیم." (همان، ص ۸۴)

اما مهر و محبت طلعت میثاق به بندگانی که تحمل بلایا در سبیل بهاء می‌نمودند آنچنان زیاد است که گاه به لسان طنز آنان را تسلی می‌بخشیدند و به تحمل بیشتر تشویق می‌فرمودند. لوح زیر نمونه‌ای از کلام مولایی است که خود تحمل هزاران جفا فرمود و بواقع "خسته تیر جفا در سبیل الهی" بود:

هو الله ای خسته تیر جفا در سبیل الهی جمال قدیم در پنجه ستم هر لثیم و زنیم گرفتار گشت تو که عبد منیب هستی باید در بلایا شریک و سهیم باشی. لهذا قطره‌ای از آن صهباء در کام تو ریخت تا نشئه مدام یابی و ناکام نگردی، زنده شوی و آزاده، سرمست گردی و تر و تازه. پس گوارا باد آن طعام لذیذ و جدی حنیز، یعنی تازیان‌های تر و تازه و نوشت باد آن جام عزیز یعنی صدمات بی‌اندازه. قسم بروی و خوی او که اگر بدانی که چه چوب فرخنده و مبارکی بود آن تازیان، هر آینه هر روز آرزو می‌نمودی و چنان اشتهای صافی پیدا می‌کردی که ربّ زدنی می‌گفتی

و ابیت عند ربی و هو یطعمنی و یسقین^۹ بر زبان می‌راندی و البهاء علیک و علی کلّ من ابتلی فی سبیل‌الله و اضطهد فی محبة‌الله ع " (مکاتیب، ج ۲، ص ۸۰)

سلاله جمال مبارک

درباره شرافت اصل و اصالت نسب حضرت بهاء‌الله سخن بسیار گفته شده و اصل و نسب هیکل مبارک از طرفی به حضرت ابراهیم و از طرفی به سلاطین قدیم ایران می‌رسد. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می‌فرمایند: "انّ صاحب هذا النّبأ العظیم و النور القدیم و الصّراط المستقیم حائزٌ لنسب شامخ منیع و شرف باذخ رفیع ... و لم تنزل هذا السلالة انتقلت من الاصلاب الطاهرة الى الارحام الطاهرة..." (من مکاتیب، ص ۶۲)

موطن و موطنی اقدام جمال مبارک

درباره آینده ایران، طهران، نور و مازندران که کلّ وطن و زادگاه هیکل قدم محسوب، بشارت و فیه از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء نازل و صادر. از لسان حضرت اعلی نیز خطاب به جناب ملا حسین بشرویه چنین نازل: "عنقریب تو را به شهری می‌فرستم که حجاز و شیراز در شرافت با او برابری نتوانند، زیرا رمز عظیم و سرّ مقدسی در آن نقطه موجود... در سرزمین طهران سرّی موجود است و رازی پنهان که اگر ظاهر شود جهان بهشت برین گردد." (مطالع /الانوار، صص ۸۲ و ۷۲) اما آنچه که در اینجا مورد مطالعه می‌باشد آثار حضرت عبدالبهاء است. به مواردی چند اشاره می‌شود:

۱- ایران - در لوحی خطاب به احتیای اسلامبول از قول حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "ایران ویران گردد و دولت و ملت بنهایت مشقت افتد؛ لکن ما ایران را روشن نمودیم و ایرانیان را عزّت ابدیه خواستیم هر چند ایران در دؤل الآن گمنام است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایران را سرور عالم امکان کند..." (محبوب عالم، ص ۳۰۶) در لوحی دیگر آمده است، "عنقریب ملاحظه خواهد شد که دولت وطنی جمال مبارک در جمیع بسیط زمین محترم ترین حکومت خواهد گشت ... و ایران معمورترین بقاع عالم خواهد شد." (مر و خلق، ج ۴، ص ۴۴۱) در بیانی دیگر زیارت می‌کنیم: "مستقبل ایران در غایت شکوه و عظمت و بزرگواری است، زیرا موطن جمال مبارک است. جمیع اقلیم عالم توجّه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقّی نماید که انظار جمیع اعظام و دانایان عالم حیران ماند. هذه بشارة کبری بَلّغها لمن تشاء و هذا وعدٌ غیر مکذوب." (همان، ص ۴۵۱)

۲- ایران و عثمانی - "عبدالبهاء از جمیع جهات صادق و خیرخواه دول و ملل عالم است، علی‌الخصوص دو دولت علیّه شرقیه، زیرا این دو اقلیم موطن و محلّ هجرت حضره بهاء‌الله است." (من مکاتیب، ص ۱۹۹)

۳- نور - "ای هموطن جمال مبارک، مرا از نامه تو سروری زیرا از اهل نوری و آرزویم چنان که اهل آن سامان در ظلّ رحمن در آیند، زیرا هموطنان دلبر آفاقند و منتسبان نیز اشراق..." (منتخبات، ج ۴، ص ۳)

۴- مازندران - "در مازندران باید نار محبت الله بیش از همه جا شعله زند زیرا خصوصیتی دارد. موطن جمال مبارک است و یاران آنجا هموطنان نور حقیقت." (همان، ص ۱۳) و نیز در مورد مازندران این بیانات از قلم میثاق صادر: "کشور مازندران موطن دلبر مهربان است و فی الحقیقه باید بر جیمیع بلدان سبقت یابد." (همان، ص ۱۴) و همچنین به میل جمال مبارک در خصوص مازندران اشاره می‌فرمایند: "در ایام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم ... می‌فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطه اولی بود و منتسب به آن ذات مقدّس کمال میل دارم که به نار محبت الله مشتعل گردد ... حال از این بیان مبارک معلوم و واضح می شود که میل مبارک و اراده مبرمه نسبت به مازندران چگونه است. قسم به ذات مقدّسش که اهل ملأ اعلی و ملکوت ابهی در انتظار که در آن ارض مبارک که منتسب به جمال قدم روحی لاحتبائه الفداست فوراً بحر محبت الله به جوش و خروش آید و شعله نار سدره سینا هر شجر خشک و تری را بسوزد..." (همان، ص ۲۶)

۵- بندر جز یا بندر گز - "پس جمال مبارک روحی لاحتبائه الفدا در بندر جز تشریف بردند ... احتبای الهی بدانند که وقتی انوار مقدّسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است، لابد تأثیرات عظیمه‌اش این است که نفحات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا به موجب تعلیم الهی روش و سلوک نماید و تربیت جمعی غفیر گردد." (همان، ص ۱۰)

۶- شمیران - "اما تبدیل هوا در شمیران در مرغ محله موهبت رحمن است. آن مکان محله مرغان نیست، آشیانه عنقاء مشرق است و لانه سیمرغ کوه قاف، زیرا جمال مبارک روحی لاحتبائه الفدا در آن مزرعه پاک مطهر یک سال در تابستان منزل و مأوی فرمودند ... همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را می‌فرمودند." (همان، صص ۱۶-۱۵)

۷- تاکر - "هیچ شبهه نیست که ... فیوضات ربّ غفور احاطه خواهد نمود؛ سنگستان تاکر گلشن و گلستان خواهد شد. از کوه اورنگ آهنگ تنزیه و تقدیس بملاً اعلی خواهد رسید. این مقرر است و محتوم." (همان، ص ۲۶)

۸- طهران - خطاب به نورمحمد خان می‌فرمایند: "از امن و امان مرکز ایران مرقوم نموده بودی؛ در آینده بهتر گردد و خوشتر شود؛ قدری مشکلات پیش‌آید اما بقائی ندارد. در کتاب اقدس چهل سال پیش وقایع این سنّه طهران بصریح عبارت مرقوم که در ارض طاء حرکت جمهور گردد ولکن بعد سریر سلطنت به شخص خطیری مزین شود؛ هر مشکلی که حاصل گردد

بتدریج زائل شود. پس یقین نما که ملک حصین است و ملک در تحت حمایت نور مبین. ملت آسایش یابد و دولت آرایش جوید هذا ما نخبرک به." (مر و خلق، ج ۴، ص ۴۴۴-۴۴۳)

صعود جمال مبارک

کلام حضرت عبدالبهاء در مورد صعود جمال مبارک بسیار سوزناک است. خواننده را بغض در گلو نشاند و اشک در چشم. نه فراق پسری است از پدر، نه جدایی عاشقی است از معشوق. گویی آنها یک جان بودند در دو تن، نی غلط گفتم، گویی هستی عبدالبهاء در وجود مولایش بهاء بود که اگر این نبود، او را هستی نبود، وجودی نداشت. جانش بهاء بود، روحش بهاء بود، زندگی‌اش بهاء بود؛ اگر بهاء حاضر بود عبدالبهاء همه در وجودش محو و فانی؛ و اگر غایب بود، عبدالبهائی نبود که بنالد یا بزارد یا بگرید، چه که گریه او نیز او را کفایت ننماید که فرمود، "الیوم که آتش فرقت پرحرقت محبوب آفاق دل و جان دوستان حقیقی را سوخته و بنیاد حیات جسمانی و روحانی و قلبی و فؤادی عاشقان جمال حقیقی را برانداخته، اگر سیل اشک چون سیحون و جیحون جاری و ساری گردد، آتش سوزان دل خفت نیابد و آلام و احزان و حسرت وجدان ساکن نگردد و این از تأثیرات شدیدۀ مصیبت کبراست." (منتخبات، ج ۴، ص ۸۰) چه دشوار است که قلبش غمین بود و می بایست خیل عشاق را تسلی بخشد و امیدوار به فیض لقا سازد. این همه در آثارش هویدا و در مکاتیبش آشکار. در چند عنوان به رزیه صعود میپردازیم:

۱- **علت صعود** - علت صعود بی‌وفایی اهل ارض بود، همانطور که در کلمات مبارکه مکنونه نیز آمده است^{۱۰}، سبب رجوع جمال هیکل بقا به سدرۀ منتهی بود. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "سلطان گل در صحن چمن افسر شاهنشاهی بر سر نهاد و آغاز ناز و دلبری نمود، طیور سحری آشفته‌گی و دلدادگی گذاشتند و نغمۀ انقطاع و آزادگی نواختند و به تمجید مطلع توحید دهان باز نمودند و زاغان گلخنی رسم ستمگری بیشتر نمودند و غرابان ظلمانی آهنگ جفاکاری کردند و بر اعتراض و انکار لب گشودند و دام حیل گذاشتند و صدهزارگونه ظلم و تعدی نمودند. آن گل صد برگ خندان چون این ظلم و عدوان مشاهده فرمود به گلشن اصلی خویش شتافت و به ملکوت تنزیه و تقدیس بتاخت و با جمال خود نرد محبت باخت و عالم را بر چشم طیور حدیقه توحید تنگ و تاریک فرمود. لهذا بلبلان گلزار حقیقی آهنگ گلشن باقی دارند و عندلیبان حدیقه بقا هوای گلبن رحمانی در سر گرفتند. هر یک به کمال شوق آرزوی صعود و عروج دارد و تحمل فراق و اشتیاق نیارد. پس اگر فی الحقیقه دلدادۀ آن دلبریم و آشفته آن روی انور، باید از جهان وجهانیان بیزار شویم و آهنگ آن گلزار نمائیم." (منتخبات، ج ۴، ص ۱۴۰)

۲- **تأثیرات جمال قدم بعد از صعود** - تصوّر نشود بعد از صعود جمال معبود، فیضش مقطوع شد و فضلش ممنوع؛ لا والله. طلعت میثاقش می‌فرماید: "جمال قدم و اسم اعظم روحی

لاحقاً الفدا هر چند از این جهان صعود فرمود و خیمه در جهان پنهان برافراشت ولی فیض شامل است و فضلش کامل، نورش بازغ است و نجمش لامع، کوکبش ساطع است و نیرش لایح. در ایامش اشراقش از افق شهود بود و حال سطوعش از مطلع غیب؛ عالم هویدا تنگ است و جهان غیب بسی واسع و پُرگشایش. پس توجه به آن جهان باید تا فیض از جمیع جهات بلکه مقدّس از جهات رسد ... " (همان، ص ۷۶)

۳- صعود بالنسبه به اهل ارض است - حضرت عبدالبهاء غیبت جمال منیر را امری ظاهری دانند نه حقیقی و طالب دیده بصیرتند تا حضور ابدی حیّ لایموت را در این جهان عنصری مشاهده کند، "دلیبر آفاق اشراق کرد و عاشقان را مفتون جمال خویش نمود. حال، هرچند آن شمس افول نمود ولی از ملکوت پنهان اشراق دارد و فیض ابدی بر آفاق مبذول داشته و می‌دارد. صاحبان بصیرت جهان را به پرتو شمس حقیقت روشن بینند ولی نابینایان از مشاهده نور محروم گردیدند، روز را گویند شب است و صبح را فریاد بر آرند که شام است. بگو ای بینوا آن آفتاب را افولی نه و آن نیر ملأ اعلی را غروبی نیست. افول و غروب بالنسبه به اهل ارض است، اما در آفتاب چه طلوعی، چه غروبی. همواره در نقطه احتراق مُشرق است و در اعلی ذروه فیض، ساطع و لامع." (همان، ص ۷۸)

۴- تکلیف بعد از صعود - حضرت عبدالبهاء از این که کسی بعد از صعود جمال قدم به فکر راحت و آسایش خویش باشد آنچنان ناراحت می‌شدند که می‌فرمایند: "بعد از صعود جمال معبود خاک بر سر وجودی که دقیقه‌ای راحت جوید و در بستر راحت بیاساید." (همان) همین کلام را در مورد خود نیز به کار می‌برند: "اما در خصوص یوم جلوس مرقوم فرموده بودند ... پس از صعود آن جمال مبین و افول آن شمس علیّین و محرومی و حرمان و مهجوری و هجران از مشاهده آن انوار تابان ای خاک بر سر من و جلوس من." (امر و خلق، ج ۴، صص ۱۶-۱۷)

و گاه لسان به نصیحت می‌گشایند: "الیوم باید جمیع در ظلّ کلمه توحید جمع شویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش عشق بسوزیم. بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم و چگونه بیاساییم و به چه امید محفل قلب بیاراییم؟ صد هزار حسرت اگر دقیقه‌ای آسوده نشینیم و صد هزار افسوس اگر به جز بلایا و محن و آلام سبیلش راحت و نعمتی بجوییم." (همان، ص ۸۴)

مآخذ و یادداشت‌ها

- ۱- بدایع/الآثار، ج ۲، ص ۳۲۰ / شعراء نیز به این مهم هدایت شده‌اند: "فصاحت و بلاغت آن است که قصائدی در ستایش جمال قدم انشاء و انشاد گردد؛ زیرا اسم اعظم وحده باید ممدوح روحانیان باشد و مقصود عارفان و محبوب عاشقان." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۲۴)
- ۲- به معنی ایستگاه است.
- ۳- این معنی در دور بهائی (ص ۲۹) نیز مورد تأکید حضرت ولی امرالله قرار گرفته است.
- ۴- جناب اشراق خاوری در جلد سوم محاضرات، هفته دهم، توضیح می‌دهند که، سبحان بن وائل به فصاحت گفتار ضرب‌المثل است و علامه شریشی در شرح مقام او گفته است: "سبحان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس وائلی از قبیله وائل باهله است و مشهور است به فصیح‌العرب و در بیان و فصاحت ضرب‌المثل است و گویند افصح من سبحان ... گویند یکصد و هشتاد سال عمر کرده است."
- ۵- جناب اشراق خاوری در مورد قیس بن ساعده نوشته‌اند: "قیس بن ساعده بلیغ عرب و قاضی عصر خود و اسقف نجران بود و بسال ششصد میلادی وفات کرد و گویند سیصد و هشتاد سال عمر کرد و او نخستین کسی است از عرب که در هنگام نطق و خطابه بعضا تکیه داد و اول کسی است که در آغاز خطبه و نطق کلمه "اما بعد" را استعمال کرد و اول کسی است که در نامه خود نوشت "این نام از فلان سوی فلان". قیصر روم از او احترام بسیار می‌کرد. حضرت رسول قبل از بعثت خود او را دیده بودند." (محاضرات به نقل از لغتنامه دهخدا)
- ۶- آثار قلم اعلی، ج ۴، صص ۳۵۸-۳۵۰
- ۷- راههای ناهموار
- ۸- شمشیر کشیده و از نیام بیرون آمده
- ۹- اشاره به آیه ۷۹ از سوره شعرا قرآن کریم: "... رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يُسْقِينِ" (پروردگار جهانیان که مرا آفرید پس او هدایت می‌کند مرا و آن که او می‌خورد و می‌آشاماند مرا.)
- ۱۰- "ای پسر انصاف در لیل، جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و گریست، گریستنی که جمیع ملأ عالین و کرّوبین از ناله او گریستند و بعد، از سبب نوحه و ندبه استفسار شد، مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و راتحه وفا از اهل ارض نیافتم..." (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص ۳۹۶)

راهنمای مراجع و مأخذ مذکور در متن

- ۱- آیات بینات، الواح نازله از قلم حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء به افتخار سمندر، نبیل ابن نبیل و عائله آنها، به کوشش روح‌الله سمندری، طبع ۱۹۹۹، دانداس، کانادا
- ۲- امر و خلق، جلد چهارم، تألیف فاضل مازندرانی، طبع ۱۳۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۳- بدایع الآثار، جلد اول، میرزا محمود زرقانی، طبع ۱۹۱۴، بمبئی
- ۴- بدایع الآثار، جلد ثانی، میرزا محمود زرقانی، طبع ۱۹۲۱، کریمی پریس
- ۵- بهاء‌الله وعصر جدید، جان اسلمنت، ترجمه بشیر الهی، رحیمی، سلیمانی، طبع ۱۴۵ بدیع، من منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل
- ۶- تذکرة الوفا: تذکرة الوفا فی ترجمة حياة قدماء الاحباء، طبع ۱۳۴۳، حيفا، مطبعة العباسیه
- ۷- تلخ و شیرین: خاطرات تلخ و شیرین، محمد شفیع روحانی، طبع ۱۵۰ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین آلمان
- ۸- حضرت بهاء‌الله، تألیف محمدعلی فیضی، طبع ۱۲۵ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۹- حضرت عبدالبهاء، تألیف محمدعلی فیضی، طبع ۱۲۸ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۱۰- رحيق : رحيق مختوم، ج ۲: عبدالحمید اشراق خاوری، طبع ۱۰۳ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری
- ۱۱- صدرالصدور: تاریخ حضرت صدرالصدور، تألیف نصرالله رستگار، طبع ۱۰۴ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری
- ۱۲- قاموس ذنب: قاموس لوح ابن ذنب (در دو جلد) تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، نسخه تایپی، طهران
- ۱۳- مائده آسمانی ج ۵: مائده آسمانی جزء پنجم، نشر اول بدون تاریخ نشر
- ۱۴- محبوب عالم، بمناسبت بزرگداشت صدمین سال صعود حضرت بهاء‌الله، سال مقدس ۹۳-۱۹۹۲، از انتشارات مجله عندلیب
- ۱۵- مفاوضات: النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، باهتمام کلیفورد بارنی آمریکانی، طبع ۱۹۰۸ در مطبعة بریل در شهر لیدن از ممالک هلند
- ۱۶- مکاتیب ج ۱: مکاتیب عبدالبهاء، جلد اول، طبع ۱۹۱۰ میلادی (۱۳۲۸ هجری)، مطبعة کردستان العلمیه
- ۱۷- مکاتیب ج ۲: مکاتیب عبدالبهاء، الجزء الثانی، طبع ۱۳۳۰ هجری، مطبعة کردستان العلمیه
- ۱۸- مکاتیب ج ۳: مکاتیب عبدالبهاء، الجزء الثالث، طبع ۱۳۴۰ هجری، در مصر محروسه
- ۱۹- مکاتیب ج ۴: مکاتیب عبدالبهاء، جلد چهارم، طبع ۱۲۱ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۲۰- مکاتیب ج ۷: مکاتیب عبدالبهاء، جلد هفتم، طبع ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری
- ۲۱- مکاتیب ج ۸: مکاتیب عبدالبهاء، جلد هشتم، طبع ۱۳۴ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری

- ۲۲- مناجات: مجموعه مناجات‌ها، حضرت عبدالبهاء، طبع ثانی، ۱۵۷ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان
- ۲۳- منتخبات ج ۱: منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، طبع ۱۹۷۹، مؤسسه مطبوعات امری ویلمت
- ۲۴- منتخبات ج ۴: منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد چهارم، طبع ۱۵۷ بدیع، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لائنه‌هین، آلمان
- ۲۵- من مکاتیب: من مکاتیب عبدالبهاء، ۱، من منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل
- ۲۶- یادداشت‌ها: یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء، تألیف هوشنگ محمودی، طبع ۱۳۰ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری

برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء

فلاور سامی (کاویانی)

مقدمه

از آنجا که ما اهل بهاء بایستی همواره سرمشق درخشان اهل عالم باشیم و تنها راه نجات عالم بشری تجلی حیات بهائی در زندگانی احبای الهی است، بنا بر این مسئولیت عظیمی بر عهده احباء الهی گذاشته شده است. همانطور که حضرت ولی امرالله فرموده‌اند که ما همواره بایستی حضرت عبدالبهاء را به عنوان مَثَلِ اعلی و الگو و سرمشق خود قرار دهیم. بنا بر این آشنایی کامل همه ما، مخصوصاً مسئولین امور تربیتی، والدین و مربیان، با نحوه زندگانی هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء بسیار حائز اهمیت است. به همین جهت موضوع این رساله "تجلی برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء" است.

روش مورد استفاده در این تحقیق روش کتابخانه‌ای و از نوع توصیفی است که با فیش‌برداری از کتب و مقالات متعدد که اکثراً حاوی داستانها و حکایات مربوط به حیات مبارک می‌باشد استفاده گشته است.

مطالب این رساله شامل شش بخش با عناوین: محبت، دعا و مناجات، خدمت، انقطاع، تحمل و بردباری و عبودیت است.

بخش اول: محبت

در آثار مبارکه بهائی از محبت به عنوان "فیض روحانی" (۱) "امانت عظمی" (۲) "آیت کبری" (۳) "ناموس اعظم در کورعظیم" (۴) "روابط منبعث از حقایق اشیاء" (۵) "روابط بین حق و خلق" (۶) یاد شده است.

در مبحث محبت عناوین زیر بررسی می‌گردد:

- ۱- محبت حضرت عبدالبهاء نسبت به عموم خلق
- ۲- محبت حضرت عبدالبهاء نسبت به اطفال
- ۳- محبت حضرت عبدالبهاء نسبت به فقراء

۱- محبت حضرت عبدالبهاء نسبت به عموم خلق

حضرت مولی‌الوری محبت خویش را نسبت به عامه خلق به طرق مختلف من جمله گاه از طریق ارج نهادن و قدرشناسی از خدمات و اعمال شایسته افراد، گاه از طریق توجه به احساسات دیگران، زمانی به استماع دقیق نظرات و عقاید افراد ابراز می‌داشتند.

الف: ابراز محبت از طریق ارج نهادن و قدرشناسی از خدمات و اعمال شایسته افراد

الواح و مکاتیب مبارک مملو از قدرشناسی از خدمات مخاطبین می‌باشد. در ملاقات با افراد با در آغوش گرفتن آنها و با بیان جمله‌ای تشویق آمیز و گاه با دادن انعام قدردانی خود را ابراز می‌داشتند. یکی دیگر از راههای ابراز این محبت و قدرشناسی تسمیه ابواب مقام اعلی به نام خادمینی که در ساختن آن بنا شریک و سهیم بودند انجام گرفته است.

طرق دیگر انتخاب قطعه سنت سفیدی جهت حجر زاویه مشرق‌الاذکار که توسط یکی از احباء تقدیم شده بود و با قدردانی صمیمانه حضرت عبدالبهاء از قدمای احباء در کتاب تذکره‌الوفا و جاودانه کردن نام آنها بوده است.

ب: ابراز محبت از طریق توجه به احساسات دیگران

حضرت مولی‌الوری احساسات مراجعین خود را درک کرده و به آنها توجه مخصوص می‌فرمودند. مثلاً: رأفت و محبت ملکوتی ایشان شامل حال کارگر ساده‌ای می‌گردد که خالصانه عدم آگاهی خود را از امور روحانی بیان می‌دارد و یا اضطراب و دغدغه عکاسی که نگران از دست دادن موقعیت شغلی خویش بوده است که چگونه با توجه ایشان به احساسات او تبدیل به اطمینان و آرامش خاطر وی می‌گردد.

۲- محبت حضرت عبدالبهاء نسبت به اطفال

در این مبحث به موارد ذیل اشاره می‌گردد:

الف: ابراز محبت حضرت عبدالبهاء از طریق توجه به نیازها و مقتضیات سنی کودکان

ب: ابراز محبت از طریق توجه مخصوص به امر تحصیل نونهالان و رسیدگی به وضعیت درسی و تحصیلی آنها

هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء با توجه به نیاز اساسی کودکان به محبت، عشق و محبت خود را از طرق گوناگون مثل در آغوش گرفتن صمیمانه کودکان، نگاهی گرم و عاشقانه به آنها، عطا کردن و بخشیدن گل و سکه و شیرینیهای مورد علاقه کودکان به آنان، تشویق و تحسین

کودکان با گفتن کلمات محبت‌آمیزی چون "مرحبا" و غیره ابراز می‌داشتند. از آنجا که یکی از نیازهای اساسی کودکان بازی است حضرت عبدالبهاء توجه خاصی به این نیاز کودکان مبذول می‌داشتند. داستان اجاره قایق و فراهم نمودن امکان قایق‌سواری کودکان در پارک نشان دهنده توجه هیکل مبارک به این نیاز کودکان است.

توجه هیکل مبارک به مشق و تکالیف اطفال بهائی در صبح‌های جمعه و ملاحظه تکالیف تک دانش آموزان و تصحیح نمودن آنها و جایزه دادن به هر یک از آنها نشان دهنده لطف و محبت بیکران حضرت عبدالبهاء به کودکان است.

۳- محبت حضرت عبدالبهاء نسبت به فقراء

حضرت عبدالبهاء در تمامی دوران حیات خود، در ارتباط با فقراء، نکات بسیار دقیق و ظریفی را مد نظر قرار می‌دادند که همواره می‌تواند برای ما الگو و سرمشق قرار گیرد، از جمله این نکات جالب: ملاقات با فقراء، صحبت‌های گرم و صمیمانه با ایشان، نوازش کردن و تسلی دادن خاص آن حضرت، تشریف بردن به خانه فقراء و احوالپرسی از حال حاضرین و غایبین آنها. حضرت عبدالبهاء بطور مرتب و همیشگی به منزل فقراء و تهیدستان تشریف می‌بردند و آنان را ملاقات می‌فرمودند و در این ملاقاتها آنان را مورد لطف و محبت خود قرار می‌دادند. با آنان صحبت می‌فرمودند و آنان را تسلی و دلداری می‌دادند، اطفال خانواده را یک به یک به اسم صدا می‌زدند و اگر طفل یا هر شخصی غائب بود حتماً از او احوالپرسی می‌نمودند که فلان کس کجاست؟ حالش چگونه است؟ و اگر بیمار بود دستور دارو می‌دادند، و در پایان به هر یک هدیه‌ای عنایت می‌فرمودند. داستان خرید اسباب بازی به دست مبارکشان برای اطفال فقراء، داستان بخشیدن لباس خودشان به مرد فقیر ژنده پوش، بازدید از محلی که جمعی از زنان و اطفال فقراء در آنجا حضور داشتند و بوسیدن و نوازش اطفال فقراء و دادن عیدی به هر یک از آنان همگی نشانه عشق و محبت و توجه خاص حضرت عبدالبهاء به نیازمندان جامعه و فقراء می‌باشد. تأمل و تعمق در نحوه ارتباط برقرار کردن هیکل مبارک با فقراء و نیازمندان این حقیقت جالب را بر ما آشکار می‌سازد که هیکل مبارک قبل از توجه به نیازهای مادی این انسانهای محروم به حقیقت انسانی آنان توجه داشته و نیازهای حقیقی و روحانی آنها را مطمح نظر قرار می‌دادند. مثلاً در جمع زنان و اطفال فقراء ابتدا صحبت از اولین و مهمترین وظیفه آنها یعنی تربیت اطفال و تسلی خاطر آنان می‌فرمایند و یا در جمع اطفال نظر یک یک اطفال را پرسیده که "چه دوست دارید؟" و سپس اقدام به خرید اسباب بازی به دست مبارکشان می‌فرمایند، در حالیکه این امکان وجود داشت که با آن همه گرفتاریها و خستگی و کارهای فوق طاقت، حضرت عبدالبهاء به یکی از خدام خود وجهی عنایت فرمایند تا برای بچه‌ها اسباب بازی خریداری کند. ولی ایشان ابتدا لطف و محبت پدرانه را نثار کودکان فقراء می‌فرمایند و سپس برای آنها اسباب بازی می‌خرند و

بدین وسیله به شخصیت انسانی آنها احترام می‌گذارند. این موارد می‌تواند سرمشقی جاودانه برای همه مرتبان تربیتی باشد.

بخش دوم: دعا و مناجات

از اوان کودکی تا پایان عمر مبارکشان، برنامه دعا و مناجات در زندگی حضرت عبدالبهاء نقش بسیار اساسی و مهمی ایفا می‌کرد، بطوری که با همه مشاغل و گرفتاریهای گوناگون برنامه منظم و مرتب دعا و مناجات و استغاثه به درگاه الهی هرگز ترک یا فراموش نمی‌گردید.

هیكل مبارك در قبل از طلوع آفتاب و سحرها، حتی از نیمه شب تا صبح، به تضرع و ابتهال و راز و نیاز با معشوق حقیقی خود مشغول بودند.

مبحث دعا و مناجات در زندگی حضرت عبدالبهاء در بخشهای چهارگانه زیر مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد:

الف: دعا در حق عامه ناس

ب: دعا برای پیشرفت امر الهی

ج: دعا برای خاتمه جنگ

د: دعا برای دشمنان

الف: دعا در حق عامه ناس

حضرت عبدالبهاء در باره کل نفوس دعا می‌فرمودند و همواره در دعاهای مبارک برای همگان عزت ابدیه و موهبت سرمدیه می‌طلبیدند. از حق می‌خواهند که تأیید و توفیق شامل حال همه کودکان نماید، تا هر یک شجره مبارک شوند و ثمرات طیبه بخشند. در حق همه جهانیان دعا می‌فرمایند که با هم در نهایت الفت و محبت باشند. حضرت عبدالبهاء نه تنها همواره در حق همگان دعا می‌فرمودند، بلکه احتیای الهی را تعلیم داده و نصیحت می‌فرمایند که بایستی همواره در حق کل دعا نمایند.

ب: دعا برای پیشرفت امر الهی

حضرت ولی امرالله فرموده‌اند: "چه بسیار از لسان مبارک شنیده می‌شد که می‌فرمودند: ... یک شب چنان خود را در دریای احزان و آلام مستغرق و ابواب را از هر جهت مسدود و مستعلق یافتم که جز توسل به دعا و تشبث به ذیل کبریا چاره‌ای ندیدم. این بود که تمام لیل به تلاوت ذکری که از حضرت نقطه اولی داشتم پرداختم و از ترتیل آن آیات اطمینان

قلب و راحت خاطر یافتیم. فردای آن شب صاحب زمین بنفسه آمد و عذرخواهی کرد و شخصاً تقاضا و استدعا نمود که ملکش را خریداری نمایم."

ج: دعا برای خاتمه جنگ

به صراحت بیان حضرت ولی امرالله، حضرت عبدالبهاء برای خاتمه جنگ جهانی اول دعا فرموده‌اند و همانطور که حضرت ولی امرالله می‌فرمایند طولی نکشید که بر اثر این مناجات جنگ جهانسوز به پایان رسید. قسمتی از آن مناجات ذیلاً نقل می‌گردد:

"ای خداوند مهربان به فریاد بیچارگان برس، ای پاک یزدان براین اطفال یتیم رحم فرما، ای خداوند بی نیاز این سیل شدید را قطع کن، ای خالق جهانیان این آتش افروخته را خاموش کن ..."

د: دعا در حق دشمنان

همانطور که مکرراً در آثار و الواح متعدد حضرت عبدالبهاء به اجتناب تأکید و توصیه می‌فرمایند که در حق کلّ دعا کنید، چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن، خود مکرراً در حق دشمنان و راحتی ناقضین پرکین دعا می‌فرمودند، چنانکه می‌فرمایند: "... ستمکاران را کامرانی جوییم و جفاکاران را شادمانی خواهیم، دعا کنیم که از این اغلال که بر اعناق است رهایی یابند و از قیود نفس و همی نجات یابند."

نتیجه‌ای که از مطالعه این فصل عاید ما می‌گردد این است که ما بایستی به مثل اعلی خود تأسی نموده، در هنگام دعا: سعادت، عزّت و غفران و ... را برای همه عالم انسانی، چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن، بدون ادنی تفاوت و تمایزی دعا نماییم.

بخش سوم: انقطاع

انقطاع در زندگانی حضرت عبدالبهاء جلوه خاصی داشته است، و این مبحث تحت عناوین سادگی، عدم قبول هدایا، سخاوت و بخشندگی، عدم تقیّد به آسایش و راحتی ظاهری، مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد:

الف: سادگی

۱- سادگی در زندگی حضرت مولی الوری از نظر پوشش:

ایشان البسه خود را از نازلترین نوع پارچه که اغلب کتان بود تهیه می‌فرمودند و به هیچ روی البسه فاخر و گرانبها نمی‌پوشیدند، و اگر به ایشان تقدیم می‌شد، می‌بخشیدند.

۲- رعایت سادگی در امر ازدواج هیکل مبارک نیز درس بزرگی برای همه جوانان است.

ب: عدم قبول هدایا

همانطور که خود می‌فرمودند: "ما به موجب فرمایش حضرت مسیح عمل نمودیم و غبار شهری بر کفش و دامن ما ننشست."

در سفر غرب بعضی از احباء وجوهی تقدیم می‌نمودند، ولی ایشان قبول نمی‌فرمودند. هنگامی که خیلی التماس می‌کردند، می‌فرمودند: "از قِبَل من به فقراء انفاق نمایید." و یا می‌فرمودند: "هدایا را قبول کردم، ولی نزد شما امانت می‌گذارم تا بفروشید و قیمت آنها را برای مشرق‌الاذکار شیکاگو بفرستید."

ج: سخاوت و بخشندگی

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "... در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند ...".

زندگانی حضرت عبدالبهاء نمونه تمام عیار این بیان مبارک بوده است. از همان اوان کودکی که یکباره تمام گوسفندان حضرت بهاء‌الله را به عنوان هدیه و پیشکش به چوپانها بخشیدند تا آخر حیات، حتی در مواقع سختی و تنگدستی، همواره این فضیلت سخاوت و بخشندگی نمودار و مشهود بود. زمانی که مطلع گردیدند که یک عبا توسط خانمشان برایشان کنار گذاشته شده است، فرمودند: "چگونه ممکن است من دو عبا در اختیار داشته باشم و احساس آسایش و راحتی بنمایم، در حالی که کسانی هستند که به یک عبا نیازمندند." و تا زمانی که لباسشان را به دیگران نبخشیدند آرام و راحت نیافتند. و یا تا زمانی که تنها قالی بیت مبارک را به عرب فقیری که از آن قالی خوشش آمده بود نبخشیدند، آرام و قرار نداشتند. اینها و صدها نمونه دیگر نشان دهنده سخاوت و کرم بی‌مثیل و مانند حضرتش می‌باشد.

د: عدم تقید به راحتی و آسایش ظاهری

حضرت عبدالبهاء عدم تقید به راحتی و آسایش ظاهری را در سختترین شرایط زندگی، خصوصاً در سفر غرب، عملاً ثابت فرمودند. زمانی که در قطار همراهان اجازه خواستند که

برای هیکل مبارک خوابگاه اجاره فرمایند، اجازه نداده و فرمودند: "این صندلیها راحت است، همینطور تکیه کرده، میخوابم." در واقع، تمام شب را بطور نشسته خوابیدند تا صبح شد. شب هنگام نیز در ترن اجازه اجاره خوابگاه را نداده و فرمودند: "یک دلار دادن نقلی نیست، لکن ما می‌خواهیم تقیدی به راحت تن نداشته باشیم، مرد سفر باشیم و سرباز راه حق شویم، نه مقید به آسایش و آسودگی جسم."

در حکایت دیگری می‌خوانیم که ایشان در سفر اسمعیلیه فرمودند: "هنگامی که در پاریس بودم، یکی از احباء بالش نرمی برایم آوردند و خواهش کردند که از آن بالش استفاده نمایم. من هم بنا به خواهش ایشان قبول کردم و در نتیجه به آن بالش عادت کردم، و حال چون در این هتل چنین بالش نرمی وجود ندارد، گردنم درد گرفته و تمام شب درد داشتم. خیلی بد است که انسان برده عادت شود. هنگامی که جوان بودم اغلب یک آجر یا یک تکه سنگ زیر سرم می‌گذاشتم و راحت می‌خوابیدم."

با مروری بر نحوه بساطت زندگی حضرت عبدالبهاء، درمی‌یابیم که ایشان برای دنیای مادی و مادیات ارزشی قائل نبودند و صرفاً مادیات را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف عالی معنوی و روحانی مد نظر داشته‌اند.

از آنجا که حضرت عبدالبهاء از عالم مادی و لذائذ آن منقطع بوده‌اند هرگز به راحت و آسایش جسم خود اهمیتی نمی‌دادند و خصوصاً به ما می‌آموزند که در شرایط زندگی دسته جمعی، هر یک از ما همواره بایستی ابتدا به فکر دیگران باشیم و برای زندگی و آسایش آنان بهترین شرایط مناسب را فراهم آوریم.

بخش چهارم: خدمت

خدمت در آثار مبارکه بهائی "هدف و غایت خلقت انسان"، "ثمره زندگانی" و "شهادت کبری" محسوب گشته است. از آنجا که بررسی جامع و کامل خدمات هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء به هیچ وجه امکان پذیر نمی‌باشد، اما نقل و یادآوری نمونه‌ای از خدمات فداکارانه و ایثارگرانه حضرتش می‌تواند برای احبای الهی آموزنده و مفید باشد، در ذیل سه نمونه از خدمات هیکل میثاق را بررسی می‌کنیم:

الف: خدمت به نفوس انسانی

ب: خدمت به امرالله

ج: خدمت به احباءالله

الف: خدمت به نفوس انسانی

در سال ۱۹۱۴، در بحبوحه جنگ جهانی اول، زمانی که مزارع کشاورزان آن مناطق توسط ملخها از بین رفته بود، حضرت مولی‌الوری به یاری آن قحطی‌زدگان شتافته و اجازه ندادند که حتی یک نفر از آنان یک شب گرسنه بماند و به آنان در نهایت مهربانی و محبت رسیدگی فرمودند.

در داستان "لوا گتسینگر" مطالعه می‌کنیم که چگونه حضرت عبدالبهاء به لوا یادآور می‌شوند که "اگر می‌خواهی به خدا خدمت کنی، بایستی به خلق خدا خدمت کنی، ناظر به روح خدمت باشی، و نوع خدمت مانع از انجام خدمات امریه نگردد" و دیگر بار او را جهت ملاقات دوست مریض و بسیار فقیر خود که در محلی بسیار کثیف زندگی می‌کرد روانه می‌فرمایند.

ب: خدمت به امرالله

هدایت و رهبری جامعه بهائی در مدت ۲۹ سال، حفظ و حراست امر و جامعه بهائی از ضربات و لطمات ناقضین، راهنمایی، هدایت، تشویق و تحریص مهاجرین و مبلغین و احتیای مهد امرالله، صدور الواح و مکاتیب بی‌شمار، خطابه به مجامع و جوامع و افراد احباء و اغیار، و هزاران خدمت دیگر تنها قسمت کوچکی از ثمرات خدمت حضرت عبدالبهاء بوده است. زمانی که در یادداشتهای مسافرتین و مجاورین می‌خوانیم که هر شب از عکا تا بهجی پیاده، کوزه‌های مسی را آب نموده و بر سر می‌گذاشتند و در نهایت خضوع و خشوع رو به روضه مبارکه حرکت می‌فرمودند و هر شب به این کار اقدام می‌فرمودند، می‌تواند درس بزرگی برای هر یک از ما باشد و همواره این سؤال در ذهن ما خطور کند که آیا برای حضرت عبدالبهاء امکان نداشته است جهت انجام این خدمات افراد طالب خدمتی را مأمور فرمایند و خود به انجام مهم امور که از عهده دیگران خارج بوده است بپردازند؟

و یا زمانی که با حزن و هیجان عجیبی می‌فرمودند: "کاش آزاد بودم، خودم می‌رفتم، و در آنجا گل می‌ریختم، خاک می‌ریختم، و اشک می‌ریختم." گویای عشق و علاقه و میل شدید و وافر مبارک برای مسافرت به عشق آباد و شرکت در بنای مشرق‌الاذکار و خدمت به امر مبارک می‌باشد. وقتی پس از سپری نمودن سالهای طولانی مسجونیت به سفر پرثمر غرب تشریف بردند در شرایط بسیار سخت کبر سن و کهولت در حالی که بسیاری از روزها تب داشتند و در کمال ضعف بودند و "نوازی صوریه" جاری بود، در حالی که ابداً قادر بر حرکت نبودند، با وسایل بسیار خسته‌کننده آن زمان مرتباً در سیر و حرکت بوده و در کنائس و دانشگاهها و مدارس و معابد در شهرهای مختلف به سخنرانی و نشر نفحات و تبلیغ امرالله مشغول می‌گشتند.

ج: خدمت به احباءالله

همانطور که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند نهایت آمال و آرزویشان این بوده است که به خدمت یک یک از دوستان بپردازند. جناب دکتر یونس خان افروخته در خاطرات خود ذکر نموده است که هیکل مبارک با وجود آنهمه مشاغل عظیمه و گرفتاریهای بیحد و حصر به اندازه‌ای وقت صرف رسیدگی به امور درسی اطفال احباءالله می‌نمودند که انسان متحیر می‌شد. ایشان هر هفته به این امور رسیدگی می‌نمودند و درسهای یک یک اطفال را می‌پرسیدند و همین‌طور در امتحانات سه‌ماهه آنان دقت کامل داشتند.

جناب دکتر مؤید در خاطرات خود نقل می‌نماید که چگونه حضرت عبدالبهاء با دستهای مبارک خود آب گرم به روی دستهای میهمانان خود می‌ریختند و یا برای آنان غذا عنایت می‌فرمودند و یا چگونه از بیماران شخصاً عیادت و دلجوئی می‌نمودند. وقتی نظری گذرا بر خدمات متنوع حضرت عبدالبهاء از پرستاری و مواظبت و سرکشی به بیماری که شرایط زندگی او غیر قابل تحمل بوده است، تا آبیاری درختان روضه مبارکه و ... می‌نماییم، به این نتیجه بسیار مهم و اساسی می‌رسیم که حضرت مولی‌الوری هرگز ناظر به نوع خدمت نبوده‌اند، بلکه همواره مترصد بوده‌اند که در هر لحظه، در هر جا، هر نوع خدمتی که مورد نیاز احباء، فقراء، جامعه و امر مبارک بوده است با وجود همه گرفتاریها و مشاغل و ضعف جسمانی و کهولت سن با کمال میل و اشتیاق و قدرت و اقتدار اقدام می‌فرمودند و این نحوه برخورد با مقوله خدمت می‌تواند برای همه ما درسی بزرگ باشد.

بخش پنجم: تحمل و بردباری

حضرت عبدالبهاء از همان اوان طفولیت تا پایان عمر مبارکشان همواره مصائب، مشکلات، سختیها و تضییقات گوناگون و متنوع، چه از ناحیه دشمنان خارجی و چه از ناحیه ناقضین داخلی، را با کمال مسرت و استبشار روح تحمل می‌فرمودند. لازم است مختصراً شرحی در باره مصائب وارده بر هیکل مبارک از طفولیت تا ایام اقامت در عکا نگاشته شود تا میزان و درجه تحمل و بردباری هیکل میثاق را بتوان از خلال این وقایع حدس زد.

داستان روزهای بسیار سخت و طاقت فرسای فقر و تنگدستی عائله مبارکه و بیان مبارک که در سن ۹ سالگی از بس سنگ به منزل حضرت بهاءالله ریخته بودند که خانه پر از سنگ شده بود و جریان آزار و اذیت بچه‌های کوچه و خیابان در روح و روان لطیف یک کودک ۹ ساله چه آثار مخرب و زیانبخشی می‌تواند داشته باشد؟ و یا زمانی که می‌فرمایند: "امور زندگی به درجه‌ای سخت و مشکل شده بود که روزی مادرم قدری آرد بجای نان در دست من گذاشتند و به همین نحو آن را خوردم."

و یا زمانی که در سجن سیاه‌چال به دیدار پدر محبوبشان شتافتند و در آنجا حضرت بهاء‌الله را با وضعیتی بسیار مشکل و دشوار زنجیر سنگین قره کهر و آن حالت محزن ملاحظه فرمودند، چگونه روح و روانشان آزرده‌خاطر گشته است.

مسافرت از طهران تا بغداد، آن هم در فصل زمستان و سرمای طاقت فرسا، بنا به فرموده مبارکش زحمت و عسرتی بوده است که به وصف نیاید و سرما و یخبندان به درجه‌ای شدید بوده است که سرما و برف پاهای مبارک را تا آخر عمر ناراحت نموده بود. سفر از بغداد به اسلامبول و از آنجا به ادرنه که اکثراً در فصل سرما و برف و یخبندان سپری شده است بسیار صعب و طاقت فرسا بوده است.

وقتی در خاطرات جناب بدیع بشرویی می‌خوانیم که حضرتش مدت دو سال در یک اتاق که هیچ پنجره‌ای نداشته و مرده شورخانه سربازخانه بوده است اقامت داشته‌اند، می‌توانیم حدس بزنیم که بعد از این اسفار سخت و طاقت فرسا، زندگی در عکا، که در آن زمان بد آب و هوا ترین شهر دنیا بوده، در چنین شرایط مصیبت باری از نظر جسمی، و فشار و تضییقات متنوعه گوناگون از جانب دشمنان خارجی و داخلی امر مبارک چه طاقت و صبر و تحمل و بردباری خارق‌العاده‌ای را می‌طلبیده است.

اخبار حزن‌انگیز تضییقات و شهادتها و مسجونیت و بلایای احتیای مهد امرالله از طرفی و حرکات و اقدامات شنیعه شیرانه ناقضین عهد و میثاق از طرف دیگر، وجود مبارک ایشان را آزرده می‌ساخت، چنانچه در باره اقدام ناقضین می‌فرمایند: "استخوان مرا آب کردند ... در مقابل جمیع این مشکلات و صدمات فرداً و حیداً ایستادم."

با وجود همه این بلایا و مصائب لاتحصى در سرتاسر حیات مبارک، هیکل میثاق همواره احساس روحانیت و مسرت وجدان می‌فرمودند و لذت روحانی حاصل از تحمل بلا در سبیل محبوب بیهمتا را غیر قابل توصیف می‌دانستند، چنانکه در باره سختیهای سفر طهران به بغداد این چنین توصیف می‌فرمایند: "آن مسرت دیگر به وصف نیاید، یعنی مسرت به درجه‌ای بود که اگر شام نان خالی هم بود مثل مائده آسمانی بود ... چون به بغداد رسیدیم هیچ چیز نبود. جمال مبارک هم تشریف بردند. خبری از ایشان نرسید. توی کوچه هر کسی ما را میدید لعن می‌کرد، فحش می‌داد، لکن روح مستبشر بود، سختی هیچ تأثیری نداشت."

و یا احساسات روحانی خویش را در زمان اقامت در بغداد چنین شرح می‌فرمایند: "خوراک مختصر بود، قطعه‌ای نان خشک و کمی خرما، ولی لذت آن نان و خرما هرگز فراموش نشود و با هیچ اطعمه‌ای مقایسه نگردد."

توصیف جناب دکتر مؤید از زمان اقامت حضرت عبدالبهاء در عکا شنیدنی است و می‌تواند همواره نصب‌العین اجتهاد قرار گیرد که در بحبوحهٔ بلایا و مصائب و سختیها و مشقات چگونه بایستی بود. او می‌نویسد: "همواره خرم و بشاش بودند و در بحبوحهٔ بلیات مزاح‌های جانپروری می‌فرمودند و در شادان و مصائب تغییر حال نداده، غمگین و افسرده نمی‌شدند."

تحمل و بردباری حضرت عبدالبهاء در مقابل اعمال غیر قابل تحمل افراد

همانطور که حضرت مولی‌الوری فرموده‌اند که ما بایستی وسیع باشیم و متحمل هر حالت، حضرتش خود همواره به این نصیحت عمل می‌فرمودند. داستان ۲۴ سال تحمل رفتار اهانت‌آمیز آن مرد افغانی همواره بایستی الگو و آویزهٔ گوش ما باشد که وسیع بودن و متحمل هر حالت بودن چگونه می‌تواند در سخت‌ترین قلبها نیز تأثیر گذارد و آنها را متحول نماید.

داستان دشمنی و لجاجت میس رمزی که هر لحظه چشمش به هیکل مبارک می‌افتاد رویش را بر می‌گرداند و جواب حضرت عبدالبهاء به بی احترامی و بی مهری او نیز می‌تواند برای ما درس بزرگی باشد. فرمودند: "می‌بینید میس رمزی چقدر از من بدش می‌آید و حال آنکه من او را خیلی دوست می‌دارم." و یا داستان مخالفتها و دشمنیهای ناقضین که اکثراً از بستگان نزدیک آن حضرت بودند قابل تأمل است که چگونه حضرتش ضمن تحمل آنها و اعمال و رفتارشان، در هر شرایطی از آنها دلجویی و احوالپرسی می‌فرمودند و برای آنها دلسوزی می‌فرمودند و حتی در حق آنها دعا می‌کردند.

بخش ششم: عبودیت

در دوران کودکی حضرت عبدالبهاء، جمال مبارک با مرحمت مهری از پدرشان، یعنی جناب میرزا عباس نوری، که بر روی آن نوشته شده بود "عبد عباس" روح عبودیت را در کالبد نور دیدهٔ خود دمیدند. حضرت عبدالبهاء با وجود داشتن القابی چون "مَنْ طَافَ حَوْلَهُ الْأَسْمَاءُ" و "سِرَّ اللَّهِ" و "سرکار آقا" عنوان جاودان و پرمعنای "عبدالبهاء" را برای نامیدن وجود مبارکشان انتخاب فرمودند و همواره همگان را تنها به استفاده از این عنوان تشویق و ترغیب فرمودند. از جلوه‌های دیگر عبودیت ایشان خودداری کردن از ذکر نام خود به عنوان نویسنده برای آثاری است که در زمان حیات حضرت بهاء‌الله مرقوم فرموده بودند.

وقتی می‌بینیم که بالاترین مقام رهبری و سروری جامعهٔ بهائی، خود با دستهای مبارکشان آب برای شستشوی دستهای زائرین و میهمانان می‌ریزند و یا بر سر سفره با دست مبارکشان غذا می‌کشند، و یا وقتی در جاده‌ای که حضرت مسیح پیاده راه می‌رفته‌اند راضی نمی‌شدند سوار مرکب گردند، پی به عظمت این عبودیت می‌بریم و در می‌یابیم زمانی که حضرت "مَنْ طَافَ"

حوله الاسماء" و یا "سِرَّاللَّهِ" و یا "سرکار آقا" می‌فرمایند: "ما که ایم" و "ما چه ایم" دیگر تکلیف ما بندگان ضعیف، قاصر، و گناهکار مشخص است که "که ایم" و "چه ایم".

نتیجه گیری

همان‌طور که ملاحظه گردید اگر تجلی برخی از جلوه‌های حیات بهائی همچون محبت، دعا و مناجات، انقطاع، خدمت، تحمل و بردباری و عبودیت در زندگی حضرت عبدالبهاء مورد بررسی و امعان نظر قرار گیرد، با توجه و دقت و تفکر در حیات مبارک مولای حنون به این نتیجه می‌رسیم که تمام تعالیم و دستورات مبارکه که عملاً بوسیله حضرت عبدالبهاء در طی حیات عنصری ایشان به منصه ظهور و بروز رسیده است، و با اعتقاد به این مهم که دستورات و تعالیم امر بهائی عملاً قابل اجراء و انجام می‌باشد، اعمال و رفتار ایشان بایستی همواره سرمشق و الگوی عملی هر فرد بهائی قرار گیرد.

گرچه معتقدیم که هرگز در دور بهائی هیچ انسانی قادر نیست به مقام منیع حضرت عبدالبهاء نزدیک گردد، ولی مسلماً با داشتن الگو و سرمشقی چون حضرت عبدالبهاء فرد بهائی می‌تواند شب و روز بکوشد تا به معیارهای عالی حیات بهائی نزدیک و نزدیکتر گشته و اعمال و رفتار و گفتار خود را تا آنجا که ممکن است با این معیارها تطبیق دهد.

(مآخذ این مقاله در دفتر هشتم سفینه عرفان درج خواهد شد.)

تأملی در باره علم تعقلی

محمد افنان

دیر زمانی است که تعقل علمی و اعتقاد دینی روبروی یکدیگر قرار گرفته و توافق علم و دین به نظر اهل اطلاع غیرممکن بوده است. اما تعالیم بهائی تناسب، تفاهم، ارتباط، و تطابق این دو دیدگاه فکر انسانی را نه تنها ممکن دانسته، بلکه جمع بین حقائق علم و دین را مسلم و ضروری دانسته است، زیرا هر دو نظام دینی و علمی را مبتنی بر حقائق عالم وجود و مستفیض از برکات عوالم الهی می‌شمارد.

شاید سعی در شناسائی مفهوم حقیقی این دو دیدگاه عقلی و منطقی، و یا به عبارت دیگر تعریفی جدید بر اساس نظرات بهائی بتواند راه حلی از این تنگنای عدم تفاهم عرضه دارد. در این مقال فقط به تعریف علم بر اساس حقائق محسوس و معقول توجه شده و بحث دین به فرصتهای دیگر موکول است. اساسی‌ترین تعریفی که برای علم می‌توان بیان کرد این است که علم مجموعه اطلاعاتی است که به مدد ترتیب منطقی از اشیاء، چه مربوط به زمان گذشته، و چه آینده و یا حال، جمع‌آوری شود، و یا مجموعه اصول و قوانینی است که از پدیده‌های عالم وجود استخراج و استنباط گردد، یا به عبارت دیگر، تنظیم منطقی و مستدلّ قوانین حاکم بر عالم وجود که از مشاهدات و ملاحظات پدیده‌های موجود به دست آمده علم است.

اولین نتیجه این ملاحظه این است که درک علمی وابسته به قدرت فهم انسانی است و بی‌شک از مقدار و میزان طبیعی مختصات عالم وجود نصیبی بسیار محدود دارد. دومین نکته این است که علم بشری هرگز نه از لحاظ کمیت شامل همه مراتب وجود است، و نه از لحاظ کیفیت در هیچ مرتبه و مقامی دقیق و کامل، بلکه تا حدّ بسیار زیادی موکول و وابسته به وسائل تحقیق و قدرت تعقل محقق و آزمایشگر می‌باشد.

بنا بر این، مجموعه علم تجربی اساساً در مرتبه‌ای پایین‌تر از حقیقت اشیاء قرار دارد و اگرچه به طور کلی نسبت به افراد انسانی در مرتبه‌ای جامع‌تر و وسیع‌تر جا دارد، اما فقط مجموعه‌ای از ادراکات ارواح انسانی و محدود به حدود آنست. و بنا بر تعریف بهائی، علم عبارت از اکتشاف روابط و ضوابط منبعث از حقائق کائنات است. با این مقدمات می‌توان دریافت که با اینکه علم اشرف دستاوردهای نوع انسان است، معذک در مقابل حقیقت وجود و حقائق موجود که ظهور

و بروز مشیت امکانیه است (۱) در رتبه دوم و انعکاس آنست. نتیجه عملی حاصل از این مقدمات آنست که علم و قوانین علمی که بشر به دست آورده و می‌آورد، به علت نامحدود بودن حقائق عالم وجود، نسبی است و دائماً در حال تحول و تکامل می‌باشد و بنا بر این نه می‌توان دستاوردهای گذشتگان را بی‌ارزش شمرد و نه اینکه از کوشش در تکمیل و توسعه آن که در حقیقت اکتشاف دقایق بیشتر از اصول حاکم بر وجود است کوتاهی کرد.

در گذشته ارباب حکمت و معرفت علم را به سه گروه علوم اولی و اوسط و ادنی تقسیم کرده بودند. اما در عرف اهل ادیان، مخصوصاً دانشمندان مسلمان، معمولاً علم به معارف دینی اختصاص داشت و باقی دانشها را جزء علم نمی‌شمردند، بلکه حرفه و فن و صنعت می‌دانستند. اما امروز فقط آنچه را که به کمک تجربه و آزمایش قابل تحقیق باشد علم می‌شمارند، و میزان ادراک مورد قبول علمی فقط حقائق محسوس یا معقول است.

اولین تجدید نظر امر در حیطة معرفت انسانی تبیین این حقیقت است که علم بشر علمی بر اساس مشاهده و استنتاج استدلالی، یعنی تعقلی و یا تصویری است و محدود به محسوسات و معقولات و منقولات است و ضرورتاً باید بمدد هدایت و الهام روحانی و الهی تحکیم یابد و وسیله خیر و صلاح جامعه انسانی شود. اکتشاف و تحقیق قوانین عالم وجود که هدف علم بشری است کاری بس شریف است، اما ناگفته پیداست که نه دریافت مطلق این قوانین میسر است و نه لازم، بلکه تا آنجا لازم است که از جهات معنوی و مادی در تکامل حیات روحانی انسان و تأمین آسایش و راحت و تهیة وسائل زندگانی مادی مفید افتد تا انسان از قیود و موانع طبیعت آزاد گردد و به تکمیل اخلاق پردازد. این است که در امر الهی "تحصیل علوم وفنون از هر قبیل جائز و لکن علومی که نافع است و سبب و علت ترقی عباد است ..." (لوح بشارات) "علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقاقت از برای صعود. تحصیلش بر کل لازم، ولکن علومی که اهل ارض از آن منتفع شوند، نه علومی که به حرف ابتداء شود و به حرف منتهی گردد." (لوح تجلیات) حضرت نقطه اولی نیز در کتاب الاسماء همین نکته را ذکر می‌فرمایند که "ما خلق الله العلم الا للعمل به" (ذیل بسم الله الارتح الارتح) که اگرچه در باره علوم به طور عموم مصداق دارد، ولی ضمناً به طور اخص در باره علوم دینی اهمیت و ضرورت یافته است.

اساساً هدف علم در دیانت بهائی شناسائی حقیقت امر الهی است. عرفان حقیقت قوه جامعه برای تکامل بشر و باعث وحدت نوع انسان است. وحدت عالم انسانی مطلبی است که از آن هدفی بزرگتر و مهمتر برای بشر نیست، زیرا با پیشرفت علوم تجربی دامنه ارتباطات وسعت

بی‌اندازه یافته و روز به روز این روابط از لحاظ کیفی و کمّی در حال توسعه، تحوّل و تکامل است، و اگر وحدت نظر در هدف وجود آن را هدایت ننماید غرائز و کششهای نفسانی بشر عالم انسانی را به مرحله حیوانی خواهد کشاند، و محبت و گذشت و اتحاد که مایه سعادت و ترقّی و کمال انسانی است، جای خود را به خودخواهی، غرور، انحصارطلبی و تجاوز خواهد داد. البته عرفان حقیقت تنها با عرفان و ایمان به مظاهر حقیقت، یعنی مظاهر الهی میسر است. آنهم، به تناسب درک و فهم افراد مختلف است، ولی همان نفس عرفان و ایمان و توجّه به مرجع واحد باعث وحدت کلمه و حسن ارتباط و تفاهم انسانها خواهد بود. معرفت و ایمان باعث شوق به ارتباط به حقّ و در نتیجه اطاعت از اصول اخلاقی و تعلیم الهی و بالاخره آرزوی رضای حقّ، و یا به تعبیری دیگر خشیه الله است. این بیان مبارک فصل الخطاب است: "هوالابهی، سعادت در علم است و علم در تقوی و تقوی در انقطاع و تنفّر از جمیع زخارف دنیا، و انقطاع عشق الهی آرد. عشق تلاوت آیات و مناجات خواهد و جذبه آیات تهذیب اخلاق کند. یعنی صدق در راه حقّ و انصاف با خلق و قهر با نفس و صحبت با نیکان و دوری از جاهلان و حرمت مهتران و شفقت با کهتران و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل بر فقیران و محبت با اهل جهان و هدایت گمگشتگان. اینست سعادت عظمی و عطیه کبری و موهبت لاتحصى. فطوبی للعاملین. عبدالبهاء عباس"

حضرت نقطه در کتاب بیان در تعریف علم می‌فرمایند: "کلّ علم، علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد، که بواسطه آن علم بر نفس خود حزن مشاهده نکند و بر نفسی حزن وارد نیابد، و اینکه امر به تقوی و ورع یا شئون دیگر نیز کلّ راجع به این می‌گردد." (واحد نهم، باب ۴)

"ثمره علوم، علم به اوامر الله است، نه دون آن، و اتباع مرضات او." (واحد دوم، باب ۱)

"هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعزّ از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدأ امر ... " (واحد ششم، باب ۴)

"منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری به ارتفاع آن ظهور از مبدأ ظهور (ظهور جدید) محتجب نگردی، که این است جوهر علم ... " (واحد ششم، باب ۵)

"جوهر علم در عرفان مبدأ امر است، الی عود آن" (واحد هشتم، باب ۱)

"انظار کلّ از اعالی و ادانی راجع می گردد به علمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند شد، و اگر بر حق حزنی وارد آید به سبب انحراف آنها می شود که کلّ چنین می دانند که آنها بر حقند ... اگر مقبل باشند، فضل الهی اول به ایشان می رسد و بعد به دیگران. نیکو درجه ای است درجه علم اگر علم به من یظهره الله و رضای او باشد، و الا بدترین درجات است عند الله و عند کلّ شیئی که اگر یک کلمه نمی دانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم به کلّ شیئی داشته باشد و علم به من یظهره الله نداشته باشد" (واحد نهم، باب ۳) که در این مورد عنوان من یظهره الله عام برای همه مظاهر ظهور است.

"اشرّ مردم در نزد ظهور من یظهره الله آنهایی هستند که خود را به علم معزز گرفته اند و حال اینکه این قدر تعقل نمی کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل، و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلّم این علوم ... " (واحد چهارم، باب ۱۰)

از مجموع این مطالب و دقائق، حکمت نزول باب دهم از واحد چهارم کتاب بیان را می توان مستفاد داشت که می فرمایند: "لا يجوز التدريس فی کتب غیر البیان الا اذا انشئ فیہ مما يتعلّق بعلم الکلام و انّ ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم يؤذن لاحد من المؤمنین (۲) ... اذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند، چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان به او باشد جائز است تعلّم باو ... و نهی شده از انشاء، ما لایسمن و لایغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه (۳) و علم لغات غیرمستعمله و ما یشبه هذا و ما قد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للمتأدّبین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شئونهما اذ دون ذلك لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به" (۴).

توضیحات

۱ - اصطلاح "مشیت امکانیه" در لوح مبارک حکمت به طبیعت و عالم وجود و رتبه امکان، یعنی عالم خلقت، اطلاق شده است.

۲ - مفهوم بیان مبارک: "درس و بحث در کتب غیر بیانی جز آنچه در زمینه علم کلام (که متضمّن بیان حقائق و دلائل دینی باشد) جائز نیست و اهل ایمان نباید به آنچه از علوم منطق و اصول و غیر از این دو ساخته شده مشغول شوند.

۳ - این اصطلاح را می‌توان به حکم یعنی امر و فرمان و در اینجا به احکام شرعی منسوب دانست، و یا به اصطلاح به حکمت، یعنی فلسفه و دانش نسبت داد. بنظر میرسد مورد اول منظور کلام مظهر الهی بوده، زیرا در باب هفدهم از واحد هشتم بیان فارسی می‌فرماید: "... امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی. مظاهر حکمیه که بگمان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون می‌آورند ... بین بُعد خلق را که از مبدأ امری که از قیامت است تا قیامت محتجب و بگمان یک روز لذت، اگرچه لدون الله باشد چگونه جان میدهد ..." که مقصود از مظاهر حکمیه پیشوایان دینی و ملکی که صاحب حکم و قدرتند می‌باشد.

۴ - مضمون بیان مبارک: نهی در تألیفات بی فائده و حاصل مانند علم اصول و منطق و قواعد فقه و احکام و بحث در لغات غیر مستعمل و آنچه به آن شبیه است و هر آنچه که در صرف و نحو تفصیل داده شده و در این علم فقط آنچه که برای شناسائی و تفکیک فاعل و مفعول و غیر آن از مطالب مربوطه به کار آید مجاز است، و الا خداوند کسی که خود را به این بحث‌ها مشغول دارد نخواهد بخشید.

بخش سوم

رشحات عرفان

ذکری که در سیاه چال تلاوت می شد

محمد افنان

دوست فاضل جناب ایزدی نیا نکته‌ای را در باره تنوع ذکر مبارکی که در سیاه چال طهران زندانیان سنه حین به تعلیم مظهر مستور امر الهی تکرار می کردند تذکر داده‌اند که توضیحی در باره آن جا دارد.

بنابر تحقیق دقیق معزی‌الیه به این واقعه تاریخی لا اقل در سه مورد از آثار مبارکه اشاره شده است:

۱ - "در حبس باین آیه مبارکه ناطق 'هو حسبی و حسب کل شیء و کفی بالله حسیباً'. نفوس موقنه مطمئنه کلّ بآن ناطق، و چون صدا مرتفع می‌گشت اهل سجن متحیر و متوهم مشاهده می‌گشتند." حضرت بهاء‌الله، *لثالی/الحکمه*، جلد دوم، ص ۲۸۲

۲ - "احبای الهی در زیر زنجیر و حبس و در زیر آن اذیتهای شدید دو دسته شده بودند و ذکر گرفته بودند. یک دسته می‌گفت 'هو حسبی و حسب کلّ شیء' و دسته دیگر می‌گفت 'و کفی بالله شهیداً'. کلّ در نهایت روحانیت بودند." حضرت عبدالبهاء، *بیانات شفاهی. /سرار/الآثار*، جلد اول، ص ۲۳۴

۳ - "جمع این نفوس که در فتنه سنه حین بشهادت رسیدند در انبار طهران با من بودند و ما ها دو دسته بودیم که روبروی یکدیگر پا در خلیلی و گردن در زنجیر بودیم. من به آنها ذکری تعلیم نموده بودم که شبها به صوت بلند خوانده میشد. یک دسته می‌گفت 'هو حسبی و حسب کلّ شیء' و دسته دیگر می‌گفت 'و کفی بالله حسیباً'. حضرت ولی امرالله، *توقیع نوروز ۱۱۰*، به نقل نبیل زرنندی از بیان جمال قدم

۴ - "نزدیک طلوع فجر در هر شب ذکری به آنها می‌گفتم که به صدای بلند می‌خواندند. صفّ اول می‌گفتند 'قلّ الله یکفی من کلّ شیء'، و صفّ دیگر جواب میدادند 'و علی الله فلیتوکل المتوکلون'." نقل نبیل از بیان مبارک، *مطالع الانوار*، چاپ سال ۱۹۹۱، ص ۵۷۷

البته باید توجه داشت که متن منقول از مطالع الانوار از ترجمه کتاب مزبور است و شاید کاملاً دقیق نباشد، ولی با دقت و مقایسه متون میتوان دریافت که بجز دو شاهد اول و سوم که یکسانند، بقیه در بعضی کلمات اختلاف دارند.

از آنجا که مأخذ و مستند همه این اذکار که به ظاهر اختلافاتی دارند، نفس مظهر قیوم و کلاً نقل بیان مبارک اوست، زیرا از آن زندان سراسر وحشت و ابتلا کسی زنده آزاد نشده، به نظر

می رسد این تفاوتها همگی حاکی از این نکته است که همه روزها ذکر ثابتی از لسان مبارک جاری نشده و محتملاً اذکار متعدد تعلیم فرموده اند، که اگرچه معنی و مفهوم از یک مطلب حکایت می نماید، اما با الفاظ متنوع و متعدد بوده است.

این توجیه، نظر شخصی این بنده ناتوان است و شاید بالکلّ عاری از واقعیت باشد، اما منافی با اساس مطلب نیست و امید است جسارت و بی ادبی نیز نباشد، دیگر تا در ساحت ارباب علم و کمال چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بخش چهارم

مدارک و اسناد

سلیم قُبَیعین و کتاب عبدالبهاء و البهائیه

وحید رافتی

سلیم قُبَیعین Selim Cobein از ادباء و روزنامه نگاران بنام عرب و مؤلف کتاب عبدالبهاء و البهائیه است. او بسال ۱۸۷۰م در ناصره متولد شد. دروس ابتدائی را در مدرسه روسی به اتمام رسانید و پس از ادامه تحصیل از «دارالمعلمین الرّوسیه» فارغ التحصیل گردید.

سلیم قُبَیعین یکی از ارباب معروف قلم در عصر خود بود و در غنای نهضت ادبی در فلسطین و جهان عرب مؤثر واقع گشت. او مخصوصاً در آشنا نمودن اعراب با ادب روسی نقشی عمده ایفاء نمود. سلیم قُبَیعین در سال ۱۳۱۵ هـ. ق / ۱۸۹۷م به قاهره هجرت کرده در آنجا با ناشرین جراید مصری نظیر المقطم و المؤید و الاخبار همکاری داشت و در نشر جریده المحروسة نیز مشارکت نمود. قُبَیعین در حیات فرهنگی خود ناشر مجلات دیگری نیز بود، از جمله این مجلات عروس النیل و الاسبوع و الاخاء را می توان نام برد. (۱)

فعالیت مهم دیگر سلیم قُبَیعین غیر از روزنامه نگاری ترجمه آثار ادبی رجال ادب روسی نظیر پوشکین، گورکی و تولستوی از زبان روسی به زبان عربی است. (۲)

ارتباط مهم و اساسی سلیم قُبَیعین با امر بهائی از طریق تألیف کتاب عبدالبهاء و البهائیه است که در سال ۱۹۲۲ میلادی در ۱۹۲ صفحه در مصر بطبع رسیده و قُبَیعین پس از عنوان عبدالبهاء و البهائیه در همان صفحه عنوان چنین نوشته است:

«الفه و جمعه سلیم قُبَیعین قیاماً بواجب الاخلاص و اعترافاً بفضل الانسانیة الطیب الذکر السید عبدالبهاء.»

آنچه از نظر معارف بهائی دارای اهمیتی و فیر است آن که کتاب سلیم قُبَیعین بی شک یکی از مهمترین آثاری است که بزبان عربی در باره حضرت عبدالبهاء طبع و انتشار یافته است. سلیم قُبَیعین در مقدمه کتاب که به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۲م مورخ می باشد از جمله به این مطلب تصریح می کند که ادیان بمنزله غذای روحانی برای عالم بشریت است و امر بهائی روح مقدس عظیمی است که شقاوت و فساد موجود در کره ارض را به سعادت و خیر عمومی مبدل خواهد ساخت. قُبَیعین پس از مقدمه خود تاریخچه ظهور حضرت باب و امر بهائی را که به قلم جناب ابوالفضائل مرقوم و در مجله المقتطف به طبع رسیده بود نقل نموده است. سپس شرحی از احوال حضرت عبدالبهاء به قلم توفیق افندی غریب و شرح حال دیگری به قلم شیخ فرج الله زکی الکردی در کتاب انتشار یافته و صفحات ۳۸ تا ۴۰ آن به توضیح شمه ای از تعلیم اجتماعی امر

مبارک اختصاص پیدا نموده است. سلیم قُبَیعین خود نیز شرحی در باره اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب مرقوم داشته و متن خطابات حضرت عبدالبهاء را که در دانشگاه اکسفورد و مجمع یهودیان سانفرانسیسکو و هتل پلازا در واشنگتون القاء فرموده‌اند نقل نموده است.

صفحه ۸۰ - ۹۲ کتاب قُبَیعین به درج لوح لاهه اختصاص یافته و نطق حضرت عبدالبهاء در دانشگاه استانفورد در صفحات بعدی به طبع رسیده است. کتاب عبدالبهاء و البهائیه شامل مقاله‌ای به قلم فیلیپ حتی (Philip Hitti) در باره امر بهائی در امریکا و چند فقره از مکاتیب حضرت عبدالبهاء خطاب به بعضی از احبای امریکائی است.

مقاله عبدالرحمن البرقوقی در باره حضرت عبدالبهاء در صفحات ۱۱۱-۱۱۵ به طبع رسیده و سلیم قُبَیعین صفحات بعدی کتاب خود را به نقل "اقوال العظماء و العلماء عن البهائیه و عبدالبهاء" اختصاص داده است. در این بخش اظهار نظر کسانی نظیر محمد علی پاشا، وامبری (۳) و شیخ محمد عبده به نقل از مجله الاهرام در باره حضرت عبدالبهاء و امر بهائی بطبع رسیده است. صفحات بعدی کتاب قُبَیعین به "رسائل حضرة عبدالبهاء الى عظماء المصريين" اختصاص یافته و در این بخش الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به شیخ محمد عبده، شیخ محمد بخت، عثمان پاشا مرتضی و خلیل بک ثابت، محرر جریده المقطم درج شده و سلیم قُبَیعین یکی از الواح حضرت عبدالبهاء را نیز که خطاب به شخص او عزّ صدور یافته در این بخش مندرج ساخته است.

صفحات بعدی کتاب سلیم قُبَیعین به درج قصیده نقولا افندی بدران در شرح خلاصه مبادی امر بهائی و اظهار نظر امیر جورج لطف‌الله در باره ملاقاتش با حضرت عبدالبهاء اختصاص یافته و شرح صعود حضرت عبدالبهاء و مراسمی که در چهلمین روز صعود آن حضرت برپا شده و متن نطق خطباء و مراثی ادبای عرب پس از صعود حضرت عبدالبهاء در کتاب مندرج گردیده است.

در آخر کتاب شرح مختصری از احوال حضرت ولی‌ام‌الله به عنوان جانشین حضرت عبدالبهاء مندرج گشته و سلیم قُبَیعین شرح احوال و مساعی و مراتب علمی جناب ابوالفضائل را که بقلم محمد توفیق قریب نگارش یافته درج نموده و کتاب را با نقل تقاریظی که درباره کتاب او نوشته شده به اتمام رسانده است.

با مطالعه رئوس مندرجات کتاب قُبَیعین اهمیت کتاب او در ارتباط فرهنگی و مذهبی امر بهائی با جهان عرب و نیز ارتباط عاطفی و فکری حضرت عبدالبهاء با رهبران اجتماعی و ادبی عرب در خاورمیانه کاملاً محسوس می‌گردد و تأثیر شگرف مناقب، محامد و فضائل آن حضرت را بر حیات فرهنگی نخبه‌ای از اهل بصیرت در این منطقه از عالم واضح و آشکار می‌سازد.

از طرف دیگر کتاب عبدالبهاء و البهائیه آینه اخلاص، ارادت و محبت عمیق و ستایش آمیز سلیم قُبَیعین به حضرت عبدالبهاء است. حضرت عبدالبهاء نیز در الواح عدیده‌ای که باعزاز او صادر شده سلیم را با عناوینی نظیر "ایها الخل الوفی الواجب الاحترام" و "ایها الحبيب الوفی و الصدیق الحمیم المحترم" و "ایها الشهم الجلیل" ستوده‌اند و از مساعی و اقدامات او در نشر حقائق و اشاعه اصول و تعالیم امر مبارک قدردانی و اظهار امتنان فرموده‌اند.

از آنچه مرقوم شد نسبت به اهمیت و مندرجات کلی کتاب سلیم قُبَیعین آشنائی اجمالی حاصل گشت، مطالعه جزئیات مطالب مندرجه در کتاب البته موکول به مطالعه آن است و این مقام را مجالی برای شرح و بسط آنها نیست لذا به شرح مختصری درباره شخصیت علمی و فرهنگی چند نفر از نفوسی که آثار آنان در کتاب سلیم قُبَیعین به طبع رسیده اکتفا نموده و خوانندگان گرمی را به مراجعه به کتاب دعوت می‌نماید.

از جمله آن نفوس آرمینیوس وامبری (۱۸۳۲-۱۹۱۳) Arminius Vambery است که در دانشگاه بوداپست استاد السنه شرقی بود و در هنگام سفر خویش به فلسطین در ایامی که جمال قدم در سجن اعظم محبوس بودند از دور هیکل اطهر را زیارت نمود. وامبری که صاحب آثاری نظیر *Arminius Vambery, His Life and Adventures, written by himself* (London, ۱۸۸۴) و *The Story of My Struggles* (New York, ۱۹۰۴) می‌باشد، در سفر حضرت عبدالبهاء به بوداپست به محضر مبارک تشرّف حاصل نمود و در اثر ملاقات با آن حضرت مجذوب هیکل اطهر و تعالیم امر مبارک گشت. وامبری در نامه‌ای که به حضور حضرت عبدالبهاء ارسال نموده و ترجمه عربی آن در کتاب قُبَیعین به طبع رسیده ضمن تصریح به زیارت جمال قدم به صراحت چنین مرقوم داشته است که ادیان عالم در دست حکّام و زعمای ملل به آلات ظلم و طغیان تبدیل شده و تبعیّت از آراء و افکار حضرت عبدالبهاء راهی برای خلاصی از شرّ نتایج حاصله از ادیان عتیقه است. وامبری در نامه خود احترام و اخلاص خویش را به مرام و مبادی مورد اعتقاد حضرت عبدالبهاء اعلام داشته و از خداوند مسئلت نموده است که به او عمر طولانی دهد تا بتواند به آرزوی خود که خدمت به حضرت عبدالبهاء است قیام نماید.

شیخ محمّد عبده (۱۸۴۹-۱۹۰۵) که اظهار نظر او درباره حضرت عبدالبهاء و یکی از الواح آن حضرت خطاب به او در کتاب سلیم قُبَیعین درج شده از فارغ التحصیلان دانشگاه الازهر و از دانشمندان شهیر عالم عرب است. او در سال ۱۸۹۹م مفتی دیار مصر شد و صاحب مقالات و تألیفات عدیده است و از جمله بزرگترین شارحین نهج البلاغه محسوب می‌گردد. (۴)

بر اساس نوشته سلیم قُبَیعین شیخ محمّد عبده عریضه‌ای به حضور حضرت بهاء‌الله نوشت و آن حضرت امر فرمودند که حضرت عبدالبهاء در جواب او مکتوبی مرقوم فرمایند. همان طور که اشاره شد سلیم قُبَیعین متن عربی مکتوب حضرت عبدالبهاء را در کتاب خود نقل نموده است. در

این مکتوب فصیح حضرت عبدالبهاء عبده را با عبارت "الفاضل الجلیل ذوالمجد الاثیل" مخاطب ساخته به او به این مضمون چنین می‌فرمایند که شرط عروج به اوج علی توجه به شئون و مقتضیات این عصر جدید و مشاهده نور هدی است. سپس از او دعوت می‌فرمایند که لباس کهنه و عتیق را بیندازد و خود را به حلل تقدیس بیاراید و قصد ملکوت رحمانی کند و الحان طیور قدسی را استماع نماید. در فقره دیگری از این لوح منیع شیخ محمد عبده به آن دعوت شده است که در احوال سلف تفکر نماید و به بنای بنیانی متین پردازد و در این قضیه فکر کند که ملت بیضای اسلام چگونه می‌تواند به روح نباض و منزلت سابق خود فائز گردد. پاسخ حضرت عبدالبهاء به این مطلب آن است که چنین امری جز به قوه ملکوتی الهی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

شیخ محمد بخت (۱۸۵۴-۱۹۳۵) که لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به او نیز در این کتاب بطبع رسیده مفتی اعظم دیار مصر و یکی از بزرگترین فقهای عالم عرب در عصر خود بود. او نیز در الازهر درس خواند و استاد آن معهد عظیم علمی شد و به عالی‌ترین مقام قضاوت در امور شرعی دست یافت. بخت از معارضین سر سخت اقدامات اصلاح طلبانه شیخ محمد عبده بود و صاحب چندین کتاب معتبر در علوم شرعیه و فقه اسلامی است. (۵)

حضرت عبدالبهاء در لوح بخت که در صفحه ۱۲۸-۱۲۹ کتاب عبدالبهاء و البهائیه به طبع رسیده او را به عبارت "التحریر الجلیل و الفاضل النبیل" مخاطب ساخته و به افصح عبارات و ادقّ تعابیر و اشارات ضمن تجلیل از مقام حضرت محمد رسول‌الله با عنوان "خاتم النبیین" به این نکته تصریح می‌فرمایند که از دین محمدی جز تقالید باقی نمانده و قرآن عظیم مهجور واقع شده است. سپس به اصل لزوم تغییر و تبدیل اشاره نموده چنین می‌فرمایند که هر شیء به مرور قرون و اعصار به فتور می‌گراید مگر فیض الهی که در ممر اعصار و دهور مستمر است. سپس با ذکر آیه قرآنی که می‌فرماید "و قالت الیهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم" (۶) به تلویح ابلغ از تصریح اشاره می‌نمایند که دست خدا در اعزام رسل الهیه بسته نبوده و باید از خداوند مسئلت نمود که صبح هدی بدمد و حیات جدید به نفخه‌ای دیگر در عالم وجود دمیده شود تا هبوط به صعود تبدیل گردد و عظام رمیمه جان و روان تازه گیرد.

عبدالرحمن البرقوقی (۱۸۷۶-۱۹۴۴) که مقاله او درباره حضرت عبدالبهاء در کتاب قُبَیعین به طبع رسیده از ادبای بنام مصر و صاحب مجله البیان بود. این مجله مقبول و مطلوب اهل علم و ادب در سراسر عالم عرب و محل توجه جمیع ادبا و اهل قلم بوده و شخص برقوقی در سبک نگارش خود بزبان عربی به نیکوئی عبارات و متانت اسلوب مشهور است. او همچنین صاحب چندین کتاب معتبر در علوم ادبی و تمدن اسلامی است و دیوان صنادید شعر و ادب عربی نظیر متنبی را شرح و تفسیر نموده است. (۷) ذیلاً یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به عبدالرحمن برقوقی را که حاکی از مقام او و اهمیت مجله البیان می‌باشد مندرج می‌سازد:

مصر

حضرة الفاضل الجلیل صاحب مجلّة البیان جناب عبدالرحمن افندی البرقوقی

ایها الفاضل الجلیل انّی اطّلت بالمقالات الضّافیة الذّیل فی مجلّة البیان اثر قلمکم السّیال و لا شکّ انّ تلك العبارات منبعثة عن خلوص منزّه عن الاعراض و الأغراض و أنّما هی سنوحات حقیقیة بریئة عن کلّ علل ابتلی بها اکثر اصحاب الأقلام و لکنّ الله سبحانه و تعالی یحقّق الحقّ بقوة البرهان الصّادرة من مجلّة البیان و الله یتّم نوره فاسئل الله ان یمجّدکم بالهدی و رایة الملأ الأعلى بین الوری و علیک التّحیة و الثّناء.

شخص دیگری که مقالاتش در باره حضرت عبدالبهاء و جناب ابوالفضائل در کتاب سلیم قُبَیعین به طبع رسیده محمد توفیق غریب است که نام او به صورت قریب نیز در کتاب سلیم آمده است. محمد توفیق کسی است که با حضرت عبدالبهاء کراراً مکاتبه داشته و در یکی از آثار آن حضرت به خطاب "جناب محمّد توفیق افندی قریب لا غریب" مخاطب گشته و سپس خطاب به او چنین فرموده اند: "ایها المنجذب بنفحات الله ان کلمة القربة خیر من کلمة الغربة فلأجل ذلك یخاطبک به ..."

و در لوحی دیگر خطاب به او چنین می فرمایند: "ایها المقبل الی الله ان کلمة القریب تدل علی القرب أنّما هذا مقبول عندالله ...".

آنچه در باره کتاب سلیم قُبَیعین به اجمال مرقوم شد برای نشان دادن اهمیت تاریخی کتاب او و آشنائی سطحی با مندرجات آن کافی بنظر می آید. نکته آخر آن که سلیم قُبَیعین هشتاد و یکسال زندگی نمود و در سال ۱۹۵۱ میلادی به رحمت ایزدی پیوست. غیر از شرافت و منقبت مساعی جمیله ای که سلیم قُبَیعین در عالم ادب و روزنامه نگاری میذول داشته او را این فضیلت کم نظیر حاصل آمده است که در بین زعمای اهل قلم در عالم عرب مخاطب آثار عدیده از قلم حضرت عبدالبهاء قرار گیرد که از جمله آنها لوح منیع مبارک ذیل است:

مصر

حضرة سلیم افندی قُبَیعین

ایها الخلّ الوفیّ الواجب الاحترام

انّی لازال اذکرک و لانساک و ارجو من الله رقیک و لقیاک الحبّ اذا استمرّ یسری کسریان الرّوح فی الأبدان فیتمکن من انقلب تمکن النور من البصر فلأجل ذلك کلّ ما خطر شخصکم بقلبی احبّ ان اخاطبکم بلسانی و قلمی و قلبی و ادعوالله ان یجعل الختام مسکا ای الی آخر نفس من الحیة و نحن علی الوفا و الثبات و علیک التّحیة و الثّناء.

يادداشت ها

- ۱- برای ملاحظه صورت مجلاتی که سليم قُبعين مباشرت به نشر آنها نموده است به کتاب زهير غنايم عبداللطيف غنايم موسوم به لواء عكا (بيروت: مؤسسة الدراسات الفلسطينية، ۱۹۹۹م)، ص ۳۰۴-۳۰۵ مراجعه فرماييد.
- ۲- برای ملاحظه صورت آثار سليم قُبعين می توان به کتاب يوسف اليان سرکيس موسوم به معجم المطبوعات العربية و المعربة (مصر: سرکيس، ۱۹۲۸م)، ج ۲، ستون ۱۴۹۳-۱۴۹۴ و نیز به کتاب لواء عكا مراجعه نمود.
- ۳- برای ملاحظه شرحی درباره آرمينيوس وامبری مراجعه فرماييد به کتاب جناب محمد علی فيضي: حيات حضرت عبدالبهاء (لانگنهين: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۴م)، صص ۲۴۵-۲۴۸.
- ۴- برای ملاحظه صورت آثار شيخ محمد عبده به کتاب معجم المطبوعات العربية و المعربة (ج ۲، ستون ۱۶۷۷-۱۶۷۹) مراجعه فرماييد.
- ۵- برای ملاحظه صورت آثار شيخ محمد بخيت به کتاب معجم المطبوعات العربية و المعربة (ج ۱، ستون ۵۳۸-۵۳۹) مراجعه فرماييد.
- ۶- آيه قرآنيه آيه شماره ۶۴ در سورة مائده است. برای ملاحظه شرح جمال قدم درباره اين آيه به کتاب ايقان (لانگنهين: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۸م)، ص ۹۰-۹۱ مراجعه فرمائيد.
- ۷- برای ملاحظه شرح احوال و صورت آثار عبدالرحمن البرقوقي به کتاب خيرالدين الزركلي موسوم به الاعلام (بيروت: ۱۹۶۹م، ج ۴)، ص ۸۱-۸۲ مراجعه فرماييد.



سليم قُبعين - مؤلف الكتاب

متن اجازه سید کاظم رشتی که برای ملا عبد الخالق یزدی صادر فرمودند^۱

وحید بهمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي عرف ذاته بآياته السارية في أطوار الممكنات، وبين نفسه بصفاته الظاهرة في حقائق الكائنات. والصلاة على سبيله الواضح وعلمه اللاتح لمن طلب الحق من كافة الموجودات. والسلام على هداة الخلق والدعاة إلى الحق بالدلائل الواضحات محمد وآله أمناء الله في أطوار الكينونات من التكوينيات والتشريعات، عليه وعليهم صلوات الله ما سكنت السواكن وتحركت المتحركات.

أما بعد، فيقول العبد الجاني والأسير الفاني المقيّد بوثنائك الآمال والأمانى كاظم بن قاسم الحسيني، أوتى كتابهما بيمينهما وحوسبا حساباً يسيراً: إن المولى الأولي والعلم الأعلى ذا المناقب الفاخرة والمفاخر الوافرة، العالم العلم الربّاني والفريد الوحيد الذي ليس له ثاني، الجامع للعلوم الإلهية والحائز للمقامات القدسية، البالغ في العلم رتبة الكمال والواصل في الفضل مقام الاستقلال، المترقى إلى درجة الاستنباط بالاستدلال، العالم الفاضل والفاضل الواصل البحر المتدافق مولانا عبد الخالق اليزدي، أيده الله بتأييده وجعله من خلص عبّيده ورفع أعلامه وعلى مقامه، قد جمع من لآلئ المعرفة الإلهية أثمنها وأعلاها، وحاز من العلوم القدسية أشرفها وأعلاها، وصعد الدرجات العلمية إلى أعلاها وأقصاها، وارتقى مراقى الشرف إلى أجلها وأولاها، واستضاء بأنوار العلوم أسناها وأبهاها، وشرب من كؤوس المعارف ألذها وأوفها، وورد من عيون الحقائق أغزرها وأصفها.

ولما تشرّفت بخدمته ووفّقت لمشاهدته، وجدته طمطاماً زاخراً متموّجاً بأطوار العلوم والحقائق، مستخرجاً للآلئ النكات والدقائق. ورأيت تياراً متدفقاً بأنحاء العلوم والرسوم من الظاهر والمكتوم، موصلاً العلم إلى أهله، ومؤدياً لأمانات الحكمة إلى مستحقها، باذلاً مجهودة في نشر علوم آل الله،

^۱ متنی که در این جا منتشر میشود از روی یک نسخه خطی در کتابخانه خصوصی نگارنده نقل شده است.

مشمراً عن ساق الجدّ في إعلاء كلمة الله، مترقيّاً إلى رتبة الاجتهاد عن مقام التقليد، صاعداً إلى ذروة قوله تعالى: {ولدينا مزيد} ۲.

فوجب على الأيتام المنقطعين من أيتام آل محمد الطاهرين الغير البالغين إلى مقام الاستقلال والتمكين أن يرجعوا إلى ذلك الأب الرؤوف العطوف، و على المتشتتين القاصرين عن البلوغ إلى درجة اليقين أن يأووا إلى ذلك الكهف الحصين؛ فإنه لسان الله الناطق بالحق المبين. وقد استجازني، وهو أولى بأن يُجيز كما لا يخفى الحال على أهل التمييز. فاستخرت الله سبحانه وأجزتُ لجنابه، أعلى الله شأنه، أن يروى عني عن مشايخي جميع مقروءاتي ومسموعاتي ومصنفااتي، وكلّ ما صحّ لي روايته، وجاز في إجازته، بجميع أنحاء التحمل، من كتب الأخبار الساطعة الأنوار، والأدعية والأذكار والخطب والمواعظ العلية المنار، ولا سيما نهج البلاغة والصحيفة السجادية المحتويين على كنوز الحقائق والأسرار، سيما الكتب الأربعة التي عليها المدار في هذه الأعصار المشتهرة اشتهاه الشمس في رابعة النهار للمحمدين الثلاثة الأبرار، وهي الكافي والقيه والتهديب والاستبصار، والجوامع الثلاثة لنوادر الأخبار للمحمدين الثلاثة أيضاً، وهي الوافي والوسائل والبحار، وسائر ما صنّف وآلف في الإسلام علماء الخاصّ العامّ ممّا يتعلّق بفنون العلوم الشرعية وأصناف المعارف الحكيمية والرّسوم الشرعية من العقلية والنقلية والأصولية والفروعية والأدبية والرجالية والمنطقية واللّغوية والكلامية؛ فإنّي أروى جميعها سماعاً أو قراءة أو إجازة، وهي أعمّها فائدة، عن جملة من مشايخي الكرام وعلمائنا العظام، وعلى ما ذكرته مفصلاً في بعض الإجازات المطوّلة.

وليرى، أدام الله غلاه وفضله، جميع ما ذكر وسطر كما شاء وأحبّ لمن شاء وأحبّ، واضحاً الأشياء في مواضعها، ولكلّ شيء في محله، سالكاً طريق الاحتياط ليفوز بالنجاه، باذلاً ما منحه الله سبحانه من العلم لأهله، ملازمًا للإخلاص في طلبه وبذله. ورجائي من ذلك الجناح العالی، أدام الله عليه لطفه وفيضه المتوالی ووقاه من طوارق الأيام والليالي أن لا ينساني من الدعاء الخاصّ في خلواته وأعقاب صلواته، عسى أن تهبّ عليّ نفحة من نفحات زاكيات دعواته.

وقد حرّر ذلك بيمناه الدائرة العبد كاظم بن قاسم الحسيني الرشتي عصر يوم الجمعة شهر ربيع المولود سنة ۱۲۵۹ حامداً مصلّياً مستغفراً. (محلّ مهر مرحوم)

^۲ اشاره به آیه ۳۵ سورة ق قرآن است که در آن راجع به بهشتی که برای پرهیزکاران مقدّر شده میفرماید: لهم ما يشاءون فيها

ولدينا مزيد.

توضیحات

اجازه‌ئی که در این جا درج می‌شود باید از اواخر اجازاتی باشد که سید رشتی صادر کرده است؛ زیرا صدور این اجازه در ماه ربیع الاول سال ۱۲۵۹ هجری قمری [آوریل ۱۸۴۳ میلادی] بوده، و درگذشت او در ذی الحجه ۱۲۵۹ [ژانویه ۱۸۴۴] واقع شد. علاوه بر این، در این اجازه سید مرحوم آثاری را نام می‌برد که نشان می‌دهد چه کتب و مطالبی در حوزه ایشان تدریس می‌شده است. ملاحظه می‌شود که سید در دروس حوزه‌ئی خود ظاهراً از چهارچوب مسائل و مطالب علمی که در عموم حوزه‌های شیعی تدریس می‌شده خارج نمی‌شده است، و مبنای علمی که مدار دروس او بوده همان آثار معروف حوزه‌های علمیّه جهان تشیع است.

مطلب دیگر این است که سید رشتی ملا عبد الخالق را به توصیفاتی موصوف می‌کند که نشانگر رتبه والائی است که ملائی مذکور در نظر معلم خود داشته است. نکته‌ئی که باید به آن توجه نمود این است که ملا عبد الخالق اولین بار در شهر یزد به حضور سید شرفیاب شد، و آن زمانی بود که شیخ احمد احسائی در آن شهر می‌زیست و سید رشتی، جوان بیست و اندی سال، در همان وقت از رشت به یزد شتافت، و پس از رسیدن به خدمت شیخ رتبه قائم مقامی او را یافت، و این تعظیمی که از سوی شیخ متوجه سید جوان شد باعث تعجب و حتی دلخوری اصحاب برازنده شیخ گردید که از جمله آنها ملا عبد الخالق بود. بنا بر تاریخ اجازه‌ئی که در بالا درج شد، ملا عبد الخالق تا بیست و چهار سال پس از ملاقات نخستین او با سید اجازه اجتهاد را از او دریافت نمود. لذا می‌توان گفت ملائی مذکور شخصی بود که با سید و مکتب او، حضوراً و غیاباً، مدت بیست و چهار سال ارتباط داشت، پیش از این که ندای حضرت ربّ اعلی مرتفع شود و در جرگه مؤمنان اولیه درآید. بنا بر توقیعی که از قلم حضرت اعلی خطاب به حاجی سید جواد کربلائی نزول یافته مورخ در ۲۸ رمضان ۱۲۵۹ [سپتامبر ۱۸۴۳]، در آن تاریخ، یعنی در حدود چهار ماه پیش از درگذشت سید کاظم، ملا عبد الخالق در کربلا می‌زیسته است، و حضرت اعلی او را از جمله احباب می‌شمارند.^۳ در کتاب ایقان حضرت بهاءالله او را از جمله "علمای راشدین و فضلاء کاملین و فقه‌های کاملین"^۴ می‌شمارند که به امر حضرت اعلی ایمان آوردند.

شرح حال ملا عبد الخالق یزدی در کتاب ظهور الحق چنین می‌باشد: "از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه حاجی ملا عبد الخالق شهیر یزدی، و بنا به قول حاجی میرزا جانی اصلاً یهود و از علمای تورات بود، و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیّه به

^۳ ن. ک. عهد اعلی تألیف ابو القاسم افغان، انتشارات Oneworld، اکسفورد، ۲۰۰۰، ص ۱۱۲، یادداشت ۱۱.

^۴ کتاب ایقان، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفمایم، ۱۹۹۸، ص ۱۴۸.

مقامات رفیعہ رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید؛ چنانکہ در راہ محبت شیخ جور و جفای بسیار از جہال و اشرار تحمل نمود. گویند شیخ مدت ہفت سال در یزد بہ خانہ وی اقامت داشت. و حاجی مذکور چون از یزد بہ مشہد مہاجرت و اقامت کرد، در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر و عظ بر قرار نمود. و چندی نگذشت ملاہای مشہد با وی عداوت ورزیدہ تکفیر و تنجیس نمودند، و عوام را تہییج کردہ بر او ہجوم بردند. و کار بہ جائی کشید کہ حاجی خانہ نشین گشتہ بہ مجامع بلد، حتی بہ گرمابہ برای استحمام، راہ نداشت. و در آغاز ظہور این امر بدیع [امر بابی] بہ واسطہ جناب باب الباب اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیدہ کرد، و عریضہائی حاکی از درجات محبت و اخلاص بہ حضرت فرستاد... و بالجملہ حاجی از جہت اشتہار بہ نام بابی مورد تعرض ملاہای مشہد شد؛ آنچہ سعی کردند او را از منبر و عظ و ذکر و ترویج این امر باز دارند نتوانستند. و پسرش شیخ علی نیز بہ واسطہ جناب باب الباب مؤمن بہ این امر شدہ در موکب وی با جمع اصحاب بہ مازندران رفت و در قلعہ طبرسی بہ شہادت رسید، و در آن ہنگام بیست سال داشت.^۵ ولی حاجی پس از شہادت پسر و خاتمہ امر قلعہ تاب تحمل بلیات وافتتانات نیاوردہ دچار سوء خاتمہ گشت، چنانکہ در لوحی صادر از قلم ابہی چنین مسطور: 'ملاً عبد الخالق کہ از مشایخ شیخیہ بود در اول امر کہ نقطہ اولی روح ما سواہ فدائہ در قمیص بابیت ظاہر اقبال نمود و عریضہ معروض داشت، از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل، و بر حسب ظاہر کمال عنایت نسبت بہ او مشہود تا آن کہ لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمہ علیا نازل قولہ تعالی: 'إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ بظہورہ توعدون. بعد از قرائت صیحہ زد و بہ اعراض تمام قیام نمود، و جمعی در ارض طاء بہ سبب او اعراض نمودند.'^۶ جناب نبیل زرنندی ذکر نمودہ کہ وقتی کہ ملاً عبد الخالق توقیع حضرت اعلیٰ را خواند، کہ در آن اعلان قائمیت می فرمایند، "لوح را انداخت، فریادش بلند شد کہ: ای داد کہ پسر من بہ نا حق کشتہ شد."^۷

از این رو، ملاً عبد الخالق نمونہ کامل یک عالم فاضلی است کہ بہ شرف ایمان فائز می شود ولیکن در لحظہ امتحان و افتتنان قدم او بر صراط می لغزد، و از اعلیٰ علیین بہ اسفل سافلین

^۵ راجع بہ او در کتاب تاریخ جناب نبیل زرنندی **مطالع الأنوار** (ترجمہ و تلخیص عبد الحمید اشراق خاوری، مؤسسہ چاپ و انتشارات مرآت، دہلی نو، ۱۳۴ ب، ص ۳۹۰) در ضمن نامیدن شہدای طبرسی چنین آمدہ: "صد و چہل، شیخ علی پسر شیخ عبد الخالق یزدی است. موطن مشار الیہ شہر مشہد بود. بہ واسطہ شجاعت و ابراز خدمت مورد عنایت جناب قدوس و جناب باب الباب قرار گرفتہ بود."

^۶ **ظہور الحق**، تألیف اسد اللہ فاضل مازندرانی، [طہران؟]، تاریخ ندارد، ج ۳، صص ۱۷۱-۱۷۴.

^۷ ماخذ سابق، ج ۳، ص ۱۷۳ (حاشیہ).

راجع می‌شود. به عبارت دیگر، با وجود آن همه اوصافی که سید کاظم در اجازه اجتهاد او به او می‌دهند، که نمایانگر علم و فضل او است، و همچنین عنایاتی که از قلم حضرت ربّ اعلی در حق او نازل می‌شود، که نشان دهنده ایمان او است، چون در لحظه امتحان طاقت تحمل آن را نداشت، همه آن مقامات عالیّه علمیه و ایمانیّه از بین رفت، و مصداق بیان مبارک گردید که می‌فرمایند: "بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرر یابد".^۸

^۸ کتاب ایقان، ص ۱۲۸.

بخش پنجم

ضمائم

غلطنامه

لطفاً اغلاط چاپی ذیل را در دفتر ششم سفینه عرفان تصحیح فرمائید

(متن صحیح بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحات ۱۷ تا ۱۹ دفتر ششم در بخش اول این دفتر مندرج است.)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰	آخر	حرمانی	حرمان
۲۱	۹	صیف	سیف
۳۴	۲ از آخر	سوّم آنه	سوّم آنکه
۳۸	یادداشت ۴۰	خاوری، لجنة	خاوری، محاضرات ج ۱ و ۲ لجنة
۴۶	۳	وزارت عدلیه و اوقاف	وزارت عدلیه و وزارت اوقاف
۶۷	۷	نیر آن	نیران
۶۷	۳ از آخر	رعایت حقوق و متقابه	رعایت حقوق متبادله
۶۹	۶	یظهر	مظهر
۶۹	۱۷	رجال و مال مردم	جان و مال مردم
۷۴	۱۲	بدیع/الآثار	بدایع الآثار
۷۷	یادداشت ۴۲	است که در رساله سیاسیه	است که در رساله مدنیه
۸۳	۵ از آخر	اموال	احوال
۸۶	۸	به دربار سمت منشی	به سمت منشی
۸۶	۱۰	برای مکاتبه با و علماء	برای مکاتبه با دربار و علماء
۸۷	۶	محرانجانی	مهرابخانی
۹۱	۳ از بخش "و"	متمسک شود	متمسک شو و
۹۲	۱۶	نجدود راه مینماید.	بخود راه مینماید
۹۷	۱۲	شامل و دارای معانی	شامل، مجمل و دارای معانی
۹۷	۲ از آخر	ظاهر خد الف مبسوطه	ظاهر خود الف مبسوطه
۱۰۲	۲	عزصه	عرصه
۱۰۷	مأخذ شماره ۱۱	المسائل ۱۴۸ بدیع	(به سطر قبل منتقل شود)
۱۰۹	آخر	صدئر	صدور
۱۱۴	۶	لا هُم أَضِلُّ	بَلْ هُم أَضِلُّ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۴	۷	(سوره الدخان (۴۴)، آیه ۲۵)	(سوره فرقان (۲۵)، آیه ۴۴)
۱۱۵	۹	بآنچه که از قبل	به آنچه از قبل
۱۱۵	۹	نازل میشود	نازل میگردد
۱۱۵	۹ از آخر	علی قدرهو	علی قدره و
۱۱۶	۴ از آخر	"لن ترنی"	"لن ترانی"
۱۱۷	۱	مصابه	مثابه
۱۱۸	۵	یسلسک	یسلك
۱۱۹	۹ از آخر	فاسمع و بصرک	فاسمع به و بصرک
۱۲۰	۴	المقامدمّا	المقام ممّا
۱۲۳	عنوان	(در عنوان مقاله نام نویسنده "فریدالدین رادمهر" اضافه شود.)	
۱۲۳	۴ و ۳ از آخر	... در جنگ صفین در معیت حضرت علی حضور داشت و در سنه هشتاد و سه به دستور حجاج به قتل رسید و شهید گشت.	
۱۲۴	۱۴	عاتل	قاتل
۱۳۰	۲ از آخر	بات	تاب
۱۴۱	۷	قد نزل ن	قد نزلنا
۱۴۲	۱۷	بیحث	بحیث
۱۶۲	۱۲	واقع؛	واقع؛
۱۶۳	۹	اقدس به فرصتی	اقدس به او فرصتی
۱۶۶	۸	تعزیز	تعزیر
۱۷۵	۶-۲	این همه آواها از شه بود (ص ۱۱)	در لوح هفت وادی (آثار
			قلم/علی، ۳، ص ۱۰۹) آمده که
			اشاره لطیفی به بیت مثنوی
			مولانا است:
			مطلق آن آواز خود از شه بود
			- گرچه از حلقوم عبدالله بود
			(دفتر اوک)
۱۸۳		(در عنوان مقاله نام نویسنده "فاروق ایزدی نیا" اضافه شود.)	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۷	۳ از آخر	مصیب نامه	مصیبتنامه
۱۸۹	۲	دیگر به عیادت او رفت	دیگری به عیادت او رفت.
۱۸۹	۲	رفیق را مریض پرسید	رفیق از مریض پرسید
۱۸۹	۵	زبان هر دو	زبان هر دو را
۱۸۹	۶	میدانی که چه	میدانی چه
۱۸۹	۸	فلان کس است گفتم	فلان کس است لهذا گفتم
۱۹۱	۹ از آخر	از سایر او مییاشد	از سایر آثار او مییاشد
۱۹۳	۱۳ از آخر	ذکر عدد هر شعر	عدد کنار هر شعر
۱۹۴	۱۷	تشبیه به الف نموده اند	تشبیه نموده اند
۱۹۴	۱۸	عذرا	عذار
۲۰۱	۵ از آخر	زیرا شادی	زیرا شاید
۲۰۵	مأخذ ۱	عبدالبهاء، شیخ زکی ... ۱۹۲۰ م	عبدالبهاء، ج ۳، شیخ زکی ... ۱۹۲۲ م
۲۰۵	مأخذ ۱	مصر ۱۹۲۰ م	مصر ۱۹۲۲ م
۲۰۷	مأخذ ۵۷	۱۳۵۲ شش	۱۳۵۲ ش
۲۰۸	مأخذ ۶۷ س ۲	یعین دوست	یعنی دوست
۲۰۸	مأخذ ۶۸	ج ۲، آمریکا	ج ۲، مرکز جهانی بهائی
۲۱۱	۶ از آخر	أنمتی	انجیل متی
۲۱۲	مطلب ۲، س ۵	من مسح	من مسیح
۲۱۷	۲	و خال	و حال
۲۱۷	۷	است که که چیز	است که چیز
۲۲۳	۱۳	موسی کردف هیأت اجتماعیه را	موسی کرد. هیأت اجتماعیه را
۲۲۶	لوح مبارک، س ۳	الدّهو و الزمان	الدّهور و الزمان
۲۳۴	۵	صیحه‌ای	صیحه‌ای
۲۴۳	۵ از آخر	انّ می دونی	انّ مادونی
۲۴۵	۳	ک ما	کما
۲۴۶	مأخذ ۱۱	صفحه ۱۰۵	صفحه ۱۰۶

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر اول

رساله حضرت ربّ اعلی در شرح حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه"	منوچهر سلمان پور
صحیفه بین الحرمین	وحید بهمردی
در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در کتاب مستطاب اقدس	محمد افنان
مراتب سبعة و حدیث مشیت	وحید رافتی
کتاب عهدی	شاپور راسخ
انگیزه "حوریه" یا "دئینا" و "دین" و ردّ پای فکر مزدیسنا در لوح ملاحالقدس	کامران اقبال
اسرار علم و حکمت الهی	منوچهر مفیدی
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	ایرج ایمن

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص و الواح مبارکه امر بهائی	شاپور راسخ
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی	ایرج ایمن
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله	منوچهر سلمان پور
آثار منزله از قلم اعلی در ایران قصیده رشح عما	وحید رافتی
فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد	داریوش معانی

هفت وادی	فریدالدین رادمهر
از مسکن خاکی	
مآخذ مطالب منقول در هفت وادی	وحید رافتی
لوح مبارک جواهر الاسرار	وحید بهمردی
کتاب مستطاب ایقان	شاپور راسخ
مستغاث	محمد افنان
روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه	حبیب ریاضتی
آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳ - ۱۸۶۳)	

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر سوم

مباحث ایام ادرنه	
ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم	وحید رافتی
توصیف کلمه‌الله در آثار قلم اعلیٰ	ایرج ایمن
ذیلی در باره مبانی احکام	محمد افنان
بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و قصیده عزّ ورقائیه	معین افنانی
لوح کلّ الطّعام نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام	وحید بهمردی
گلگشتی در رساله چهار وادی	محمد قاسم بیات
مثنوی مبارک	شاپور راسخ
مروری بر لوح مبارک سلطان ایران	منوچهر سلمان پور
کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان	نادر سعیدی
نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ نازله در اسلامبول و ادرنه	حبیب ریاضتی
رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ	
دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳ - ۱۸۶۸)	

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر چهارم

فقراتی از آثار حضرت بهاء‌الله در باره سجن عکا	
دو لوح از الواح نازله از قلم اعلی در ادرنه	
لوح نازله از قلم اعلی در اوائل ورود ادرنه	
به افتخار نبیل اعظم زرنندی	
مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس	شاپور راسخ
مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی	
خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا	شاپور راسخ
سوره غصن و عهد و میثاق بهائی	محمد افنان
زمینه تاریخی لوح احتراق	روح‌الله خوشبین
مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت	منوچهر سلمان پور
سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف	مونا علیزاده
برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی	
لوح رئیس و لوح فؤاد	سیامک ذبیحی مقدم
شان و لزوم اجرای احکام الهی	ایرج ایمن
ملاحظات در باره لوح و حدیث کنت کنز	معین افغانی
نظری بر لوح قناع	وحید رافتی
مروری بر الواح حضرت بهاء‌الله	
خطاب به محمد مصطفی بغدادی	کامران اقبال
رشحات عرفان	
الف - از آثار عبدالحمید اشراق خاوری	تنظیم و تدوین: وحید رافتی
ب - نقطه و حرف در معارف بیانی	محمد افنان
ج - سراج و سراج	محمد افنان

- د - نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم
به ذبیح کاشانی
شرح تشریف میرزا محمد باقر هائی به
حضور حضرت بهاء‌الله جلّ جلاله
موهبت‌الله هائی
فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ
نازله در اوائل دوره عکا (۱۲۸۵ - ۱۳۰۰ ه.ق.)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر پنجم

- مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره "بسیط الحقیقه"
راهنمایی برای مطالعه "بسیط الحقیقه"
مجملی در باره "کلمات فردوسیه"
سه لوح از آثار استدلالی جمال
اقدس ابهی و دلیل حکمت
مروری بر مواضع زیارتنامه
حضرت سید الشهداء
مضامین "لوح دنیا"
مروری بر سورۃ الزّیارة
(زیارت نامه جناب باب‌الباب)
ارتباط میان کتاب اقدس
و الواح متمم آن
نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه
مخصوصه در امر بهائی
مروری بر دو زیارت نامه
- وحید رافتی
شاپور راسخ
محمد افنان
منوچهر سلمان پور
شاپور راسخ
مونا علیزاده
شاپور راسخ
کیان سعادت

- مروری بر دو زیارت نامه
از آثار قلم اعلی
- آرمین اشراقی
- شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم
- فتحیه رشیدی
- چهار نکته مختصر راجع به رساله ابن ذئب
- وحید بهمردی
- موسیقی کلام در برخی از آثار حضرت بهاءالله
- ع. صادقیان
- اصول و اهداف تعلیم و تربیت در منتخباتی از آثار قلم اعلی
- ایرج ایمن

رشحات عرفان

- الف- از آثار عبدالحمید اشراق خاوری (بخش سوم)
- وحید رافتی
۴. آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی
۵. ابن نبیل
۶. ابن سمندر و نبیل ابن نبیل
۷. افنان (در کلمات فردوسی)
۸. اهل قاف و حاجی ابراهیم قزوینی
- ب- چهل بیت از یک مثنوی تاریخی ناتمام از نبیل زرنندی
- وحید بهمردی
- ج- یک نامه تاریخی از میرزا ابوالفضل گلپایگانی
- به آقا محمد مصطفی بغدادی
- وحید بهمردی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر ششم

- کلیات مقدماتی درباره "قیوم الاسماء"
- محمد افنان
- نظری بر مندرجات رساله دلائل سبعة
- مهری افنان
- از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱- رساله مدنیّه
- شاپور راسخ
- ۲- رساله سیاسیّه
- شاپور راسخ
- مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی
- ع. صادقیان
- و سوابق تاریخی پارسیان در ایران

فتحیه رشیدیلوچی

آرمین اشراقی

فریدالدین رادمهر

فاروق ایزدی نیا

فریدالدین رادمهر

مونا علیزاده

وحید رأفتی

محمد افنان

محمد افنان

محمد افنان

مروری بر تفسیر بسمله

در شرح "لایسعنی..."

ما الحقیقه

مقاله شخصی سیاح

مرکز میثاق و عرفان

سیمای حضرت مسیح در

آثار حضرت عبدالبهاء

پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب

آقا شیخ محمد علی نبیل اکبر

رشحات عرفان

ذکر و اذکار

لوح و توقیع

مراتب روحانی افراد در دور بیان

PART FOUR

Documents

Salim Qub`íyn and his book, “`Abdu'l-Bahá va al-Bahá`iyyih”	Vahid Ra`fati	210
Siyyid Kázim Rashti’s Decree Authorizing ‘Abdu’l- Kháliq-i-Yazdi to Practice Islamic Jurisprudence	Vahid Behmardi	216

PART FIVE

Appendices

Erratum for <i>Safiniy-i- ‘Irfán</i> , Book Six	223
Tables of Contents of <i>Safiniy-i- ‘Irfán</i> , Books one to six	226
‘Irfán Colloquium Publications	231

CONTENTS

Preface

7

PART ONE

La'áliy-i-'Irfán (Selections from previously unpublished Bahá'í Writings)

Some Tablets of Bahá'u'lláh	12
Some of the Writings of 'Abdu'l-Bahá	18
Some Talks Delivered by 'Abdu'l-Bahá	25
From the Utterances of 'Abdu'l-Bahá	29

PART TWO

Gulchín-i-'Irfán (Essays)

Resources for the Study of the Writings of the Báb	Farid Radmehr	44
A Review of the Báb's "Sahífiy-i-'Adlíyyih" (The Book of Justice)	Mehry Afnan	73
A Review of the Contents of 'Abdu'l-Bahá's Tablet Known as "Aflákíyyih" (Celestial Orbits)	Muhammad Afnan	82
Divine Legislation and Authorized Interpretation	Vahid Ra'fati	91
'Abdu'l-Bahá's Viewpoint on Knowledge and the Learned	Sahpour Rassekh	104
'Abdu'l-Bahá's Interpretations of Some Qur'anic Verses and Islamic Hadíth ^s	Mona Alizadeh	130
The Images of Bahá'u'lláh in the Writings of 'Abdu'l-Bahá	Faruq Izadinia	150
Manifestations of Bahá'í Life in 'Abdu'l-Bahá's Life	Flower Sámi(Kaviyani)	187
A Reflection on Rational Knowledge	Muhammad Afnan	199

PART THREE

Rashahát-i-'Irfán (Elucidations)

The Invocation Chanted in Síyáh <u>Chál</u> (Black Pit)	Muhammad Afnan	206
---	----------------	-----

انتشارات مجمع عرفان
'Irfán Colloquia Publications

سفینه عرفان، دفتر اول تا ششم

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر اول، دوره طهران - بغداد
(نشر سوّم با تجدید نظر و اضافات کلی)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر دوّم، دوره اسلامبول - ادرنه

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر سوّم، دوره عکا (بخش اول)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر چهارم، دوره عکا (بخش دوّم)

راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر اول (نشر دوّم)

راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر دوّم

راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر سوّم

راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر چهارم

مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک

بسیط الحقیقه: راهنمایی برای مطالعه لوح مبارک "بسیط الحقیقه"

برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of of 'Abdu'l-Bahá*, Irfan Occasional Papers, 2004

Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia, Book One to Book Five

Booklets of Abstracts: Papers Presented at 'Irfán Colloquia, 1993 – 2003

Distributed by:

Images International

5010 Austin Road

Hixson, TN 37343

Telephone: 800-470-4525

E-mail: images@chattanooga.net

Web site: www.imagesinternationalinc.com

Safinih-i- 'Irfán is a collection of studies on the Bahá'í Writings, particularly papers presented at 'Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English and Persian languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. 'Irfán is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. 'Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

'Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1 (847) 733-3526
Fax: 1(8470) 733-3527
E-mail: <iayman@usbnc.org>

Safinih-i- 'Irfán

A Collection of Papers Presented at 'Irfán Colloquia
Book Seven

Publisher: 'Asri-Jadíd, Darmstadt, Germany
Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Fund
161 B.E. - 2004 C.E.

SAFĪNIY-I ‘IRFĀN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá’í Faith

Book Seven

Asr-i Jadid Publishers
Darmstadt, Germany
2004



SAFÍNIY-I 'IRFÀN

Book Seven